



«شاهزاده پیروزمند» که با اسیری جنگی باز می‌گردد، و سری بریده
بفتراک زین آویخته است.

تنگ زریخی که این تصویر از آن گرفته شده از گنجینه «ناگی
سنتمیکلوس» - قرن نهم تا دهم میلادی - است که می‌تواند تصویری از هنر
مرسوم در امپراطوری خزان بدست دهد.
(نوع نوبه فیلسوف سیزدهم - دهم)

Ketabton.com



خزران

نوشته آرتور کستلر
ترجمه محمد علی موحد

آرتور کستلر
Arthur Koestler

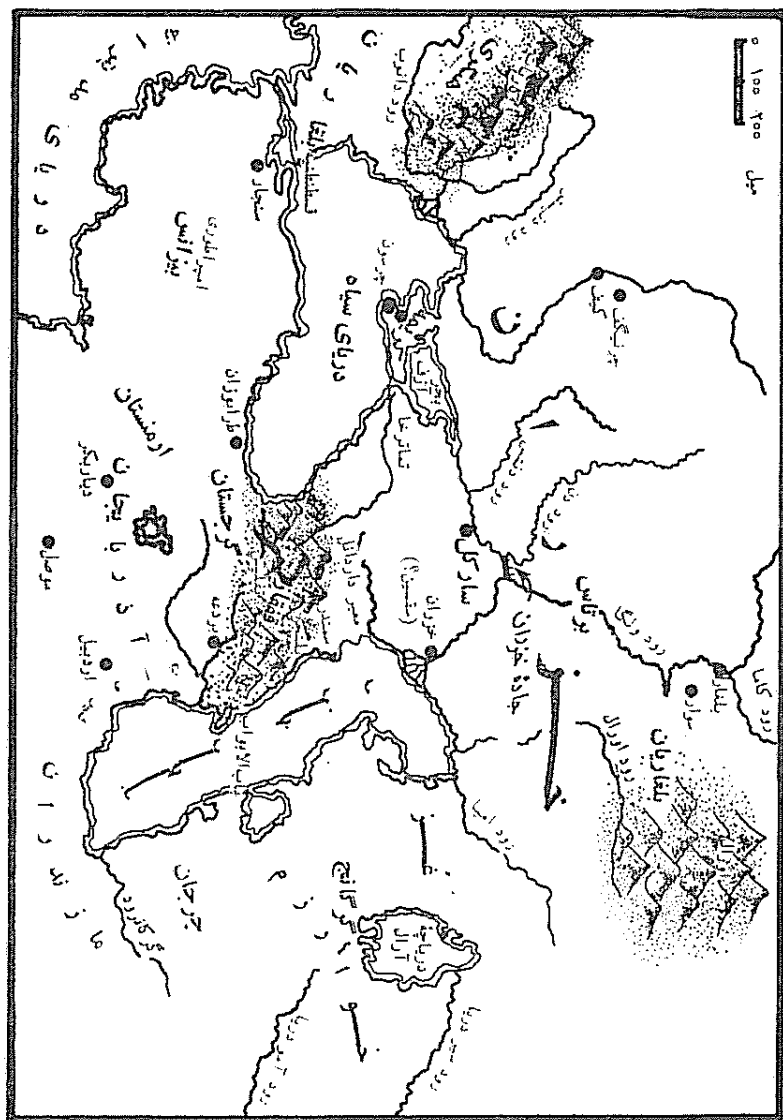
خزران
The Thirteenth Tribe

چاپ اول متن اصلی ۱۹۷۶ م.
چاپ اول ترجمه: آبانماه ۱۳۶۱ ه.ش. تهران
چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»
تعداد ۵۵۰۰

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی



فهرست

۵	مقدمه مترجم
	طلوع و افول خزران
۱۵	۱. طلوع
۷۰	۲. جهودیگرائی خزران
۱۰۲	۳. انحطاط
۱۴۱	۴. افول
	میراث خزران
۱۷۵	۵. دریدری
۱۹۹	۶. از کجا؟
۲۱۳	۷. خطوط متقاطع
۲۲۹	۸. افسانه نژاد
۲۵۴	خلاصه
	ملحقات
۲۵۹	یادداشتی درباره منابع
۲۷۱	مکاتبات خزر
۲۸۱	یادداشتهای مترجم
۲۹۶	فهرست اعلام

کردند که معروفترین آنها شهر دربند (یا باب‌الابواب) بود. در سال بیست و دوم هجرت که سپاهیان اسلام بدانجا رسیدند فرمانده پادگان این شهر به‌گفته طبری «شهربراز» (و بروایت بلعمی «شهران راز») نام داشت. او با مسلمانان از در سازش درآمد و در مذاکراتی که با سرداران سپاه اسلام انجام داد کوشید تا آنان را از خطر خزران و حساسیت منطقه و اهمیت نظامی مواضع دربند بی‌گامانند. در نتیجه این مذاکرات، که ظاهراً گزارش تفصیلی آن برای کسب تکلیف به‌مدینه فرستاده شد، شهر براز (یا شهران راز) به امتیازاتی دست یافت و قرار چنان شد که مردم آن نواحی، در برابر تمهد به‌همکاری نظامی با نیروهای اسلام، از پرداخت جزیه معاف گردند و همین قرار، به روایت مورخان، در نواحی مرزی ماوراءالنهر نیز — که در معرض خطر حملات مشابهی از سوی اقوام ترك آن نواحی قرار داشت — به عنوان الگو پذیرفته شد و مورد عمل قرار گرفت.

خزران در برابر پیشروی لشکریان اسلام ایستادگی نمودند و آنگاه که بسیاری از همزادان ترکشان به‌اسلام گرویدند خزران به دین یهود روی آوردند و کوشیدند تا، به‌تعبیر کستلر، به‌عنوان نیروی سومی در میان اسلام و مسیحیت، استقلال خود را در رویارویی با خلافت بغداد از یک‌سو و با امپراتوری قسطنطنیه از سوی دیگر حفظ کنند. دیری بر نیامد که سروکله مهاجمین وایکینگ روس در عرصه شطرنج سیاست و زورآزمایی نمودار گشت. روسها از حکومت خزران، که اینک از صلابت و نشاط نخستین افتاده و به‌سستی و ضعف گراییده بود، درخواست کردند که اجازه بدهد تاکشیمهای آنان با استفاده از رودخانه ولگا به‌دریای خزر درآیند. قراردادی براساس — پنجاه پنجاه در میان روسها و خزرها منعقد گردید و توافق شد که نیمی از آنچه روسها بدست آوردند نصیب خزران گردد. کشتیمهای روس از مصب ولگا به‌دریا درآمدند و در سواحل اران و آذربایجان و مازندران و گرگان پیاده شدند. به‌گفته کستلر روسها مرز میان تجارت و غارت را نمی‌شناختند شرایط معامله را یک‌طرفه بر دیگران تحمیل می‌کردند و هرجا با امتناع و مقاومتی برمی‌خورند دست به‌شمشیر می‌بردند (صورتی ساده‌تر و بی‌شیله و پیله‌تر از روش شناخته شده‌ای که هم امروز سوداگران بین‌المللی بکار می‌گیرند) داستان قتل و غارت‌های مهاجمین روس را مورخان اسلام به‌تفصیل آورده‌اند و کستلر نیز در کتاب خود به‌برخی از آنها اشاره کرده است. دولت خزر با این نیروی

مقدمه مترجم

این همان چشمه خورشید جهان افروز است
که همی تافت بر آراگسه عاد و نموده

دریای آبی‌رنگی که سواحل شمالی کشور ما را سبز و خرم و تر و تازه نگاه می‌دارد و گهگاه گوشه‌ای از دامن عطوفت و برکت خویش را بر سر ساکنان شهرهای جنوب البرز و حواشی کویر می‌افشاند «خزر» نامیده می‌شود. هر سال گروها گروه از مردم این کشور تن خسته و گرماده خود را در گستره نوازشگر کرانه‌های این دریا صفا و آرامش می‌بخشند. نام خزر در این نواحی، برجبین بسیاری از مراکز کسب و کار — از مغازه لبنیاتی و تعمیرگاه اتوموبیل تا مسافرخانه و خوراک‌پزی — نقش بسته است. دست‌کم یک شهرک نوین‌یاد در گیلان و دیگری در مازندران به‌این نام خوانده شده است. نام «خزر» یادآور قصه قوم تیره‌بختی است که در آن سوی دریا، درس‌زمین‌هایی که امروزه در قلمرو جمهوریهای اتحاد شوروی است، می‌زیسته و روزی چند در آن پیرامونها کروفی داشته‌اند. روزهایی که در پارگاه خسروان ایران تختی زرین — به‌نشانه اهمیت و بزرگداشت — به‌نام پادشاه خزران نهاده بود و مترجمی آشنا به‌زبان و خط خزری — به‌نشانه وسعت روابط و کثرت مراجعات — در میان کارمندان دربار بود. پایتخت خزران نخست در بلنجی — شهری در ماوراء قفقاز — بود و بعدها به‌نقطه امنتری در کناره ولگا (ایتل) انتقال یافت. این قوم ناراحت و جنگجو، و بالنتیجه مزاحم، همواره در معرض وسوسه — انگیزیمهای امپراتوری بیزانس (روم) قرار داشتند و هر چند گاه یک بار به‌شهرهای اران و ارمنستان و آذربایجان هجوم می‌بردند. گویا یک بار دامنه تاخت و تاز آنها در قلب کشور ایران تا دینور و همدان نیز کشانده شده بود. پادشاهان ساسانی برای جلوگیری از یورش‌های غافلگیرانه آنها یک رشته استحکامات در معابر کوه‌های قفقاز برپا

تازه نفس به صورت کجدار و مریز رفتار می‌کرد تا آنگاه که روسها با امپراتوری بیزانس کنار آمدند و به مسیحیت گرویدند و با پشتیبانی قسطنطنیه بر متصرفات خزران تاختند و هرچه بیشتر عرصه را بر آنان تنگ کردند.

دولت خزر در سرایش تلاش و از هم پاشیدگی قرار گرفته بود و در زیر ضربات اقوام مهاجم بسرعت فرو می‌ریخت و یهودیان بی-سروسامان که خانه و زندگی خود را از دست می‌دادند گروه گروه به سوی او کرایین و مجارستان و لهستان رانده می‌شدند تا سرانجام طوفان عظیم و مهیب ایلغار تاتار برخاست و آخرین رمق زندگانی خزران در زیر سم ستوران مغول پسر آمد و از آن پس نام و نشانی از دولت و شوکت خزر در صفحه روزگار بر جای نماند.

در آئینه ادبیات ایران جسته و گریخته تصاویری از وجود خزران و تحرکات و تبدلات آنان را می‌توان تماشا کرد آنجا که معشوقه شاعر: به طرازی قد و خرخیزی زلفین دراز

رستخیز همه خوبان طراز و خزر است
و لعبتان خزر در مجلس پادشاه حلقه زده‌اند:
حلقه‌ای ساخت پادشاه جهان گرد ایشان ز لعبتان خزر
و امثال این بیت که انعکاسی از دوران ثروت و تنم و اقبال خزران است:

مہتر بود خزانه زر تو از خزر بہتر بود قمبر
و یا مضمونہائی کہ روایتگر ایام درویشی و ادبار و انکسار
آنان است:

کس از دریای فضلش نیست محروم ز درویش خزر تا منعوم روم
آخرین بار کہ بازتاب وسیع وجود خزران را در ادبیات فارسی
می‌بینیم در اسکندرنامه نظامی است کہ واپسین اثر این شاعر می‌باشد.
اگر تاریخ فوت نظامی را ۶۱۴ بدانیم باید گفت کہ آوازہ خزران
تا حملہ مغول (۶۱۷) در شعر و ادب ایران همچنان طنین‌انداز بودہ
است. بنا بہ داستان نظامی، اسکندر کہ از چین باز می‌گردد در سمرقند
پیام پادشاه ابخاز را دریافت می‌کند و از حملہ روسیان آگاہ می‌شود:
کہ فریاد شاہا ز بیداد روس کہ از مہد ابخاز بستند عروس

۱. و از همین مقوله است بیت ازرقی:

ایا بت خزری قد کشمیری بسالا توئی کہ فتنہ کشمیر و قبلہ خزری

فرستاده پادشاه ابخاز گزارش می‌دهد کہ روس دریند را گرفت، «در آن بقعه کین کہن تازه کرد» و از آنجا بہ دریا رفت. در این ماجرا از خزر و برتاس و آلان جزو نیروہای زیر فرمان روسها نام بردہ می‌شود (خزران در میمنہ لشکر روس و برتاسان در میسرہ آن می‌جنگند):

یکی لشکرانگیخت از ہفت روس بہ کردار ہر ہفت کردہ عروس
ز برتاس و آلان و خزران گروہ برانگیخت سیلی چو دریا و کوہ
و این تصویر نمایانگر وضع خزرہا بہ هنگام نظم اسکندرنامہ است
کہ استقلال و قدرت خود را از دست دادہ و بہ صورت یکی از اقوام
تابعہ روسها درآمدہ ہوتند.

کستلر در پایان کتاب خود چہار یادداشت بہ عنوان ذیل یا ضمیمہ (Appendix) افزودہ است. ما دوتای آنها را کہ مفصلتر و مہمتر بود
بتمام و کمال ترجمہ کردہ ایم و از دوتای دیگر خلاصہ‌ای در اینجا
بدست می‌دہیم: یکی از آن دو شکایت نامہ‌ای است راجع بہ مشکلات کلی
تلفظ و کتابت عربی و نقل آن بہ الفبای لاتین؛ مثلاً کلمہ قرآن بہ اشکال
گونگون Koran، Kuran و Quran و محمد بہ صورتہای Mohamed و
Muhammad نوشتہ می‌شود و همچنین اشکال گوناگون کلمہ خزر کہ در
نوشتہ‌های اروپائیان آمدہ: Kazar، Khasar، Chazar، Chozar، Chozr.
ما از ترجمہ این یادداشت خودداری نمودیم زیرا کہ در واقع
مشکل تلفظ اسامی اشخاص و امکانہ نہ تنہا در نقل آنها بہ الفبای
لاتینی بلکہ در متون کہن فارسی و عربی نیز وجود دارد یعنی در
بسیاری از موارد لفظی معین بہ اشکال گوناگون در این کتابہا ضبط
شدہ است. بہ عنوان مثال می‌توان از صورتہای مختلف اسم اتل (ولگا)
یاد کرد (اتل، ایتل، ایتیل، عدیل، اتل) و یا کلمہ‌های مجار و بلغار کہ
بہ اشکال میجیار، مگیار، مجغیار و مجغر، بولغار، بلکار، بلغر و برغر
و غیرہ نیز آمدہ است.

اما یادداشت دیگر کستلر، در حقیقت دفاعیہ‌ای است در برابر

۱. ابخازیان در مغرب قفقاز می‌زیستند و آلانہا در کنارہ شرقی دریای خزر و
جایگاہ برتاسہا در فاصلہ سرزمینہای خزر و بلغار بود. ظاہراً بہ هنگام حملہ
مغولان، آلانہا خزران را از حوالی مصب ولگا بیرون راندہ و خود جای آنها را
گرفته بودند. مراجعہ شود بہ بارتولد، گزیدہ مقالات تحقیقی ترجمہ کریم
کشاورز، (ذیل عناوین آلانہا، ابخازیان، خزران) تهران ۱۳۵۸.

حملاتی که از هواداران اسرائیل و صهیونیسم انتظار می‌رفت. کستلر خود یهودی است و طبعاً بر آن نیست که همکیشان خود را دل آزرده سازد. چیزی که هست حقایق تاریخی که وی در این کتاب گردآورده به روشنی نشان می‌دهد که تقریباً نهمین یهودیان اروپا و امریکا از تبار خزرهای ترک می‌باشند و ربطی به اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل و قوم موسی و فلسطین ندارند و تصادفاً همین دسته از یهودیانند که با زمینه‌سازیهای تبلیغات صهیونیستی بویژه پس از جنگ جهانی دوم از اروپا به فلسطین رفته و اسرائیل را بوجود آورده‌اند. اینک تاریخ به‌صراحت و روشنی بر بطلان دعوی موهوم صهیونیستها که خود را فرزندان یعقوب (اسرائیل) و قوم برگزیده خدا قلمداد می‌کنند گواهی می‌دهد و بدینگونه مبنای حقوقی و اخلاقی ادعای یهودیان بر ارض موعود و فلسفه وجودی کشوری به نام اسرائیل که با توسل به زور و قلداری و تعدی و خیره‌سری خود را بر منطقه تحمیل کرده است یکسره از میان می‌رود. کستلر برای گریز از این نتیجه‌گیری منطقی می‌گوید که مبنای حقوقی موجودیت اسرائیل تصمیم سازمان ملل متحد در ۱۹۴۷ می‌باشد یعنی اسرائیل بدون توسل به سوابق تاریخی و نژادی نیز می‌تواند موجودیت قانونی خود را در سرزمین فلسطین ادامه دهد. واکنشی که از سوی اسرائیل و نویسندگان هوادار آن در برابر کتاب کستلر نشان داده شد معلوم کرد که آنان عذر او را نپذیرفته‌اند و از افشای حقایق مربوط به گذشته قوم خزر و ارتباط آن با جوامع یهودی و اروپای شرقی ناراحت گشته‌اند. این ناراحتی از جهتی دیگر و به انگیزه‌هایی کاملاً متفاوت گریبانگیر نظریه‌پردازان رسمی شوروی نیز شده است که نمونه آن را در متن کتاب خواهید دید.

کستلر می‌گوید: آوارگان یهودی را نمی‌توان ملت یا نژادی خاص بشمار آورد. تنها چیزی که یهودی را از غیر یهودی متمایز می‌سازد مسأله مذهب است. گرچه بسیاری از یهودیان به آداب و احکام مذهبی خویش عامل نیستند ولی این آئین، برخلاف ادیان مسیحی و بودائی و اسلام، در پیروان خود توهمی و احساسی می‌آفریند که خود را از دیگران جدا می‌پندارند. زیرا که عهدعتیق حکایت تاریخ قومی باستانی است و هر یک از ادعیه و مآثورات و مناسک یهودی به‌منزله اعلام

۱. به‌عنوان مثال می‌توان به نقد ریموند سوکولوف تحت عنوان «تبار یهودیان» در شماره ۶ سپتامبر ۱۹۷۶ مجله نیوزویک مراجعه کرد.

وابستگی به آن قوم است. اعیاد یهودی سرتاسر یادآور ماجراهای واقعی یا افسانه‌آمیزی است که بر آن قوم معین گذشته است: خروج از مصر، عصیان مکابیان، مرگ هامان ستمگر و ویرانی معبد اورشلیم... و بدینگونه ذهن يك یهودی همواره با گذشته تاریخی و نژادی همان قوم مشغول می‌گردد و از گذشته تاریخی و نژادی هم‌میهنان موجود خود یعنی غیر یهودیانی که هم‌اکنون با آنان در يك کشور زندگی می‌کند، جدا می‌افتد. کیش یهود چنانکه در طول تاریخ فاجعه‌بار دوهزارساله خود به‌ثبوت رسانیده، مذهبی است که پیروان خود را به‌انزوا می‌کشاند و القاء ملیتی کاذب در آنان می‌کند.

پس از ویرانی بیت‌المقدس یهودیان زبان و فرهنگ ویژه خود را از دست دادند. زبان عبری حتی پیش از آغاز عصر مسیحیت جای خود را به زبان آرامی داده بود. علما و شعرای یهودی در اسپانیای اسلامی به‌عربی چیز می‌نوشتند و بعدها نیز مطالب خود را به زبانهای آلمانی، لهستانی، روسی، انگلیسی و فرانسوی به‌رشته نگارش کشیدند. در برخی از جوامع یهودی زبانهای ویژه‌ای چون ییدیش و لادینو بوجود آمد ولی این زبانها از آفریدن آثاری قابل ملاحظه که بتواند بانوشته‌های یهودیان در زبانهای آلمانی و انگلیسی و غیره قیاس شود عاجز بودند. عمده فعالیت یهودیان دیسپوره در زمینه الاهیات بود مع ذلك تلمود و مجلدات ضخیم تفاسیر تورات بطورکلی برای یهودیان معاصر ناشناخته است اما آثار فلسفی و هنری و علمی افراد یهودی به صورت مشارکت در فرهنگ ملت‌های میزبان بوده است که با آنها می‌زیسته‌اند و نمی‌توان اینگونه آثار را به‌عنوان میراث فرهنگی مشترک یهودیان تلقی کرد. خلاصه آنکه به‌قول کستلر یهودیان روزگار ما هیچگونه سنت مشترکی ندارند. آنچه دارند آداب و مراسم و شیوه عمل‌هایی است که برخی از تجربه دردناک روزگاران گذشته، یعنی زندگی در محله‌های جداگانه سرچشمه می‌گیرد و برخی دیگر انعکاس ذهنی و روانی حاصل از وابستگی به مذهب است که اگرچه پیروانش به احکام آن عمل نمی‌کنند و اعتقادی هم ندارند ولی با اینهمه احساس ملیتی کاذب در آنها القا می‌کند و چنین است که اکثریت یهودیان از روی صداقت و صمیمیت به این ملیت موهوم چسبیده‌اند و خود را موظف به حفظ و نگاهبانی از «سنت یهودی» می‌دانند، و حال آنکه چنین سنتی وجود خارجی ندارد زیرا که روشنفکران یهود دکتترین قوم برگزیده را که مبنای اعتقادات یهودیان ارتدکس بود باور ندارند

و اگر این دکترین را برکنار نهمیم آنچه باقی می‌ماند پیام عهدعتیق است که جنبه عام دارد یعنی اعتقاد به وحدانیت خدا و تعالیم انبیا و احکام عشره و امثال و حکم که همه در جریان بزرگ سنت یهودی - هلنی - مسیحی درآمیخته و جزو مواریث مشترک میان یهودیان و غیریهودیان درآمده است و این است خلاصه و چکیده سخنان کستلر درباره یهودیان و روابط آنان با ملل دیگر و خرافه خون ناب و تبار سره یهودی که در طی یادداشت پایان کتاب خود آورده است.

بخش نخست

طلوع و افول خزران

در بلاد خزر گوسپند و عسل و یهودی
به مقدار فراوان وجود دارد.

مقاسی
قرن دهم

کشور خزران، مردمی از تبار ترکان، موضع استراتژیکی مهمی را در مدخل حیاتی میان دریای سیاه و دریای مازندران اشغال کرده بود و در اینجا بود که قدرتهای بزرگ شرقی در آن زمان رو در روی یکدیگر قرار داشتند. کشور خزران بهمنزله حایلی بود که کشور بیزانس را دربرابر هجوم قبایل وحشی سرزنده صحاری شمال مانند بلغارها، مجارها، پچنکها - و بعدها و ایکنگها و روسها - نگاه می‌داشت. همچنین سپاهیان خزر، به‌طور مؤثری راه را بر تازیان - در نخستین مراحل هجوم بی‌امان آنان - بستند و مسلمانان را از تسخیر اروپای شرقی باز داشتند و این امر از نظر دیپلوماسی بیزانس و تاریخ اروپا حائز اهمیت بیشتری بود.

پرفسور دانلوپ استاد دانشگاه کلمبیا که از صاحب‌نظران مبرز در تاریخ خزران است، این داستان تقریباً ناشناخته ولی مهم را به‌قرار زیر خلاصه کرده است:

«کشور خزران... دربرابر خط طبیعی پیشرفت تازیان قرار داشت. در ظرف چند سال پس از وفات محمد (ص) (۶۳۲ میلادی) سپاهیان خلیفه در یورش خود به‌سوی شمال از میان ویرانه‌های دو امپراتوری گذشتند و در حالی که همه‌چیز را از پیش‌پای خود برمی‌داشتند به‌سد کوههای بزرگ قفقاز رسیدند. اگر تازیان از این سد می‌گذشتند راه سرزمینهای اروپای شرقی در برابر ایشان باز بود. ولی در خط قفقاز با نیروهای یک قدرت سازمان‌یافته نظامی برخورد کردند که آنان را از گسترش فتوحات خود در این مسیر باز داشت. جنگهای تازیان و خزران که بیش از یکصد سال طول کشید - اگرچه اطلاعات زیادی از آنها بدست نیست - از لحاظ تاریخی دارای اهمیت شایانی است. فرانکهای زیر فرمان شارل مارتل^۴ در اطراف تور^۵ جلو پیشرفت تازیان را گرفتند، لیکن خطری که اروپا را، در همان زمان، از شرق تهدید می‌کرد کمتر

4. Charles Martel. 5. Tours.

طلوع

- ۱ -

مقارن زمانی که شارلمانی تاج امپراتوری غرب را برسر داشت در کرانه‌های خاوری اروپا در میان قفقاز و ولگا، دولتی یهودی به‌نام امپراتوری خزر فرمان می‌راند. این امپراتوری در اوج قدرت خود، از قرن هفتم تا دهم میلادی، نقش مهمی در تعیین سرنوشت اروپای قرون وسطائی، و بالنتیجه اروپای امروز، برعهده داشت. امپراتور و مورخ بیزانسی، کنستانتین پروفیروژنیتوس (۱۹۱۳ - ۹۵۹) ظاهراً از اهمیت خزرها آگاه بود که در رساله خود راجع به پروتوکل دربار^۱ می‌گوید: روی نامه‌هایی که به‌دربار پاپ در رم و یا به‌امپراتور غرب فرستاده می‌شود مهری زرین به ارزش دو سولیدی^۲ الصاق می‌شود و حال آنکه نامه‌های خطاب به‌پادشاه خزران مسمور به‌مهری است که سه سولیدی ارزش دارد.

این نه تملق که اقتضای سیاستمداری بود. در دورانی که از آن سخن می‌گوئیم، به‌گفته‌بری محتملاً اهمیت خان خزرها از نظر سیاست خارجه امپراتوری (بیزانس) چندان کمتر از اهمیت شارل بزرگ و جانشینان او نبود^۳.

1. Constantine Prophyrogenitus (*De Caeromoniis*) I, p. 690

۲. سولیدی Solidi سکه طلا به ارزش تقریباً سه دلار امروز که در دوران اخیر امپراتوری رم ضرب می‌شد (لغت‌نامه وستی).

3. Bury, J.B. (1912) p. 402.

و ناچیزتر نبود... و در اینجا بود که سپاهیان پیروزمند مسلمان با نیروهای خزران برخورد کردند و از پیشرفت بازماندند... مشکل بتوان تردید کرد که اگر خزرها در ناحیه شمال قفقاز نبودند حکومت بیزانس که جان پناه تمدن اروپائی در شرق بشمار می‌آمد تاب مقاومت در برابر تازیان نمی‌آورد و شاید تاریخ مسیحیت و اسلام به نحو دیگری نوشته می‌شد.^۶ با توجه به این اوضاع و احوال، شگفت نیست که در سال ۷۳۲ پس از پیروزی پرآوازه خزران بر تازیان کنستانتین پنجم امپراتور آینده بیزانس، با یک شاهزاده خانم خزر ازدواج کرد. فرزند آنان امپراتور لئوی چهارم مشهور به لئوی خزر بود.

قضا را جنگ آخر در ۷۳۷ به شکست خزرها انجامید لیکن تا آن هنگام شور جهاد در میان مسلمانان فرو نشسته و خلافت اسلامی دست به‌گریبان خلفای داخلی شده بود. مهاجمین عرب در قفقاز، بی‌آنکه جای پای ثابتی در شمال بدست آورند، متوقف گشتند در حالی که خزرها نیرومندتر از پیش شده بودند.

چند سال بعد، شاید در ۷۴۰ میلادی پادشاه با درباریان و امرا یعنی طبقه حاکم خزران به‌آئین یهودگرویدند و بدینگونه یهود مذهب رسمی خزرها گردید. بیشک معاصرین آنان از این ماجرا شگفت‌زده شده بودند همچنانکه محققین روزگار ما نیز که باحکایت آن در منابع عربی، بیزانسی، روسی و عبری آشنا گشتند بشگفتی افتادند. یکی از تازه‌ترین اظهارنظرها را در این باره در اثر مورخ مارکسیست مجارستانی دکتر آنتال بارثا^۷ می‌توان یافت در کتاب او به نام «جامعه مجار در قرون هشتم و نهم»^۸ که چندفصل به داستان خزران اختصاص داده شده است چه در آن روزگاران مجارستان زیر فرمان خزران بود. معذک نویسنده کتاب در بحث از تغییر کیش خزرها به یک بند اکتفا نموده که

6. Dunlop, D.M. (1954) pp IX-X. 7. Antal Bartha.

8. Bartha A., *The Magyar Society in the Eighth and Ninth Centuries* (1968) p. 35.

آثار دست‌پاچگی از آن هویدا است. وی می‌گوید:

«بررسی ما نمی‌تواند مسائل مربوط به تاریخ عقاید را فراگیرد لیکن باید توجه خواننده را به موضوع مذهب رسمی خزرها جلب کنیم. این مذهب یهود بود که از طرف طبقه حاکم جامعه برسمیت پذیرفته شد. حاجت به‌گفتار نیست که قبول دیانت یهود به‌عنوان آئین رسمی از طرف مردمی که تبار آنها غیریهودی بود موضوع جرو بحثهای جالب توجهی می‌تواند باشد. در این باب به‌همین قدر اکتفا می‌کنیم که این تغییر کیش - با وجود کوشش بیزانس برای تبلیغ مسیحیت و با وجود نفوذ اسلام در شرق و علی‌رغم فشار سیاسی که از هر دو طرف وارد می‌شد - و قبول مذهبی که هیچ نیروی سیاسی پشت‌سر آن نبود و بلکه همواره مورد تعقیب و آزار قرار داشت، مایه تعجب مورخانی گردیده است که درباره خزرها کار کرده‌اند. معذک این امر را نمی‌توان حمل بر اتفاق و تصادف کرد بلکه باید آن را نشانی از سیاست مستقلی دانست که حکومت خزران در پیش گرفته بود.»

این اظهار نظر ما را کمی بیشتر به‌حیرت فرو می‌برد. اگرچه مآخذ مختلف در جزئیات امر اختلاف دارند لیکن در اصل مطلب به‌هیچ وجه اختلافی نیست.

آنچه مورد اختلاف می‌باشد سرنوشت خزرهای یهودی بعد از انقراض امپراتوری آنان است که در قرون دوازدهم و سیزدهم بوقوع پیوست. در این باره منابع زیادی در دست نیست اما در اواخر قرون وسطی در کریمه، و نیز در اوکراین و مجارستان و لهستان و لیتوانی با مراکز مختلف سکونت خزرها برخورد می‌کنیم. آنچه از مجموع این اطلاعات جسته و گریخته بدست می‌آید مسأله مهاجرت قبائل و جوامع خزر به نواحی اروپای شرقی بخصوص روسیه و لهستان است سرزمینهایی که در سرآغاز دوران جدید بزرگترین مراکز تجمع یهودیان را در آنها می‌یابیم. این نکته برخی از مورخین را برآن داشته است که بگویند

بخش بزرگی، یا شاید اکثریتی، از یهودیان شرقی - و بنابراین اکثریت یهودیان دنیا - خزر هستند و از اصل سامی نمی‌باشند.

توجه به نتایج دامنه‌دار مترتب بر این فرض روشن می‌دارد که چرا مورخان از برخورد یا این مسأله احتراز نموده یا دست‌کم با احتیاط تمام در آن پاره سخن رانده‌اند در چاپ ۱۹۷۳ دایرةالمعارف یهود مقاله‌ای تحت عنوان «خزرها» به امضای دانلوپ بچاپ رسیده است ولی در بخش دیگری از همان دایرةالمعارف، درباره «یهودان خزر پس از انقراض حکومت» سخن گفته می‌شود که آن را «ناشران» امضا کرده‌اند و معلوم است که این مقاله به خاطر مؤمنان یهود که بر اعتقاد جزمی «قوم برگزیده خدا» باور دارند نوشته شده است:

«قرايان [*] ترکی زبان (که يك فرقه یهودی بنیادگرا می‌باشند) کریمه و لهستان و سایر جاها با خزران ارتباط داشتند. این ارتباط را شواهد مبتنی بر فولکلور و مردم‌شناسی و زبان تأیید می‌کند. چنین می‌نماید که مقدار قابل توجهی مدارک در دست است که بر حضور مستمر اعقاب خزرها در اروپا دلالت دارد.»

این حضور اولاد قفقازی یافت در خیمه و خرگاه سام از نظر کمیت تا چه اندازه اهمیت دارد؟ یکی از سرسخت‌ترین هواداران فرضیه دایر بر خزری تبار بودن یهودان ا. ان. پولیاک^۹ پرفسور تاریخ قرون میانه یهود در دانشگاه تل‌آویب است. کتاب او به نام خزران^{۱۱} (به زبان عبری) در ۱۹۴۴ در تل‌آویب انتشار یافت و در ۱۹۵۰ به چاپ دوم رسید. مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید:

«برخورد جدیدی لازم خواهد بود هم نسبت به موضوع روابط میان یهود خزر و سایر جوامع یهودی، و هم نسبت به این مسأله که تا چه حد می‌توان یهودیان خزر را به عنوان هسته مراکز وسیع یهودی در اروپای شرقی بشمار آورد... اخلاف

9. *Encyclopaedia Judaica*. 10. Poliak A.N. (1951).

11. Khazaria.

آن یهودیان - چه آنانکه در جاهای خود باقی ماندند و چه آنها که به کشورهای متحد امریکا یا سایر نقاط مهاجرت نمودند و چه آنها که به اسرائیل رفتند - هم‌اکنون اکثریت عظیم یهودیان جهان را تشکیل می‌دهند.»

این مطالب وقتی نوشته شده است که کسی از دامنه قتل‌عامی که بر یهود رفته بود به‌طور کامل آگاهی نداشت. ولی به‌رحال این واقعیت هنوز هم پایرجاست که اکثریت عظیم یهودیانی که در دنیا باقی مانده‌اند از اروپای شرقی - و بنابراین تقریباً اغلب از تبار خزری - می‌باشند. اگر چنین باشد باید گفت که نیاکان این یهودیان، نه از اردن و کنعان بلکه از نواحی ولگا و قفقاز آمده‌اند از سرزمین‌هایی که مهد اقوام آریائی خوانده می‌شد. پیوند خویشاوندی این یهودیان با قبایل هون و اویغوز و مجار بیشتر است تا با ذریه ابراهیم و اسحق و یعقوب، و اگر مطلب از این قرار باشد اصطلاح آنتی‌سمیتسم (ضد سامی بودن) معنای خود را از دست خواهد داد زیرا این اصطلاح مبتنی بر سوءتفاهمی است که قاتلین و مقتولین هر دو در آن شریکند. داستان امپراتوری خزر که کم‌کم از لابلای اوراق گذشته بیرون می‌افتد به‌صورت ظالمانه‌ترین شوخی فریب‌آمیز تاریخ جلوه می‌کند.

- ۲ -

«آتیلا بالاخره پادشاه کشوری از چادر نشینان بود. کشور او از میان رفت ولی شهر منقور قسطنطنیه قدرتی بود که برجای خود ماند. چادرها از میان برخاستند و شهرها همچنان برپای ایستادند. دولت هون گردبادی بود...»

بدینگونه کاسل^{۱۲} یکی از خاورشناسان قرن نوزدهم تلویحاً می‌گوید که خزرها نیز به‌همان دلایل، همان سرنوشت را پیدا کردند. معذک حضور هونها در صحنه اروپا، هشتاد سالی بیش نپائید^{۱۲} و

12. Cassel, P. (1976).

۱۳. از حوالی ۳۷۲ که نخستین حرکت هونها از صحاری شمال دریای مازندران به‌سوی غرب شروع شد تا مرگ آتیلا به‌سال ۴۵۳.

حال آنکه دولت خزران نزدیک به چهار قرن دوام آورد. آنها نیز غالباً چادر نشین بودند ولی مراکز بزرگ تخته قاپو هم داشتند و در جریان تحول از صورت یک قبیله جنگجوی بدوی به ملتی کشاورز، حشم دار، ماهیگیر، صاحب تاکستانها، بازرگان و صنعتگر سیر می کردند. باستانشناسان شوروی مدارکی را از دل خاک بیرون کشیده اند که حاکی از تمدنی نسبتاً پیشرفته و بکلی متفاوت با «گردباد هونها» می باشد. این باستانشناسان آثار آبیاری را یافته اند که تا چند میل گسترش داشته ۱۴ و مشتمل بر خانه هایی بوده که به وسیله دالانهای به گاوداریهای بزرگ و اغلبی گوسفندان و اصطبلها می انجامیده است. وسعت آنها از ۳ تا ۳ ۱/۲ متر در ۱۰ تا ۱۴ متر بوده و ستونهای متعدد داشته است. ۱۵. برخی از بقایای گاواهنها نشانگر مهارت فنی قابل ملاحظه ای است. اشیاء هنری از قبیل سگکها، چفتمها، زین انداز های زینتی نیز شواهد دیگری بر همین امر می باشد.

نکته ای که در خور توجه خاص می باشد پی ریزی دایره ای شکل خانه هاست ۱۶. به گفته باستانشناسان شوروی این خانه ها در سرتاسر مناطق مسکونی خزرها یافته شده و از نظر تاریخی مقدم بر خانه های معمولی چهار گوش است. بدیهی است که خانه های گرد، نشان تحول و گذر از چادرهای گنبدی شکل و قابل انتقال، به مسکن دائمی می باشد یعنی از صحرائشینی به شهرگیری یا نیمه شهرگیری. منابع عربی آن روزگار روایت می کنند که خزران تنها در ماههای زمستان در شهرها - و من جمله در پایتختشان ایتل - سکونت می ورزند و با فرا رسیدن بهار چادرهای خود را بر می دارند و خانه ها را رها می کنند و به دنبال گوسفندان و احشام خود به صحرا می روند یا در مزارع و تاکستانهای محصور خود خیمه می زنند.

حضریات انجام شده همچنین نشان می دهد که در زمانهای بعد در گرداگرد کشور خزران یک سلسله استحکامات وجود داشته است. این استحکامات در قرن هشتم و نهم برای محافظت مرزهای شمالی

14, 15. Bartha p. 24. 16. Bartha, p. 24 and notes.

که مواجه با بیابانهای باز بود بوجود آمده بود و به شکل نیمه طاقی از کریمه (که مدتی زیر سلطه خزرها بود) تا قسمتهای سفلی دونتس ۱۷ و دون ۱۸ و ولگا ۱۹ ادامه می یافت. کرانه جنوبی را قفقاز و غرب را دریای سیاه و شرق را دریای خزر یا دریای مازندران ۲۰ محافظت می نمود.

استحکامات شمال در واقع عبارت بود از یک رشته استحکامات داخلی که برای محافظت قسمت مرکزی کشور بنا شده بود چه مرزهای کشور در قسمتهای مجاور با قبایل شمالی بزرگ قرار نمی ماند و عملاً تابع نتایج جنگهایی بود که جریان داشت. خزرها در اوج قدرت خود بر ملتها و اقوامی که شماره شان به سی می رسید حکومت می راندند و یا آنها را با جگزار خود می دانستند. این سرزمینهای وسیع از قفقاز تا دریای آرال و از کوههای اورال تا شهر کیف و بیابانهای اوکراین ادامه می یافت. مردمانی که زیر سلطه خزرها قرار داشتند بلغارها، برتاسها، غزها، مجارها (هنگریها) را تا مراکزگت نشین و یونانی نشین کریمه و قبایل اسلاو در بیشه زارهای شمال غرب فرامی گرفت. در ورای این سرزمینهای گسترده نیز سپاهیان خزر به گرجستان و ارمنستان یورش بردند و در قلمرو حکومت خلافت عربی تا موصل پیش رفتند. به قول م. آی. آرتامونوف ۲۱ باستانشناس شوروی:

«خزرها تا قرن نهم در تسلط خود بر نواحی شمال دریای سیاه و بیابانها و جنگلهای مجاور دنیپر ۲۲ رقیبسی نداشتند. خزرها به مدت یک قرن و نیم فرمانروای بلاننازع نیمه جنوبی اروپای خاوری بودند و چون دژی استوار در دروازه اروپا از اورال تا بحر خزر در برابر آسیا مقاومت می کردند. در سرتاسر این دوران خزرها موفق شدند که

17. Donetz. 18. Don. 19. Volga.

۲۰. هنوز مسلمانان به یاد وحشی که از هجوم خزرها داشته اند دریائی را که بر کرانه صحراهای چادر نشینان سر می ساید بحر خزر می نامند.

21. Artamonov. 22. istoria Kazar, 1962.

هجوم قبایل صحرانشین را از سوی شرق متوقف سازند^{۲۳}.
نظری اجمالی به تاریخ امپراتوریهای صحرا در شرق نشان می
دهد که مملکت خزران چه از حیث زمان و چه از حیث وسعت قلمرو
و درجه تمدن، در حد وسط امپراتوریهای گذشته هون و آوار^{۲۴} از
یک طرف و امپراتوری آینده مغول از طرف دیگر قرار داشته است.

- ۳ -

اما این مردم قابل ملاحظه - قابل ملاحظه هم از جهت قدرت
و موفقیتهای خود و هم از حیث قبول مذهبی مطرود چون آئین یهود -
کی بوده‌اند؟ اطلاعاتی که به دست ما رسیده است از مخالفین آنها می
باشد و نمی‌تواند درست مورد قبول قرار گیرد. یکی از وقایع‌نگاران
عرب^{۲۵} می‌نویسد: «اما درباره خزرها، آنها در شمال ارض مسکون
در اطراف اقلیم سابق می‌باشند که صورت فلکی دب اکبر در بالای سر
آنها قرار دارد. سرزمین آنان سرد و مرطوب است و به همین جهت
رنگ بشه آنها سفید و چشمانشان کبود و موی‌شان آویخته و غالباً
قرمز، جسماً تنومند و مزاجاً متمایل بسردی می‌باشند و به طور کلی
منظری وحشیانه دارند» بدیهی است که پس از یک قرن جنگ،
نویسنده عربی نمی‌توانست همدردی زیادی با خزرها داشته باشد.
منشیان گرجی و ارمنی هم که کشورهایشان علی‌رغم فرهنگی کمبتر،
بدفعات مورد تهاجم سواران خزر قرار گرفته بود همین احساس را
داشته‌اند. یک وقایع‌نگاه گرجی برحسب روایتی قدیم، آنان را با یاجوج
و ماجوج یکی می‌داند[*]: «مردمی وحشی با چهره‌هائی زشت و رفتاری
چون جانوران درنده و خونخوار^{۲۶}. یک نویسنده ارمنی از «انبوه

23. Dnieper. 24. Avar.

۲۵. ابن سعید المغربی به نقل دانلوب صفحه ۱۱ (بنا به نوشته دانلوب این شرح
از نسخه‌ای خطی در کتابخانه بودلین توسط پرفسور کاله Kahle رونویس شده و
در اختیار او قرار گرفته است. «مترجم»)

26. Schultze, (1905) p. 23.

وحشتناک خزرها با چهره گستاخ و پهن و بی‌مژگان، موهای دراز
آویخته چون زنان^{۲۷} سخن می‌گوید. بالاخره اصطخری جغرافیدان
اسلامی که یکی از مهمترین منابع عربی درباره خزرهاست چنین می
گوید^{۲۸}: «خزرها شباهتی به ترکها ندارند آنها سیاه‌موی می‌باشند و
بر دو قسم‌اند: قسمتی را قراخزر نامند که گندمگون و سیه چرده‌اند
چنانکه گوئی گروهی از هندوانند و قسمتی دیگر سپید و خوشروی و
زیبا می‌باشند.»

لحن اصطخری خوشایندتر است لیکن گفته او بر پیچیدگی مطلب
می‌افزاید. زیرا رسم در میان ترکان چنان بود که به طبقه حاکمه یا قوم حاکم
«سفید» و به طبقات پائینتر «سیاه» می‌گفتند. دلیلی در دست نیست که
بگوئیم «بلغارهای سفید» سفیدتر از بلغارهای سیاه بودند یا «هونهای
سفید» (هیاطله) که در قرون پنجم و ششم به هندوستان و ایران هجوم
بردند رنگ بشه‌شان از سایر قبایل هون که به اروپا حمله آوردند
روشنتر بود. آنچه اصطخری به نام خزرهای سیاه می‌نامد - همچنانکه
در نوشته‌های دیگر او و سایرین ملاحظه می‌شود - مبتنی بر مسموعات و
افسانه بوده و ما نیز در مورد قیافه ظاهری خزرها یا اصل نژادی آنها
اطلاعات بیشتری در دست نداریم.

جواب مسأله اخیر را تنها بصورتی مبهم و کلی می‌توان داد.
ولی در مورد اصل اقوام هون، آلان، آوار، بلغار، مجار، باشقرد،
برتاس، سبیر، اویغور، ساراغور، انوغور، اوتیغور، کوتریغور،
تارنیاک، کوتراغار، خبر، زابندر، پچنک، غز، کومن، قبچاق، و سایر
قبایل و مللی که در طول حیات حکومت خزرها از مسیر مهاجرت
گذر کرده‌اند نیز با همان مشکل مواجه هستیم. حتی اصل هونها، که
درباره آنان اطلاعات بیشتری داریم، روشن نیست. نام هون ظاهراً
از کلمه چینی هیونگ نو^{۲۹} مشتق است و این نام به اقوام جنگجوی

27. Marquart, p. 44. n. 4.

۲۸. مسالك الممالک، چاپ دخویه صفحه ۲۲۳ چاپ عبدالعال الحسینی صفحه ۱۳۱.

29. Hiung-nu.

بادیه‌نشین به‌طور عموم اطلاق می‌شود. ملت‌های دیگر هم به‌طور کلی تمام قبایل صحرائنشین را اعم از هون‌های سفید که در بالا نام بردیم و سبیرها و مجارها و خزرها، هون می‌نامند^{۳۰}.

در قرن اول میلادی چینیه‌ها این همسایگان نامطلوب را به‌سوی غرب راندند و آن آغاز سیل مهیبی بود که در طول چندین قرن هرچندگاه یک‌بار از آسیا به‌جانب غرب سرازیر می‌شد. از قرن پنجم به‌این سو بسیاری از این اقوام را به‌نام ترك می‌خواندند. این نام نیز ظاهراً اصل چینی دارد (که گویا نام تپه‌ای بوده است) و بعدها به‌همه طوایفی اطلاق گردیده که به‌زبان‌های سخن می‌گفتند که دارای مشخصات مشترکی بود، و به‌عنوان گروه زبان ترکی شناخته می‌شود. بنابراین اصطلاح «ترك» در آن معنی که نویسندگان سده‌های میانه بکار می‌بردند - و غالباً نژاد شناسان جدید هم این کار را می‌کنند - در درجه اول مشخص‌کننده زبان است و نه نژاد. در این معنی هونها و خزرها را جزو اقوام ترك^{۳۱} می‌توان بحساب آورد. زبان خزرها ظاهراً از لهجه چوواش^{۳۲} ترکی می‌باشد که هنوز در جمهوری خودمختار چوواش از جماهیر شوروی در میان ولگا و سورا^{۳۳} به‌آن تکلم می‌کنند. چوواشها گویا از اخلاف بلغارها باشند که به‌لهجه‌ای نزدیک به‌لهجه خزرها سخن می‌گفتند. اما این اطلاعات هیچ‌کدام پروپای قرصی ندارد بلکه مبتنی بر استنباطات متخصصین لغات شرقی می‌باشد. آنچه به‌طور مطمئن می‌شود گفت این است که خزرها از اقوام ترك بودند که تقریباً در قرن پنجم میلادی از صحرائ آسیا برخاستند.

اصل نام خزر و اشتقاق جدید آن نیز موضوع بحث‌های

۳۰. ولی نه‌مجارها را که زبان آنها از گروه زبان‌های فینو - اویغوری است.

۳۱. خالی از تفریح نیست که در همان حال که انگلیسیها در جنگ اول جهانی کلمه «هون» را به همان معنای تحقیرآمیز بکار می‌بردند، در مین من مجارستان به‌کودکان دبستانی آموخته می‌شد که باید به «نیاکان پرافتخار هون» خود با غروری مین‌پرستانه بنگرند. در بوداپست، باشگاهی به‌نام Hunnia نامیده می‌شود. آتیلا هنوز اسم متداول و معمولی است که روی اشخاص می‌گذارند.

32. Chuvash. 33. Sura.

موشکافانه بوده است. به‌اغلب احتمال این کلمه از ریشه ترکی «گز» (گردیدن) آمده که در این‌صورت معنی ساده آن «صحراگرد» خواهد بود. برای آدم‌های غیر متخصص، بحث از اشتقاق تازه‌تر که به‌این کلمه نسبت داده می‌شود بیشتر جالب توجه است. از جمله کلمه روسی قزاق^{۳۴} و کلمه مجاری هوسار^{۳۵} که هر دو به‌معنی سواره نظام است و باز کلمه آلمانی Ketzer یا ملحد که به‌معنی یهودی است. اگر اشتقاق این کلمات از لفظ خزر درست باشد باید گفت که خزرها در تحولات انواع ملت‌ها از سده‌های میانه تأثیر قابل ملاحظه‌ای برجای نهاده‌اند.

- ۴ -

برخی از کتاب‌های تاریخ ایران و عرب مخلوط جالب توجهی از افسانه‌ها و شایعه‌ها بشمار می‌آید. گاهی روایت آنها با خلقت آدم شروع می‌شود و به تازه‌ترین خبر مهم روز منتهی می‌گردد. مثلاً یعقوبی از مورخان عرب قرن نهم، خزران را از اولاد یافت پسر سوم نوح می‌داند. این روایت به‌تکرار در ادبیات نیز آمده است و در عین حال، افسانه‌های دیگری هم هست که اصل خزرها را به‌ابراهیم پیغمبر یا اسکندر کبیر مرتبط می‌داند.

یکی از کمترین مأخذی که از خزرها نام برده است اثر تاریخ-نگار سوریانی زکریا رهتور^{۳۶} است که در اواسط قرن ششم می‌زیست. زکریا از خزرها در عداد مردمی که در ناحیه قفقاز زندگی می‌کنند نام می‌برد. از برخی منابع دیگر چنین برمی‌آید که خزرها حتی یک

34. Cossack.

۳۵. Huszar. هوسار شاید از طریق صرب و کروآت از تلفظ خزر یونانیها گرفته شده باشد.

۳۶. Zacharia Rhetor این کتاب در اصل توسط نویسنده نامعلومی تألیف یافته و سپس به‌نام یکی از مورخان سابق یونانی که اثر او را در این تألیف خلاصه کرده‌اند نامگذاری شده است.

قرن پیشتر در آن نواحی بوده و با هونها ارتباط داشته‌اند. در ۴۴۸ میلادی ثئودوسیوس دوم امپراتور بیزانس هیأتی را به سفارت نزد آتیلا گسیل داشت. یکی از اعضای این هیأت خطیبی بود به نام پریسکوس^{۳۷}. این مرد یادداشتهای مفصلی دارد که نه تنها مذاکرات سیاسی بلکه جریانات ضیافتهای پر زرق و برق آتیلا را منعکس می‌سازد. او در واقع وقایع‌نگاری حسابی بود و نوشته او یکی از مهمترین منابع اطلاعاتی ما درباره عادات و آداب هونها می‌باشد. پریسکوس حکایت‌هایی هم از یکی از اقوام تابعه هونها دارد به اسم آکاتزیر^{۳۸} که احتمالاً همان آق‌خزر^{۳۹} یا خزرهای سفید باشند (در مقابل خزرهای سیاه^{۴۰}).

پریسکوس می‌گوید: امپراتور بیزانس می‌کوشید تا این قوم جنگجو را به سوی خود جلب کند اما رئیس طماع خزرها که کاریداج^{۴۱} نام داشت رشوه‌ای را که امپراتور می‌خواست بدهد کافی ندانست و جانب هونها را گرفت. آتیلا رؤسای دیگر خزر را که به رقابت با کاریداج برخاسته بودند مغلوب کرد و او را به فرمانروائی بلامنازع اکاتزیرها برتشانند و آتیلا از کاریداج دعوت کرد که به دربار وی برود. کاریداج او را بسیار ثنا گفت و افزود: برای بشری فانی سخت‌گران است که در چهره خدا بنگرد چه همانگونه که کسی قادر نیست در قرص خورشید خیره شود، بطریق اولی، نمی‌تواند در روی بزرگترین خدایان بنگرد و آسیبی نبیند. ظاهراً آتیلا را این جواب

37. Priscus. 38. Akatzir. 39. Ak Khazars.

۴۰. از اکاتزیرها در يك قرن بعد به‌عنوان قومی جنگاور در کتاب ژوردانس Jordanes مورخ نامدار گتی نام برده شده است. جغرافیدان راونا صراحتاً اکاتزیرها را همان خزرها می‌داند که مورد قبول همه صاحب‌نظران معاصر است (مارکوارت در این میان استثنای درخور توجهی است. برای انتقاد و رد نظر او مراجعه شود به کتاب دانلوب (صفحه ۷). کاسل می‌گوید که شکل اکاتزیر در کتاب پریسکوس همان تلفظ کلمه خزر به زبانهای ارمنی و گرجی است.

41. Karidach.

خوش‌آمد و کاریداج را در مسند فرمانروائی تثبیت نمود. یادداشتهای پریسکوس تأیید می‌کند که خزرها تقریباً در اواسط قرن پنجم در زمره اتباع هونها در صحنه اروپا حضور داشته‌اند و بدینگونه آنها را نیز می‌توان، مانند مجارها و اقوام دیگر، از بازماندگان اردوی آتیلا بشمار آورد.

- ۵ -

انقراض امپراتوری هون بعد از مرگ آتیلا خلأ قدرتی را در اروپای شرقی بوجود آورد. به‌دنبال آن، امواج پیاپی اردوهای صحرائشینان از شرق به‌غرب روان گردیدند که نام‌آورترین آنان اویغورها و آوارها بودند. بنظر می‌رسد که خزران در قسمت اعظم این دوران به‌ترکتاز در نواحی ثروتمند گرجستان و ارمنستان در ماورای قفقاز سرگرم بودند. در نیمه دوم قرن ششم، خزرها نیرومندترین اقوام شمال قفقاز بشمار می‌آمدند. نام تعدادی از این اقوام مانند سبیرها و ساراغورها و سمندرها و بلنجرها را از آن پس در منابع تاریخی نمی‌توان یافت، زیرا که توسط خزرها مقهور گشته و در قوم غالب جذب شده بودند. بیشترین مقاومت، ظاهراً، از سوی بلغارها که نیرومندتر از دیگران بودند نشان داده شد اما سرانجام آنها نیز بسختی شکست خوردند و به دو قسمت منقسم گردیدند. قسمی به نواحی غربی تا دانوب روی‌آور گشتند و در سرزمینهای بلغارستان امروزی مسکن گزیدند، دسته دیگر به سوی شمال شرق رفتند و در میانه‌های مسیر ولگا قرار گرفتند و به فرمان خزران گردن نهادند. ما به‌دنبال این داستان هم از بلغارهای دانوب و هم از بلغارهای ولگا یاد خواهیم کرد.

اما خزران پیش از آنکه دولت مستقلی تشکیل دهند مدتها زیر سلطه امپراتوری ترکان باختری یا ترگوتها به‌کارآموزی پرداختند. امپراتوری ترگوتها دولت مستعجلی بود که چندان دوام نیاورد. این امپراتوری در معنی اتحادیه‌ای بود از اقوام مختلف که زیر پرچم

فرمانروائی به نام کاغان یا خاقان ۴۲ گرد آمده بودند؛ نام یا عنوانی که بعدها فرمانروایان خزر نیز بر خود نهادند. دوران نخستین دولت ترکی - اگر بتوان آن را دولت نامید - در حدود یک قرن طول کشید (از حدود ۵۵۰ تا ۶۵۰) و پس از آنکه متلاشی شد تقریباً هیچ اثری از خود بجای نگذاشت. مع ذلك پس از استقرار این حکومت بود که لفظ ترك به عنوان نام ملتی جداگانه و متمایز از اقوام ترکی زبان - مانند خزرها و بلغارها - مورد استعمال پیدا کرد ۴۲.

خزرها نخست زیر سلطه هونها و سپس زیر سلطه ترکها بودند. پس از انقراض دولت ترك در اواسط قرن هفتم نوبت دولت آنان فرا رسید. در منابع ایرانی و بیزانسی از این دولت به عنوان مملکت شمال نام می‌رود. حکایت شده است ۴۴ [*] که در بارگاه خسرو بزرگ انوشیروان پادشاه ایران سه تخت زرین نهاده بودند؛ یکی از آن امپراتور بیزانس و دیگری از آن فغفورچین و سومی از آن خاقان خزران. در واقع این فرمانروایان مقتدر هیچ‌گاه به ایران سفر نکرده‌اند و اگر چنین تخت‌هایی در بارگاه خسرو بوده حتماً جنبه نمادی داشته است. اما خواه این حکایت جنبه تاریخی داشته باشد و یا افسانه‌ای پیش نباشد با روایت رسمی مربوط به امپراطور کنستانتین وفق می‌دهد که برحسب آن روی نامه‌هایی که از سوی دربار امپراتور به فرمانروای خزر فرستاده می‌شد سه مهر زرین الصاق می‌گردید.

۴۲. کاغان و خاقان یا کاغان و جاغان و غیره. خاورشناسان درباره تلفظ این کلمه تعصبات شدید بخرج داده‌اند (مراجعه شود به ضمیمه) ما در این کتاب همه‌جا کاغان می‌آوریم که به گوش غریبها آشنا تر است (در ترجمه همه‌جا خاقان مصطلح فارسی را آورده‌ایم) کلمه خزر به صورت حزر هم استعمال می‌شود.

۴۳. ولی این مانع از آن نشده است که نام ترك را به عنوان تعبیر محترمانه‌تری در برابر کلمه بربر یا در معنایی مترادف با «هون» به‌طور عموم به همه طوایف صحراگرد اطلاق کنند و همین امر در فهم منابع کهن موجب سردرگمی زیاد می‌شود.

۴۴. این بلخی، فارسنامه.

- ۶ -

در طول دهه‌های اول قرن هفتم، درست پیش از آنکه طوفان نهضت اسلام از شبه جزیره عربستان بحرکت درآید مثلث قدرت بیزانس، ایران و امپراتوری باختری ترك بر خاورمیانه مسلط بود. دو نیروی اولی از یک قرن پیش با همدیگر می‌جنگیدند و بر اثر این جنگها هر دو در معرض سقوط قرار گرفته بودند. سرانجام بیزانس جان بسلامت برد اما شاهنشاهی ایران به مرگ خود نزدیک می‌شد و خزرها در آن میان شاهد ماجرا بودند.

خزرها هنوز اسماً از دولت باختری ترك فرمان می‌بردند و قویترین و مؤثرترین عناصر آن دولت بودند و خود بزودی جای آن را گرفتند. در ۶۲۷ قیصر روم به نام هراکلیوس که خود را آماده حمله قطعی به ایران می‌کرد یک پیمان اتحاد نظامی با خزرها منعقد کرد که نخستین از این رشته معاهدات بشمار می‌آید. روایات مختلفی در چگونگی نقش خزرها در حمله روم به دست ما رسیده است که به نظر شرم‌آور و افتضاح‌آمیز می‌نماید. اما در مسائل اصلی اختلافی نیست. خزرها چهل هزار سوار به سرکردگی زیبل ۴۵ به کمک هراکلیوس فرستادند. زیبل در هجوم به ایران شرکت کرد ولی چون ظاهراً از استراتژی محتاطانه رومیان حوصله‌اش سر رفته بود برگشت و تفلیس را در محاصره خویش گرفت اما موفق به تسخیر آن نشد. سال آینده دیگر بار نیروهای خزر و هراکلیوس بهم پیوستند و پایتخت گرجستان را بتصرف درآورده با غنائم فراوان بازگشتند. گیبون ۴۶ براساس روایت تئوفانس ۴۷ توصیف با شکوهی از نخستین ملاقات قیصر روم با سردار خزران بدست داده است ۴۸.

«... در برابر اتحاد خسرو با آوارها قیصر روم به اتحادی سودمند و محترمانه با ترکان دست زد ۴۹. به دعوت او

45. Ziebel. 46. Gibbon. 47. Theophanes.

48. Gibbon Vol. V. pp. 87-8.

۴۹. سیاق عبارت نشان می‌دهد که منظور از ترکها، خزرهاست.

اردوی خزر چادرهای خود را از دشتهای ولگا به کوهستانهای گرجستان انتقال داد. هراکلیوس در حوالی تفلیس با آنها ملاقات کرد. خان و بزرگان قوم از اسبها پیاده شدند و در برابر قیصر بنخاک افتادند و برجامه قیصر بوسه زدند. از این احترامات و پشتیبانی می‌بایستی بگرمی تمام استقبال می‌شد. قیصر تاج از سر بر گرفت و آن را بر فرق خان نهاد و او را به ملاطفت در آغوش گرفت و فرزند خویش خواند. پس از ضیافتی مجلل، هرچه از ظروف و زیورآلات و طلا و جواهر و آبریشم که بر سر میز شاهانه بود به‌خان ارزانی داشت و به‌دست خود جواهرات و گوشوارهای گرانبها به متحدین جدید بخشید. قیصر در ملاقات خصوصی تصویر دختر خود ادسیا^{۵۰} را به خان نشان داد و دل وحشی او را به‌وعده زفاف این دختر زیبا و متعین ربود و بلافاصله چهل هزار سوار مدد دریافت کرد.

ادسیا (یا اپیفانیا^{۵۱}) تنها دختر هراکلیوس از زن اول او بود. نامزد کردن او به‌یک «ترک» نمایانگر ارزش فراوانی است که دربار بیزانس به‌اتحاد با خزرها قائل بود. مع‌ذلك این زناشویی سر نگرفت زیرا که زیبل را پیش از آنکه ادسیا و همراهانش به‌او برسند مرگ دریافت. در یادداشت‌های ثئوفانس زکری نیز از یک معامله متقابل می‌رود که به موجب آن زیبل در قبال این نامزدی پسر امرود خود را - ظاهراً به‌عنوان عوض (quid pro quo) - به‌قیصر بخشیده بود.

روایت بدیعی نیز از یک تاریخ‌نگار ارمنی هست که متن فرمان بسیج حکمران خزران را برای حمله دوم به‌ایران بدست می‌دهد. در این فرمان خطاب شده است به «کلیه قبایل و افراد، سکنه کوهها و دشتهای (زیر فرمان خزر) چه آنها که در زیر سقف زندگی می‌کنند و چه آنها که در زیر آسمان بسر می‌برند چه آنها که سر خود را می‌تراشند و چه آنها که موی دراز فرو می‌هینند»^{۵۲}.

50. Eudocia. 51. Epiphania.

۵۲. به‌نقل دانلوب (صفحه ۲۹) از موسی کلنکتوک Moses of Kalankatuk

این نخستین آگاهی ماست از اختلاف اقوام و عناصری که امپراتوری خزر را تشکیل می‌داد. خزرهای حقیقی که حکومت را بدست داشته‌اند محتملاً همواره در اقلیت بوده‌اند چنانکه اتریشیها هم در پادشاهی اتریش - مجار چنین بودند.

- ۷ -

ایران هیچ‌گاه از شکست سختی که در برابر حمله هراکلیوس در ۶۲۷ خورد قد علم نکرد. به‌دنبال آن انقلابی رخ داد و پادشاه ایران به‌دست پسر خویش کشته شد. آن پسر نیز چند ماه بعد وفات یافت و بجای وی کودکی را بر تخت سلطنت نشانند. پس از ده سال هرج و مرج نخستین دسته سپاهیان عرب ضربه نهائی را بر امپراتوری ساسانی وارد آورد. تقریباً در همان اوان اتحادیه ترک غربی نیز به‌قبایل مختلف تجزیه گردید. مثلث قدرت تازه‌ای جای مثلث سابق را گرفت: خلافت اسلامی، بیزانس مسیحی و مملکت جدید خزر در شمال و این سومی بود که فشار حملات عرب را در نخستین مراحل آن تحمل کرد و راه دشتهای اروپای شرقی را بر روی مهاجمین بست.

در طول بیست سال اول هجرت (هجرت محمد ص به مدینه در ۶۲۲ که آغاز تاریخ عربی است) ایران و سوریه و بین‌النهرین و مصر به‌دست مسلمانان افتاد و قلمرو مرکزی بیزانس (سرزمینهای فعلی ترکیه) نیز در نیمه‌ایره‌ای که از مدیترانه تا قفقاز و سواحل جنوبی دریای مازندران کشیده می‌شد در محاصره مسلمانان قرار گرفت. قفقاز مانع طبیعی مهمی بود ولی نه سخت‌تر از کوههای پیرنه. ممکن بود که از راه معبر داریل^{۵۳} بر قفقاز مسلط شد و یا از طریق دربند و کناره دریای مازندران، آن را دور زد و پشت سر گذاشت.

این منطقه پر از استحکامات، که عربها باب‌الابواب می‌نامیدند نوعی دروازه طبیعی بود که خزرها و سایر اقوام غارتگر از دیرباز برای هجوم به بلاد جنوب از آن گذشته و از همان راه به‌جای خود

۵۳. Kasbek Dariel حالا معبر کاسبک نامیده می‌شود.

بازگشته بودند. اینک نوبت تازیان بود. در فاصله سالهای ۶۴۲ و ۶۵۲ تازیان بارها از دروازه دربند گذشتند و در بلاد خزر پیش رفتند و در صدد برآمدند که با تسخیر شهر بلنجر - که نزدیکترین شهرها بود - جای پائی در قسمت اروپائی قفقاز بدست آورند. اما در این جنگها و نیز در آخرین جنگ بزرگی که در ۶۵۲ بوقوع پیوست و هردو طرف از توپخانه یعنی منجنیق و چرخانداز استفاده می‌کردند. عربها شکست خوردند و چهار هزار تن کشته دادند. سردار عرب عبدالرحمن بن ربیع نیز در میان کشتگان بود. بقیه سپاه در نابسامانی از راه کوهستان عقب نشستند.

عربها تا سی چهل سال دیگر درصدد هجوم مجدد به بلاد خزر برنیامدند. هدف اصلی حملات آنها در این هنگام بیزانس بود. بارها ۵۴، استانبول را از دریا و خشکی بمحاصره گرفتند. اگر عربها می‌توانستند از راه قفقاز و دریای سیاه هم به آن شهر نزدیک شوند محتملاً سرنوشته امپراتوری بیزانس مختومه می‌بود. در خلال این احوال خزرها، بلغارها و مجارها را زیر فرمان خود درآوردند و دامنه متصرفات خود را در ناحیه غرب تا اوکراین و کریمه گسترش دادند. اما این‌بار مقصد خزرها نه صرفاً جنگ و گریز برای به دست آوردن غارت و غنیمت، بلکه تسخیر بلاد و منقاد ساختن مردم به اطاعت از حکومتی ثابت در زیر لوای خاقان بزرگ بود که در بلاد مفتوحه فرمانداری از طرف خود برای اداره امور و جمع مالیات می‌گماشت. در اوایل قرن هشتم استقرار قدرت خزر چندان بود که می‌توانستند در برابر عربها موضع تهاجمی بر خود بگیرند.

این جنگها از فاصله زمانی بیش از هزار سال که از نبردهای متناوب دوره دوم آن (۷۲۲ تا ۷۳۷) می‌گذرد، به صورت منازعات کسل‌کننده و ستیزهای محلی می‌نماید که همواره بر یک منوال جریان دارد: سواران خزر با ساز و برگ سنگین خود از معبرداریل یا دروازه دربند می‌گذرند و به متصرفات اسلامی در جنوب دست‌اندازی می‌کنند. آنگاه نوبت

۵۴. در سالهای ۶۶۹ و ۶۷۳ تا ۶۷۸ و ۶۱۷-۶۱۸.

عربهاست که از همان راهها و گذرگاهها به نواحی ولگا می‌تازند و برمی‌گردند. با نظاره از سرگشاد تلسکوپ، انسان به‌یاد داستان کهن دوك یورگک می‌افتد که می‌گویند ده هزار مرد زیر فرمان خود داشت که آنها را مرتب بالای تپه می‌برد و آنگاه فرمان می‌داد تا پائین بیایند. منابع عربی (اگرچه‌گاهی اغراق‌آمیز می‌نمایند) از شرکت صدوحتی سیصد هزار مرد جنگی از طرفین در این جبهه سخن می‌گویند. این تعداد احتمالاً بیش از تعداد جنگاورانی است که در همان اوان برای تعیین سرنوشته غرب در جنگ تور ۵۵ گرد آمده بودند.

تعصبی که مرگک را به‌هیچ می‌گیرد صفت مشخصه این جنگها بود. نمونه آن حکایت مربوط به خودکشی همه اهالی یکی از شهرهای خزر است که به جای تسلیم در برابر عربها شهر را به آتش کشیدند و نمونه دیگر مسموم کردن سردار عرب است ذخیره آب را در باب‌الابواب. و شعارهای سنتی برای اینکه راه را بر لشکریان شکست خورده عرب ببرند و آنان را تا آخرین نفس به مقاومت وادارد: «مسلمانان! به سوی بهشت؛ نه دوزخ». خوشبختی بهشت در انتظار سربازان مسلمانی بود که در راه جهاد کشته شوند.

خزرها یکبار در این جنگ پانزده ساله، گرجستان و ارمنستان را فرا گرفتند و در نبرد اردبیل (۷۳۰) شکست سختی بر لشکریان عرب وارد آوردند و تا موصل و دیار بکر یعنی بیش از نیمه راه دمشق که پایتخت خلافت بود پیش راندند. اما لشکریان تازه‌نفس مسلمان راه را بر آنان بستند و خزرها ناگزیر از راه کوهستان عقب نشستند. سال آینده مسلمة بن عبدالملک نامدارترین سردار عرب در آن زمان که پیشتر فرماندهی سپاه را در محاصره استانبول برعهده داشت شهر بلنجر را بتصرف درآورد و حتی تا سمندر، یکی دیگر از شهرهای بزرگ خزرها در شمال، پیش تاخت ولی این‌بار نیز مهاجمین نتوانستند یک پادگان دائم در آنجا مستقر سازند و بناچار به قفقاز عقب نشستند. در این میان نفس راحتی که امپراتوری روم می‌کشید با اتحاد دو سلسله

پادشاهی تقویت شد زیرا که ولیعهد روم با شاهزاده خانمی خزر ازدواج کرد و فرزند آنان به‌عنوان لئوی ۵۶ خزر فرمانروای آینده بیزانس گردید.

آخرین حمله عربها به سرداری مروان دوم که بعدها به خلافت رسید صورت گرفت. این حمله به یک پیروزی پیروس وار ۵۷[*] انجامید. مروان در ظاهر به خاقان خزرها پیشنهاد اتحاد کرد و بناگاه سپاهیان عرب از هر دو معبر گذشتند. سپاه خزر تاب مقاومت نیاورد و تا ولگا عقب نشست. خاقان تقاضای صلح کرد. مروان به رسم معمول از خاقان خواست تا اسلام بیاورد. خاقان رضا داد ولی چنین می‌نماید که اسلام او تنها برای حفظ ظاهر بود و هیچ اطلاع اضافی در این باره نه در منابع عربی و نه در منابع بیزانسی ملاحظه نمی‌شود، درست به‌خلاف گرویدن خاقان به دین یهود که چند سال پس از این واقعه اتفاق افتاد ۵۸ و تأثیری مستمر و ماندگار برجای گذاشت. به‌رحال مروان به همین اندازه خشنودی نمود و بلاد خزر را ترك گفت و لشکریان خود را به‌ماورای قفقاز عقب کشید بی‌آنکه ساخلو یا فرمانداری در آن دیار بگذارد یا اقدام دیگری برای اداره آن بلاد معمول دارد. اندک زمانی پس از آن باز مروان برای مقابله با قبایل شورشی جنوب از خزرها درخواست همدستی کرد.

خطر از بیخ گوش خزرها رد شده بود. دلیل این بزرگواری مروان چه بود؟ مسأله‌ای است که مانند بسیاری دیگر از مسائل عجیب تاریخ باید پندس و گمان در آن باره توسل جست. شاید عربها به‌این نتیجه رسیده بودند که برخلاف مردم نسبتاً متمدن ایران و ارمنستان و گرجستان، وحشیان درنده خوی شمال را نمی‌توان با یک امیر مسلمان دست‌نشانده و یک ساخلوی کوچک اداره کرد. در عین حال مروان برای مقابله با شورشمهای بزرگی که در شام و سایر نواحی خلافت اموی در

56. Leo. 57. Pyrrhus.

58. احتمالاً تغییر مذهب خزران در حوالی ۷۴۰ بوقوع پیوست. مطالب بعدی دیده شود.

حال انفجار بود به‌وجود هر یک تن از سربازان خود نیاز داشت. مروان خود فرماندهی قوای اموی را در این جنگ داخلی برعهده گرفت و در ۷۴۴ بخلافت رسید ولی پس از شش سال کشته شد و با قتل او خلافت از خاندان اموی به خاندان عباسی انتقال یافت. با توجه به‌این اوضاع معلوم می‌شود که مروان در وضعی نبود که بتواند کلیه قوای خود را در جنگهای دیگر با خزران مصروف دارد. او می‌بایستی همین‌قدر خرسند می‌بود که به‌خزرها درسی داده و آنان را از تاخت و تاز بیشتر در بلاد قفقاز باز داشته باشد.

بدینگونه حرکت بزرگ گزانببری مسلمانان از سوئی در غرب اروپا و کوههای پیرنه و از سوی دیگر در قفقاز و امتداد شرق اروپا تقریباً در یک زمان متوقف گردید. همانگونه که شارل‌مارتل با سپاهیان فرانک خود بلاد گل و مغرب اروپا را از تسلط تازیان برکنار نگاه داشت خزرها نیز راه تازیان را بر سواحل خاوری اروپا، ولگا و دانوب و امپراتوری رم شرقی بستند دست‌کم در این مورد، مورخ و باستان‌شناس شوروی آرتامونوف و مورخ امریکائی دانلوب اتفاق نظر دارند. من بیشتر از دانلوب نقل قول کرده‌ام که می‌گوید اگر خزرها نبودند بیزانس، این دژ تمدن اروپا در شرق، به‌دست عربها می‌افتاد و شاید تاریخ به‌نحو دیگری نوشته می‌شد.

آرتامونوف نیز همین نظر را دارد ۵۹:

«کشور خزر نخستین دولت فئودال در شرق اروپا بود که در ردیف امپراتوری بیزانس و خلافت عربی قرار داشت... مقاومت بیزانس در برابر عربها فقط مرهون حملات خزرهای نیرومند بود که موج سپاهیان عرب را به‌سوی قفقاز برگردانید...»

دیمتری اوبولنسکی ۶۰ استاد تاریخ روس در دانشگاه آکسفورد چنین می‌گوید: «بزرگترین سهم خزرها در تاریخ جهان این است که خط قفقاز را در برابر هجوم عربها به‌سوی شمال سد کردند» مروان

59. Artamonov M.I. (1962). 60. Obolensky D. (1971) p. 172.

نه تنها آخرین سردار عرب بود که به بلاد خزر تاخت. او آخرین خلیفه‌ای بود که سیاسی توسعه‌طلبانه را دنبال می‌کرد و دست‌کم به لحاظ نظری به آرمان پیروزی اسلام بر جهان و فسادار می‌نمود. با استقرار خلافت عباسی، جنگ برای گشودن کشورهای تازه پایان یافت و نفوذ فرهنگ ایران باستان جو ملایمتری را بوجود آورد و سرانجام به شکوه بغداد عهد هارون الرشید انجامید.

- ۸ -

در خلال متارکه طولانی جنگ اول و دوم عربها، خزران با یکی از مخوفترین ماجراهای تاریخ بیزانس درگیر شدند. این ماجرا نمایانگر وضع زمان و نقشی است که خزران بر عمده داشتند.

در ۶۸۵ میلادی ژوستینین دوم رینوتمیتس ۶۱ در شانزده سالگی به امپراتوری روم شرقی رسید. گیون به همان شیوه غیر قابل تقلید خاص خود تصویری از این جوان ارائه می‌دهد ۶۲:

«هوسهای او نیرومند و ادراکش ناتوان بود، غروری جنون‌آمیز او را فراگرفته بود... وزیران محبوب او دو تن از کسانی بودند که کمترین احساس محبت را در انسان بر نمی‌انگیزند: خواجه‌ای و کشیشی که آن مادر امپراتور را با شلاق ادب می‌کرد و این دیگر بدهکاران مالیاتی مفلس را با سرهای خمیده برفراز آتشی آهسته و پردود بدار می‌آویخت.» پس از ده سال سوء اداره انقلاب شد. امپراتوری دیگر به نام لئونتیوس ۶۳ به جای ژوستینین نشست و پس از اینکه او را ناقص‌العضو کرد به تبعیدش فرستاد ۶۴:

«قطع بینی و شاید زبان او بدرستی انجام نگرفت. یونانیان با استفاده از نرمش دلپذیر زبان خود نام رینوتمنوس (بینی بریده [*]) براو نهادند. ستمکاره ناقص‌العضو به چرسون

61. Justinian II Rhinotmetus. 62. Gibbon p. 79.
63. Leontius. 64. Gibbon p. 180.

در کریمه تاتار تبعید گردید؛ محلی دور افتاده که ذرت و شراب و روغن را جزو اشیاء لوکس از خارج به آنجا وارد می‌کردند ۶۵.»

ژوستینین در خلال تبعید خود در چرسون برای بازیافت ملك خود توطئه می‌چید. پس از سه سال ستاره اقبالش بالا گرفت. زیرا در بیزانس، لئونتیوس را از تخت برداشتند و بینی او را نیز بریدند. ژوستینین از چرسون به شهر دورو ۶۶ در کریمه که زیر فرمان خزرها بود گریخت و آنگاه به ملاقات خاقان که ملك بصیر یا بصیر ۶۷ نام داشت شتافت. چنین می‌نماید که خاقان این فرصت را که امکان مداخله در سیاست بیزانس را برای او فراهم می‌آورد غنیمت شمرده است. او خواهر خویش را به عقد ژوستینین درآورد و با او پیمان اتحاد بست. این خواهر به نام تئودورا ۶۸ غسل تعمید گرفت و تاج بر سر نهاد. او ظاهراً تنها فرد قابل احترامی است که در جریان این نیرنگ‌بازیهای پست، برآستی شوهر دماغ بریده خود را دوست می‌داشت. ژوستینین هنوز جوان بود و کمی بیش از سی سال داشت. زن و شوهر با دسته‌های گل به شهر فناغوریا ۶۹ (تامن ۷۰ کنونی) در ساحل شرقی تنگه کرچ ۷۱ - که فرماندار خزر داشت - انتقال یافتند و در آنجا به تهیه مقدمات پرداختند تا بپایمردی لشکریانی که ملك بصیر وعده داده بود به بیزانس حمله برند. اما سفیران تیبریاس سوم ۷۲ امپراتور جدید، بصیر را برآن داشتند که تصمیم خود را عوض کند. آنها وعده دادند که اگر ملك مرده یا زنده ژوستینین را تحویل امپراتور دهد پاداشی گران به طلا

۶۵. کاری که با ژوستینین کرده‌اند نمایانگر ملاحظاتی با وی بوده است. تمایل کلی در آن روزگار براین بود که قوانین کیفری را با تبدیل اعدام به قطع اعضا، صورتی انسانی‌تر و ملاحظت‌آمیزتر بدهند. بریدن دست (برای دزدی) و بینی (برای زنا) از انواع متداول این مجازات بشمار می‌آمد. رسم فرمانروایان بیزانس چنان بود که رقیبان خطرناک خود را کور می‌کردند و آنگاه بزرگوارانه از سر خونشان می‌گذشتند.

66. Doro. 67. Busir. Bazir. 68. Theodora.
69. Phanagoria. 70. Taman. 71. Kerch. 72. Tiberias.

خواهد گرفت. ملك بصير به دو تن از محارم خود به نام پاپاتزس ۷۳ و بالغیترس ۷۴ فرمان داد که تازه داماد را بکشند لیکن تئودورا زن وفادار ژوستینین مطلب را دریافت و شوهر را از خطر بیاگاهانید. ژوستینین آن دو تن را جدا جدا نزد خویش فراخواند و هر یک را با طناب خفه کرد. آنگاه به کشتی نشست و از راه دریای سیاه به مصب دانوب شتافت و با قوم نیرومند بلغار دست اتحاد داد. پادشاه بلغار به نام تربولیس ۷۵ قابل اطمینانتر از پادشاه خزران بود و به سال ۷۰۴ پانزده هزار سوار در اختیار ژوستینین گذاشت تا بتواند به استانبول حمله کند. دربار بیزانس پس از گذشت ده سال جوانب تاریکتر حکومت ژوستینین را فراموش کرده یا امپراتور جدید را بدتر و شقیتر از او یافته بود. مردم بر ضد تیبریاس برخاستند و ژوستینین را دوباره بر تخت نشاندند. پادشاه بلغار در ازای خدمتی که کرده بود یک کپه مسکوک طلا پادشاه گرفت. وی با شلاق اسکوتی ۷۶ خود آن را اندازه گیری کرد و به سوی دیار خود رهسپار شد (تا پس از سالی چند دوباره به جنگ با بیزانس برخیزد).

دوره دوم حکومت ژوستینین حتی بدتر از دوره نخستین بود (۷۰۴ تا ۷۱۱). او تیر و طناب و شکنجه را تنها وسیله سلطنت می دانست ۷۷. سرانجام اختلال دماغ پیدا کرد و چون کینه غریبی از اهالی چرسون که تلخترین سالهای تبعیدش را در آنجا گذرانیده بود بردل داشت سپاهانی برای تسخیر آن شهر گسیل داشت و برخی از سکنه سرشناس شهر را زنده زنده در آتش انداخت و برخی دیگر را در آب غرق کرد و بسیاری را به اسارت گرفت و اینهمه عطش انتقام وی را فرو ننشاند و دیگری بار به لشکریان خود فرمان داد تا آن شهر را با خاک یکسان سازند لیکن این بار سپاهیان وی در برابر نیروهای خزر

73. Papatzes. 74. Balgitres. 75. Terbolis.

۷۶. منسوب به قوم اسکوت (Scythia) که شعبه‌ای از ساکاها بودند و پس از مهاجرت از آسیای شمالی در قسمتی از جنوب شرقی اروپا بین کوههای کارپات و رودخانه دون مسکن گزیده بودند. (مترجم)

77. Gibbon p. 182.

متوقف گشتند و نماینده وی در کریمه به نام باردانز ۷۸ به خزرها پیوست و سربازان بیزانس که روحیه خود را از دست داده بودند پیمان خود را با ژوستینین شکستند و باردانز را به جای او به امپراتوری برداشتند و او را فیلیپیکوس ۷۹ نام نهادند و چون امپراتور جدید در دست خزرها بود مبلغی گران به رسم فدییه به خاقان پرداختند تا او را آزاد کند. سپاهیان بیزانس پس از مراجعت به قسطنطنیه ژوستینین را با فرزندش کشتند و فیلیپیکوس را به عنوان امپراتور آزادیبخش بر تخت نشاندند تا پس از دو سال میل در چشمانش کشند و برکنارش سازند. مقصود از نقل این ماجرای خونین آن است که نفوذ خزرها را در سرنوشت امپراتوری رم نشان دهیم و این علاوه بر نقشی است که آنان در دفاع از قفقاز در برابر مسلمانان برعهده داشتند. بدینگونه باردانز فیلیپیکوس امپراتوری بود دست نشانده خزرها، چه این قوای خاقان پدرزن ژوستینین بود که برحکومت جبارانه او پایان داد. به قول دانلوپ: «اغراق بنظر نمی‌رسد اگر بگوئیم که خاقان این بار عملاً فرمانروای تازه‌ای را به امپراتوری روم برگماشت ۸۰».

- ۹ -

از دیدگاه توالی تاریخ حادثه بعدی که باید از آن بحث کنیم مسأله تغییر مذهب خزرهاست که در حوالی ۷۴۰ صورت گرفت. لیکن برای آنکه بتوانیم این حادثه مهم را در چارچوب صحیح خود تماشا کنیم باید چیزی هم درباره آداب و عادات زندگی روزمره خزرها پیش از داستان تغییر مذهب بگوئیم.

افسوس که ما در این باره هیچ گزارشی مبتنی بر مشاهدات عینی، نظیر آنچه پریسکوس در وصف دربار آتیلا آورده است نداریم. آنچه داریم غالباً روایات دست دوم و اقوالی است که وقایع‌نگاران بیزانسی و تازی گردآوری کرده‌اند. این روایات جز در دو مورد،

78. Bardanes. 79. Philippicus.

۸۰. خزران صفحه ۱۷۶.

مطالبی است کلی و جسته و گریخته، یکی از این دو استثنا، نامه‌ای است منتسب به پادشاه خزران که در فصل دوم از آن بحث خواهیم کرد، دوم یادداشت‌های مسافرت ابن‌فضلان است که مانند پریسکوس عضو هیأت دیپلماتیکی بوده که از يك دربار متمدن - دربار خلیفه‌المقتدر - نزد بربرهای شمال گسیل شده بود.

هیأت سیاسی بغداد از طریق ایران و بخارا به نواحی ولگا-بلنار رفت. دستاویز رسمی این سفارت، نامه پادشاه بلنار بود که از خلیفه می‌خواست تا: (الف) يك مربی مذهبی برای تبلیغ اتباع وی به‌دین اسلام گسیل دارد (ب) قلعه‌ای برای او بنا کند که بتواند در برابر پادشاه خزران مقاومت ورزد. این دعوت - که بی‌تردید مسبوق به روابط سیاسی قبلی بود - فرصتی فراهم آورد تا کوششی نیز - از طریق تبلیغ پیام قرآن و بذل و بخششهای گران - برای ایجاد حسن تفاهم با قبایل مختلف ترك در مرز و بوم‌های که هیأت سفارت می‌بایستی از آنجا بگذارند بعمل آید.

عبارت افتتاحیه[*] سفرنامه ابن‌فضلان چنین است:

«این است کتاب احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد مولا محمد بن سلیمان رسول‌المقتدر بالله به‌ملك بلنار که در آن مشاهدات خود را در سرزمینهای ترك و خزر و روس و صقلب و باشقره و دیگران و نیز انواع مذاهب و اخبار ملوک و احوال آن اقوام را در بسیاری از امور باز می‌گوید «المش بن یلطوار پادشاه اسلاوها (صقالبه) در نامه خود که به امیرالمؤمنین‌المقتدر نوشته و از وی خواسته بود شخصی را نزد او بفرستد تا مسائل دینی را به‌وی بیاموزد و او را به‌شرایع اسلامی آشنا سازد و برایش مسجدی بنا کند و منبری نصب نماید تا بتواند در شهر و کشور خویش برایش دعا و تبلیغ کند و نیز تقاضا کرده بود که برای او درّی بسازد تا در مقابل حملات پادشاهان مخالف ۸۱ پناهگاهی

۸۱. مطالب بعدی روشن می‌سازد که مقصود پادشاه خزران بوده است.

داشته باشد و از آسیب آنان در امان بماند خواسته‌های او برآورده شد. سفیر او نذیر حرمی بود. من مأمور شدم نامه را برایش بخوانم و هدایا را به‌وی تقدیم کنم و به‌کار فقها و معلمین رسیدگی بنمایم» (در اینجا تفصیلی در خصوص وجوهی که در اختیار هیأت قرار گرفته و نام اعضای آن ذکر شده است) روز پنجشنبه یازدهم ماه صفر سال سیصد و نه (بیست و یکم ژوئن ۹۲۱ میلادی) از مدینه‌السلام (بغداد) حرکت کردیم.»

ملاحظه می‌شود که تاریخ اعزام این هیأت خیلی دیرتر از وقایعی است که در فصل گذشته آوردیم. اما تا آنجا که مربوط به عادات و نهادهای همسایگان کافر خزر می‌باشد احتمالاً فرق زیادی نمی‌کند و با اطلاعی که از زندگی این قبایل صحراگرد بدست می‌آوریم دست‌کم می‌توان تصور کرد که زندگی خزرها پیش از قبول مذهب یهود چگونه بوده است زیرا که خزرها نیز در آن دوران مانند همسایگان خود به نوعی آئین شمینی که ابن‌فضلان از آن سخن می‌گوید معتقد بودند.

حرکت هیأت یکندی و ظاهراً بدون هیچ حادثه‌ای ادامه می‌یابد تا آنگاه که به خوارزم استان مرزی در جنوب دریای آرال می‌رسند. در اینجا والی خوارزم می‌کوشد تا هیأت را از پیشروی بیشتر منصرف سازد و می‌گوید که از آنجا تا سرزمین بلنارها «هزاران قبیله از کفار» درمی‌انند که در کمین جان فرستادگان خلیفه خواهند بود. در واقع شاید کوشش این والی در نادیده گرفتن فرمان خلیفه و مقاومت در اعزام رسولان انگیزه‌های دیگری نیز داشته است. او می‌دانست که اعزام هیأت به‌طور غیر مستقیم اقدامی برضد خزرهاست و او با آنها روابط دوستانه و بازرگانی شکوفائی داشت. هر چه بود سرانجام والی ناگزیر رضایت داد و رسولان خلیفه به‌سوی گرگانج در مصب آمودریا حرکت کردند. در اینجا هیأت تا سه ماه به علت سرما متوقف ماند (مطلبی که به‌طور چشمگیر در داستانهای بسیاری از جهانگردان عرب یادآوری می‌شود).

«سرتاسر رودخانه جیحون یخ بسته و قطر یخ ۱۷ وجب بود و اسب و قاطر و الاغ و گاو و گوساله از روی آن مانند جاده می‌گذشتند و یخ همچنان محکم بود و نمسی شکست... گمان می‌کردیم در آنجا دروازه زمهریر به‌رویمان باز شده است... سرمای هوا بقدری سخت بود که کوچه‌ها و بازارها خلوت بودند و هیچ‌کس در سرتاسر آنها دیده نمی‌شد. من وقتی از حمام بیرون آمدم و به خانه رسیدم ریشم یکپارچه یخ بسته بود بطوری که ناچار آن را به‌آتش نزدیک ساختم. من در اطاقی درون اطاق دیگر که سقف آن از گلیم ترکی پوشیده بود می‌خوابیدم و عبا و پوستین را بر خود می‌پیچیدم و گونه‌هایم بیشتر اوقات به‌بالش می‌چسبید...»

در اواسط فوریه یخ‌ها شروع به آب شدن کرد. قرار شد که هیأت به‌همراه کاروان بزرگی مرکب از پنج‌هزار مرد و سه‌هزار حیوان بارکش به‌سوی صحاری شمال حرکت درآید. وسایل لازم را خریداری کردند: شترها و قایق‌های ساخته شده از مشک‌های پوست شتر برای عبور از رودخانه، نان، ارزن و گوشت ادویه‌سود، برای کفایت یک سفر سه‌ماهه. مردمان محلی هشدار دادند که در شمال باید منتظر سرمای شدیدتر باشند و توصیه کردند که چه نوع لباس‌هایی باید بپوشند.

«هریک از ما یک قبا (قرطق) و روی آن یک جلیقه (خفتان) و روی آن یک پوستین و روی آن یک لباده و یک یرنس پوشید و فقط چشمانش از آن نمایان بود و نیز شروال (سروال) و شتل (طاق) ساده و آستردار و کفش ران و کفش سرپائی (خف‌کیمخت) و روی آن کفش (خف) دیگر پوشیدیم بدین شکل هر یک از ما وقتی با این همه‌لباس که پوشیده بود سوار شتر می‌شد نمی‌توانست بخود بچنبد»

ابن‌فضلان این عرب مشکل‌پسند نه از آب و هوای خوارزم خوشش آمده

بود و نه از مردمانش.

«طرز تکلم و اخلاق مردم آنجا بسیار بد و وحشت‌انگیز است. صحبت ایشان بیشتر به‌جیرجیرسار (صیاح‌الزرارین) شباهت دارد. در آنجا به‌فاصله یک روز قریه‌ای به‌نام آردکو واقع است و ساکنین آن را کردلیه می‌نامند. کلام ایشان بیشتر به نق‌نق قورباغه (نقیق‌الضفادع) شبیه است.»

رسولان خلیفه در سوم مارس حرکت کردند و شب را در رباطی به‌نام زمگان که دروازه قلمرو ترکان غز بود بسر بردند. از آن پس در وسط کشورهای بیگانه بودند. «خود را به‌خداوند قادر متعال سپرده بودیم». در یکی از طوفان‌های بیشمار برف و بوران، ابن‌فضلان در کنار ترکی مرکب می‌راند. ترک زبان به‌شکایت گشود: «اگر می‌دانستیم خدا از جان ما چه می‌خواهد می‌دادیم» ابن‌فضلان جواب داد: «آنچه می‌خواهد این است که بگوئید «لاله‌الاله» ترک خندید و گفت: اگر می‌دانستیم که همین را می‌خواهد می‌گفتیم.»

از این‌گونه اتفاقات فراوان پیش آمد که ابن‌فضلان داستان آنها را باز می‌گوید بی‌آنکه استقلال فکری را که در آنها منعکس است ارج نهد. همچنین رسولان خلیفه اشمئزاز قلبی طوایف صحراگرد را در برابر قدرت رسمی ارج نمی‌نهادند. ماجرای زیر نیز در سرزمین اقوام نیرومند ترکان غز پیش‌آمد. این ترکان باجگزار خزران بودند و برحسب گفته برخی از منابع ارتباط نزدیک با آنان داشتند^{۸۲}.

«فردای آن روز با مردی از ترک‌ها که بسیار زشت و

بدقیافه و رذل و پلید بود و لباس ژنده‌ای در برداشت برخوردیم. آن روز باران سختی ما را گرفته بود. آن مرد گفت: بایستید. تمام قافله که شامل سه‌هزار چارپا و پنج-هزار مرد بود از حرکت ایستاد. آنگاه گفت: هیچ‌یک از شما حرکت نکنند. همگی دست‌ور او را اطاعت نموده

ایستادیم ۸۲ و به او گفتیم: «ما دوستان گودزکین هستیم» او پیش آمد خنده‌ای کرد و گفت: «گودزکین کیست؟ ریدم به‌ریش گودزکین!» سپس گفت: «پکند» که به‌زبان خوارزمی یعنی نان. من چند گرده نان به او دادم آنها را گرفت و گفت: بروید به‌شما رحم کردم.»

روش دموکراتیک غزان در اتخاذ تصمیمات در نظر نماینده حکومت مطلقه‌ای که قدرت خود را منتسب به‌خدا می‌دانست (تئوکراسی) از آن هم غریب‌تر می‌نمود:

«مردمی صحرائشین هستند و خانه موئی یا سیاه‌چادر (بیوت شعر) دارند و همیشه در حرکتند. به‌رسم صحرائشینان یک‌دسته از این چادرها در یکجا و دسته دیگر در جای دیگر گرد هم جمع می‌باشند. این مردم زندگی صحرائی دارند و در رنج و مشقت بسر می‌برند. در عین حال مانند الاغ گمراهند. به‌خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شعورند و هیچ‌چیز را نمی‌پرستند. فقط بزرگان خود را ارباب می‌خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود در کاری مشورت کند می‌گوید: ای خدا (یارب) در فلان کار چه کنم؟ ایشان در کار خویش با یکدیگر مشورت می‌کنند اما وقتی در امری اتفاق نمودند و روی آن تصمیم گرفتند یکی از پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنان از میان‌شان برخاسته قرارشان را برهم می‌زند.»

اخلاق جنسی غزا (و قبایل دیگر) مخلوطی جالب توجه از آزادگرایی و توحش بود:

«زنهای ایشان خود را از مردان خویش و از دیگران نمی‌پوشانند. همچنین زن هیچ‌چیز از بدن خود را از هیچ کس پنهان نمی‌کند. یک روز نزد یکی از مردان ایشان

۸۳. البته سردمداران کاروان بزرگ می‌خواستند به‌هرقیمت از درگیر شدن با غزا بپرهیزند.

نشستیم. همسرش نیز نزد ما بود. او در حالی که با ما صحبت می‌کرد پیش روی ما فرج خود را باز کرد و خارش داد. ما روی خود را پوشانیدیم و گفتیم استغفرالله. آنگاه شوهرش خندید و به‌ترجمان گفت به‌ایشان بگوئید او آن را پیش روی شما باز کند و ببینید و آن را حفظ کند و دست کسی به‌آن نرسد، بهتر از آن است که آن را ببوشاند و به‌آن دست بیابند. ایشان با زنا سروکار ندارند و هرکس که مرتکب این کار شود او را دوتیم می‌کنند بدین قسم که شاخه‌های درخت را به‌هم نزدیک کرده او را به شاخه‌ها می‌بندند و آنها را رها می‌کنند و شخصی که به‌آنها بسته شده است دوتیم می‌شود.»

ابن فضلان در اینجا نمی‌گوید که آیا عین این مجازات درباره زن زناکار نیز اجرا می‌شد یا نه؟ ولی بعدها که سخن از بلغارهای ولگا می‌رود باز همین مجازات وحشیانه دوشقه‌کردن زناکاران را می‌بینیم که در آنجا در مورد زن و مرد هر دو اجرا می‌شود. ابن‌فضلان از اینکه زن و مرد بلغار در رودخانه‌ها بدون ساتر عورت شنا می‌کنند و مانند غزا شرم به‌خود راه نمی‌دهند شگفت‌زده می‌شود.

راجع به همجنس‌بازی - که در کشورهای عربی چیز غریبی شمرده نمی‌شد - ابن‌فضلان می‌گوید این عمل نزد ترکان گناه بزرگی است. اما در تنها داستانی که به‌عنوان شاهد مقال می‌آورد طرف که جوانی امرد را فریفته بود با تسلیم ۴۰۰ رأس گوسفند جان بدر می‌برد.

ابن‌فضلان که به‌گرمابه‌های مجلل بغداد خوگرفته بود پلشتی‌ترکان را نمی‌تواند تحمل کند. «غزا پس از بول و غایط استنجا نمی‌کنند. پس از جنابت یا در هیچ موقعیت دیگری خود را نمی‌شویند آنها با آب‌کاری ندارند بویژه در زمستان...» وقتی امیر بزرگ غزا قبای دیبای خود را از تن بیرون کرد تا خلعتی راکه خلیفه برایش فرستاده بود بپوشد چشم رسولان برلباس زیر او افتاد «که از کثرت چرک پوسیده بود زیر

عادت آنها این است که لباسی را که شخصی پوشید تا برتنش پاره پاره نشود آن را بیرون نمی‌کنند.» یکی دیگر از اقوام ترک، باشقردها، ریش خود را می‌تراشند و شپش می‌خورند «درزهای نیم‌تنه خود را جستجو کرده شپشها را با دندان جویده می‌خورند» وقتی ابن‌فضلان باشقردی را که مشغول این کار بود نظاره می‌کرد وی متوجه شد و گفت: لذیذ است.

روی هم‌رفته تصویر دلپذیری نیست. مسافر مشکل‌پسند ما سخت از وحشیان بدش می‌آید. این احساس او تنها در مورد نامیزی و آنچه به‌نظر او نمایاندن ناروای تن بود برانگیخته می‌شود ولی نسبت به قساوت در مجازاتها و نیز در برابر مراسم قربانیهای آنان بی‌تفاوت می‌نماید. وصف مجازات بلغارها را در مورد آدمکشی با نوعی بیعلاقگی و بی‌آنکه اظهار تنفر کند می‌آورد: «صندوقی از چوب تبریزی برایش ساخته او را درون آن قرار می‌دهند و سی‌قرص نان و یک کوزه آب نزد او می‌گذارند آنگاه صندوق را می‌خکوب کرده سه‌چوبه مانند سه‌پایه نصب می‌کنند و صندوق را به آن می‌آویزند و می‌گویند او را میان آسمان و زمین قرار می‌دهیم تا باران و آفتاب بخورد شاید خداوند او را ببخشد. او آنقدر آویزان می‌ماند تا گذشت زمان و وزش بادهای او را بپوساند.»

او همچنین، بی‌آنکه تأثیری نشان دهد از قربانی صدها اسب و گوسفند و حیوانات دیگر در مراسم تدفین سخن می‌گوید و داستان غم‌انگیز قربانی کنیزکی روس ۸۴ را بر سر تابوت اربابش می‌آورد.

در مورد مذاهب کفار چیز زیادی نمی‌گوید. اما کیش باشقردها که آلت تناسلی را می‌پرستیدند توجه او را جلب می‌کند. با مترجم خود می‌گوید: «از یکی از ایشان پرس که دلیل آنها برای این کار چیست و چرا این آلت را خدای خود ساخته‌اند؟ گفت: زیرا من از مانند آن بیرون آمده‌ام و برای خودم آفریننده‌ای جز آن نمی‌شناسم.»

۸۴. وایکینگهایی بودند که مراکز روس‌نشین اولیه را بنیاد نهادند. فصل سوم دیده شود.

آنگاه ابن‌فضلان می‌گوید: «در میان ایشان کسانی هستند که بوجود دوازده خدا معتقدند: خدای زمستان، خدای تابستان، خدای پاران، خدای باد، خدای درخت، خدای مردم، خدای چارپایان، خدای آب، خدای شب، خدای روز، خدای مرگ و خدای زمین. خدائی که در آسمان است بزرگترین آنها می‌باشد. در عین حال با سایر خدایان اتفاق نظر دارد و هر خدا از کاری که شریک دیگرش می‌کند راضی است... گروهی از ایشان را دیدیم که مار می‌پرستیدند و طایفه‌ای که ماهی‌پرست بودند و باز طایفه‌ای دیگر که دورنا را پرستش می‌کردند.»

ابن فضلان در میان بلغارهای ولگا رسم غریبی را مشاهده کرد:

«هرگاه با شخص زیرک و با اطلاعاتی برخورد کنند می‌گویند حق این است که این شخص در خدمت خدای ما باشد، سپس او را گرفته ریسمانی به‌گردنش می‌بندند و بر درختی می‌آویزند تا متلاشی شود.»

خاورشناس ترک زکی ولیدی طوغان که از معتبرترین صاحب‌نظران دربارهٔ ابن فضلان و روزگار وی می‌باشد در تعلیقات خود در این زمینه می‌گوید ۸۵ در روش قساوت‌آمیزی که بلغارها نسبت به افراد بسیار هوشمند بکار می‌بستند هیچ چیز مرموزی نیست. این نحوهٔ عمل مبتنی بر تعقل ساده و متوسط آدمهای معمولی اجتماع است که می‌خواهند یک زندگی عادی را داشته باشند و از مخاطرات و ماجراهائی که ناپغه‌ها ممکن است پای‌شان را در میان آن بکشانند حذر می‌کنند. طوغان از يك ضرب‌المثل تاتاری یاد می‌کند که می‌گوید: «اگر خیلی بدانید به‌دارتان خواهند آویخت و اگر خیلی فروتنی نمائید پایمالتان خواهند کرد» آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند که «قربانیانی از این قبیل را نه چون افرادی دانشمند بلکه چون نوابغی سرکش و خیلی هوشمند باید نگرست.» این نکته روشن می‌سازد که رسم مزبور را باید واکنشی دفاعی از طرف اجتماع در برابر هرگونه تغییر دانست و گوشمالی

برای نوآورانی که خود را با روال جاری جامعه سازش نمی‌دهند تلقی کرد^{۸۶}. اما طوغان چند سطر پائینتر تفسیر دیگری را نیز عرضه می‌کند.

«این فضلان اینجا در مقام توصیف قتل ساده دوتن آدم خیلی زیرک نیست بلکه می‌خواهد یکی از رسوم بت‌پرستان را بیان کند و آن قربانی انسان است که بهترین فرد را به آستان خدایان هدیه می‌کنند. این تشریفات محتملاً نه به وسیله افراد عادی بلکه توسط پزشگان یعنی شمنان صورت می‌گرفته است. شمنان در میان بلغارها و روسها، به نام مذهب، اختیار مرگ و زندگی افراد را در دست داشته‌اند. بنا به روایت ابن‌رسته پزشکی روسی می‌توانست برگردن هرکس که بخواهد طناب بیفکند و او را از درختی بیاویزد تا خدایان را به ترحم وادارد. وقتی پزشکی به چنین کاری دست می‌زد مردم آن را «ندری برای خدا» می‌دانستند.»

شاید انگیزه‌های دوگانه مزبور هر دو در کار بوده است بدین تعبیر که حالا که باید قربانی کرد بگذار فتنه‌گران را قربانی کنیم. چنانکه خواهیم دید قربانی انسان در میان خزران نیز مرسوم بود. بعلاوه خزرها پادشاه خود را در پایان دوره معینی می‌کشتند. با توجه به این نکات درمی‌یابیم که رسوم و آداب خزرها با قبایلی که ابن فضلان وصفشان را آورده شباهتهای زیادی داشته است. متأسفانه ابن فضلان پایتخت خزران را ندیده و اطلاعاتی را که درباره آنها نقل کرده از نواحی زیر نفوذ آنها و بویژه از دربار بلغار گرد آورده است.

- ۱۰ -

کما بیش يك سال (از ۲۱ ژوئن ۹۲۱ تا ۱۲ می ۹۲۲) طول

۸۶. طوغان در تأیید قول خود مطالبی را از متون ترکی و عربی، بدون ترجمه نقل می‌کند و این عادت بدی است که در روزگار ما همه کسانی که تخصصی در این زمینه دارند مبتلای آن می‌باشند.

کشید تا فرستادگان خلیفه خود را به مقصد یعنی به مرز و بوم بلغارهای ولگا رسانیدند. راه مستقیم بغداد به ولگا از قفقاز و بلاد خزر می‌گذشت ولی چون سفیران نمی‌خواستند که با خزران درگیر شوند راه دورتری را در پیش گرفتند و کرانه شرقی دریای خزر را دور زدند. حتی در این طریق مرتباً خطر احتمالی درگیری با خزران به آنان یادآوری می‌شد.

داستان جالب توجهی به هنگام اقامت آنان نزد امیر غزان (همان که لباس زیرینی کثیف داشت) بوقوع پیوست. امیر نخست از فرستادگان خلیفه بگرمی استقبال کرد و ضیافتی برای آنان ترتیب داد. لیکن بعداً بزرگان غز در اندیشه روابط خود با خزران افتادند. امیر انجمنی از بزرگان فراهم آورد تا به رایزنی بپردازند:

«ترخان، نجیبتر و محترمتر ایشان؛ مردی لنگ و کور و شل بود. امیر به ایشان گفت: اینها فرستادگان پادشاه عرب نزد داماد من المش پسر شلکی هستند و من نخواستم ایشان را بدون مشورت با شما آزاد کنم. ترخان گفت این چیزی است که هرگز ندیده و نشنیده‌ایم و در زمان ما و پدرانمان فرستاده هیچ پادشاهی از نزد ما نگذشته است. به گمان من سلطان حيله بکار برده و این اشخاص را نزد خزر فرستاده تا ایشان را بر علیه ما برانگیزاند. عاقلانه آن است که این فرستادگان دو نیم شوند و آنچه را که همراه دارند ضبط کنیم. یکی از آنها گفت: نه، بلکه آنچه دارند بگیریم و ایشان را لخت بجائی که آمده‌اند بازگردانیم. دیگری گفت: نه، ما اسیرانی نزد پادشاه خزر داریم. اینها را به عوض آنها نزد او بفرستیم.»

رایزنی آنها در این باب هفت روز طول کشید و در این مدت ابن فضلان و همراهانش از عاقبت کار در هراس بودند. در نهایت، غزا اجازه دادند که فرستادگان خلیفه به سفر خود ادامه دهند. ابن فضلان نمی‌گوید چرا؟ شاید به این علت که فرستادگان توانستند

قائمشان سازند که اعزام آنان اقدامی بر ضد خزران بوده است. غزا چندی پیش به اتفاق خزرها با یکی دیگر از اقوام ترك، پپنکها، جنگیده بودند لیکن در این اواخر دست به حرکات خصومت‌آمیزی زده بودند که منجر به اسارت عده‌ای نزد خزران شده بود.

در تمام طول این سفر خطر خزرها همچنان بالای سر رسولان خلیفه سایه افکنده بود. در شمال دریای خزر دور بزرگ دیگری زدند تا به اردوگاه بلغار در حوالی محل تلاقی رودخانه‌های ولگا و کاما رسیدند. در اینجا پادشاه بلغار و بزرگان قوم با تشویش و نگرانی در انتظار آنان بودند. به محض آنکه مراسم و تشریفات پایان رسید پادشاه کس به دنبال ابن فضلان فرستاد تا مذاکرات را آغاز کنند. پادشاه به لحنی قاطع (صدایش چنان بود که گوئی دارد از ته بشکه‌ای حرف می‌زند) از مقصد اصلی خویش سخن در میان آورد یعنی از پولی که می‌بایستی برای ساختمان دژ به منظور حفاظت او در برابر یهودان مصرف شود. متأسفانه آن پول را که چهارهزار دینار بود به جهت برخی اشکالات اداری در اختیار هیأت نگذاشته بودند و می‌بایستی بعداً فرستاده شود. شاه که مردی سبیب و تنومند بود نومیدانه بگمان افتاد که مبادا رسولان پول را خورده باشند.

«چه می‌گوئید راجع به شخصی که به وسیله جماعتی برای مردمی ناتوان و در محاصره و قید بندگی پولی بفرستد و آن جماعت به او خیانت بکنند؟ گفتم: جایز نیست و آنان مردم بدی هستند. گفت: آیا این نظر مورد اتفاق همه است یا اختلافی هم در آن وجود دارد؟ گفتم مورد اتفاق است.»
ابن فضلان کم‌کم موفق شد شاه را متقاعد سازد که در وصول پول فقط تأخیری رخ داده است ۸۷ لیکن نتوانست نگرانی‌خاطر او را یکسره رفع کند. شاه مرتب تکرار می‌کرد که مقصود از دعوت نمایندگان خلیفه ساختمان دژ بود و او از پادشاه خزران می‌ترسد. ظاهراً حق هم داشت که اینگونه بترسد چه به گفته ابن فضلان:

۸۷. ظاهراً پول بعدها رسیده است زیرا دیگر ذکری از آن در میان نمی‌آید.

«پسر پادشاه بلغار به عنوان گروگان نزد پادشاه خزر می‌باشد. يك بار پادشاه خزر خبر یافت که پادشاه بلغارها دختر زیبایی دارد. برای ازدواج از او خواستگاری کرد ولی پادشاه بلغار ایستادگی نمود و تقاضایش را نپذیرفت. آنگاه پادشاه خزر که یهودی است دختر را که مسلمان است بزور گرفت. دختر نزد او مرد. پس از آن به سراغ دختر دیگر پادشاه بلغار فرستاد. چون این خبر به بلغار رسید از ترس آنکه مبادا او را مانند دختر اولش بریاید وی را به ازدواج پادشاه اسکل که خود زبردست اوست درآورد. به همین جهت بود که پادشاه بلغار به سلطان (خلیفه) نامه نوشته از او تقاضا کرده بود تا برایش دژی بسازد که او را از آسیب پادشاه خزر در امان دارد.»

این مسأله بسان ترجیح‌بندی تکرار می‌شود. ابن فضلان از باجی که پادشاه بلغارها به خزران می‌پردازد نیز سخن می‌گوید: يك پوست سمور برای هر خانواده در اقلیم بلغار. یا توجه به اینکه بلغارها بالغ بر پنجاه هزار خانوار (چادر) بودند و قیمت پوست سمور در سرتاسر دنیا خیلی بالا بود مبلغ باج قابل اهمیت بوده است.

- ۱۱ -

آنچه ابن فضلان درباره خزران روایت می‌کند، چنانکه متذکر شده‌ایم، مبتنی بر اطلاعاتی است که در جریان مسافرت خود - و بیشتر در دربار بلغار - گردآوری نموده است. برخلاف بقیه روایات او که حاصل مشاهدات شخصی وی است مطالب مربوط به خزران يك رشته اطلاعات التقاطی دست دوم و بی‌روح می‌باشد. منابعی هم که آن اطلاعات را در دسترس او گذارده‌اند از تحریف حقایق خودداری ننموده‌اند، زیرا که پادشاه بلغار از ارباب خزر خود خوشش نمی‌آمد. اکراه و ناخوشایندی خلیفه نیز از مملکتی که به کیش رقیب اسلام گرویده بود نیازی به تذکر و تأکید ندارد.

روایت ابن فضلان، بدون مقدمه‌ای، از توصیف دربار روس به توصیف دربار خزران منتقل می‌شود:

«اما پادشاه خزر که «خاقان» نام دارد فقط هر چهارماه يك بار برای گردش بیرون می‌آید. او به نام خاقان بزرگ خوانده می‌شود و جانشین (خلیفه) او را «خاقان‌به» می‌نامند. این شخص فرماندهی سپاهیان و امور ایشان را بعهده دارد و امور کشور را اداره می‌کند و ظاهر می‌شود و به جنگ می‌رود. پادشاهانی که در نزدیکی او هستند از وی اطاعت می‌کنند. او هر روز با فروتنی نزد خاقان بزرگ می‌رود و اظهار تواضع و آرامش می‌کند و فقط با پای برهنه در حالی که يك تکه هیزم در دست دارد نزد او حاضر می‌شود. وقتی به او سلام می‌کند آن هیزم را در برابرش روشن می‌سازد. پس از فراغت از اشتعال هیزم روی تخت در طرف راست پادشاه می‌نشیند و مردی به نام «کندر خاقان» پشت سر او و مرد دیگری نیز به نام «جاوشیفر» پشت سر این شخص جای می‌گیرند.

رسم پادشاه بزرگ بر این است که بار عام نمی‌دهد و برای مردم نمی‌نشیند و با ایشان سخن نمی‌گوید. بجز کسانی که نام بردیم هیچ‌کس نزد او نمی‌رود. کار شهرستانها و حل و عقد امور و مجازاتها و اداره کشور به عهده خلیفه او «خاقان‌به» است. رسم است که چون پادشاه بزرگ بمیرد خانه بزرگی برایش می‌سازند. این خانه بیست اتاق دارد. در هر يك از اتاقهای این خانه برایش قبری می‌کنند و آنقدر سنگ را خرد می‌کنند تا مانند سرمه نرم شود و کف اتاق را با آن می‌پوشانند. سپس روی آن نوره می‌ریزند. در زیر ساختمان نهر آبی موجود است. این نهر بزرگ است و آب آن جریان دارد. قبر را بالای نهر قرار می‌دهند و می‌گویند: برای آنکه شیطان و انسان و کرم و حشرات به آن دسترسی نداشته باشند.

وقتی پادشاه به خاک سپرده شد گردن کسانی را که او را دفن کرده‌اند می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام يك از این اتاقها واقع است. قبر او بهشت نامیده می‌شود و می‌گویند: به بهشت رفت. سپس همه اتاقها را با دیبای زربفت فرش می‌کنند.

پادشاه خزر را عادت چنان است که بیست و پنج زن داشته باشد. هر يك از ایشان دختر یکی از پادشاهان هم‌مرز وی می‌باشند و او را خواه‌ناخواه می‌گیرد. او شصت‌کنیز برای هم‌خوابی با خود دارد که همه‌شان بی‌اندازه زیبا هستند. این فضلان آنگاه توصیف خیال‌انگیزی از حرم خاقان دارد که در آن هر يك از بیست و پنج زن و شصت کنیز، کاخی ویژه دارند و خدمتکار یا خواجه‌ای، که به اشارتی هر کدام را که شاه اراده کند زودتر از يك چشم برهم زدن در بستر او حاضر می‌سازد. پس از چند نکته مشکوک دیگر درباره رسوم خاقان خزر (که بعدها از آن سخن خواهیم گفت) ابن فضلان اطلاعاتی نیز از وضعیت کشور خزران می‌دهد:

«پادشاه خزر در کنار رود ولگا (نهر اتل) [*] شهر بزرگی دارد: این شهر دارای دو قسمت است در يك قسمت آن مسلمانان و در قسمت دیگر پادشاه و همراهانش سکونت دارند. یکی از غلامان شاه که مسلمان است و او را «خز» می‌خوانند بر مسلمانان حکومت می‌کند. کارهای مسلمانان ساکن شهر خزرها و کسانی که برای بازرگانی نزد ایشان رفت و آمد می‌کنند به این غلام مسلمان رجوع می‌شود و هیچ کس بجز او به کار آنان رسیدگی نمی‌کند و حکم نمی‌دهد.»

گزارش سفر ابن فضلان تا آنجا که به دست ما رسیده بدین سخنان پایان می‌یابد [*]:

دختران و پادشاه آنان همه ۸۸ جمودند. بلغاریان و

۸۸. بنظر می‌آید که این گفته گزافه‌آمیز است و منشأ آن وجود جماعتی مسلمان

همسایگان آنان رعیت او هستند و او را چون خدا می‌پرستند. بعضیها برآند که یا جوج و مأجوج همان خزرانند.»

- ۱۲ -

من داستان این فضلان را بتفصیل نقل کردم نه به خاطر اطلاعات جسته و گریخته‌ای که از خود خزران بدست می‌دهد بلکه به خاطر پرتوی که به جهان دور و بر آنها می‌افکند و بربریت سفت و سختی را که خزران در میان آن می‌زیستند روشن می‌کند. روایت این فضلان ضمناً گذشته قوم خزر را پیش از گرویدن به آئین یهود نیز منعکس می‌سازد. در آن زمان که این فضلان به مرز و بوم بلغار رفت خزران در مقایسه با همسایگان دیگر خود به کشوری نو و شگفت‌انگیز تبدیل یافته بود. این تضاد در گزارشهای مورخان عرب^{۸۹}، در کلیه زمینها از مسکن و اداره و دادرسی انعکاس دارد: بلغاریان هنوز در چادر بس می‌برند، شاه آنان نیز چنین است جز آنکه چادر او «بسیار بزرگتر است و گنجایش هزار نفر بلکه بیشتر را دارد»^{۹۰} و حال آنکه خاقان خزر در قصری از آجر بس می‌برد و زنان او در «کاخهایی مسقف با چوب ساج»^{۹۱}، و مسلمانان آنجا چندین مسجد دارند که «مناره یکی از آنها مشرف بر قصر پادشاه است»^{۹۲}.

در این منطقه حاصلخیز، مزارع و کشتزارهای خزران بیش از

→ در پایتخت خزران می‌باشد. زکی‌ولیدی به‌همین ملاحظه کلمه «همه» را حذف کرده‌است. باید چنین فرض کنیم که مقصود از همه خزران، قبیله حاکم است و نه اقوام مختلفی که کشور موزائیک گونه خزران را تشکیل می‌دادند. مسلمانان اگرچه از استقلال قضائی و مذهبی برخوردار بودند جزو خزران حقیقی بشمار نمی‌آمدند.

۸۹. اطلاعاتی که در زیر خواهیم آورد مبتنی بر آثار اصطخری، مسعودی، ابن‌ربسته و ابن‌حوقل است. (ضمیمه دوم دیده شود)

۹۰. زکی‌ولیدی صفحه ۶۱.

۹۱. اصطخری.

۹۲. مسعودی.

شصت، هفتاد میل پشت‌سر هم ادامه می‌یابد. تاکستانهای مفصلی نیز دارند. ابن حوقل می‌گوید: «در سرزمین خزر شهری هست به نام آسمید (سمندر) که آنقدر باغ و بوستان دارد که از دربند تا سریر همه‌جا را باغها و درختزارهای آن شهر فرا گرفته است. گفته می‌شود چهل-هزار از این باغها هست که در بسیاری از آنها انگور بعمل می‌آید»^{۹۳}.

ناحیه شمال قفقاز بسیار حاصلخیز بود. در ۹۶۸ ابن حوقل با مردی ملاقات کرد که پس از هجوم روسیان آنجا را دیده بود.

«گفت: در همه تاکستانها و باغها هیچ‌برای فقرا بجای نگذاشته بودند حتی برگی در شاخساری... اما به خاطر خاک عالی و فراوانی حاصل سه سال طول نخواهد کشید که اوضاع به حال گذشته باز آید» شراب قفقازی هنوز فرآورده مطبوعی تلقی می‌شود که در شوروی به مقادیر فراوان مصرف دارد.

مع ذلك بیشتر درآمد خزانه پادشاهی از بازرگانی خارجی تأمین می‌شد. این فضلان بزرگی کاروانهای تجارتي را که در میان آسیای مرکزی و ناحیه ولگا - اورال در رفت‌وآمد بودند متذکر شده است. بیاد داشته باشیم کاروانی که فرستادگان خلیفه در گرگانج به آن ملحق شدند از پنج‌هزار مرد و سه هزار حیوان بارکش فراهم گشته بود. اگر هم احتمال اغراق را در نظر بگیریم به‌رحال کاروان بزرگی بوده است. نمی‌دانیم که چندتا از این کاروانها وجود داشت و چندگاه يك بار سفر می‌کردند و نیز نمی‌دانیم که نوع کالاها و محمولاتشان چه بود، ظاهراً کالاهائی مانند پارچه، خشکیار، عسل، موم و ادویه سهم بزرگی در این تجارت داشته است. راه بازرگانی دیگری از قفقاز به ارمنستان، گرجستان، ایران و بیزانس می‌رفت. راه سومی که روز به‌روز بر رونق آن می‌افزود عبارت بود از راه دریائی بازرگانان روس که از رودخانه ولگا به‌سواحل شرقی دریای خزر می‌رفتند و بیشتر پوستهای گرانبها - که مورد تمایل اشراف مسلمان بود - با خود می‌آوردند و نیز بردگان شمال که آنها را در بازار برده‌فروشان ایتل

۹۳. ابن‌حوقل و اصطخری (اصطخری تنها چهار هزار باغ می‌گوید [۹۳]).

می‌فروختند. فرمانروای خزر از همه این کالاهای ترانزیتی - و من جمله از بردگان - ده درصد مالیات می‌گرفت. اگر باجی را هم که اقوام بلغار و مجار و برتاس و دیگران می‌پرداختند بر آن بیفزائیم در خواهیم یافت که خزران می‌بایستی کشوری مرفه باشد لیکن کشوری که رفاه آن در گرو نیرومندی نظامی و پرستیژ و توانائی مأمورین وصول مالیات و گمرک است.

بجز ناحیه حاصلخیز جنوب که تا کستانها و باغستانها داشت، نواحی دیگر خزران از لحاظ منابع طبیعی فقیر بود. یکی از مورخان عرب (اصطخری) می‌گوید تنها فراورده محلی که از بلاد خزر صادر می‌شود سریشم است. محققاً این گفته نیز اغراق‌آمیز است لیکن به هر حال واقعیتی را نشان می‌دهد که بیشتر فعالیت بازرگانی خزر عبارت بود از صدور مجدد کالاهائی که خود از مسالک دیگر وارد می‌کردند. از آن جمله مخصوصاً عسل و موم برای ساختن شمع جلب نظر مورخان عرب را کرده است. مقدسی می‌گوید: در بلاد خزر گوسفند و عسل و جبهود به مقدار فراوان وجود دارد^{۹۴}. آری یکی از منابع یعنی «دربندنامه» از کانهای زر و سیم در این مرز و بوم سخن می‌گوید لیکن محل آنها را تعیین نمی‌کند. از سوی دیگر منابع متعدد از وجود کالاهای خزر در بازارهای بغداد و از حضور بازرگانان خزر در استانبول و اسکندریه و حتی در نقاطی دور دست چون سامار و فرغانه آگاهی می‌دهند.

بنابراین خزران به هیچ‌وجه از دنیای متمدن گسیخته نبود. در مقایسه با قبایلی که در مجاورت شمالی آن می‌زیستند خزران را می‌توان کشوری بین‌المللی بحساب آورد که راه را برای نفوذ فرهنگها و مذاهب گوناگون بازگذاشته بود. معذک از استقلال خود در برابر دو نیروی مهم مذهبی جهان بسختی دفاع می‌کرد. ما خواهیم دید که این وضع منجر شد به تحول یا کودتائی که جمهوری را به عنوان کیش رسمی کشور برقرار ساخت.

۹۴. مقدسی صفحه ۳۵۵ به نقل Baron III p. 197.

چنین می‌نماید که در میان خزران حرفه و صنعت و از جمله خیاطی به مرحله شکوفائی رسیده بود. وقتی که امپراتور آئنده کنستانتین پنجم، دختر خاقان خزر را به زنی گرفت (بخش ۱ این کتاب دیده شود) در جزو جهیزیه عروس جامه‌ای زیبا بود که چشم درباریان بیزانس را خیره کرد چندانکه آن را به‌عنوان الگو برای قبا‌ی رسمی مردانه برگزیدند و نام آن را Tzitzakion خواندند که مشتق است از نام کوچک عروس «چیچک» که ناسی ترکی - خزری و به معنی گل است (این خانم پس از غسل تعمید ایرن^{۹۵} نامیده شد).

توین بی می‌گوید: در اینجا با داستانی روشنگر از تاریخ فرهنگت مواجه هستیم^{۹۶}. وقتی يك شاهزاده خانم دیگر خزر به عقد حکمران مسلمان ارمنستان درآمد، در موكب او علاوه بر خدمتکاران و غلامان، ده خرگاه از دیبای اعلا برفراز گردونه‌ها حمل می‌شد که بر درهای آنها صفحاتی از زر و سیم کوبیده بودند و سقف آنها با پوست سمور پوشیده بود. ده گردونه دیگر نیز مملو از ظروف زرین و سیمین و چیزهای قیمتی دیگر بود که به‌عنوان جهیزیه همراه عروس برده می‌شد^{۹۷}. خاقان خود در چادری متحرك سفر می‌کرد که اندرون آن از این هم آراسته‌تر بود و بر تارك آن اناری زرین قرار داشت.

- ۱۳ -

هنر خزران همانند بلغاریان و مجاران بیشتر تقلیدی بود بر اساس الگوهای هنر ایران ساسانی. بادر^{۹۸} باستانشناس شوروی بر تأثیر خزران در انتشار سبك ایرانی نقره‌کاری در نواحی شمال تأکید می‌کند. شاید خزران در نقش دلال و واسطه قسمتی از اشیائی را که وارد کرده بودند به کشورهای دیگر صادر می‌کردند ولی قسمت دیگری از صادرات آنها چیزهائی بود که صنعتگران خزر در کارگاههای

95. Eiren. 96. Toynbee A. (1973) p. 549.

97. Zeki Validi p. 120.

۹۸. Bader به نقل دانلوب (۱۹۵۴) صفحه ۲۳۱.

خود، به تقلید از دیگران می‌ساختند. خرابه‌های این کارگاهها در نزدیکیهای قلعه کمپن خزرها به نام سارکل ۹۹ کشف شده است. جواهراتی که در داخل قلعه از زیر خاک درآمده همه از مصنوعات داخلی بوده‌اند^{۱۰۰}. باستانشناس سوئدی ت.ی. آرن^{۱۰۱} از روکشها و سنگها و قلابهای زینتی سخن می‌گوید که با الهام از شیوه‌های ساسانی و بیزانسی به دست صنعتگران خزر یا در نواحی زیر نفوذ خزرها ساخته شده و تا سوئد رفته است^{۱۰۲}.

بنابراین خزران در نشر هنرهای ایران و روم در میان اقوام نیمه وحشی اروپای شرقی نقش واسطه را برعهده داشته‌اند. بارتا پس از بررسی کامل مدارک و اسناد باستانشناسی (که غالباً از منابع شوروی گرفته شده) چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«غارت تفلیس به وسیله خزران، ظاهراً در بهار سال ۶۲۹ میلادی، با موضوع بحث ما ارتباط دارد... [در طول مدتی که خزران شهر را در اشغال داشتند] خاقان مأمورینی را برای نظارت در کار زرگران و نقره‌کاران و آهنگران و مسگران برگماشت. بازار و به‌طور کلی تجارت، حتی ماهیگیری نیز زیر کنترل خزران بود... بنابراین در خلال تهاجمات پیاپی به نواحی قفقاز در طول قرن هفتم، خزران با فرهنگی که خود از سنت ایران ساسانی برخاسته بود آشنا گشتند و بدینگونه دستاورد این فرهنگ نه تنها از طریق تجارت بلکه به وسیله غارت و حتی باج در میان اقوام صحرا انتشار یافت... رد پاهائی که به‌سعی و اهتمام تمام به امید کشف ریشه‌های هنر مجاری در قرن دهم پیگیری کرده‌ایم سرانجام به سرزمین خزر منتهی گشته است^{۱۰۳}».

۹۹. متأسفانه سارکل Sarkel که از لحاظ باستانشناسی مهمترین مرکز مربوط به‌خزران بود بر اثر ایجاد تأسیسات هیدروالکتریک زیر آب رفت.

100. Burtha p. 139. 101. T.J. Arne.

۱۰۲. به‌نقل دانلوپ (۱۹۵۴) صفحه ۲۳۱.

103. Burtha pp. 143-5.

این آخرین نکته در سخن دانشمند مجارستانی، اشاره به یافته‌های باستانشناسی جالب‌توجهی است که به نام «گنجینه نگیسترزنتمیکلوس^{۱۰۴}» شناخته می‌شود (کلیشه اول کتاب دیده شود) این گنجینه عبارت است از بیست‌وسه قطعه ظروف زرین از قرن دهم که در ۱۷۹۱ در نزدیکیهای آبادی به همین نام پیدا شد^{۱۰۵}. بارتا یادآور می‌شود که چهره «شاهزاده پیروزمند» که موی سر اسیری را گرفته و با خود می‌کشد، و آن صحفه اسامیری در عقب کوزه زرین، و همچنین نقش و نگارهای دیگر اشیاء زینتی نمایانگر ارتباط نزدیکی است که در میان آنها با چیزهائی که در «توی بازار» بلغارستان و در سارکل خزر پیدا شده است وجود دارد. چون هم بلغارها و هم مجارها برای مدتی طولانی زیر فرمان خزرها بودند این امری شگفت‌آور تلقی نمی‌شود و نقش‌جنگاور به انضمام نقوشی که در سایر قطعات این گنجینه هست تصویری از هنر مرسوم در قلمرو امپراتوری خزر را بدست می‌دهد (که نفوذ ایران و بیزانس، همانگونه که انتظار می‌رود، در آن نمایان است^{۱۰۶}).

یکی از مکاتب باستانشناسی مجارستان بر آن است که طلاکاریها و نقره‌کاریهای قرن دهم آن کشور در حقیقت دستاورد خزران بوده است^{۱۰۷}. همچنانکه در فصول آینده این کتاب خواهیم دید (فصل سوم، بخشهای ۷ و ۸) چون در سال ۸۹۶ مجارها به هنگری مهاجرت کردند یکی از قبایل شورشی خزر به نام کبر^{۱۰۸} رهبری آنان را برعهده داشت. قبیله کبر خود نیز با مجارها در مرز و بوم نوین مستقر گردید و این قبیله در زرگری و نقره‌کاری مشهور آفاق بود مجارها که در وضع بدوی‌تری بسر می‌بردند این فنون را از کبرها آموختند. بنابراین، نظریه دائر بر اینکه مقداری از اشیاء باستانی پیدا شده در مجارستان

104. (Treasure of Nagyszentmiklos).

۱۰۵. حالا این آبادی جزو رومانی است و Sannicolau Mare نام دارد.

۱۰۶. خواننده علاقه‌مند برای ملاحظه مجموعه جالب‌توجهی از تصاویر مراجعه کند به Gyula László, *The Art of the Migration Period*

اگر چه اظهارنظرهای تاریخی این مؤلف را باید با احتیاط تمام تلقی کرد.

107. László G. (1974) pp. 66f. 108. Kabar.

کار خزرها بوده است قابل توجه می‌باشد و این مطلب در پرتو بحثی که در خصوص هسته مجار - خزر خواهیم آورد روشنتر خواهد گشت.

- ۱۴ -

خواه تصویر مرد جنگی بر روی کوزه زرین از اصل مجار باشد یا خزر، این تصویر، هیأت سواری از آن دوران را که شاید عضو یکی از برگزیده‌ترین دسته‌های سپاهیان بوده است در نظر ما مجسم می‌سازد. مسعودی می‌گوید: «در سپاه خزر هفت هزار سوار با پادشاه حرکت می‌کنند»^{۱۰۹} از این سواران عده‌ای تیرانداز هستند با جوشن و خود و زره، و عده‌ای نیزه‌دار که ساز و برگ آنها نظیر مسلمانان است... هیچ پادشاهی جز پادشاه خزران در این قسمت از جهان سپاه منظم آماده‌ای ندارد.» ابن حوقل می‌گوید: «این پادشاه دوازده هزار سپاهی در خدمت خود دارد که چون یکی از آنان بمیرد کس دیگری را بجایش می‌گذارند.»

اینجاست که راز بزرگ سلطه و قدرت خزران را در می‌یابیم: داشتن يك سپاه آزموده و دائمی یا گارد شاهی که به هنگام صلح، اقوام مختلف کشور را در کنترل خود داشت و به هنگام جنگ، در قلب اردوهای جای می‌گرفت که، چنانکه پیشتر آوردیم، گاهی تعداد آنها به صد هزار تن یا بیشتر بالغ می‌شد^{۱۱۰}.

۱۰۹. اصطخری می‌گوید: دوازده هزار سوار.
۱۱۰. بنا به گفته مسعودی سپاه پادشاه از مسلمانانی تشکیل می‌شد که از کشور مجاور خوارزم به خزران مهاجرت کرده بودند. در زمان قدیم، بعد از ظهور اسلام، جنگ و وبا در میان خوارزمیان افتاد و سبب مهاجرت آنان به خزران شد. هوجون پادشاه خزران با مسلمانان در جنگ باشد این سربازان از سپاه خزران جدا می‌شوند و با همکیشان مسلمان خود نمی‌جنگند. اینکه مسعودی می‌گوید سپاه از مسلمانان بود البته گزافه‌ای بیش نیست و خود وی چند سطر پائینتر خلاف آن را می‌آورد آنجا که می‌گوید سربازان مسلمان جای جدائی در سپاه خزران ندارند. ابن حوقل نیز می‌گوید: اطرافیان ملک در حدود چهار هزار و سپاه او دوازده هزار تن است. احتمالاً خوارزمیان در میان این سپاه چیزی شبیه گارد سویس بوده‌اند ←

- ۱۵ -

نخستین پایتخت این امپراتوری متنوع محتملاً قلعه بلنجر در دامنه شمالی قفقاز بوده و چون در قرن هشتم این مناطق در معرض تاخت و تاز اعراب قرار گرفت پایتخت به سمندر در کرانه غربی دریای مازندران و سرانجام به ایتل در مصب رودخانه ولگا انتقال یافت. روایات متعددی در وصف این پایتخت به دست ما رسیده است که مفاد آنها کمابیش با هم تطبیق می‌کند. شهری بود دوپاره که در دو کرانه رودخانه بنا شده بود. نیمه خاوری آن را «خزران» و نیمه باختری را «ایتل» می‌خواندند^{۱۱۱} و پلی از قایقهای بهم پیوسته دو سوی شهر را بهم می‌پیوست. نیمه باختری باروئی مستحکم داشت که از آجر ساخته شده بود. کاخهای خاقان و بیگ و منازل خدمه آنان^{۱۱۲} و خزرهای اصلی در این قسمت متمرکز بود. این بارو چهار دروازه داشت که یکی از آنها به روی رودخانه باز می‌شد. در آن سوی رودخانه، در کرانه خاوری، مسلمانان و بت پرستان مسکن داشتند^{۱۱۳}. مسجدها، بازارها، گرمابه‌ها و سایر اماکن عمومی نیز در این بخش از شهر واقع بود. چند تن از نویسندگان عرب از شمار مساجد و بلندئ مناره‌های

→ و اینکه هموطنان آنان از گروگانهایی که نزد خزران دارند سخن گفته‌اند (بخش ۱۰ بالا دیده شود) شاید مقصود همین باشد. برعکس، امپراتور بیزانس کنستانتین پرفیروز نیتوس برگزیدگانی از قراولان خزر را بر در کاخ خود گماشته بود. این امتیازی بود که بهای گزافی در ازای آن پرداخته می‌شد. درآمد گارد آنقدر زیاد بود که برای عضویت در آن مبلغ معتدایی می‌پرداختند. حقوق گارد ۲/۲۵ تا ۴ درصد این مبلغ بیش نبود. (Constantine, De Ceremoniis pp. 692-3) مثلاً کسی که معادل ۷/۴۵ لیره انگلیسی دریافت می‌کرد برای بدست آوردن این شغل ۳۰۲/۸۵ لیره پرداخته بود. (Bury. 22 BM) ۱۱۱. این شهر را در ادوار مختلف به نامهای مختلف خوانده‌اند مثلاً البیاضه (به معنی شهر سپید). ۱۱۲. مسعودی جای این ساختمانها را در جزیره یا شبه جزیره‌ای نزدیک سواحل غربی نشان می‌دهد. ۱۱۳. حدود العالم شماره ۵۰.

شهر سخن گفته‌اند و نیز این نویسندگان بر استقلال قضات و روحانیون مسلمان تأکید ورزیده‌اند. اینک سخن مسعودی را - که هرودوت عربها نامیده می‌شود - از کتاب او مروج الذهب - که در این مبحث غالباً به آن ارجاع می‌دهیم - می‌آوریم:

«رسم دارالملک خزر چنان است که هفت قاضی داشته باشند. دو تن برای مسلمانان و دو تن برای خزران - که به حکم تورات رأی می‌دهند - و دو تن برای مسیحیان - که به حکم انجیل رأی می‌دهند - و یکی برای صقالبه و روسها و سایر اقوام جاهلیت - که مطابق احکام جاهلیت رأی می‌دهند - ... و در این شهر گروهی از بازرگانان و پیشه‌وران مسلمان وجود دارند که به خاطر عدالت و امنیت به آنجا رفته‌اند. مسلمانان مسجد جامعی دارند که مناره آن مشرف به قصر شاه است. مساجد دیگری نیز دارند که در آنها مکتبهای برای تعلیم قرآن به کودکان دایر است.»

با مطالعه این سطور که به قلم مشهورترین مورخ عرب در نیمه اول قرن دهم ۱۱۴ نگارش یافته می‌توان تصویر مجملی را از زندگی در کشور خزران مجسم نمود. در مقاله «خزرها» در دایرة المعارف یهود چنین آمده است: «در دورانی که تعصب و جهالت و هرج و مرج در اروپای غربی حکومت می‌کرد، کشور خزر می‌توانست به حکومت عادلانه و آزاداندیشانه خود بنزد ۱۱۵.»

این گفته، همچنانکه دیدیم، تا حدی راست است ولی تنها تا حدی. دلیلی در دست نیست که بگوئیم خزرها، چه پیش از قبول دین یهود و چه بعد از آن، به تعقیب و آزار مردم به جهت معتقدات مذهبی می‌پرداختند. از این نظر می‌توان گفت که آنها، هم به نسبت امپراتوری رم شرقی و هم به قیاس امپراتوری اسلام در اوایل آن، باگذشت تر و

۱۱۴. ظاهراً در میان سالهای ۹۴۳ تا ۹۴۷.

۱۱۵. Jewish Encyclopaedia، چاپ ۶ - ۱۹۰۱ در Encyclopaedia Judaica، چاپ ۱۹۷۱ مقاله خزرها به قلم دانلوف نمونه کامل یک بحث عینی است.

روشتبینتر بوده‌اند. لیکن از سوی دیگر چنین می‌نماید که خزرها برخی از آداب مذهبی وحشیانه را از روزگاران کهن همچنان حفظ کرده بودند. گفتار ابن فضلان را درباره کشتار گورکنان شاهی شنیده‌ایم. هم او درباره یک رسم دیگر کهن یعنی شاه‌کشی مطالبی دارد: «مدت سلطنت شاه چهل سال است و اگر یک روز از آن بگذرد رعایا و نزدیکانش او را می‌کشند و می‌گویند: این شخص عقلش کم و رأیش متزلزل شده است.»

اصطخری روایتی دیگر در این باب دارد:

«چون بخواهند کسی را به خاقانی بردارند پارچه‌ای ابریشمی برگردن او می‌بندند چندانکه حالت اختناق به او دست دهد و نزدیک شود که نفسش بند آید. آنگاه می‌پرسند چند مدت می‌خواهی سلطنت کنی؟ می‌گوید: فلان قدر، پس اگر زودتر وفات یافت که هیچ، وگرنه در همان تاریخ او را بقتل می‌رسانند.»

بری ۱۱۶ در مورد این روایات مسافران عرب تردید می‌کند در واقع اگر رسم شاه‌کشی پدیده شایعی در میان اقوام بدوی (نه خیلی بدوی) نبود، می‌شد این روایتها را یکسره مردود انگاشت. فریزر ارتباط زیادی بین جنبه الهی شاه، و تکلیف آسمانی دایر برکشتن او پس از دوره معینی، یا پس از زوال نشاط و نیروی او قائل می‌باشد زیرا که بدین وسیله فر ایزدی در مظهری جوانتر و تواناتر استقرار می‌یابد ۱۱۷.

در تأیید روایت اصطخری می‌توان یادآور شد که رسم خفه‌کردن شاه آینده‌ظاهراً تا چندین پیش در میان یکی دیگر از اقوام به نام گوگ ترک، متداول بوده است. زکی ولیدی از مردم شناس فرانسوی سن ژولین ۱۱۸

۱۱۶. Bury کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۵.

۱۱۷. فریزر در این باره رساله خاصی نگاشته است. *The Killing of the Khazar Kings* (مجله Folklore شماره بیست و هشتم ۱۹۱۷).

118. St. Julian

نقل می‌کند که در سال ۱۸۶۴ نوشته است:

«هرزمان که رئیس جدیدی برگزیده شود امرا و خدام... او را بر اسبی می‌نشانند. نواری ابریشمین برگردنش می‌بندند نه‌چندان سفت که یکباره خفه شود. پس گره را می‌گشایند و به اصرار تمام می‌پرسند: «تا چند سال می‌توانی خان ما باشی؟» شاه در آن حالت آشفتگی نمی‌تواند بروشنی چیزی بگوید. آنگاه رعایا خود بر مینای کلماتی که از دهان او برآمده تصمیم می‌گیرند که آیا دوره حکومت او باید طولانی باشد یا کوتاه ۱۱۹.»

نمی‌دانیم که آیا مراسم شاه‌کشی در میان خزران (اگر واقعاً چنین چیزی بوده) بعد از گرویدن آنها به آئین یهود منسوخ گردیده است یا نه. اگر چنان بوده، باید گفت که نویسندگان عرب گذشته را با حال در آمیخته و بنا به معمول خود گزارشهای مسافران قدیم را به مردمان هم‌زمان خود نسبت داده‌اند. به‌رحال آنچه مسلم است و ظاهراً خلافی درباره آن نیست نقش الهی خاقان می‌باشد خواه این نقش به‌قربانی کردن او می‌انجامیده یا نه.

پیشتر نیز آورده‌ایم که خاقان مورد تقدیس بوده ولی دور از انتظار عامه نگاه داشته می‌شده و از جماعت برکنار بوده تا آنگاه که طی تشریفات عظیم به خاکش می‌سپردند. امور مملکت و نیز فرماندهی سپاه برعهده «بک» (که گاهی «خاقان بک» نامیده می‌شد) بوده که عملاً کلیه اختیارات را در دست داشته است. در این نکته هم منابع عرب و هم مورخان معاصر همداستانند. مورخان معاصر حکومت خزر را یک نظام «دوپادشاهی» می‌شناسند که در آن، خاقان مظهر قدرت الهی و «بک» مظهر قدرت این جهانی است.

نظام دوپادشاهی خزر را با حکومت دونفری اسپارت مقایسه کرده‌اند که ظاهراً بکلی خطاست و نیز آن را به رهبری دوگانه که در میان بیشتر قبایل ترک معمول است تشبیه نموده‌اند. باید گوشزد کرد

۱۱۹. سن ژولین Documents sur les Tou Kione به نقل ز کی ولیدی صفحه ۲۶۹.

که حکومت دونفری اسپارت از آن فرزندان دوخانواده متنفذ و از لحاظ قدرت برابر بود و اما رهبری دو نفری در میان قبایل صحرائی ظاهراً بر آن مینا که مانند خزران وظایف اساسی را بین دو رهبر تقسیم کند نبوده است ۱۲۰. مقایسه دیگری که بیشتر با وضع خزرها سازگار درمی‌آید نظام حکومتی سابق ژاپن است که از سده‌های میانه تا ۱۸۶۷ ادامه داشت. در این حکومت قدرت مادی در دست شوگون ۱۲۱ متمرکز بود و میکادو ۱۲۲ دورادور به‌عنوان تصویری الهی، پرستیده می‌شد.

کاسل ۱۲۳ مشابهت جالب‌نظری را در میان نظام حکومتی خزران و بازی شطرنج یادآور شده است. مظهر پادشاهی دوگانه در شطرنج، شاه (خاقان) و وزیر (بک) می‌باشد. شاه در کنار، تحت حفاظت سربازان نگاه‌داری می‌شود و خود نیروئی چندان ندارد و در یک لحظه نمی‌تواند بیش از یک حرکت کوچک بکند. اما وزیر اگرچه مقتدرترین عنصر صحنه شطرنج است ولی با از بین رفتن وزیر بازی تمام نمی‌شود و حال آنکه سقوط شاه ضربه نهائی است که بازی را پایان می‌دهد.

بنابراین، پادشاهی دوگانه نمایانگر تمایز اساسی در میان دو احساس دینی و دنیوی خزران است. اوصاف الهی منتسب به خاقان در شرح زیر از ابن حوقل به‌طور بارز بچشم می‌خورد ۱۲۴.

«خاقان باید همیشه از تبار پادشاهی باشد (اصطخری می‌گوید: از خاندان اشراف باشد) کسی اجازه ندارد به او

۱۲۵. به نظر الفولدی AlfoIdi این دو رهبر سرداران دو جناح قوم خزر بوده است (به نقل دانلوب صفحه ۱۵۹ شماره ۱۲۳).

121. Shogun. 122. Mikado.

۱۲۳. کاسل، کتاب پیشگفته صفحه ۵۲.

۱۲۴. ابن حوقل جغرافیدان و مورخ جهانگرد دیگر عرب کتاب خود را در حدود ۹۷۷ میلادی نوشته است. در واقع مطالب ابن حوقل در این باب رونویسی است از آنچه اصطخری چهل سال پیش از او نوشته بود اما ابهام نوشته ابن حوقل کمتر است. من در اینجا از ترجمه اوزلی Ouseley ابن حوقل (۱۸۰۵ م.) استفاده کرده‌ام.

نزدیک شود مگر در موارد مهم که باید در برابر او برخاک افتند و جبین بر زمین بسایند تا او دستوری نزدیک رفتن و سخن گفتن دهد. و چون خاقان را مرگت دریابد کسی که به گور او نزدیک گردد باید پیاده شود و ادای احترام کند و چون خواهد برود نباید سوار شود تا آنگاه که گور از چشم او ناپدید گردد. مردم آنجا در اطاعت «ملک» چنانند که گاهی اتفاق می افتد که یکی از بزرگان شان باید کشته شود و «ملک» نمی خواهد که این کار را آشکار سازد. پس او را مأمور به خودکشی می کند و او به خانه خود می رود و خود را می کشد. منصب خاقانی خاص همان خاندان است (اصطخری می گوید: خاص خاندانی از معاریف است که ملک و مالی ندارند) و چون نوبت ریاست به یکی از افراد این خاندان برسد او را به آن منصب برمی دارند اگرچه یک درهم نداشته باشد. من از راوی موثقی شنیدم که او جوانی را دیده بود که در یکی از بازارها اشیاء خرده ریز (اصطخری: نان) می فروخت و گفته می شد پس از درگذشت خاقان موجود این مرد جای او را خواهد گرفت (اصطخری: هیچ کس سزاوارتر از او برای این مقام نیست) جز آنکه این جوان مسلمان بود و خاقانی به کسی که پیرو دین یهود نباشد نمی رسد. تخت و بارگاه زرین، خاص خاقان است و محل نصب این خرگاه باید بالاتر از محل نصب خرگاه «ملک» باشد. خانه خاقان در شهر نیز بلندتر از خانه ای است که «ملک» در آن زندگی می کند ۱۲۵.

عبارت مربوط به جوان پرهیزگاری که در بازار نان می فروخت به قصه هارون الرشید می ماند. اگر او وارث مسند سلطنت یهودان بود

۱۲۵. این مطالب را از متن صورة الارض ابن حوقل (صفحه ۳۹۵، لیدن ۱۹۳۷ میلادی). و مسالك الممالك اصطخری (صفحه ۳۱ چاپ محمد جابر حینی، جمهوری متحده عربی ۱۹۶۱) ترجمه کردیم و با ترجمه ای که کستلر نقل کرده است تفاوتی دارد (مترجم).

چگونه به صورت درویشی مسلمان تربیت یافته بود. اگر بخواهیم معنائی از این حکایت دریابیم باید بگوئیم که خاقان با ملاحظه فضایل شخصی ولی از نسل و تبار سلطنت و یا خانواده های اشراف انتخاب می شده است. نظر آرتامونوف و زکی ولیدی نیز همین است. آرتامونوف بر آن است که حکومت های خزران و دیگر اقوام ترک در اعقاب سلسله تورگوت، یعنی حکمرانان کهن امپراتوری منقرض شده ترک (بخش ۳ بالا دیده شود) بوده است. زکی ولیدی می گوید که مقصود از نسل و تبار سلطنت یا خانواده های اشراف که خاقان می بایستی از میان آنان باشد همان سلسله کهن آسنا Asena است که در منابع چینی آمده و نوعی اشرافیت صحرائی بوده است که حکمرانان ترک و مغول همواره خود را به آن منتسب می دانسته اند. این گفته، معقول و قابل قبول بنظر می رسد و می تواند در تلفیق ارزشهای متناقضی که در روایت بالا آمده است کمک کند: جوان شریف که از مال دنیا هیچ نداشت - زرق و برق دور و بر تخت زرین. در این تصویر تداخل دو رشته سنت دیده می شود مانند تداخل بصری دو موج مختلف نور در روی یک پرده؛ از سوئی زندگی تشریف آمیز و سخت صحراگردی و از سوی دیگر تالار و درباری که از رفاه تجارت و صنعت برخوردار گشته و بر آن است که با رقیبان خود در بغداد و استانبول دهن کجی کند. آخر معتقدات آن دربارهای پرشکوه نیز چیزی جز الهامات و تعلیمات پیمبران زاهد صحرا در گذشته نبود.

این همه که گفتیم تقسیم جالب نظر قدرت را به دو جنبه الهی و دنیایی - که در آن دوران و در آن بخش از جهان منحصر بقدر بود - تبیین نمی تواند کرد. چنانکه بری می گوید: نمی دانیم ۱۲۶ که در چه زمانی قدرت فعال دنیوی از دست خاقان گرفته شده و او را به یک منظر الهی که از حیث قدرت در حکم هیچ است مبدل کرده اند و یا چرا برای او مقامی رفیع همانند امپراتور ژاپن قائل شده اند که صرف وجود او - نه حکومت او - برای رفاه کشور اهمیت اساسی داشته است.

شاید پاسخ این چراها را در نظری که اخیراً از طرف آرتامونوف مطرح شده است پیدا کنیم. پیشنهاد او این است که قبول آئین یهود به عنوان دیانت رسمی باید نتیجه کودتائی باشد که در عین حال خاقان را از لحاظ قدرت به يك اسم بی‌مسمی تبدیل کرده است زیرا که خاقان از اخلاف سلاطین کفر بود و اعتمادی بر وفاداری او نسبت به شریعت موسی نبود. این فرضیه، هم از نظر اعتبار و هم از نظر دلیل و سند همسنگ فرضیه‌های دیگر در این باب است. احتمال می‌رود که این دو رویداد یعنی قبول دیانت یهود و تأسیس پادشاهی دوگانه بنوعی باهم ارتباط داشته باشد^{۱۲۷}.

جمهوریگرایی خزران

۲

- ۱ -

بری می‌نویسد: «مذهب عبریان تأثیر زیادی در معتقدات اسلامی داشته و مبنای مسیحیت بوده است. این مذهب جسته و گریخته اشخاصی را یه‌سوی خود جلب کرده است لیکن گرویدن خزران به آئین ناپیموه، در همه تاریخ واقعه‌ای منحصر بقرد می‌باشد.»^۱

انگیزه این رویداد یگانه چه بوده است؟ باسانی نمی‌توان زرهی را که امیر خزر برتن می‌کرد از هم درید و به‌درون او راه جست. ولی با توجه به مقتضیات سیاست - که در همه اعصار اصولاً از يك روال پیروی می‌کند - قیاسی قابل قبول می‌توان مطرح کرد.

در آغاز قرن هشتم، جهان به‌صورت دو قطبی درآمد و در میان دو ابرقدرت به‌نام مسیحیت و اسلام تقسیم شده بود. تعالیم ایده‌ئولوژیک آنها با سیاستی مبتنی بر روشهای کلاسیک تبلیغات و خرابکاری و فتوحات نظامی تلفیق گشته بود. امپراتوری خزر در حکم نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی او برای هر دو طرف به‌یک اندازه اهمیت داشت لیکن این نیرو نمی‌توانست در صورت قبول مسیحیت و یا اسلام استقلال خود را حفظ کند زیرا که قبول هر یک از این دو، مستلزم پذیرش سلطه امپراتور روم و یا خلیفه بغداد می‌بود.

دربار قسطنطنیه و بغداد برای جلب خزرها به مسیحیت یا اسلام

۱۲۷. گزارشها نشان می‌دهد که خاقان پیش از گرویدن به دیانت یهود نقشی فعال برعهده داشته است. چنانکه از برخورد او با ژوستینین چنین استنباطی می‌توان کرد. منابع عربی گاهی از خاقان نام می‌برند و حال آنکه بروشنی معلوم است که مراد آنان بك است و این امر بر پیچیدگی مطلب می‌افزاید. خاقان نامی است که بر حکمرانان بسیاری از اقوام اطلاق می‌شده است. همچنین نویسندگان عرب از بك با القاب گوناگون نام می‌برند چنانکه در فهرست زیر که از مینورسکی (حدود العالم صفحه ۴۵۸) اقتباس شده است ملاحظه می‌شود:

کنستانتین پروفر.	خاقان	بك
ابن‌رسته	خزر خاقان	ایشا
مسعودی	خاقان	ملك
اصطخری	ملك خزر	خاقان خزر
ابن‌حوقل	خاقان خزر	ملك خزر یا بك
گردیزی	خزر خاقان	ايشاد

بنظر می‌رسد که اصطخری عنوان خاقان و بك را به‌جای یکدیگر آورده است [*].

1. Bury, pp cit. p. 401.

از هیچ کوششی فروگذار نمودند، لیکن از آن مساعی، جز تبادل تعارفهای دیپلماتیک و انجام زناشوییهای درمیان اعضای خانواده‌های حاکم، و یا برقراری اتحادیه‌های نظامی که به سود هر دو طرف بود، نتیجه‌ای حاصل نیامد. خزران با اتکا به توانائی نظامی خود و همدستی با قبایلی که در داخل کشور از آنان تبعیت می‌نمودند مصمم بودند که موقعیت خود را به‌عنوان نیروی سوم و در موضع رهبری اقوام غیرمتمدن صحراها حفظ کنند.

در عین حال، خزران با روابط نزدیکی که با دربار بیزانس و خلیفه داشتند به‌این نتیجه رسیده بودند که دیانت خود آنها که نوعی بت‌پرستی بدوی (شم‌نیزم) بود، در مقایسه با مذاهب توحیدی نه‌تنها وحشیانه و فرسوده تلقی می‌شد بلکه سران خزر را از نفوذ معنوی و قانونی که خلیفه و امپراتور به‌عنوان فرمانروایان دو تئوکراسی جهانی از آن برخوردار بودند محروم می‌ساخت. از سوی دیگر قبول هر یک از دو مذهب مسیحیت یا اسلام به‌معنی قبول فرمانبرداری و پایان استقلال بود که از نظر خزران نقض غرض بشمار می‌آمد. در چنین شرایطی هیچ چیز منطقی‌تر از گرویدن به‌مذهب ثالثی نبود، مذهبی که در قبال هیچ‌یک از دو نیروی بزرگ تمدنی نداشت و در عین حال شالوده‌مورد احترام معتقدات هر دو طرف محسوب می‌گشت.

بدهت منطقی این امر معلول روشنائی فریبنده‌ای است که معمولاً بعد از وقوع واقعه بر عرصه پرتوافکن می‌شود. در حقیقت، مسأله به این سادگی نبود و قبول آئین نوین نیاز به‌نبوغ داشت. منابع عبری و عربی اگرچه در جزئیات اختلاف دارند لیکن خط فکری اشاره‌شده در بالا را بخوبی مشخص می‌سازند. باردیگر به‌نقل قولی از بری می‌پردازیم:

«شکی نیست که فرمانروای خزر در قبول دین یهود انگیزه سیاسی داشته است. قبول اسلام موجب می‌شد که او از لحاظ معنوی به‌اطاعت خلیفه - که می‌کوشید تا خزران را به‌دین خود در آورد - گردن نهد. قبول مسیحیت نیز مستلزم فرمانبرداری از کلیسای امپراتوری روم بود. آئین یهود از شهرت کافی برخوردار بود و به‌عنوان دیانتی آسمانی

مورد احترام هردو گروه مسلمان و مسیحی قرار داشت. فرمانروای خزر با قبول آن منزلتی برتر از بت‌پرستان وحشی پیدا می‌کرد و در عین حال از مداخلات خلیفه و امپراتور هم مصون می‌ماند. ولی او پس از انجام مراسم ختنه یکباره احکام شدید کیش یهود را بوضع اجرا نگذاشت بلکه رعایای خود را اجازه داد که در آئین دیرین خویش باقی بمانند و بت‌های خود را همچنان بپرستند.^۲»

اگرچه انگیزه سیاسی این اقدام مورد تردید نیست ولی نباید پنداشت که عملی یک‌شبه و کورکورانه انجام گرفته و خزرها بناگه‌مان دیانتی را که اصول آن برایشان نامعلوم بود پذیرفته‌اند. در واقع، خزران دست‌کم از یک قرن پیش با یهودان آشنا گشته و از مراسم مذهبی آنان آگاهی‌یافته بودند. این آشنائی بر اثر هجوم مهاجرین یهود که عمده از برابر تعقیب و شکنجه بیزانس می‌گریختند حاصل شده بود. عدهٔ قلیلی از یهودیان آسیای صغیر نیز پس از تسخیر این نواحی توسط تازیان به‌قلمرو خزر آمده بودند. خزران درمیان سرزمینهای بربرنشین شمال، کشوری نسبتاً متمدن بحساب می‌آمد که در عین حال به هیچ‌یک از ادیان مبارزه‌جو گردن ننهاده بود و به‌همین جهت برای مهاجرین یهودی که هرچندگاه یک‌بار زیر فشار امپراتوری بیزانس اجبار به‌ترك دین خود می‌شدند پناهگاهی طبیعی بشمار می‌آمد. آزار و شکنجه یهودیان به‌انواع و اقسام در زمان ژوستینین اول (۵۲۷ تا ۵۶۵) آغاز شد. این جریان در حکومت هراکلیوس در قرن هفتم، و در روزگار لئوی سوم در قرن هشتم، و نیز در حکومت‌های بازیل و لئوی چهارم در قرن نهم، و رمانوس در قرن دهم به اوج شدت خود رسید. لئوی سوم که در دورهٔ بیست ساله مقدم بر تغییر مذهب خزران امپراتور بیزانس بود «درصدد برآمد که کار (آسانگیری با یهودیان) را یکسره سازد و فرمان داد که همه را غسل تعمید دهند»^۳ اگرچه اجرای فرمان به‌طور کامل صورت نگرفت لیکن همین امر موجب شد که بسیاری از یهودیان

۲. همان مرجع صفحهٔ ۴۰۶.

3. Sharf, A. (1971) p. 61.

بیزانس راه گریز در پیش گیرند. مسعودی گوید^۴:

«و در این شهر خلق بسیاری از مسلمان و مسیحی و یهودی و اهل جاهلیت (بت‌پرستان) زندگی می‌کنند. یهودیان عبارتند از پادشاه و اطرافیان و خزران همجنس او^۵. پادشاه خزر به روزگار خلافت هارون الرشید^۶ به دین یهود گروید و گروهی از یهودیان نیز از بلاد اسلام و بلاد روم (بیزانس) به آنان پیوستند. پادشاه روم، ارنوس نام، در این زمان که سال ۳۳۲ (۴-۹۴۳ میلادی) است همه یهودیانی را که در قلمرو او بودند اجبار به قبول مسیحیت کرد... بنابراین بسیاری از یهودیان بلاد روم را ترك گفتند و به سرزمین خزر گریختند.»

دو جمله اخیر مربوط می‌شود به رویدادهائی که دو بیست سال پس از تغییر مذهب خزران اتفاق افتاد و نشان می‌دهد که چگونه امواج آزار و شکنجه، در طول قرن‌ها به دنبال یکدیگر ادامه داشته است. یهودیان نیز به همان اندازه استقامت بخرج می‌داده‌اند. بسیاری از آنان شکنجه را تحمل کردند و آنها که تاب تحمل نداشتند و تسلیم شدند بعدها که فرصتی یافتند به دین سابق خود بازگشتند. «درست مانند سگک که برمی‌گردد و قی کرده خود را دوباره می‌خورد» و این تعبیری است که یک وقایع نگار مسیحی با نزاکت تمام از وضع آنها کرده است^۷. وضعی هم که یک نویسنده عبری^۸ درباره یکی از روشمائی که برای اجبار یهودیان به ترك آئین خود بکار بسته می‌شد آورده است به همان

۴. مروج الذهب.

۵. ظاهراً منظور از خزران همجنس پادشاه، قبایل حاکمه یا خزرهای سپید می‌باشند. فصل اول (بخش ۳) دیده شود.

۶. چنین می‌نماید که مسعودی خلافت هارون (۷۸۶ تا ۸۰۹ میلادی) را که با ذهن خوانندگان مانوس بوده به عنوان تاریخی تقریبی ذکر کرده است و گرنه تغییر کیش خزران در حدود ۷۴۰ صورت گرفته بود.

۷. شارف در صفحه ۸۴.

۸. به نقل شارف در صفحه ۸۸.

اندازه بدیع می‌باشد. جریان مربوط می‌شود به جامعه یهودی اروپا^۹ در جنوب ایتالیا و روزگار امپراتوری بازیل^{۱۰}:

«چگونه آنها را اجبار می‌کردند؟ هرکسی را که از قبول کیش انحراف آمیز آنها سر باز می‌زد در کارخانه زیتون زیر چرخ چوبی می‌گذاشتند و مانند دانه‌های زیتون می‌فشرده‌اند.»

یک منبع دیگر عبری^{۱۱} به ماجرای تعقیب و آزار دوران امپراتوری رمانوس^{۱۲} (پادشاه روم که مسعودی از او سخن می‌گوید) اشاره می‌کند: «و آنگاه پادشاهی دیگر برخیزد که به ایذاء و آزار آنان پردازد؛ نه با کشتار، بلکه بروشی بزرگوارانه؛ با بیرون انداختن‌شان از کشور»

تنها بزرگواری که تاریخ درباره این گریختگان، یا رانده شدگان روا داشته، وجود کشور خزران بوده است، چه پیش از گرویدن به کیش یهود و چه پس از آن. این کشور پیش از گرویدن به مذهب یهود پناهگاهی بشمار می‌رفت و از آن پس به صورت خانه و موطن یهودیان درآمد. این فراریان از فرهنگی برتر می‌آمدند و بیشک در تکوین آن نگرش مبتنی بر جهان وطنی و آسانگیری که نظر مورخان اسلام را (به طوری که نقل کرده ایم) به سوی خودجلب کرده سهم مؤثری داشته‌اند. نفوذ - و بیشک شور و حرارت آنها در تبلیغ مذهب خود - پیش از همه و بیش از همه در دربار، در میان اعیان و بزرگان اثر بخشید^{۱۳}. شاید

9. Oria. 10. Bazil.

۱۱. منامات دانیال، تاریخچه‌ای است که به صورت غیبگوئی در زمانی مقدم بر حوادث تنظیم گردیده است. به نقل شارف در صفحه ۲۰۱ (مانند غیب گوئیهای منسوب به شاه نعمت‌الله در فارسی «مترجم»)

12. Romanus.

۱۳. در این روزگار الزام کفار به تغییر کیش خود، از طریق زور یا تبلیغ، مورد اهمیت تمام بود. دلیل اینکه گفته‌ایم یهودیان نیز در این راه می‌کوشیدند آن است که قانون بیزانس از دوران حکومت ژوستینین مجازاتهای سختی برای کسانی که می‌کوشند مسیحیان را به دین یهود درآورند تعیین کرده بود و نیز کیفی یهودیانی که مانع مسیحی شدن اشخاص بشوند سوختن در آتش بود (شارف صفحه ۲۵).

نیز در خلال کوششهای تبلیغاتی خود، استدلالاتی کلامی را با اشارات و بشارات انبیا درهم می‌آمیختند و در این میان، هوشیارانه یرمنافع سیاسی که در صورت قبول مذهبی «بیطرف» نصیب خزران می‌گشت انگشت می‌نهادند.

این فراریان، هنر و صنعت بیزانس را با روشهای پیشرفته‌تر کشاورزی و بازرگانی و نیز الفبای گوشه‌دار عبری را به‌همراه خود می‌آوردند. نمی‌دانیم که خزران پیش از تغییر مذهب به‌چه خطی می‌نوشتند. فهرست ابن ندیم^{۱۴} که نوعی کتابشناسی جهانی است و در حوالی سال ۹۸۷ میلادی تألیف شده می‌گوید که در آن روزگار خزرها از الفبای عبری استفاده می‌کردند. با این الفبا هم خطابه‌های عالمانه‌ای را که به‌زبان عبری ایراد می‌شد می‌نوشتند (مانند لاتین در اروپای قرون وسطی) و هم‌زبانهای گوناگون را که در بلاد خزر به‌آن سخن می‌گفتند (باز مانند الفبای لاتین که زبانهای مختلف را در اروپای غربی به‌آن می‌نوشتند) چنین می‌نماید که الفبای عبری از خزران به‌کشورهای همسایه نیز راه پیدا کرده است. چوولسون^{۱۵} می‌گوید «نبشته‌هایی به زبانی غیرسامی (و یا شاید به دو زبان غیرسامی) و خط عبری در دو سنگ قبر از فاناگوریا^{۱۶} و پارت‌نیت^{۱۷} در کریمه پیدا شده که هنوز موفق به‌خواندن آنها نگشته‌اند». (کریمه، چنانکه دیده‌ایم، متناوباً در دست خزران بود و نیز جمعیتی یهودی از دیرباز در آن ناحیه سکنی داشتند. بنابراین شاید سنگنبشته‌های مزبور از زمانهایی باشد که خزران هنوز به‌آئین نو روی نیاورده بودند^{۱۸}) برخی از حروف عبری (شین Shin و صاد Tsadei) در الفبای سیریلی^[*] نیز راه پیدا کرده است و علاوه بر این سکه‌های نقره لهستانی زیادی از سده‌های دوازدهم و سیزدهم پیدا شده که نقش آنها به‌زبان لهستانی و خط عبری است (مثلاً

۱۴. فهرست ابن ندیم، ترجمه رضا تجدد صفحه ۳۳ تهران ۱۳۴۶.

15. Chwolson. 16. Phanagoria. 17. Parthenit.

۱۸. این سنگنبشته‌ها مقوله‌ای است بکلی جدا از مجعولات فیرکوویچ Firkovitch که در میان مورخان مشهور است. (ضمیمه سوم دیده شود)

Leszek Krol Polski یعنی لسزک پادشاه لهستان) و نیز سکه‌هایی با نقوشی به‌خط لاتینی بدست آمده است. پولیاک می‌گوید این سکه‌ها دلیل قاطعی است بر انتشار خط عبری از خزران به‌کشورهای اسلاو مجاور. استفاده از این سکه‌ها ارتباطی به‌مسأله مذهب نداشت. ضرب سکه‌ها به‌این خط نمایانگر آن است که مردم لهستان با خط عبری بیشتر از خط رومی آشنا بودند و آن را چیزی که خاص یهودیان باشد تلقی نمی‌کردند^{۱۹}.

تردید نیست که یهودیگرایی خزران انگیزه‌ای فرصت‌طلبانه داشت و به‌صورت مانور سیاسی حیل‌گرانه‌ای عمل شده است. لیکن در عین‌حال این امر مایه‌یک رشته تحولات فرهنگی‌گردید که پیشگامان یهودیگرایی مشکل می‌توانستند آن را پیش‌بینی کنند.

الفبای عبری آغاز کار بود. سه قرن بعد انحطاط دولت خزر با بروز و ظهور دعوتهای صهبونیستی پیاپی توأم گردید. مسیحان قلابی و متمم‌دیانی چون داود الروی^{۲۰} (قهرمان یکی از قصه‌های دیزرائیلی^{۲۱}) پیدا شدند و دون کیشوت‌وار، برای تسخیر مجدد بیت‌المقدس به لشکرکشی برخاستند^{۲۲}.

پس از آنکه خاقان خزر به‌سال ۷۳۷ از عربها شکست خورد، اسلام آورد، لیکن اسلام وی ظاهرسازئی بیش نبود. دیری نپائید که خاقان به‌کیش سابق خود بازگشت و اثری از مسلمانی در میان مردم باقی نماند و حال آنکه قبول آئین یهود از طرف خاقان که بطوع و رغبت صورت گرفته بود آثار ماندگار و ریشه‌داری برجای گذاشته بود.

- ۲ -

شرح و تفصیل جریان تغییر کیش خزران در پرده‌ای از افسانه پنهان گشته است لیکن در روایات اصلی عربی و عبری وجوه مشترکی

۱۹. پولیاک، کتاب پیشگفته.

20. David Al-Roi.

21. Disraeli.

۲۲. فصل چهارم (بخش ۲) همین کتاب دیده شود.

وجود دارد.

مسهودی که روایت او را درباره حکومت یهودی خزران در گذشته آورده ایم به اثر دیگری از خود مراجعه می‌دهد که گویا وصف تفصیلی این جریان را در آنجا نقل کرده بوده است. متأسفانه این اثر مسعودی به دست ما نرسیده لیکن دو فقره روایت دیگر در دست داریم که از اثر مذکور اقتباس شده است: نخست روایت دمشقی[*] است که در کتاب خود به سال ۱۳۲۷ میلادی نقل می‌کند بدین مضمون که در زمان هارون الرشید، امپراتور بیزانس یهودیان را مجبور به ترک کشور کرد. مساهجران یهودی به کشور خود رفتند و در آنجا «بامردمی درآگاه لیکن با هوش برخورد کردند و دین خود بر آنان عرضه داشتند و مردم که این دین را بهتر از آن خود یافتند آن را پذیرفتند»^{۲۳}.

روایت دیگر و مشروحتر، در المسالك والممالك بکری[*] (قرن یازدهم) است:

«علت قبول دین یهود از طرف پادشاه خزران که در گذشته بت پرست بود از این قرار است: این پادشاه نخست به مسیحیت گرائید^{۲۴} و سپس بطلان آن را دریافت و این امر مایه تشویش دل او گردید. مشکل خود را با یکی از اعیان دولت در میان نهاد. او گفت: شهریارا، صاحبان کتب آسمانی سه طایفه اند آنها را فراخوان و بنخواه تا معتقدات خود بازگویند و هر کدام را که حق دیدی بپذیر.

او کس پیش مسیحیان فرستاد و کشیشی طلب کرد. اما نزد او جهودی بود قوی حجت که با کشیش به مباحثه نشست. از کشیش پرسید چه می‌گوئی در حق موسی بن عمران و تورات

۲۳. به نقل مارکوارت (۱۹۰۳) صفحه ۶.

۲۴. تا آنجا که من می‌دانم هیچ منبع دیگری در این باره سخن نمی‌گوید. شاید این روایت از نظر خوانندگان مسلمان، جانشین پسندیده تری برای روایت دیگری است که به موجب آن خاقان پیش از قبول دین یهود مدتی کوتاه به اسلام گرویده بود.

که به او وحی شد؟ کشیش پاسخ داد: موسی پیامبر برحق و تورات نیز برحق است. آنگاه جهود به پادشاه گفت: اینک او به حقانیت مذهب من اعتراف نمود؛ باری بی‌رس که مذهب خود او چیست؟ شاه پرسید و کشیش پاسخ داد: من می‌گویم که مسیح پسر مریم است، او کلمه است و او اسرار را به نام خدا بازگفته است. یهودی به پادشاه خزران چنین گفت: این اعتقاد او را من قبول ندارم لیکن او آنچه را که من می‌گویم قبول دارد. کشیش قوت محاجه نداشت. آنگاه پادشاه مسلمانی را طلبید و آنان عالمی زیرک و به حجت قوی نزد او فرستادند. اما یهودی کسی را اجیر ساخت تا در اثنای سفر مسمومش کند و او وفات یافت و بدینگونه یهودی موفق شد که پادشاه را به کیش خود بگرواند و چنین بود که او به دین یهود درآمد^{۲۵}.

البته مورخ عرب استعداد خویش را در افزودن مقداری قند به داروی تلخ نشان داده است. اگر دانشمند مسلمان می‌توانست در آن احتجاج شرکت کند به همان دام می‌افتاد که کشیش مسیحی افتاده بود زیرا که او هم حقانیت تورات را قبول داشت. در این مجلس، رأی اهل قرآن نیز مانند رأی اهل انجیل، به نسبت یک در برابر دو بود. تأیید پادشاه از این نحوه استدلال هم جنبه نمادین داشت. او تعالیمی را می‌پذیرد که هر سه قبولش داشته باشند، معتقداتی که مابه‌الاشتراک هر سه باشد و بجز آن چیزی را قبول ندارد. و این اصل همان است که اینک جهان غیر متمهده از آن پیروی می‌کند یعنی اعمال همان اصل است در مباحث کلامی.

داستان، همچنانکه بری^{۲۶} خاطر نشان کرده است، دلالت دارد بر اینکه نفوذ یهودیان در دربار خزر پیش از تغییر مذهب نیز قوی بوده است زیرا کشیش مسیحی و عالم مسلمان را می‌بایستی طلب کنند تا در دربار حاضر شوند و حال آنکه یهودی در همانجا نزد پادشاه حضور

۲۵. به نقل دانلوب (۱۹۵۴) صفحه ۹۰.

۲۶. کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۸.

داشته است.

- ۳ -

ما اینک از منبع اصلی اسلامی در مورد تغییر کیش خزران یعنی از مسعودی و ناقلین اقوال او به مهمترین منبع یهودی روی می‌آوریم و آن اثری است معروف به «مکاتبات خزر»؛ نامه‌هایی به زبان عبری که در میان حسدای بن شپروت وزیر یهودی خلیفه اموی قرطبه و یوسف پادشاه خزران یا بهتر بگوئیم در میان دبیران دو طرف، مبادله شده است. راجع به اصالت این مکاتبات، مباحثات زیادی جریان داشته ولی اینک عموماً آن را تأیید می‌کنند؛ منتها با قبول این نکته که دستبردها و تعریفات نسخه‌نویسان نیز باید مورد توجه قرار گیرد^{۲۷}. ظاهراً این مراسلات بعد از سال ۹۵۴ و پیش از ۹۶۱ صورت گرفته، یعنی تقریباً در همان اوان که مسعودی کتاب خود را می‌نوشته است. برای درک اهمیت آن باید چند کلمه‌ای درباره شخصیت حسدای بن شپروت گفته شود که شاید درخشانترین چهره عصر طلائی یهودیان در اسپانیا (۹۰۰ تا ۱۲۰۰) باشد.

در سال ۹۲۹ عبدالرحمن سوم خلیفه اموی موفق شد که متصرفات عرب را در قسمت‌های جنوبی و مرکزی شبه‌جزیره ایبری در زیر فرمان خود بهم پیوند دهد و خلافت غربی اسلامی را بنیاد گذارد.

پایتخت وی قرطبه مظهر جلال و عظمت اسپانیای اسلامی بود که با داشتن کتابخانه‌ای مشتمل بر چهارصد هزار جلد، کانون مرکزی فرهنگ اروپا بشمار می‌آمد. حسدای به‌سال ۹۱۰ در قرطبه از خانواده یهودی معتبری بدنیا آمد و نخستین بار توجه خلیفه را به‌عنوان طبیب به‌سوی خود جلب کرد و حداقت خود را در مداوای بیماران به‌اثبات رسانید. عبدالرحمن او را به‌سمت پزشک دربار خویش برگزید. حسدای چندان مورد اعتماد قرار گرفت که نخست تنظیم امور مالی را برعهده او نهادند و سپس وظایف وزیر امور خارجه را نیز به‌او محول کردند

۲۷. این اختلاف‌نظرها را به‌طور خلاصه در ملحقات کتاب آورده‌ایم.

و او در زمینه روابط پیچیده سیاسی بین خلیفه تازه وکشور بیزانس، اتو ۲۸ امپراتور ژرمنی، و حکومت‌های کاستیل، ناوارا، آراگون و سایر امارات مسیحی شمال اسپانی مأموریت‌های ویژه‌ای برعهده گرفت. حسدای قرن‌ها پیش از رنسانس مردهی بتمام معنی جامع بشمار می‌رفت که در خلال اشتغال به امور دیوانی باز وقت لازم برای ترجمه کتب طیبی به‌عربی یا مکاتبه با حاخام فاضل بغداد پیدا می‌کرد و هم برای شعرا و علمای نحو عبری نقش میسنا[*] را برعهده داشت.

روشن است که او یهودئی صدیق و در عین حال روشنفکر بود که از روابط سیاسی خود برای گردآوری اطلاعات در خصوص جوامع یهودی در اطراف و اکناف جهان سود می‌جست و برای بهبود وضع آنان در موارد ممکن اقدام می‌کرد. خاطر حسدای بویژه نگران تعقیب و آزار یهودیان در دوران حکومت رمانوس درامپراتوری بیزانس بود (مراجعه شود به بخش يك بالا). خوشبختانه وی در دربار بیزانس از نفوذ لازم برخوردار بود زیرا بیزانسیها نیز نگران آن بودند که حکومت قرطبه در برابر مخاصمات بیزانس و مسلمانان مشرق روش بیطرفی برگزیند و این امر برای آنها جنبه حیاتی داشت. حسدای که نمایندگی خلیفه را در مذاکرات برعهده داشت فرصت را برای پادرمیانی کردن به‌نفع یهودیان بیزانس مغتنم شمرد و ظاهراً در این امر موفقیت‌هایی نیز بدست آورد^{۲۸}.

بنا به قول خود او، نخستین بار چندتن از بازرگانان خراسانی ایرانی، حسدای را از وجود کشوری مستقل یهودی خبر دادند لیکن او سخن بازرگانان را با شك و تردید تلقی کرد. حسدای بعدها در این باره از اعضای يك هیأت سیاسی که از بیزانس به‌قرطبه آمده بودند پرسش کرد و آنها داستان را مورد تأیید قرار دادند و اطلاعات قابل توجهی درباره مملکت خزران در اختیار او گذاشتند. ازجمله او را از نام پادشاه خزر در آن روزگار (یوسف) بی‌اگاهانیدند و چنین بود که

28. Otto.

۲۸. شارف، صفحه ۴۰۶.

حسدای برآن شد که نامه‌ای به یوسف‌شاه بفرستد.

نامه (که بعدها بتفصیل از آن سخن خواهیم گفت) مشتمل بر فهرست سؤالاتی است دربارهٔ کشور خزران و مردم و ملرز حکومت و وضع سپاه آنان، و مسائلی از این قبیل، و نیز پرسشی دربارهٔ اینکه یوسف به کدام یک از اسباط دوازده‌گانهٔ یهود تعلق دارد. چنین برمی‌آید که حسدای به‌گمان خود خزران یهود را نیز - مانند یهودیان اسپانیا - از مردم فلسطین و شاید یکی از اسباط گمشدهٔ آن می‌پنداشت. البته یوسف که از تبار یهودی نبود به هیچ‌یک از این قبایل ارتباطی نداشت. وی در پاسخ خود به حسدای نسبتاً دیگری ارائه می‌دهد لیکن مقصود او بیشتر این است که داستان تغییر مذهب خزران را که دو قرن پیشتر رخ داده بود بتفصیل - اگرچه آمیخته با افسانه - باز گوید و اوضاع و احوالی را که بدین امر منتهی شده است روشن سازد.

یوسف داستان را با فخریه‌ای دربارهٔ نیاکان خویش آغاز می‌کند: بولان شاه از جهانگشایان بزرگ بود؛ مردی فرزانه که «جادوگران و بت‌پرستان را از کشور خود بیرون راند» آنگاه در عالم رؤیا، فرشته‌ای بر بولان شاه پدیدار شد و او را به پرستش یگانه خداوند راستین فرا خواند و وعده داد که اگر چنان کند وی نیز «ذریهٔ بولان را برکت دهد و زیاد گرداند و دشمنانش را به دست او اسیر سازد و دولت او را تا ابد جاوید دارد» این البته از قصهٔ میثاق الست گرفته شده و نشان می‌دهد که خزران نیز اگرچه از تخمهٔ ابراهیم نبودند خود را تبار برگزیده و طرف پیمان با خداوند می‌دانستند. در این مقام، یوسف مطلبی غیرمنتظر در پیش می‌کشد. بولانشاه سخت آرزومند است که قادر متعال را خدمت کند لیکن مشکلی را مطرح می‌سازد:

«خداوندا تو بر اندیشه‌های پنهان من آگهی و بر سویدای دل من واقف می‌باشی و می‌دانی که توکل من بر تست اما مردمی که بر آنان فرمان می‌رانم کافر کیشانند و من مطمئن نیستم که باورم دارند. اگر من نزد تو عزت و قربتی دارم از تو می‌خواهم که بر امیر بزرگ آنان نیز ظاهر

شوی و او را به یاری من واداری.

واحد لایزال دعای بولان را مستجاب کرد و در عالم رؤیا بر امیر ظاهر شد. بامدادان چون امیر سر از خواب برداشت نزد شاه آمد و او را از واقعه بی‌اگاهانید.»
نه در سفر تکوین، و نه در روایات اسلامی که از تغییر مذهب خزران بدست داریم، خبری که منشأ این قصه دربارهٔ امیر بزرگ و تحصیل رضایت او تواند بود بچشم نمی‌خورد. بیشک این داستان اشاره‌ای است به رژیم پادشاهی دوگانه در میان خزران. «امیر بزرگ» ظاهراً همان «بک» است. لیکن این احتمال نیز هست که مراد از «امیر بزرگ» خود خاقان باشد. این را نیز اضافه کنیم که مطابق روایات اسلامی و ارمنی، سردار سپاهیان خزر در ۷۳۱ (یعنی چند سال پیش از تاریخی که برای تغییر مذهب فرض کرده‌ایم) بولخان^{۳۰} نام داشت.^{۳۱}

یوسف در نامهٔ خود داستان را ادامه می‌دهد که چگونه فرشته یک‌بار دیگر بخواب پادشاه آمد و از او خواست تا معبدی بسازد که خانهٔ خداوند باشد زیرا «آسمان و آسمانهای بالای آن گنجائی مرا ندارند» بولان شاه شرمسارانه پاسخ داد که زر و سیمی که برای این کار لازم است ندارد «گرچه وظیفه و آرزوی من است که چنان کنم» فرشته اطمینان داد: آنچه بولان باید بکند این است که سپاهیان خود را به داریل^{۳۲} و اردبیل در ارمنستان ببرد. در آنجا گنجینه‌ای از زر و گنجینه‌ای از سیم در انتظار اوست. این نیز با داستان بولان یا بولخان و تاخت‌وتاز او پیش از تاریخ تغییر کیش مطابقت می‌نماید. منابع اسلامی اشاره کرده‌اند که روزگاری معادن زر و سیم قفقاز به دست خزران^{۳۳} بود.

باری بولان گفتهٔ فرشته را بکار می‌بندد و در جنگ پیروزمند

30. Bulkhan.

۳۱. بری صفحهٔ ۴۰۶.

32. Dariela.

۳۳. دانلوب صفحهٔ ۲۲۷.

می‌شود و به غنایمی دست می‌یابد و «خیمه مقدس را با صندوق مبارک (تابوت عهد)» [۳۰] و قندیل و محراب و آثار متبرکه که تا امروز حفظ شده، و هم‌اکنون در تصرف من (یوسف‌شاه) است» بنا می‌نهد.

بدیهی است نامه یوسف که در نیمه دوم قرن دهم یعنی بیش از دویت سال بعد از وقایعی که در مقام شرح آن است نوشته شده آمیزه‌ای از افسانه و حقیقت می‌باشد. وصتی که از اسباب و آلات ناچیز پرستشگاه بدست می‌دهد و مختصر بودن آثاری که از آغاز داستان به یادگار مانده درست برعکس شرح و تفصیلی است که در قسمت‌های دیگر نامه از رفاه موجود کشور خزران می‌آورد. نویسنده، روزگار نیای خود بولان را چنان چون زمانی باستانی در نظر می‌آورد. روزگاری که پادشاه پرهیزگار اما درویش، حتی آنقدر پول نداشت که معبد مقدس را بنا نهد؛ معبدی که به‌رحال چادری بیش نبود.

مع ذلك باید توجه داشت که نامه یوسف تا اینجاستها مقدمه‌ای بر نمایشنامه واقعی تغییر مذهب بشمار می‌آید. او به دنبال این مقدمه اصل مطلب را نیز حکایت می‌کند. ظاهراً پشت کردن بولان به بت‌پرستی و روی آوردن به «یگانه خدای راستین» گام اول بود که راه را برای گزینش یکی از سه دیانت یکتاپرستی باز می‌گذاشت. دست‌کم این چیزی است که از بقیه نامه یوسف برمی‌آید.

«پس از این فتح نمایان (هجوم به ارمنستان) صیت شهرت بولان شاه در همه اقالیم روان شد. پادشاه ادموم^{۳۴} (بیزانس) و پادشاه اسماعیلیان (مسلمانان) که از این خبر آگاهی یافتند رسولانی با هدایای گرانبها و پول به‌اتفاق علما نزد او گسیل داشتند تا او را به مذهب خود تبلیغ کنند لیکن بولانشاه مردی عاقل بود. او نیز کس به دنبال عالمی زیرک از یهودیان فرستاد و آن سه‌تن را در یکجا گرد آورد تا به بحث و احتجاج بنشینند.»

بدینسان ما در برابر مجلس مناظره یا میزگرد دیگری هستیم؛ درست همان قصه که مسعودی آورد. با این تفاوت که در این داستان

34. Edom.

قتیه مسلمان پیش از حضور در مجلس مناظره مسموم نگشته است. لیکن زمینه و نوع استدلال همان است. پس از يك سلسله مباحثات بی‌سرانجام، شاه مناظره را تا سه روز تعطیل می‌کند. مناظره‌کنندگان در ظرف این مدت در چادرهای خود به استراحت می‌پردازند و خونسردی خویش را باز می‌یابند. آنگاه پادشاه به يك حيله جنگی دست می‌زند: مناظره کنندگان را جداجا به حضور می‌طلبد. از مسیحی می‌پرسد در میان اسلام و یهودیت، کدامین را به حقیقت نزدیکتر می‌داند؟ او می‌گوید: مذهب یهود را. از مسلمان نیز همان سؤال را می‌کند که او نیز مذهب یهود را بر مسیحیت ترجیح می‌دهد و بدینگونه «بیملرفی» برنده می‌شود.

— ۴ —

همین مقدار درباره داستان گرویدن خزران به آئین نو کفایت می‌کند. حال ببینیم که چه نکته‌های دیگری از مکاتبات خزر می‌توان آموخت؟

نخست از نامه حسدای سخن بگوئیم: این نامه با يك قطعه شعر عبری آغاز می‌شود. شعر در قالب پیوت^{۳۵} است که در آن روزگار رواج داشت و رزمنامه‌ای است موشح [۳۱] مشتمل بر اشاره‌ها و لغزها، مضمون شعر توصیف و تمجید پیروزیهای نظامی یوسف شاه است و نیز از جمع حروف اول ابیات نام کامل نویسنده؛ «حسدای بار اسحق بار عزرا بار شپروت» و پس از آن نام «مناحم بن شروق» درمی‌آید. مناحم از شعرا و لغویون و نحویون نامدار عبری و از دبیران دیوان بود که در ظل حمایت حسدای کار می‌کرد. پیداست که وظیفه تحریرنامه یوسف‌شاه بر عهده او گذاشته شده است که آن را به شیوه‌ای آراسته به صنایع بدیعی به رشته نگارش کشد و او فرصت را غنیمت شمرده نام خود را نیز پس از نام مخدوم در این شعر مخلد گردانیده است. آثار دیگری نیز از مناحم بن شروق بجای مانده و

35. Piyut.

تردیدى نیست که نامهٔ حسدای به دستخط وی بوده است.^{۳۶}
پس از این قطعه شعر تعارفات و تحیات با آبوتاب فراوان شروع می‌شود. دنبالهٔ نامه گزارشی است پرحرارت در وصف رفاه اسپانیا و احوال سعادت اشمالی که یهودیان به روزگار خلیفه عبدالرحمن از آن برخوردار بودند. «که مانند آن هرگز نبوده... و چنین بود که گوسفندان بخود رها شده در کنف رعایت درآمدند و دست ظالمان شل شد و یوغ ستم پیشکست. کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم به‌عبری سفاراد^{۳۷} نام دارد لیکن اسماعیلیانی که هم‌اکنون در آن مسکن گزیده‌اند اندلسش می‌نامند.»

آنگاه حسدای توضیح می‌دهد که چگونه نخستین بار خبر وجود یک مملکت یهودی را از زبان بازرگانان خراسانی شنیده و سپس تفصیل بیشتری را در آن باره از سفیران بیزانس دریافت کرده است. حسدای مطالبی را که از این سفیران شنیده بود چنین نقل می‌کند:

«در این باره از آنها پرسیدم. گفتند: راست است و نام آن مملکت «الخزر» است و از قسطنطنیه تا آن مملکت از راه دریا مسافت پانزده روزه راه است.^{۳۸} ولی افزودند که از راه خشکی در میان ما و مملکت خزر اقوام بسیار دیگری هستند. یاز از آنان شنیدم که نام پادشاه فرمانروای خزر یوسف است و گفتند: کشتیها از آن مملکت تا سرزمین ما (بیزانس) می‌آید و ماهی و پوست خز و هرگونه امتعهٔ دیگر می‌آورد. ما با آنان متحدیم و احترامشان می‌گذاریم. مبادلهٔ سفیران و هدایا در میان ما جریان دارد. آنها نیرومند هستند

^{۳۶} به‌ملحقات کتاب مراجعه شود.

37. Sepharad.

^{۳۸} ظاهراً منظور همان راه معروف به «جادهٔ خزران» است که از استانبول شروع می‌شد و از طریق دریای سیاه و دون، تا ملتقای دون - ولگا و از آنجا در مسیر ولگا تا ایتل می‌رفت (راه دیگر کوتاهتر بود که استانبول را از طریق کرانهٔ شرقی دریای سیاه به ایتل می‌پیوست).

و دژی^{۳۹} دارند که کوتوالان و سپاهیانشان گاه‌وبیگاه از آنجا به تاخت‌وتاز برمی‌خیزند.»
بدیهی است این اطلاعات که حسدای به پادشاه خزر درخصوص کشور او می‌دهد برای این است که اطلاعات مفصلتری از او دریافت کند. حیلۀ روانشناسی خوبی بود. حسدای ظاهراً نیک می‌دانست که خرده‌گیری یا انتقاد مطالب اشتباه‌آمیز دیگران آسانتر است تا نوشتن یک مطلب مستقل.

آنگاه حسدای از کوششهای اولیه خود برای ارتباط با یوسف شاه یاد می‌کند. او نخست کسی را به نام اسحق بار نشان^{۴۰} به‌رسالت به دربار یوسف شاه می‌فرستد لیکن اسحق موفق نمی‌شود که از قسطنطنیه فراتر رود. در آن شهر از او بگرمی پذیرائی می‌کنند ولی نمی‌گذارند تا مسافرت خود را ادامه دهد. (پیداست که سیاست دو رویۀ امپراتور نسبت به کشور خزر مانع از آن بود که وسایل تسهیل اتحاد میان آن کشور را با خلیفهٔ قرطبه - خلیفه‌ای که وزیر اعظمش یک یهودی بود - فراهم نماید) بنابراین فرستادهٔ حسدای به اسپانیا بازگشت و نتوانست مأموریت خود را بانجام برساند. لیکن بزودی فرصتی دیگر دست داد؛ سفیری از اروپای شرقی به دربار قرطبه آمد. در میان همراهان این سفیر دو تن یهودی نیز بودند یکی به نام مار ساؤل^{۴۱} و دیگر به نام مار یوسف^{۴۲} و این دو داوطلب شدند که نامهٔ حسدای را به یوسف‌شاه برسانند (ولی آنچه از جواب یوسف برمی‌آید او نامهٔ حسدای را از دست شخص سومی به نام اسحق بن-الیعازر^{۴۳} دریافت کرده بود).

^{۳۹} این دژ همان سارکل است که بر روی رودخانهٔ دون بنا شده بود. این که گفته‌اند بیزانسیها خزران را احترام می‌گذارند با گفتهٔ کنستانتین بزرگراده دربارهٔ مهر مخصوص زرین که به‌نامه‌های خاقان زده می‌شد وفق می‌دهد. در آن زمان که سفیران در اسپانیا بودند کنستانتین به‌امپراتوری رسیده بود.

40. Isaac bar Nathan. 41. Mar saul. 42. Mar joseph.

43. Isaac ben Eliezer.

حسدای پس از تشریح این مقدمات، پرسشهایی را مطرح می‌کند که نمایانگر دلبستگی شدید او به کسب اخبار بیشتر دربارهٔ خزران، جغرافیای آن و مراسم روز سبت است. در خاتمهٔ نامه نکته‌ای کاملاً متفاوت پیش کشیده می‌شود:

«در دل من خارخاری است که این حقیقت را دریابم و بدانم که آیا واقعاً در روی زمین جایی هست که اسرائیلیان ستم‌کشیده بتوانند در آن خود را اداره کنند و زیر فرمان غیر نباشند؟ اگر می‌دانستم که چنین است بی هیچ تردید از همهٔ افتخارات دست می‌شستم و از این مقام عالی استعفا می‌کردم و اهل و عیال خویش را ترك می‌گفتم و از کوه‌ها و دشت‌ها می‌گذشتم و بر و بحر را در می‌نوردیدم تا بدان جای که خداوندگارم، پادشاه فرمان می‌راند برسم... درخواستی دیگر نیز دارم: مرا بگوئید که از معجزهٔ بازپسین (ظهور عیسی) چه می‌دانید و دربارهٔ روزی که ما همه در انتظار آن از دیاری به دیار دیگر سرگردانیم چه خبر دارید؟ ما در آوارگی خویش، زیر اهانت و شامت دیگران، باید با سکوت سخن آنان را بشنویم که می‌گویند: «هر ملتی سرزمین خود را دارد و این تنها شمائید که حتی سایه‌ای از مملکت در همهٔ روی زمین ندارید.»

در ابتدای نامه از رفاه حال جهودان در اسپانیا سخن می‌رفت اما در پایان آن سخن از تلخی در بدهی و تبعید می‌رود. در این قسمت نامه شور و التهاب صهیونیستی و امید فرج در ظهور مسیح موعود پدیدار است. این احساسات متضاد همواره در دل پر تشویش جهودان، در طول تاریخ آنان در کنار هم وجود داشته و وجود همین تضاد در نامهٔ حسدای دلیل دیگری بر اصالت آن است. اما اظهار رغبت حسدای به ورود در خدمت پادشاه خزران که در این نامه به‌طور غیرصریح منعکس است و آیا تا چه اندازه باید آن را جدی تلقی کرد مطلب دیگری است که پاسخ آن را نداریم. شاید خود او هم در این باره مردد بوده است.

— ۵ —

پاسخ یوسف شاه به اندازهٔ نامهٔ حسدای پرمایه و هیجان‌انگیز نیست و چنانکه کاسل خاطر نشان کرده است «این امری شگفت نیست چه قلمرو حکومت علم و هنر نه در میان جهودان ولگا بلکه در کنار رودخانه‌های اسپانیا بوده» مطلب عمدهٔ نامه همان شرح داستان تغییر مذهب است که پیشتر نقل کرده‌ایم. شك نیست که یوسف شاه نیز تحریر این نامه را به منشی خود - محتملاً یکی از فضلاء فراری بیژانس - واگذار کرده است. مع ذلك این پاسخ در مقایسه با نشر فصیح و صیقل خوردهٔ سیاستمدار قرن دهم، رنگ و بوی عهد عتیق (تورات) را دارد.

یوسف شاه پاسخ خود را با مقدار زیادی تعارفات و تحیات آغاز می‌کند. آنگاه قسمت عمدهٔ نامهٔ حسدای را نقل و با مباحث تمام تأکید می‌نماید که مملکت خزر کذب ادعای آنهایی را که می‌گویند «عصای یهودا برای همیشه از دست جهودان خارج شده است»: و جهودان «دیگر جایی در روی زمین برای ایجاد حکومتی از خود ندارند» به ثبوت رسانیده است. به دنبال این مطلب، نکته‌ای رموزگونه می‌آید که می‌گوید: «پدران ما از پیش نامه‌های دوستانه به همدیگر فرستاده‌اند که این نامه‌ها هم‌اینک در ضبط ما نگهداری می‌شود و بزرگان ما آن را می‌دانند».^{۴۴}

آنگاه یوسف‌شاه نسبتاً قوم خود را بدست می‌دهد. او با وجود اینکه يك جهود ملت‌گرای متعصب است و از بدست داشتن عصای

۴۴. شاید منظور اشاره به الداد حلدنی جهانگرد یهودی قرن نهم است که حکایات غریب وی در قرون وسطی دست بدست می‌گشت. در این حکایات از خزران نیز نام می‌برد و می‌گوید که سه قبیله از قبایل گمشدهٔ اسرائیل در آن کشور زندگی می‌کنند و از مردم بیست و هشت کشور مجاور خود باج و خراج می‌گیرند. الداد در حدود سال ۸۸۵ به اسپانیا رفته ولی معلوم نیست که به خزران نیز رفته باشد. حسدای در نامهٔ خود اشاره‌ای به الداد می‌کند مثل اینکه از مطالب او سر در نمی‌آورد و نمی‌داند درباره‌اش چه بگوید.

یهودا احساس غرور می‌کند لیکن در عین حال نمی‌تواند و نمی‌خواهد که خود را از اولاد سام بشمار آورد. بلی نسب او نه به‌سام، بلکه به یافت سومین فرزند نوح، یا دقیقتر بگوئیم به توجرمه ۴۵ نوه یافت که نیای همه اقوام ترك است می‌رسد. یوسف مغرورانه می‌گوید: ما در شجره خاندان خود داریم که توجرمه ده پسر داشته که فرزندان آنان به این نامها خوانده شده‌اند: اویغور، درسو، آوار، هون، یاسیلی، ترنیاخ، خزر، زگور، بلخار، ساییر. یوسف شاه می‌گوید ما از اخلاف هفتمین خاندان یعنی خزریم.

در تطبیق نامهایی که به خط عبری آمده است با برخی از این اقوام تردیدهایی بر جای می‌ماند لیکن این مطلب اهمیتی ندارد. آنچه در این نسبتنامه جالب توجه است اختلاطی است که در میان روایات سفر تکوین تورات با روایات سنتی ترکان حاصل شده است ۴۶.

یوسف شاه پس از ذکر نسبتنامه به اجمال از برخی فتوحات نظامی نیاکان خود یاد می‌کند که دامنه پیشرفت‌های خود را تا دانوب گسترده بودند. آنگاه به تفصیل تمام قصه تغییر مذهب بولان رامی‌آورد: «از آن پس خداوند او را قدرت و قوت بخشید و مؤیدش ساخت. او خود و پیروانش را ختنه کرد و کس در طلب حکمای یهود فرستاد تا قانون شرع را بدو بیاموزند و احکام را تشریح کنند» سپس باز از پیروزیهای نظامی و کشورهای تسخیر شده لاف می‌زند و به دنبالش این مطلب پرمعنی را می‌آورد:

«پس از این ماجراها نوه او (بولان) به پادشاهی رسید، نام او عوبدیا بود، مردی دلیر و پرهیزگار که اساسی نو آورد. شرع را بر طبق روایت و سنت تقویت فرمود. کنیسه‌ها و مدرسه‌ها ساخت. جمعی از حکمای اسرائیل را فراهم آورد و

45. Togarma.

۴۶. ضمناً این مطلب تا اندازه‌ای روشن می‌سازد که چگونه در روایات مختلف خزران را با یاجوج و ماجوج یکی دانسته‌اند چه ماجوج به موجب آنچه در سفر پیدایش (اصحاح دهم ۲ و ۳) آمده شرورترین عموی توجرمه بوده است.

آنان را با عطایای بسیار از زرو سیم بنواخت و از آنان خواست تا بیست و چهار کتاب مقدس و میشنا (احکام) و تلمود را تفسیر کنند و آداب نمازها را بیان فرمایند.»

این قسمت نشان می‌دهد که تقریباً دو نسل پس از بولان نهضتی مذهبی بوقوع پیوسته و اصلاحاتی انجام پذیرفته است (و شاید این امر توأم با کودتایی بوده که آرتامونوف از آن سخن می‌گوید). چنین می‌نماید که یهودیکرائی خزران در چند مرحله صورت گرفته است. بیاد داریم که بولان شاه، نخست «جادوگران و بت‌پرستان» را بیرون می‌کند و این پیش از آن است که فرشته بر او ظاهر گردد؛ با «خداوند راستین» عهد می‌بندد و این نیز پیش از آن است که در میان سه دین یهودی و مسیحی و اسلام یکی را برگزیند. به احتمال زیاد یهودیت بولانشاه و اتباع وی نیز یکی دیگر از همین مراحل مقدماتی بوده است بدین صورت که آنان محتملاً به نوعی یهودیت ابتدائی و ساده، تنها بر مبنای تورات؛ بدون تلمود و فارغ از تعالیم خاخامها و آداب و فرائض ناشی از آنها روی آورده‌اند. در این صورت باید گفت که آنها نیز مانند قرائیون بوده‌اند. قرائیون فرقه‌ای بنیادگرا بودند که مذهب آنان در قرن هشتم در ایران پیدا شد و بتدریج در میان همه یهودیان بویژه در خزران کوچک یعنی کریمه راه یافت.

دانلوپ و برخی صاحب‌نظران دیگر گمان می‌کنند که در فاصله میان بولان و عوبدیا (تقریباً از سال ۷۴۰ تا ۸۰۰) تنها نوعی قرائیگری در میان خزران حکمفرما بوده و تعلیمات مبتنی بر احادیث و اجتهادات ربانیون یهودی پس از اصلاحات مذهبی عوبدیا در میان آنان راه پیدا کرده است. این نکته درخور اهمیت است زیرا قرائیگری در میان خزران نهضتی دیرپا بوده و هنوز هم آبادیهایی از یهودیان قرائی ترك زبان - که حتماً از تبار خزرانند - وجود دارد (بخش ۴ فصل پنجم این کتاب دیده شود).

بنابراین یهودیکرائی خزران امری تدریجی بوده که ملاحظات سیاسی در آغاز آن مؤثر افتاد. کم‌کم این احساسات در اعماق دل آنان

راه جست و بالاخره در دوران ضعف حکومت به نوعی انتظار فرج و روحیه مسیحاطلبی [*] انجامید. تمهد مذهبی خزران پس از سقوط دولت آنان نیز پایدار ماند و در مجتمعهای یهودی - خزری در روسیه و لهستان ادامه یافت.

- ۶ -

یوسف شاه پس از یاد اصلاحات مذهبی عوبدیا جانشینان او را نام می‌برد:

«حزقیاء فرزند عوبدیا و مناصه فرزند حزقیاء، چانوقه برادر عوبدیا و اسحق پسر چانوقه، مناصه پسر اسحق، نیسی پسر مناصه، مناحم پسر نیسی، بنیامین پسر مناحم، هارون پسر بنیامین، و من یوسف پسر روانشاه هارون. و ما جمله فرزندان پادشاهانیم و هیچ بیگانه‌ای را نرسد که بر مسند پدران ما تکیه زند».

آنگاه یوسف می‌خواهد پاسخ پرسشهای حسدای را دربارهٔ وسعت خزران و شرح کیفیات آن کشور بازگوید. اما چنین می‌نماید که در برابر او خبرگانی، درخورقیاس باجغرافی‌دانان اسلامی وجود نداشته‌اند. اشارات مبهم در خصوص کشورها و اقوام دیگر چیز مهمی بر معلوماتی که از طریق ابن حوقل و مسعودی و سایر منابع ایرانی و عربی به دست ما رسیده است نمی‌افزاید. او مدعی است که سی و هفت قوم مختلف خراجگزاران ویند؛ ادعائی که به نظر گزافه می‌نماید. دانلوپ خاطر نشان می‌سازد که نه تا از این اقوام در داخل دیار خزر زندگی می‌کرده‌اند و بیست و هشت‌تای باقی با روایت ابن‌فضلان هماهنگی دارد که می‌گوید شاه خزر بیست و پنج زن دارد که هرکدام دختر یکی از شهریاران فرمانبر او می‌باشند (این مورد با مضمون حکایت‌های مشکوک‌الداد حا - دنی سازگار می‌نماید) بعلاوه باید انبوه قبایل مختلف اسلاو را نیز که در قسمت‌های علیای دنیپر تا مسکو پراکنده بودند و چنانکه خواهیم دید باج به خزران می‌پرداختند در شمار آورد.

هرچه هست در نامهٔ یوسف اشاره‌ای به حرم‌سرای پادشاهی دیده نمی‌شود بلکه تنها از يك ملکه و «کنیزکان و غلامان او» سخن می‌رود که گویا در یکی از بخشهای سه‌گانهٔ پایتخت ایتل مسکن داشته‌اند.

«در دومی اسرائیلیان و اسماعیلیان و مسیحیان و سایر ملت‌ها که یه‌زبانهای دیگر سخن می‌گویند زندگی می‌کنند و در سومی که جزیره‌ای است ۴۷، من به اتفاق امیران و بندگان و خدمتکاران خود منزل دارم... ما مرتاسر زمستان را در شهر بسر می‌بریم ولی در ماه نیسان (مارس و آوریل) بیرون می‌رویم و هرکسی یه‌دنیال کار درکشتزار یا باغ خود می‌رود. هرطایفه‌ای ملك موروثی خود را دارد که با شوق و شادی به‌سوی آن رهسپار می‌شود. آنجا نه صدای بیگانه‌ای بگوش می‌رسد و نه دشمنی بچشم می‌خورد. در این کشور باران زیاد نیست اما رودخانه‌های زیادی هست که ماهیان بزرگت دارد. کشور ما از منابع فراوان برخوردار است، کشتزارها و تاکستانها و باغها و بستانهای آن که از آب رودخانه‌ها مشروب می‌شود به‌طورکلی حاصلخیز و پر بار می‌باشد و میوه‌های زیاد در آنها بعمل می‌آید... و به‌یاری خدا در صلح و صفا زندگی می‌کنیم».

آنگاه از تاریخ ظهور مسیحا سخن می‌گوید.

«ما به فرزندانگان اورشلیم و بابل چشم دوخته‌ایم. گرچه از صهیون بسیار بدوریم ولی شنیده‌ایم که حسابها، به‌علت افراط در گناهان غلط درآمده و اینک ما چیزی نمی‌دانیم. تنها خدای لایزال می‌داند که حساب نگاه دارد. ما جز تمسک به پیشگوئیهای دانیال چیزی نداریم. باشد که خداوند لایزال در فرج و خلاص ما تعجیل کند».

آخرین قسمت نامهٔ یوسف پاسخی است به‌اعظهار رغبت حسدای

۴۷. چنانکه دیده‌ایم برخی از منابع اسلامی هم تقسیم ایتل به سه بخش را متذکر شده‌اند.

به اینکه در خدمت پادشاه خزران درآید: «شما در نامه خود اظهار تمایل کرده‌ای که روی مرا ببینی. من نیز آرزومند و شایقم که جمال مبارک ترا، انوار جلال و حکمت و عظمت ترا، مشاهده کنم. آرزومندم که سخن تو درست درآید و من به این سعادت نائل آیم که ترا در آغوش بگیرم و چهره عزیز و محبوب و مهربان ترا ببینم. تو مرا به جای پدر خواهی بود و من به جای فرزند تو خواهم بود و مردم من لبان ترا خواهند بوسید و همگان بروفق دلخواه تو و نصایح صادقانه تو رفتار خواهیم کرد.»

در نامه یوسف مطلبی نیز درباره سیاست منطقه‌ای بچشم می‌خورد که مفاد آن قدری مبهم و ناروشن است.

«به یاری خدای توانا، من دهنه رودخانه (ولگا) را محافظت می‌کنم و اجازه نمی‌دهم روسها که با کشتیهای خود می‌آیند به بلاد عربها حمله برند... من با آنان (روسها) جنگهای گران می‌کنم چه اگر آنها را بگذارم بلاد اسمعیل را، تا خود بغداد ویران می‌سازند.»

یوسف اینجا، در نقش مدافع خلافت بغداد در برابر مهاجمین روس - نورمن (فصل سوم دیده شود) ظاهر می‌شود. شاید با توجه به خصومت شدید میان خلیفه اموی قرطبه (که حسدای در خدمت او بود) و خلیفه عباسی بغداد، این اشاره یوسف حمل بر بی‌ملاحظگی شود. اما از سوی دیگر، بوالهوسیهای سیاست بیزانس در برابر خزران یوسف را بر آن می‌داشت که به رغم مخالفتی که در میان دو خلیفه بود در لباس مدافع اسلام ظاهر شود. دست کم او می‌توانست امیدوار باشد که سیاستمدار مجرب چون حسدای اشاره او را درخواهد یافت. ملاقات میان طرفین مکاتبه، بر فرض اینکه اظهار رغبت نسبت به آن جدی تلقی شود، صورت نیافت. محتوای «مکاتبات خزر» به لحاظ اطلاعات چندان غنی نیست و چیز زیادی بر آنچه از طریق منابع دیگر به دست ما رسیده است نمی‌افزاید. جنبه جالب توجه آن، منظره‌های پر از شگفتی است که جایجا ارائه می‌کند و چون چراغی سیار بر

مناطق از هم گسیخته در زیر مه غلیظی که آن دوران را فرا گرفته است پرتو افکن می‌شود.

— ۷ —

از جمله منابع عبری دیگر «سندکمبریچ» را می‌توان بشمار آورد. (این سند به جهت آنکه در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود به این نام شناخته شده است) سند کمبریچ در اواخر قرن گذشته، همراه با اسناد گرانبهای دیگری در انبار يك كنيسه كه در گنيزه [۴۸] قاهره کشف شد و کاشف آن یکی از محققین کمبریج به نام سلیمان شختر ۴۸ بود. سند در وضع نامطلوبی نگهداری شده، نامه‌ای است (یا رونوشت نامه‌ای) مشتمل بر حدود یکصد سطر به عبری که اول و آخر آن از میان رفته و بنابراین نمی‌توان معلوم کرد که مخاطب و نویسنده آن چه کسانی بوده‌اند. در این نامه از یوسف شاه به عنوان پادشاهی معاصر نام برده شده و نویسنده او را «خداوندگار من» خوانده است. از خزران نیز به عنوان «سرزمین ما» یاد شده و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده یکی از جهودان وابسته به دربار یوسف شاه در دوران حکمرانی وی بوده یعنی این نامه همزمان با «مکاتبات خزر» نگارش یافته است. برخی از صاحب‌نظران حدس زده‌اند که مخاطب نامه حسدای بن شپروت بوده و نامه در استانبول به فرستاده ناموفق حسدای یعنی اسحق بارنثان تسلیم شده، و او آن را به قرطبه برده (و بعدها، آنگاه که جهودان را از اسپانیا بیرون ریخته‌اند کسی آن را به قاهره انتقال داده است) به هر حال شواهدی که از متن نامه بدست می‌آید نشان می‌دهد که نگارش آن مؤخر بر قرن یازدهم نبوده و به احتمال زیاد در قرن دهم یعنی به روزگار یوسف شاه صورت گرفته است.

در این نامه روایت افسانه‌آمیز دیگری از یهودیکرائی خزران ذکر شده است که بیشتر از جهت سیاسی اهمیت دارد. نویسنده از جمله آلتها به خزران یاد می‌کند که به تحریک بیزانس در زمان فرمانروائی

مفصل آن چنین است: «کتاب اثبات و استدلال در دفاع از ایمان تحقیر شده ۵۰».

حاصلوی صهیونیستی بود که در سفر زیارت به بیت المقدس وفات یافت. وی کزاری را يك سال پیش از وفات نوشته و آن رساله‌ای است فلسفی در پیرامون این نظر که ملت یهود تنها واسطه بین خالق و مخلوقات او می‌باشد و در آخر الزمان ملت‌های دیگر همه به دین یهود خواهند گروید و گرویدن خزرها را به‌عنوان نمونه یا نشانی از آن واقعه باید بشمار آورد.

این کتاب به رغم عنوان و نامش چیز زیادی درباره کشور خزران ندارد. مطالبی که در این باره آمده به مثابه زمینه‌سازی است برای روایت افسانه‌آمیز دیگری از یهودیگرایی خزران؛ روایتی مشتمل بر ماجرای پادشاه و فرشته و عالم یهودی و غیره، و مباحثات فلسفی و کلامی پادشاه با هواداران مذاهب سه‌گانه.

در این میان نکته‌ای چند بنظر می‌رسد که نشان می‌دهد که حاصلوی مکاتبات حسدای و یوسف راخوانده یا مفاد آن را شنیده بوده و یا منابع دیگری درباره خزران در دست داشته است. حاصلوی می‌گوید که پس از ظهور فرشته، پادشاه خزران «راز رؤیای خود را با سردار خویش در میان نهاد». از این سردار باز در جای دیگری سخن می‌رود. این اشاره‌های روشن یادآور رژیم «حکومت دوگانه خاقان و پک» می‌باشد. حاصلوی از «تواریخ» و «کتب» خزران نیز نام می‌برد که انسان را به‌یادنامه یوسف می‌اندازد که از «ضبط» خود که اسناد کشوری در آنجا نگاه‌داری می‌شود سخن در میان آورده است. همچنین حاصلوی در دو جا از کتاب خود تصریح می‌کند که تغییر مذهب خزران «چهارصد سال پیش» و در «سال ۴۵۰» (مطابق تقویم یهود) اتفاق افتاده است. این تاریخ با ۷۴۰ میلادی که نزدیکترین احتمالات است تطبیق می‌کند. روی هم‌رفته نوشته حاصلوی از حیث اطلاعات فقیرتر

50. *The Book of Proof and Argument in Defence of the Despised Faith.*

هارون «روانشاد» پدر یوسف شاه صورت گرفته بوده است. از این حمله در منابع یونانی و یا اسلامی ذکری نمی‌رود ولی در اثر کنستانتین پرفیروژنیتوس به نام *De Adminisdrando Imperio* که در ۵۰-۹۴۷ نوشته شده مطلب جالب توجهی هست که مؤید قول نویسنده ناشناس این نامه است.

«درباره خزران و اینکه چگونه باید با آنها جنگید و کی باید بجنگد، همانگونه که غزها به‌مناسبت نزدیکی با خزران می‌توانند با آنان بجنگند فرمانروای آلانیا نیز، به جهت اینکه نه (۹) ولایت خزران (مناطق حاصلخیز شمال قفقاز) در مجاورت با آلانیا و قوم آلان می‌باشد، اگر بخواهد، می‌تواند به آنان هجوم برد و خسارت و پریشانی کلی از آن ناحیه بر خزران وارد آورد.»

حال می‌دانیم که بنا به ادعای یوسف، فرمانروای آلان باجگزار او بوده است. صرف‌نظر از اینکه عملاً هم چنین بوده یا نه، احساس شاه آلان در برابر خاقان خزر محتملاً با احساس پادشاه بلغار فرقی نداشته است. این قسمت از نوشته کنستانتین روشنگر کوشش‌هایی است که برای تحریک آلانها بر ضد خزرها بکار می‌رفت و یادآور مأموریت ابن فضلان است که هدفی مشابه داشت. بدیهی است که در دوران یوسف‌شاه عهد مودت بین خزر و بیزانس سپری گشته بود ولی من بحث از تحولات بعدی را به‌فصل سوم موکول می‌دارم.

- ۸ -

در حدود يك قرن پس از «مکاتبات خزر» و تاریخی که برای «سندکمبریچ» فرض کردیم، یهودا حاصلوی کتاب معروف خود *کزاری ۴۹* یا خزرها را به‌رشته تحریر کشید. حاصلوی [*] (۱۱۴۱-۱۰۸۵) را معمولاً بزرگترین شاعر عبری اسپانیا می‌دانند ولی او کتاب خود را به عربی نوشته و بعد این کتاب از عربی به‌عربی ترجمه شده و عنوان

49. Kuzari.

از آن است که از کتابی که در میان یهودیان سده‌های میانه آنقدر شهرت و مقبولیت داشت انتظار می‌رود. لیکن باید بیاد آورد که اندیشهٔ قرون وسطائی بیشتر مجذوب قصه بود تا آموزش، و یهودیان به دانستن اینکه مسیحا کی ظهور خواهد کرد بیشتر علاقه‌مند بودند تا به کسب اطلاعات جغرافیائی.

جغرافیدانان و تاریخ‌نگاران عرب نیز در تعیین مسافتات و تواریخ و مشخص کردن مرز میان واقعیت و افسانه به همین نوع بی‌اعتنائی دچار بودند.

همین مطلب در مورد جهانگرد یهودی آلمانی مشهور ربی پتاخیا^{۵۱} از اهالی راتیسبون^{۵۲} نیز صادق است. این مرد در فاصلهٔ ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ در نواحی اروپای خاوری و آسیای باختری به مسافرت پرداخته و سفرنامهٔ او «سیوب حاعولم»^{۵۳} «سفر دور عالم» ظاهراً توسط یکی از شاگردانش براساس یادداشتها یا املائی او به رشتهٔ نگارش کشیده شده است. در این سفرنامه آمده است که چگونه این ربی نیکمرد از بی‌اطلاعی و بی‌مبالاتی خزرهای یهودی شمال کریمه نسبت به آداب شرع متعجب گشته و این وضع را ناشی از بدآموزیها و تأثیر الحاد قرائیون دانسته است.

«و ربی پتاخیا از آنان پرسید: چرا به سخنان حکما (علمای تلمود) باور ندارید؟ در پاسخ گفتند: زیرا که پدران ما آن را به ما نیاموختند. این مردم در شب سبت تمام نانی را که در سبت خواهند خورد پاره می‌کنند و آن را در تاریکی می‌خورند»^{۵۴} و همه روز را در يك جا می‌نشینند. ادعیهٔ ایشان منحصر به مزامیر است.^{۵۵}

ربی بقدری آشفته شده بود که چون بعدها به داخل خزران رفت بیش از این نمی‌گوید که سفر هشت‌روز طول کشید و در سرتاسر

51. Petachia. 52. Ratisbon. 53. Sibub Ha'olam.

۵۴. شنبه یا سبت را در تاریکی گذراندن یکی از شعائر قرائیون است.

۵۵. مراجعه شود به Baron, S.W. (1957) Vol. III p. 201.

آن «شیون زنان و عوعوسگان» در گوش او پیچیده بود^{۵۶}.

مع ذلك او می‌گوید که در بغداد فرستادگان خزر را دیده است که در پی استخدام علمای فقیر یهودی از عراق و حتی مصر بودند «تسا کودکان آنها را تورات و تلمود بیاموزند».

اگر چه تنها معدودی از جهانگردان یهودی غرب، خطر مسافرت به سرزمین ولگا را بر خود هموار داشته‌اند همهٔ آنان از ملاقاتهای خود با یهودیان خزر در مراکز عمدهٔ جهان متمدن سخن گفته‌اند. ربی پتاخیا در بغداد و بنیامین تطلی^{۵۷} یکی دیگر از جهانگردان نامی قرن دوازدهم در استانبول و اسکندریه از ملاقات با اشراف خزر حکایت می‌کنند. ابراهیم بن داوود که معاصر یهودا حالوی بود در تلخیص از دیدار «برخی از فرزندان خزر که طلبه‌های عاقلی بودند» گزارش می‌دهد. روایت چنان برمی‌آید که اینها شاهزادگان خزر بوده‌اند و این روایت شاهزادگان جوان هندی را بیاد می‌آورد که برای تحصیل به کمبریج گسیل می‌شدند.

مع ذلك در برخورد پیشوایان ارتدکس یهودی شرق — که مرکز آنان در مدرسه تلمودی بغداد بود — با خزرها يك احساس متضادی بچشم می‌خورد. قاثون (معادل عبری «حضرت») که در رأس مدرسه بغداد بود پیشوای معنوی یهودی نشینمائی بشمار می‌آمد که در سرتاسر خاور نزدیک و میانه پراکنده بودند ولی Exilarch یا «کدخدای اسیران» در این مجامع کمابیش خودمختار، مظهر قدرت دنیوی بود. قاثون سعیدیا^{۵۸} (۹۴۲-۸۸۲) که مشهورترین این پیشوایان معنوی است و مجلدات ضخیم نوشته‌های او باقی است مکرر از خزرها نام می‌برد او از يك یهودی عراقی یاد می‌کند که در خزران سکونت گزیده بود و مطلب را طوری بیان می‌کند که گوئی از يك امر متداول و معمول سخن می‌گوید. سعیدیا اشاره‌ای نیز به دربار خزر دارد و در جایی دیگر که می‌خواهد تعبیر «حیرم‌طور^{۵۸}» را در تورات معنی کند می‌گوید که

۵۶. دانلوب صفحهٔ ۲۲۰

57. Tudela. 58. Hiram of Tyre.

حیرم اسم خاص نیست بلکه لقبی است «مانند لقب خلیفه برای فرمانروای تازیان و لقب خاقان برای پادشاه خزران».

پس خزران روی نقشه دنیا هم به معنی حقیقی و هم به معنی مجازی برای پیشوایان و مقامات مذهبی یهودیان شرق شناخته بود لیکن در عین حال این آشنائی چه از جهت نژادی و چه به لحاظ تمسایل خزران به طریقه ملحدانه قرائیون با نوعی بدگمانی توأم بود. یکی از مؤلفین عبری در قرن یازدهم به نام یافت بن علی^{۵۹} که خود از قرائیان بود در بیان معنی کلمه مامزر^{۶۰} (حرامزاده) خزرها را مثل می زند که بی آنکه از تبار یهودان باشند به کیش آنان گرویده اند. یکی دیگر از معاصران وی به نام یعقوب بن روبن^{۶۱} نقطه مقابل این احساس متضاد را منعکس می کند و از خزران به عنوان «تنها ملتی که از قید در بدری فارغ است، جنگاورانی بزرگ که باج به کفار نمی پردازند» نام می برد.

خلاصه در منابع عبری راجع به خزرها که به دست ما رسیده احساسی درهم و مختلط از هواخواهی و بدگمانی و، بالاتر از همه، حیرت زدگی منعکس می باشد. تصور ملتی جنگاور و ترک و یهودی برای حاخامها بقدری عجیب و غریب بود که گوئی از اسبی شاخدار و ختنه کرده سخن می رود. یهودان در طول مدت هزار سال در بدری از یاد برده بودند که ممکن است دارای پادشاهی و مملکتی از خود باشند. مسیحا برای آنان موجودی حقیقی تر از خاقان بود.

به عنوان تکمله ای بر منابع اسلامی و عبری باید یادآور شد که کمبختترین منبع مسیحی درباره یهودیگرایی خزران از حیث تاریخ مقدم بر منابع دوگانه مزبور است. کشیشی از وستفالی به نام کریستین در ائمار اکینتنی^{۶۲} پیش از سال ۸۶۴ رساله ای به زبان لاتینی نوشته که عنوان آن چنین است: Exposition in Evangelium Mattei. در این رساله آمده است: «در زیر همین آسمان مردمانی هستند، در جاهائی که هیچ

59. Japheth ibn-Ali. 60. Mamzer. 61. Jacob ben-Reuben.
62. Christian Druthmar of Aquintania.

مسیحی پیدا نمی شود. نام آنها یا جوج و مأجوج است و از هونها هستند. از آن میان گروهی به نام گزری^{۶۳} مردمی ختنه کرده اند و آداب یهودی را بتمام مرعی می دارند» این مطلب به مناسبت آیه ۱۴ از اصحاح ۲۴ از انجیل متی^{۶۴} ذکر شده است که ظاهراً هیچ مناسبتی با آن ندارد و دیگر در هیچ جا سخنی از گزری بمیان نمی آید.

- ۹ -

تقریباً در همان اوان که در ائمار اطلاع خود را از الحاح خزرهای یهودی به قلم می آورد يك مبلغ نامدار مسیحی که از سوی امپراتور بیزانس گسیل شده بود در صدد برآمد که خزران را به دین مسیح در آورد. این مرد همان سنت سیریل^{۶۵} قدیس اسلاوها بود که اختراع الفبای سیریلی به او نسبت داده شده است. سنت سیریل به اتفاق برادر بزرگترش سنت متدیوس^{۶۶} مأموریت های تبلیغاتی دیگری را نیز به توصیه اسقف اعظم فوتیوس^{۶۷} و فرمان امپراتور میکائیل سوم بر عهده گرفته بودند. (فوتیوس خود ظاهراً تبار خزری داشت زیرا که آورده اند روزی امپراتور در حال خشم او را «خزر چهره» خطاب کرده بود).

چنین می نماید که کوششهای تبلیغاتی سیریل در میان مردم اسلاو نژاد اروپای خاوری قرین توفیق بود ولی نه در میان خزران. سیریل از طریق چرسون (در کریمه) به آن کشور رفت و گویا مدت شش ماه در چرسون به آموختن عبری پرداخت تا خود را برای مأموریتی که در پیش داشت آماده سازد. آنگاه از «جاده خزران» یعنی راه دن-ولگا به ایلت رفت و برای دیدار خاقان به ساحل بحر خزر (گفته نشده: کجا؟) شتافت. مباحثات کلامی برسبیل معمول مطرح شد ولی اثری چندان بر خاقان نبخشید. حتی روایت چاپلوسانه ویتا کنستانتین^{۶۸} (نام

63. Gazari.

۶۴. «و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا برجیع امتها شهادتی شود. آنگاه آنها خواهد رسید.»

65. St. Cyril. 66. St. Methodius. 67. Photius.

68. Vita Constantine.

اصلی سیریل) بیش از این نمی‌گوید که سیریل تأثیری مطلوب برخاقان گذارد. چند تن را غسل تعمید داد و خاقان به خاطر او دویست تن از مسیحیان زندانی را آزاد کرد. این کمترین چیزی بود که خاقان می‌توانست در حق فرستادهٔ امپراتور که آنهمه زحمت به‌خود داده بود انجام دهد.

در اینجا به طور ضمنی پرتوی نیز از سوی متتیمان فقه‌اللغهٔ اسلاوی روی دامستان انداخته می‌شود. ابتکار الفبای سیریل و الفبای گلاسولیتی را به سیریل نسبت داده‌اند. الفبای گلاسولیتی بنا به گفتهٔ بارون ددر کرواسی تا قرن هفدهم مورد استفاده بود. الفبای مزبور دست کم یازده حرف خود را - که نمایندهٔ برخی از اصوات اسلاوی نیز هست - از الفبای عبری گرفته و این مسأله دیری است که به ثبوت رسیده است.^۱ (یازده حرف مزبور عبارتند از: ا. ب. و. گ. ای. ک. پ. ر. س. چ. ت) این نکته آنچه را پیشتر دربارهٔ نفوذ و تأثیر الفبای عبری در نشس سوادآموزی در میان همسایگان خزر آورده‌ایم تأیید می‌تواند کرد.

انحطاط



- ۱ -

د. سینورا^۱ می‌نویسد: «در نیمهٔ دوم قرن هشتم بود که امپراتوری خزر به اوج عظمت خود رسید و آن مصادف با دورانی بود که از گرویدن بولان به‌کیش یهود تا اصلاح مذهبی عوبدیا بطول انجامید. این بدان معنی نیست که یگوتیم خزرها اقبال کار خود را مهون آئین یهود بودند بلکه مطلب عکس این است یعنی خزرها از آن رو می‌توانستند به یهودیت بگروند که در موقعیت اقتصادی و نظامی مستحکمی قرار داشتند.»

از نمونه‌های بارز قدرت خزران، امپراتور لئوی ملقب به خزر را می‌توان نام برد که از ۷۷۵ تا ۷۸۰ در بیزانس فرمانروائی کرد. لقب خزر برای او از نام مادرش چیچک (گل) که از شاهزاده خانمهای خزر بود اتخاذ شده و این همان خاتونی است که مد تازه‌ای در دربار بیزانس بوجود آورد. بیاد داریم که ازدواج او کمی پس از پیروزی بزرگ خزران بر مسلمانان در جنگ اردبیل بوقوع پیوست و این جنگ همان است که داستان آن در نامهٔ یوسف و نیز در منابع دیگر آمده است. دانلوپ خاطر نشان می‌کند که این دو واقعه را مشکل بتوان با یکدیگر بی‌ارتباط دانست.^۲

۱. Sinor مقالهٔ خزرها در انسیکلوپدی بریتانیکا (۱۹۷۳).

۲. دانلوپ صفحهٔ ۱۷۷.

در میان ماجراهای توطئه‌آمیز آن دوران، ازدواجها و نامزدیها در میان خاندانهای سلطنتی دوطرف امری خالی از خطر نبود. این گونه روابط در موارد متعدد به‌انگیزه یا دست‌کم دستاویزی برای آغاز جنگ تبدیل می‌شد. این بدعت ظاهراً از آتیلا خان بزرگ سابق خزرها بجای مانده بود. می‌گویند آتیلا به‌سال ۴۵۰ پيامی از هونوریا^۳ خواهر والتینین سوم^۴ امپراتور رم غربی دریافت داشت که يك حلقه انگشتری نامزدی نیز همراه آن بود. این بانوی عاشق‌پیشه و جاه‌طلب از خان هونها می‌خواست که او را از سرنوشتی بدتر از مرگ، ازدواج اجباری با يك سناتور سالخورده، نجات دهد و حلقه انگشتری را به‌همین مناسبت برای او فرستاده بود. آتیلا بدون قوت فرصت در مقام تصرف نامزد خود برآمد و نیمی از امپراتوری رم را نیز به‌عنوان جهمیزی او مطالبه کرد و چون والتینین از اجابت درخواست او سر باز زد آتیلا به‌سرزمین گل^۵ حمله برد.

نمونه‌های مشابه چندی از این ماجرا را در تاریخ خزرها سراغ داریم. خشم پادشاه بلغار را از نگرانی ربه‌ده شدن دختر خود بیاد می‌آوریم که چگونه همین امر سبب شد که‌وی از خلیفه کمک بخواهد تا دژی در برابر خزرها برای او بنا کند. اگر به‌روایات منابع اسلامی اعتماد ورزیم ماجرای مشابهی نیز (گرچه با پیچ و تاب متفاوت) موجب شد که آتش آخرین جنگهای خزران و مسلمانان در پایان قرن هشتم، پس از يك دوران ممتد صلح از نو برافروخته شود.

بنا به روایت طبری در ۶۷۹۸ خلیفه به‌والی ارمنستان فرمان داد که با دختر خاقان ازدواج کند تا موجبات تحکیم بیشتر مرزهای خزر فراهم گردد. والی، یکی از اعضای خاندان پرقدرت برمکی بود. (این داستان ما را به‌یاد امیری از همین خاندان نامدار می‌اندازد که بنا به حکایت هزار و يك شب، گدائی را به‌همسانی دعوت کرد. در آن ضیافت سرپوشهای بسیار عالی روی ظرفهای غذا گذاشته بودند ولی در زیر

3. Honoria. 4. Valentinian III. 5. Gaul.

۶. این تاریخ دقیق نیست.

سرپوشها از غذا خبری نبود). والی برمکی دستور خلیفه را کاریست، شاهزاده خانم خزر با خادمان و جهمیزی خود همراه موکبی شاهانه به‌سوی او گسیل گردیدند (فصل اول بخش ۱۰ دیده شود) لیکن این شاهزاده خانم به‌اتفاق طفل خود در سرزایمان‌مرد. خادمان او که به‌خزران بازگشتند به‌خاقان چنین وانمود کردند که شاهزاده خانم را مسموم کرده‌اند. خاقان بیدرتگت به ارمنستان حمله برد و بنا به دو روایت از منابع اسلامی، پنجاه هزار تن را باسارت گرفت^۷. خلیفه ناچار گردید که هزاران تن از مجرمین را از زندانها آزاد سازد و آنان را مسلح کرده برای جلوگیری از پیشرفت خزران به‌جبهه بفرستد.

منابع اسلامی دست کم از یکی دیگر از این‌گونه ازدواجهای نابجا در قرن هشتم یاد می‌کنند که آن نیز منتهی به‌حمله خزرها گردیده است. وقایع نگار گرجی هم ماجرای وحشتناک دیگری را بر این فہرست می‌افزاید (در این ماجرا شاهزاده خانم به‌جای مسموم شدن خودکشی می‌کند تا از همخوابگی با خاقان نجات یابد) معمولاً جزئیات و تاریخ دقیق این رویدادها مشکوک می‌باشد^۸ و همچنین انگیزه واقعی که در پشت‌سر این حرکتها بوده معلوم نیست لیکن اشارات مکرر در شرح وقایع بر ازدواجهای متقابل بین دربارها و مسموم شدن عروسها تردیدی باقی نمی‌گذارد که این امر در مخیله مردم زمان و محتملاً در رویدادهای سیاسی، اثر زیادی داشته است

- ۲ -

پس از پایان قرن هشتم دیگر چیزی از جنگهای خزران و تازیان شنیده نمی‌شود. چنین می‌نماید که خزران در خلال قرن نهم تا چند دهه از صلح و آرامش برخوردار بوده‌اند یا دست کم خبری از جنگ و ستیز در کتابهای تاریخ دیده نمی‌شود و نبودن خبر در این باره خود

۷. به‌قتل دانلوب صفحه ۱۸۱ از بار هیریوس والمنجی [*].

۸. تاریخهایی که مارکوارت (صفحات ۵ و ۴۱۶) دانلوب (ص ۴۲) بری (ص ۴۰۸) ذکر کرده‌اند اندک اختلاف با یکدیگر دارند.

که در غرب، وایکینگ یا مردان شمالی خوانده می‌شدند و در شرق آنها را روس (Rhous یا Rhos یا Rus) می‌خواندند.

دو قرن پیشتر، تازیان پیروزمند با یک حرکت گازانبری بزرگت، در جهان متمدن پیش رفته بودند. تیغه چپ این حرکت به‌جبال پیرنه و تیغه راست آن به‌قفقاز رسیده بود. اینک در دوران وایکینگها عکس آن جریان را در آئینه تاریخ مشاهده می‌کنیم. انفجار نخستین که مبدأ فتوحات تازیان بود در جنوبی‌ترین نقطه جهان شناخته شده آن روز یعنی صحرائ عربستان بوقوع پیوسته بود. اینک حرکت وایکینگها از شمالی‌ترین منطقه یعنی شبه جزیره اسکاندیناوی سر بر می‌داشت. تازیان از راه خشکی روی به‌شمال می‌تاختند وایکینگها از راه آب و دریا به جنوب سرازیر می‌شدند. تازیان، دست کم به‌لحاظ نظری، به جهاد و جنگ مقدس دست زده بودند لیکن وایکینگها به‌جنگ نامقدس یعنی غارت و راهزنی برخاستند. نتیجه امر از نظر قربانیان هر دو حرکت تفاوتی زیاد نداشت. در هیچ‌کدام از این دو جریان، مورخان نتوانسته‌اند دلایل کافی و قانع‌کننده اقتصادی یا اقلیمی یا ایده‌تولوژیکی ارائه دهند که چگونه مناطق بظاهر آرام عربستان و اسکاندیناوی تقریباً یک شبه به‌آتش‌فشانهایی چندان فعال و سرکش مبدل گشتند. در هر دو مورد نیروی انفجار در ظرف یکی دو قرن فرو نشست لیکن اثرات پابرجائی از خود در عالم باقی گذاشت و هر دو حرکت در این فاصله زمانی، از توحش و ویرانگری به‌موفقیت‌های فرهنگی والا منتهی گردید. در همان اوان که سارکل به‌منظور پیشگیری مهاجمات وایکینگهای شرقی با تشریک مساعی بیزانس و خزر بناگردید، شاخه غربی وایکینگها در کلیه راههای آبی اروپا نفوذ کرده و نیمی از ایرلند را به‌تصرف خود در آورده بود. در طول چند دهه دیگر، وایکینگها در ایسلند مستقر گردیدند و نورماندی را مسخر کردند، چندبار پاریس را به‌باد یغما سپردند، به‌آلمان و ناحیه دلتای راون ۱۴ و خلیج جنوا ۱۵ یورش بردند، شبه جزیره ایبری را دور زدند و از راه مدیترانه و داردائل به

14. Rhone. 15. Genoa.

خبر خوشی است. مرزهای جنوبی خزران آرام بود. روابط با دربار خلافت به یک نوع پیمان عدم تجاوز غیر رسمی منتهی شده بود. روابط با بیزانس همچنان دوستانه بود.

لیکن در اواسط این دوران نسبتاً راکد و آرام، جریانهای نامیمونی بوقوع پیوست که پیش درآمد مخاطرات تازه‌ای بود. در سال ۸۳۳، یا در حوالی آن سال، خاقان و یک خزران سفیری به‌دربار امپراتور روم شرقی تئوفیلوس^۹ فرستادند و از او خواستند تا عده‌ای مهندس ماهر و صنعتگر برای ساختن دژی در قسمت سفلی رودخانه دون^{۱۰} به خزران گسیل دارد. امپراتور با شوقی وافر از این درخواست استقبال نمود و گروهی را از طریق دریای سیاه و دریای آزوف به‌دهانه دون - نقطه استراتژیکی که برای ساختمان دژ در نظر گرفته شده بود - اعزام داشت و بدینگونه شهر سارکل^{۱۱} بوجود آمد. شهری که دژ مشهور و آثار باستانی بی‌نظیر آن درواقع مشکل‌گشای تاریخ خزران بود تا آنگاه که دریاچه مصنوعی تسیملیانسک^{۱۲} با بهم‌پیوستن کانال ولگا - دون آن را در آب‌فرو برد. کنستانتین پرفیروژ نیتوس که حکایت بنای شهر را به‌طور مشروح آورده است می‌گوید که چون در محل ساختمان سنگ وجود نداشت سارکل را با آجر بنا کردند و کوره‌های مخصوص برای این امر بوجود آوردند. ولی او از این مطلب عجیب چیزی نمی‌گوید که در ساختمان سارکل از ستونهای مرمر بیزانس نیز استفاده کرده‌اند. این ستونهای مرمر از آثار قرن ششم بود که احتمالاً آنها را از بناهای مخروبه بیزانس به‌محل سارکل انتقال داده بودند و این عمل روش مقتصدانه امپراتور را در ساختمان شهر نشان می‌دهد. این حقیقت را باستان‌شناسان شوروی در آن زمان که سارکل هنوز در آب فرو نرفته بود کشف کردند^{۱۳}.

دشمن احتمالی که این دژ نیرومند با همکاری رومیها و خزرها در برابر او ساخته می‌شد همان نورسیدگان سهمگین و خطرناکی بودند

9. Theophilus. 10. Don. 11. Sarkel. 12. Tsimliansk.
13. Bartha p. 27.

قسطنطنیه هجوم آوردند و این مقارن بود با حمله روسها به نواحی دنیپر ۱۶ و دریای سیاه. چنانکه توین بی می گوید ۱۷ در قرن نهم، قری که روسها خزران و روم شرقی را در معرض دست اندازی خود قرار دادند، اسکاندیناویها در يك حرکت قوسی بزرگ به هجوم و تسخیر و استقرار در بلاد مفتوحه پرداختند و این حرکت در جهت جنوب غربی... سرانجام به امریکای شمالی و در جهت جنوب شرقی... به دریای خزر منتهی شد.

و چه شگفت که فقره مخصوصی بر دعاهاى مردم مغرب زمین افزوده شد: *A furore Normannorum libera nos Domine*

و چه شگفت که قسطنطنیه به متحدین خزر خود چنان چون سپری در برابر اردهائی که بر سینه کشتیمهای وایکینگ نقش بسته بود، احتیاج پیدا کرد همچنانکه یکی دو قرن پیشتر نیز به آنان در برابر رایات سبز لشکریان اسلام نیازمند شده بود. خزرها این بار نیز می بایستی فشار حمله را تحمل کنند و سرانجام شاهد ویرانی پایتخت خود باشند.

این نه تنها بیزانس بود که می بایستی از خزرها به خاطر سد راه پیشرفت سفاین وایکینگ از آبهای شمال سپاسگزار باشد. اینک معنی عبارت مرمری که يك صد سال پیشتر در نامه یوسف به حسدای آمده بود بهتر مفهوم می شود که می گوید: «به یاری خدای توانا من دهانه رودخانه را محافظت می کنم و اجازه نمی دهم که روسها با کشتیمهای خود به بلاد عربها حمله برند... با آنان (روسها) جنگهای گران می کنم.»

- ۳ -

نوع خاصی از وایکینگها را که بیزانسیها «روس ۱۸» می نامیدند

16. Denieper.

۱۷. کتاب پیشگفته صفحه ۵۴۷.

18. Rhos.

وقایع نگاران اسلامی «ورنگیان ۱۹» می خواندند. بنا به گفته توین بی به اغلب احتمال کلمه روس از ریشه سوئدی Rodher به معنی ملاحان مشتق گردیده است. اما کلمه «ورنگیان» در اصطلاح مسلمانان و مورخین اولیه روس به اقوام شمال یا اسکاندیناویها اطلاق گردیده، همچنانکه دریای بالتیک را نیز «دریای ورنگیان» نام داده اند ۲۰. اگرچه این دسته از وایکینگها که از نواحی خاوری سوئد برخاسته بودند از نروژیان و دانواها، که اروپای غربی را در معرض تاخت و تاز خود قرار دادند، متمایز بودند پیشرفت هر دو دسته به يك نهج صورت گرفت. هجوم آنان موسمی بود. پایگاه این هجومها جزیره هائی بود دارای موقعیت سوق الجیشی مناسب که به عنوان قلعه و انبار آذوقه و مهمات مسورد استفاده قرار می گرفت اما طبعاً این تهاجمات اگر شرایط مساعدی وجود می داشت از صورت حملات غارتگرانه و معاملات اجباری، به استقرار مجتمعی کمابیش دائمی و بالاخره به امتزاج با مردم بومی نقاط مفتوحه می انجامید. نفوذ وایکینگها در ایرلند یا تسخیر جزیره رکو (لامبی ۲۱) در خلیج دوبلین آغاز شد. انگلستان از جزیره تانت ۲۲ مورد هجوم قرار گرفت و نفوذ در قاره اروپا با دستیابی بر جزایر والچرن ۲۳ (در ساحل هلند) و نوارموتیه ۲۴ (در مصب لوآر ۲۵) صورت پذیرفت.

مردان شمال در شرق اقصای اروپا نیز فتوحات خود را به همین منوال دنبال می کردند. آنها پس از عبور از بالتیک و خلیج فنلاند از طریق رودخانه ولخوف ۲۶ به دریاچه ایلمن ۲۷ (در جنوب لنینگراد) وارد شدند و در آنجا جزیره مناسبی را (جزیره هولمگارد ۲۸ ساگهای ایسلندی) پیدا کردند. در این جزیره قرارگاهی را برای خود بنیاد

19. Varangians.

۲۰. توین بی ۴۴۶ و بری ۴۲۲.

21. Rechru (Lambay). 22. Thanet. 23. Walcheren.

24. Noirmoutier. 25. Loire. 26. Volkhov. 27. Ilmen.

28. Holmgard.

گزاردند که بعدها بزرگتر شد و به صورت شهر نوگورود^{۲۹} درآمد. و از اینجا بود که به وسیله راههای آبی بزرگ - از ولگا تا دریای خزر و از دنیپر تا دریای سیاه - به سمت جنوب می‌تاختند.

راه نخست (ولگا - خزر) به قلمرو جنگجویان بلغار و خزر منتهی می‌شد و راه دوم (دنیپر - دریای سیاه) به قلمرو قبایل مختلف اسلاوی می‌انجامید که در حواشی شمال غربی امپراتوری خزر مسکن داشتند و باج به خاقان می‌پرداختند. این قبایل عبارت بودند از پولیانها^{۳۰} در ناحیه کیف^{۳۱}، ویاتیچی^{۳۲}ها در جنوب مسکو، رادی‌بیشچی^{۳۳} در شرق دنیپر، سوریان^{۳۴} در کنار رودخانه درنا^{۳۵} و غیره^{۳۶}. بنظر می‌رسد که این اسلاوها به روشهای پیشرفته‌تر کشاورزی دست یافته و ظاهراً آرامش‌طلبتر از همسایگان ترک خود در کنار ولگا بودند و به همین جهت، به قول بری «طعمه طبیعی» مهاجمین اسکاندیناوی بشمار می‌آمدند. مهاجمین، ناحیه دنیپر را با همه آبشارهای مخاطره‌آمیزی که داشت بر ناحیه ولگا و دون ترجیح می‌دادند. آن ناحیه به صورت «راه آب بزرگ» *Austrvegr* ساکاهای نوردیک درآمد که از بالتیک به دریای سیاه و استانبول منتهی می‌شد. هفت آبشار بزرگ آن ناحیه علاوه بر نامهای اسلاوی خود نامهای اسکاندیناوی نیز پیدا کردند. کنستانتین عمده هر دو نام را ذکر می‌کند (مثلاً «باروفرس^{۳۷}» نام نوردیک و «ولنی^{۳۸}» نام اسلاوی «آبشار مواج^{۳۹}» است).

این ورنگیان روس در نوع خود، حتی در میان برادران وایکینگ‌شان، یگانه و بی‌نظیر بودند. اوصاف راهزنان و دزدان با

۲۹. Novgorod این شهر را نباید با نیژنی نوگورود (که اینک گورکی نامیده می‌شود) اشتباه کرد.

30. Polyane. 31. Kiev. 32. Viaticchi.
33. Radimishchy. 34. Severyane. 35. Derna.

۳۶. روایت کنستانتین درباره نام و مکان این قبایل و فرمانبرداری آنان از خزران تقریباً با روایت تاریخ روس *Russian chronicle* مطابق است.

37. Baru-fors. 38. Volnyi. 39. Billowy Waterfall.

اوصاف بازرگانان محتممی که معامله را به دلخواه خود با شمشیر و تبرزین بطرف تحمیل می‌کردند در آنها جمع بود. پوست و شمشیر و کهرپا را با طلا مبادله می‌کردند. لیکن مال‌التجاره عمده آنها برده بود. یکی از مورخین مسلمان آن زمان می‌نویسد:

«اندرین جزیره مقدار صد هزار مردم باشد و همیشه این مردمان به غز و سقلاب روند اندر کشتی. و از سقلابیان بگیرند و برده کنند و سوی خزران و بلکار برند و بفروشند. و ایشان را کشت و بذر نباشد و کشت (ظاهراً کسب) ایشان غارت سقلاب باشد و چون فرزندی آیدشان، شمشیر آخته پیش او نهند و پدر گوید: مرا از زر و سیم و مال نیست که از بهر تو میراث مانم، این میراث تو است خود بیاخ و خود بخور^{۴۰}»

مورخ معاصر ما مک‌ایودی^{۴۱} مطلب را بنحوی خلاصه کرده است:

«ورنگیان وایکینگ از ایسلند تا کرانه‌های ترکستان و از استانبول تا اقیانوس منجمد شمالی، با تحرك و تهوری تمام پراکنده بودند. جای تأسف است که آن همه کوشش و تحرك در راه غارتگری صرف می‌شد. قهرمانان شمال تا در جنگ فرو نمی‌ماندند، سر به تجارت فرو نمی‌آوردند. آنان طلای افتخارآمیزی را که لکه خون بر آن نقش بسته باشد به سود مستمر بازرگانی ترجیح می‌دادند^{۴۲}»

بدینگونه سفاین روس که در موسم تابستان به سوی جنوب روی آور می‌شد در عین حال هم يك کاروان تجارتي بود و هم يك ناوگان جنگی، و این دو هدف را دوش بدوش هم تعقیب می‌کرد. نمی‌شد پیشگویی کرد که بازرگانانی که در این سفاین سفر می‌کردند کی به صورت رزمندگان درمی‌آیند؟ قدرت این نیروی دریائی زیاد بود.

۴۰. گردیزی صفحه ۲۷۷ (بنیاد فرهنگ ایران).

41. McEvedy.

42. The Penguin Atlas of Medeval History, 1961, p. 58.

مسعودی در مورد نیروئی که از طریق ولگا به دریای خزر (در سال ۱۳ - ۹۱۲) آمده بود می‌گوید که این نیرو مشتمل بر پانصد کشتی بود و در هر کشتی یکصد تن جای داشتند. به روایت او از این پنجاه هزار سی و پنج هزار تن در جنگ کشته شدند ۴۲. اگر هم مسعودی در این باره مبالنه کرده باشد ظاهراً زیاد اغراق نگفته است حتی در مراحل نخستین مهاجمات روسها (در حدود ۸۶۰) که از دریای سیاه گذشته قسطنطنیه را بمحاصره گرفتند تعداد سفاین آنها را ۲۰۰ تا ۲۳۰ کشتی تخمین زده‌اند.

با توجه به قابل اعتماد نبودن این مهاجمین نیرومند که در پیمان شکنی ضرب‌المثل شده بودند بیزانسیها و خزرها ناچار به لطایف‌الحیل دست می‌زدند. تا يك قرن و نیم پس از بنسای دژ سارکل قراردادهای تجاری و مبادلهٔ سفرا، همچنين جنگهای سخت با روسها بتناوب ادامه داشت. در خصائل مردان شمال تنها پس از استقرار آبادیهای دائمی، آن هم به بطوء و تدریج، دگرگونی راه یافت. آنان در نتیجه آمیزش با اتباع و رعایای خود رنگ و بوی اسلاوی گرفتند. سرانجام مهاجمین به مذهب کلیسای بیزانسی گردن نهادند. در آن هنگام، که مصادف با آخرین سالهای قرن دهم بود روسها به صورت مردم روسیه تحول یافته بودند. مع ذلك امرا و اشراف اولیه روس هنوز از نامهای اسکاندیناوی خود - البته در شکل اسلاوی آنها - دست برنمی‌داشتند، مانند روریک ۴۴، برای هرورکر ۴۵، اولگت ۴۶ برای هلگی ۴۷، ایگور ۴۸ برای اینگوار ۴۹ و اولگا ۵۰ برای هلگا ۵۱. عهدنامهٔ تجارتي که امیر ایگور (اینگوار) در ۹۴۵ با بیزانس منعقد کرد فهرست اسامی همراهان او را بدست می‌دهد. در این فهرست در برابر پنجاه نام اسکاندیناوی تنها سه نام اسلاوی بچشم می‌خورد ۵۲.

۴۳. بخش ۱ از فصل چهارم همین کتاب دیده شود.

44. Rurik. 45. Hrorekr. 46. Oleg. 47. Helgi.
48. Igor. 49. Ingvar. 50. Olga. 51. Helga.

۵۲. توین بی صفحه ۴۴۶.

امافزندان اینگوار و هلگا نام اسلاوی سویا تو سلاو ۵۳ را بر خود گرفت و از آن پس این روش ادامه یافت. ورنگیان بتدریج هویت خود را به عنوان ملتی جدا از دست دادند و سنت شمالیان در تاریخ روسیه مستهک گردید.

دشوار است که بتوان تصویری از این مردم که وحشیگریهایشان حتی در اعصار توحش و بربریت بی نظیر بود در ذهن مرتسم گردانید. در این باره روایات بیطرفانه در دست نداریم. راویان، مردمانی هستند که از تاخت و تاز شمالیان آسیب دیده‌اند. داستان را از زبان طرف دیگر نشنیده‌ایم زیرا که ادبیات اسکاندیناوی پس از عصر وایکینگها آغاز شده و تا آن زمان قهرمانیهای آنان به صورت افسانه درآمده بود. مع ذلك ادبیات اولیهٔ شمالیها حکایت از عطش شدید جنگجویی و یک نوع جذبۀ عجیب می‌کنند که آنها را در معرکهٔ جنگ فرا می‌گرفت. حتی برای تعبیر از این حالت اصطلاح خاصی داشتند: «شوریده‌وار» berserks gangr مورخان عرب در برابر آنان چندان دهشت زده بوده‌اند که نه تنها با یکدیگر اختلاف دارند بلکه حتی در یک روایت به فاصلهٔ چند سطر هم، ضد و نقیض گوئی کرده‌اند. دوست دیرین ما ابن فضلان از پلیدی و پلشتی روسها که در سرزمینهای ولگا و بلغار دیده بکلی متنش است. این عبارت او دربارهٔ روسها، درست پیش از روایتی که دربارهٔ خزرها در صفحات گذشته نقل کردیم، آمده است:

«آنان هر روز باید سرو صورت خود را با کثیف‌ترین و نجس‌ترین و آلوده‌ترین آب شستشو بدهند. بدین طریق که هر روز کنیز غذا می‌آورد و لگن بزرگی از آب با خود دارد و آن را به آقای خود می‌دهد و او دستها و صورت و موی سر خویش را در آن می‌شوید و آن را داخل لگن شانه می‌کند. سپس درون لگن تف می‌اندازد و آب بینی می‌ریزد و هر کار کثیفی را در آن آب انجام می‌دهد. چون از کار خود فراغت یافت کنیز لگن را از پیش یکی برداشته نزد یکی دیگر می‌گذارد و

53. Svyatoslav.

آن را نزد تمام اشخاص موجود در خانه می‌گرداند و هر يك از آنان آب بینی و دهان خود را در آن می‌ریزد و صورت و موهای خویش را در آن شستشو می‌دهد^{۵۴}.

لیکن ابن‌رسته که تقریباً همزمان با ابن‌فضلان است می‌نویسد که روسها جامه‌های پاکیزه بر تن می‌کنند و سخنی بر آن نمی‌افزاید^{۵۵}. باز ابن‌فضلان از جماع و تغوط روسها - و حتی پادشاه آنان - در ملأعام اظهار نفرت می‌کند و حال آنکه ابن‌رسته و گردیزی از این عمل زشت چیزی نمی‌گویند. اگرچه روایات خود آنان نیز مشکوک و ناساز می‌باشد. ابن‌رسته می‌گوید: «آنان مہمان را گرمی می‌دارند با غریبان که به آنان پناهنده می‌شوند و به آنان روی می‌آورند مہربانی می‌نمایند. به هیچ کس از خود اجازه نمی‌دهند که بر ایشان تمدی ورزد و اگر کسی دست به ناشایست و ستم بگشاید به یاری ایشان (پناهندگان) می‌شتابند و از ایشان دفاع می‌کنند.»

اما همین نویسنده چند جمله پائینتر تصویر، و یا طرح بکلی متفاوتی از جامعه روس بدست می‌دهد:

«هیچ کس از آنان تنها به قضای حاجت نمی‌رود، بلکه سه نفر از رفقای خود را همراه می‌برد که او را در میان خود نگاه می‌دارند و چون آدمهای غیر قابل اطمینان و غدر پیشه‌اند هرکس شمشیر خود را همراه دارد زیرا اگر کسی کمترین مالی داشته باشد برادر خود او و دوستی که همراه اوست در کمپنش می‌نشیند تا او را بکشد و مالش را بچنگ آورد.»

اما دربارهٔ جنگجویی آنان ماخذ ما جملگی به يك زبان سخن می‌گویند:

۵۴. ابن‌فضلان ص ۱۰۲ (بنیاد فرهنگ ایران).

۵۵. مؤلف مطالب ابن‌رسته را از ترجمه‌های اروپائی آورده و ما آنها را از روی متن عربی (صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ چاپ لیدن) ترجمه کرده‌ایم تفاوتهایی در مضمون ترجمه‌های ما با ترجمه‌های انگلیسی وجود دارد.

«این مردم قوی و شجاعند که چون بناوردگاه درآیند برنمی‌گردند تا مگر دشمنان را تارومار گردانند و زنان‌شان را تصرف کنند و به بردگی گیرند.»

- ۴ -

و چنین بود چشم‌اندازی که در برابر خزران قرار داشت. بنای سارکل درست بموقع انجام شده بود. خزران می‌توانستند از اینجا رفت‌وآمد کشتیهای کوچک روس را در قسمت سفلی دون و نقل و انتقالات آنها را در میان دون و ولگا (جادهٔ خزران) زیر نظر قرار دهند. روی هم‌رفته چنین می‌نماید که در طول نخستین سده‌ای که روسها در صحنه حضور پیدا کردند^{۵۶} حملات غارتگرانهٔ آنان بیشتر متوجه بیزانس بود (که بدیهی است غنائم بیشتری حاصل می‌کرد). در این مدت روابط روسها با خزران براساس بازرگانی ادامه یافت اگرچه برخوردها و فترتهائی نیز در آن میان وجود داشت. به‌رحال خزران جاده‌های بازرگانی روسها را در اختیار خود داشتند و از کالاهائی که از این راه به بیزانس یا کشورهای اسلامی حمل می‌شد ده درصد باج می‌گرفتند.

همچنین خزران کمابیش مردان شمال را تحت نفوذ فرهنگی خود گرفتند چه آنان، علی‌رغم دژخویی مردمی صاف و ساده بودند و می‌خواستند تا از کسانی که با آنان ارتباط پیدا می‌کنند چیز بیاموزند. این تأثیرپذیری چندان بود که حکام اولیه روس در نوگورود خود را به تقلید از خزران «خاقان» خواندند. منابع بیزانس و اسلامی بر این معنی گواهی می‌دهند. مثلاً ابن‌رسته پس از توصیف جزیره‌ای که نوگورود روی آن بنا شده است می‌گوید: «پادشاهی دارند که خاقان روس نامیده می‌شود» ابن‌فضلان گزارش می‌دهد که خاقان روس امیری دارد که سردار سپاه و نمایندهٔ خاقان در میان رعیت است. زکی‌ولیدی خاطر نشان کرده است که این نحوهٔ نمایندگی در میان

۵۶. تقریباً از ۸۳۰ تا ۹۳۰.

اقوام ژرمانی شمال بی‌سابقه بود چه پادشاه این اقوام معمولاً کسی بود که بهترین جنگاوران آنان بشمار می‌رفت. ولیدی چنین نتیجه می‌گیرد که روسها از نظام حکومت دوگانه خزران تقلید کرده بودند. این احتمال البته بعید نیست زیرا که خزران مرفه‌ترین و از لحاظ فرهنگی پیشرفته‌ترین مردمی بودند که روسها در مراحل اولیه فتوحات خود با آنها ارتباط پیدا کردند و این ارتباط ظاهراً وسیع بوده است چنانکه جمعی از بازرگانان روس در ایتل و جمعی از یهودیان خزر در کیف مسکن داشته‌اند.

جای تأسف است که اینک پس از هزار سال که از آن حوادث سپری گشته رژیم شوروی نهایت کوشش خود را بعمل می‌آورد تا یاد نقش تاریخی و موفقیت‌های فرهنگی خزران را از خاطرها بزدايد. خبر زیر در روزنامه تایمز مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ درج شده بود:

فرهنگ کهن روس مورد تحقیق قرار گرفت و مورخ شوروی توییح شد

یکی دیگر از مورخان شوروی، در روزنامه پراودا به اتهام اینکه فرهنگ کهن روس و رشد مردم آن را تحقیق کرده مورد انتقاد قرار گرفته است. پرفسور آرتامونوف در نشست اخیر گروه تاریخ و فلسفه در آکادمی علوم شوروی، نظریه‌ای را که به سال ۱۹۳۷ در کتابی مطرح کرده بود تکرار نمود و گفت که شهر قدیمی کیف، بسیار مدیون خزرهاست. پرفسور آرتامونوف خزرها را در نقش ملتی پیشرفته تصویر می‌کند که قربانی تمایلات تجاوزکارانه روسها شدند.

پراودا می‌گوید: «این چیزها ربطی با واقعیت‌های تاریخی ندارد. مملکت خزر که عبارت از يك ادغام ابتدائی در میان قبایل مختلف بود هیچ‌گونه نقش مثبتی در ایجاد

کشور اسلاوهای خاوری نداشت. منابع کهن شهادت می‌دهند که تشکیل دولت در میان اسلاوهای خاوری خیلی زودتر از خزرها صورت گرفته بود.

مملکت خزر نه تنها چیزی به رشد دولت قدیمی روس کمک نکرد بلکه سیر پیشرفت قبایل اسلاوی شرقی را کندتر ساخت. باستان‌شناسان ما موادی بدست آورده‌اند که نمایانگر سطح بالای فرهنگ در روسیه کهن است. سخن از تفوق فرهنگ خزر به مسخره گرفتن حقایق تاریخی و نادیده انگاشتن واقعیت‌هاست. آرمانی جلوه دادن مملکت خزر به روشنی نشان می‌دهد که نظریات ناسالم مورخان بورژوا در تحقیر رشد طبیعی مردم روسیه هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهد. خطای این‌پندار روشن است. چنین مفهومی نمی‌تواند مورد قبول تاریخنگاری شوروی قرار گیرد.»

آرتامونوف - که من از او مکرراً نقل کرده‌ام - علاوه بر مقالات متعددی که در نشریات علمی بچاپ رسانید نخستین کتاب خود را در ۱۹۳۷ منتشر ساخت. موضوع این کتاب تاریخ کهن خزران است. ظاهراً حمله پراودا هنگامی صورت گرفت که آرتامونوف شاهکار خود «تاریخ خزران» را آماده می‌کرد ولی در نتیجه همین مقاله انتشار آن کتاب ده سال یعنی تا ۱۹۶۲ به تأخیر افتاد و سرانجام در بخش آخر آن توبه‌نامه‌ای درج شد که در حکم انکار کلیه مندرجات کتاب، بلکه در واقع انکار حاصل يك عمر کار و زحمت مؤلف می‌باشد. عبارات زیر از این توبه‌نامه نقل می‌شود:

«مملکت خزر از هم فرو پاشید و تجزیه شد. اکثریت آنان با ملل دیگر درهم آمیختند و اقلیتی که در ایتل مسکن داشت ملیت خود را از دست داد و به صورت طبقه‌ای انگل با رنگ و بوئی یهودی درآمد.»

روسها هرگز خود را از موفقیت‌های فرهنگی شرق برکنار نگاه نداشتند... لیکن روسها از خزرهای ایتل چیزی

نگرفتند اگرچه ضمناً یهودیگری رزمندۀ خزران مورد تلقی توده‌های دیگر از قبیل مجارها و بلغارها، پچنکها و آلانها و پولووتسی‌ها قرار گرفت. نیاز به مبارزه با استثمارگران ایتل، غزها و اسلاوها را بر آن داشت تا در اطراف تخت زرین کیف متحد گردند و این وحدت به نوبت خود، نه تنها امکان رشد سریع نظام کشوری روس بلکه فرهنگ باستان روس را هم فراهم آورد.

این فرهنگ همواره اصالت خود را داشته و هیچ‌گاه وابسته به نفوذ خزران نبوده است. آن عناصر ناچیز شرقی در فرهنگ روس که خزرها وسیله انتقال آن بوده‌اند و معمولاً در مطالعه مسائل مربوط به پیوندهای فرهنگی میان روسها و خزرها مورد توجه قرار می‌گیرد، هیچ‌گاه در قلب فرهنگ روسی راه نیافت بلکه در سطح باقی ماند و مدت زیادی نپائید و اثر آن ناچیز بود. این عناصر به هیچ‌وجه زمینه‌ای برای بحث از يك دوران خزری در تاریخ فرهنگ روس بدست نمی‌دهد.

جریان ابطال و امحاء سوابق خزر که با به‌آب سپردن بقایای سارکل شروع شده بود با این دستور حزبی تکمیل گردید.

- ۵ -

مبادلات تجاری و فرهنگی وسیع مانع از آن نشد که روسها با دست‌اندازی به رعایا و اتباع اسلاو خود تدریجاً به امپراتوری خزر راه بجویند. به روایت تاریخ اولیه روس ۵۸ تا سال ۸۵۹ یعنی در حدود بیست‌وپنج سال پس از بنای سارکل باجی که از اسلاوها گرفته می‌شد «در میان خزران و ورنگیان ماورای دریای بالتیک» تقسیم می‌گردید. ورنگیان مالیات‌چود ۵۴ها و کرویچین ۶۰ها و دیگران یعنی اسلاوهای

57. Polovtsians.

58. Primary Russian Chronicle. 59. Chuds. 60. Krivichians.

شمالیتر را می‌گرفتند و مالیات و یاتیچی، سوین ۶۱ و مخصوصاً پولیانها در مناطق مرکزی کیف همچنان توسط خزرها وصول می‌شد. ولی این وضع دیری نپائید. اگر به روایت تاریخ روس اعتماد کنیم تنها پس از سه سال، شهر مهم کیف برکنار رودخانه دنیپر که تا آن هنگام باجگزار خزران بود به دست روسها افتاد.

این جریان اگرچه ظاهراً بدون توسل به اسلحه صورت گرفت از نظر تاریخ روسیه حادثه‌ای سرنوشت‌ساز بود. بنا به روایت تاریخ، حکومت نوگورود در آن هنگام به دست امیر (نیمه‌افسانه‌ای) روریک (هرورکر) بود که قرارگاههای وایکینگ و اسلاوهای شمالی و قسمتی از فنلاند را در زیر نفوذ خود داشت. دو تن از کسان روریک به نامهای اوسکولد ۶۲ و دیر ۶۳ در مسافرت به بخش سفلی دنیپر موضع محکمی را در یکی از کوهها مورد توجه قرار دادند. آن دو تن دورنمای شهر را پسندیدند و از نام آن پرسیدند. گفتند: شهر کیف است که باجگزار خزران می‌باشد. آن دو تن با خانواده‌های خود در این شهر فرود آمدند و «بسیاری از مردان شمال را به‌گرد خود فراهم آوردند و اسلاوهای همسایه را، علی‌رغم اینکه روریک در نوگورود فرمان می‌راند، زیر فرمان خویش گرفتند. بیست سالی پس از این ماجرا فرزند روریک به نام اولگ (هلگی) به آن محل آمد و اوسکولد و دیر را بقتل رسانید و کیف را ضمیمه متصرفات خود کرد.»

کیف بزودی از لحاظ اهمیت بر نوگورود پیشی گرفت و به صورت پایتخت ورنگیان درآمد و «مادر شهرهای روسیه» لقب گرفت و ایالتی که به نام آن شهر خوانده شد مهد نخستین کشور روس گردید. نامه یوسف که تقریباً يك قرن پس از اشغال کیف توسط روسها نوشته شده است، از این شهر در عداد متصرفات خزران نام نمی‌برد. لیکن جماعات متنقد خزر - یهودی در شهر و ایالت کیف پس از تصرف روسها نیز، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دادند. این جماعات پس از انهدام کشور خزران با رسیدن تعداد انبوهی از مهاجرین تقویت گردیدند.

61. Seviane. 62. Oskold. 63. Dir.

«تاریخ روس» مرتب از پهلوانانی که از «کشور یهودیان ۶۴» فرا می‌رسند سخن می‌گوید. «دروازه خزران» در شهر کیف خاطره فرمانروایان باستان را تا زمان ما حفظ کرده بود.

- ۶ -

اینک ما به نیمه دوم قرن نهم رسیده‌ایم و پیش از ادامه داستان گسترش روسها باید توجه خود را به تحولات مهمی که در میان مردم صحرا، بویژه مجارها، بوقوع پیوست معطوف داریم. این حوادث موازی با بالاگرفتن نیروی روسها پیش می‌رود و تأثیر مستقیمی روی خزرها و نقشه آینده اروپا دارد.

مجارها متحدان خزرها بودند و ظاهراً از آغاز امپراطوری خزر به‌طول و رغبت فرمان آنان را گردن نهاده بودند. به‌گفته ماکارتنی ۶۵ اینکه «مجارها از چه اصلی بودند و در گذشته کجاها بسر می‌بردند مسأله‌ای است که از دیرزمان مایه حیرت و سرگشتگی محققان گردیده است ۶۶». همین نویسنده در جای دیگر، آن را «یکی از تاریکترین معماهای تاریخ» می‌خواند ۶۷. درباره اصل مجارها آنچه به‌طور قطع می‌دانیم این است که با فنلاندها مربوط بوده‌اند و زبانشان جزو گروه زبانهای معروف به فینو - اویغوری ۶۸ بشمار می‌آید. اقوام وگل ۶۹ و اوستیاک ۷۰ هم که در مناطق جنگلی شمال اورال زندگی می‌کردند از این گروه بودند. بنابراین اصل این اقوام از اسلاوها و ترکهای بیابانی که بعدها در میان آنان می‌زیستند جدا بوده و این مسأله‌ای است که از لحاظ نژادی هنوز مورد بحث و کنجکاوی می‌باشد. مجارستان امروزی برخلاف ملت‌های کوچک دیگر هیچ‌گونه رابطه زبانی با همسایگان خود ندارد. مجارها با تنها خویشاوند دوردست‌شان فنلاندها، به‌صورت واحد نژادی جداگانه‌ای در اروپا

64. Zemlya Zhidovskaya. 65. Macartney.

۶۶. کتاب پیشگفته ص ۱.

۶۷. همان کتاب ص ۷.

68. Finno - Ugrian. 69. Vogul. 70. ostyak.

باقی مانده‌اند.

در تاریخی نامعین، در خلال قرون اولیه مسیحی، این قبایل صحراگرد از مساکن سابق خود در اورال بیرون رانده شده و از میان بیابانها به‌سوی جنوب روی‌آور گشته و سرانجام در ناحیه بین رودخانه‌های دون و کوبان مستقر گردیده‌اند.

بدین‌گونه مجارها حتی پیش از آنکه کار خزرها رونق بگیرد با آنان همسایه گشتند. تا مدتی این دو قوم جزو اتحادیه‌ای از قبایل نیمه صحراگرد بودند که اونوگور نامیده می‌شد (به‌معنی ده تیره یا ده قبیله). چنین پنداشته می‌شود که نام هنگری صورت اسلاوی همین کلمه باشد ۷۱ و مجار نامی است که آنان از خیلی قدیم خود را بدان نام می‌خواندند.

مجارها تقریباً از نیمه‌های قرن هفتم تا پایان قرن نهم، چنانکه گفته شد در شمار اتباع امپراتوری خزر بودند. نکته قابل ملاحظه آنکه در طول این مدت که قبایل دیگر در بازی کشت و کشتار شرکت داشتند، هیچ سابقه‌ای حتی از یک برخورد مسلحانه در میان خزران و مجارها وجود ندارد و حال آنکه هرکدام از این دو علاوه بر جنگ با مسلمانان و روسها گاه و بیگاه با همسایگان دور و نزدیک خود از قبیل بلغارهای ولگا، بلغارهای دانوب، غزها، پچنکها و دیگران نیز در ستیز بودند.

توین‌بی با نقل عباراتی از مورخین روسی و منابع عربی می‌نویسد که در سرتاسر این دوران مجارها به‌نماینده‌گی خزرها از مردم اسلاو و فین - در منطقه خاک سیاه تا شمال قلمرو خود مجار در صحرا، و نیز در تواحی جنگلی شمال آن - باج می‌گرفتند. به‌عنوان شاهده‌ی بر استعمال نام مجار در آن تاریخ، می‌توان از نام برخی امکنه در ناحیه شمال روسیه که تا زمان ما باقی مانده است یاد کرد ۷۲. این نامها ظاهراً یادگار محله‌های ساخلو و نگهبانی مجارها

۷۱. توین‌بی ص ۴۱۹ ماکارتنی ص ۱۲۶.

۷۲. توین‌بی ص ۴۱۸.

است. بدینگونه مجارها بر همسایگان اسلاو خود چیره بودند و توین بی چنین نتیجه می‌گیرد که خزرها برای اخذ مالیات «مجارها را به‌عنوان مأمورین خود یکار می‌گرفتند گرچه شکی نیست که مجارها از این مأموریت منافعی هم برای خود کسب می‌کردند»^{۷۳}.

این موقعیت مناسب، با رسیدن روس‌ها عوض شد. تقریباً مقارن زمان بنای سارکل، مجارها حرکتی بزرگ به سوی کرانه غربی دون آغاز کرده بودند. تقریباً از سال ۸۳۰ به بعد، بخش اعظم مجارها در ناحیه بین دون و دنیپر که نام لیبدیا^{۷۴} بر خود گرفت استقرار یافتند. مورخان درباره علت این مهاجرت بحثها کرده‌اند. تفسیر توین بی تازه‌ترین و موجه‌ترین نظریاتی است که در این باره ابراز شده است:

«می‌توانیم اینطور نتیجه بگیریم که مجارها در اشغال

صحرای غربی دون یا اجازه اربابان خزر خود عمل می‌کرده‌اند... زیرا که منطقه صحرا، در گذشته از آن خزران بود و چون مجارها متحد و فرمانبر خزران بودند می‌توان چنین نتیجه گرفت که استقرار مجارها در این سرزمین برخلاف تمایل و خواست خزران نبوده است... حتی ممکن است حدس زد که نه تنها استقرار مجارها در غرب دون با اجازه خزرها بوده، بلکه این امر محتملاً به خاطر حفظ منافع خزران صورت گرفته بود. جایجا کردن اقوام فرمانبردار برای مقاصد سوق‌الجیشی، در میان بنیانگذاران امپراتوریهای صحرائشین، روشی مرسوم بود... مجارها در این منطقه جدید می‌توانستند خزرها را یاری دهند تا جلو پیشرفت روسها به سوی جنوب شرقی و جنوب گرفته شود. مستقر ساختن مجارها در غرب دون، و بنای سارکل در ساحل شرقی دون، هر دو برای یک هدف و یک منظور صورت گرفت.»

۷۳. ایضاً ص ۴۵۴.

74. Lebedia.

- ۷ -

این ترتیب تقریباً برای مدت نیم قرن مؤثر افتاد. در این مدت روابط بین مجاران و خزران باز هم نزدیکتر گشت. دو رویداد بزرگ در اوج این روابط دوستانه اثرات پابرجائی در ملت هنگری برجای گذاشت. رویداد نخست آن بود که خزرها پادشاهی به مجارها ارزانی داشتند که مؤسس نخستین سلسله پادشاهان مجار بود. دوم آنکه چندین قبیله خزر به مجارها پیوستند و در نتیجه، خصلت نژادی مجارها دستخوش تغییراتی ژرف گردید.

ماجرای نخست را کنستانتین در De Administrando (در حدود ۹۵۰) روایت می‌کند. نامهایی که او در کتاب خود ذکر کرده، در «تاریخ هنگری»، (قرن یازدهم) نیز آمده و این تأییدی بر صحت روایت او است. کنستانتین می‌گوید که پیش از مداخله خزران در امور داخلی قبایل مجار، این قبایل شاهی برای همه نداشتند بلکه هر قبیله‌ای رئیس خود را داشت که بزرگترین آنها لیبدیاس نامیده می‌شد (لیبدیا از این نام گرفته شده است).

«و مجارها هفت تیره بودند و هیچ فرمانروائی نه از خود و نه از دیگران، نداشتند ولی رؤسائی در میان آنها بودند که بزرگترین‌شان همان لیبدیاس است که پیشتر گفتیم... و خاقان فرمانروای خزران به‌عنوان پاداش دلیری و کمکهای نظامی مجارها به‌اولین رئیس آنها... که لیبدیاس نام داشت یک بانوی بزرگزاده خزر را به‌زنی داد تا از او فرزندی بیاورد ولی لیبدیاس از این زن صاحب‌فرزند نشد.»

این هم یک ازدواج دیگر در میان خاندانهای فرمانروا که به نتیجه نرسید. ولی خاقان مصمم بود که پیوند کشور خزر را با لیبدیاس و قبایل زیر فرمان او محکمتر گرداند:

«پس از اندک زمانی خاقان، فرمانروای خزران از مجارها خواست... تا رئیس بزرگ خود را نزد او فرستند. لیبدیاس نزد خاقان خزران آمد و علت احضار خود را جویا

شد. خاقان گفت: ما به این جهت ترا خواسته‌ایم که شما مردی پاکزاد، خردمند و دلیر هستید و بزرگ مجاران می‌باشید، شما را به فرمانروائی این قوم منصوب می‌سازیم، و شما تابع قوانین و احکام ما خواهید بود.»

اما چنین می‌نماید که لیبدیاس مردی مغرور و دارای مناعت طبع بود. او سپاسگزاری نمود ولی از قبول این پیشنهاد که پادشاهی دست‌نشانده شود سر باز زد و درخواست کرد که این افتخار به رئیس دیگری، به نام الموس ۷۵، و یا به پسر الموس، به نام آریاد ۷۶، ارزانی شود. خاقان را «سخن او خوش آمد»، لیبدیاس را با بدرقه‌ای مناسب نزد قوم خود فرستاد و آنها آریاد را به پادشاهی خویش برگزیدند. مراسم بر تخت نشستن آریاد «مطابق رسوم و آداب خزران انجام گرفت و او را روی سپرهای خود بلند کردند. اما مجارها پیش از این آریاد، هرگز فرمانروائی نداشتند و از آن پس تا امروز فرمانروایان هنگری از تبار او می‌باشند.»

آن روز که کنستانتین این مطالب را می‌نوشته در حدود ۹۵۰ یعنی یک قرن پس از آن رویداد بود. آریاد مجارها را به تسخیر هنگری رهبری کرد و خاندان او تا سال ۱۳۰۱ حکومت راندند. نام او یکی از نخستین چیزهایی است که هر شاگرد مدرسه در هنگری یاد می‌گیرد. انگشت خزران در بسیاری از حوادث تاریخ نمایان است.

- ۸ -

اما واقعه دوم چنین بنظر می‌رسد که تأثیر عمیقتری بر خصائل ملی هنگری به جای گذاشته است. کنستانتین می‌گوید ۷۷: «در تاریخی نامعین، شورش (Apostasia) در میان برخی از خزران بر ضد فرمانروا درگرفت. در این شورش سه قبیله که «کاوآر ۷۸» (یا کبر ۷۹) نامیده می‌شدند و از همان تبار خزران بودند شرکت داشتند. پیروزی

75. Almus. 76. Arpad.
77. The Adminstrando cb. 39, 40. 78. Kavars. 79 Kabars.

با حکومت بود. برخی از شورشیان کشته شدند و برخی دیگر فرار کردند و در میان مجارها رفتند و با آنان درآمیختند. این فراریان زبان خزری را به مجارها آموختند و تاکنون به همان زبان خزری سخن می‌گویند لیکن زبان دیگر یعنی مجاری را نیز می‌دانند. آنان چون در فن جنگ سرآمد بودند، در میان قبایل هشتگانه (هفت قبیله اصلی مجار به اضافه کبرها) به دلیری و رزم آزمائی ممتاز گشتند و به عنوان تیره اول انتخاب شدند و رئیسی از خود - یعنی سه تیره (اصلی) کبرها - دارند که تا این روزگار باقی است.»

کنستانتین در تأکید این مطلب، فصل بعدی را با فهرستی از تیره‌های کبر و مجار شروع می‌کند. نخست از تیره‌هایی نام می‌برد که از خزرها جدا شدند یعنی همان تیره‌های کبر. تیره‌ها و یا قبایلی که عملاً خود را مجار می‌نامند در ردیف سوم ذکر شده‌اند.

چنین می‌نماید که خون خزرها - نه تنها در معنی مجازی بلکه شاید به حقیقت نیز - به مجارها منتقل گردیده و به انحای مختلف در آنان اثر بخشیده است. شگفتا که اقلاً تا اواسط قرن دهم، زبان خزری و زبان مجاری هر دو در هنگری رایج بوده است. چندین تن از محققین معاصر در مورد این مسأله بی‌نظیر بحث کرده‌اند. بری می‌نویسد: «نتیجه این دو زبانی درهم آمیختگی زبان جدید هنگری است که دلایل فراوان، برای هر یک از دو نظریه مختلف درخصوص اصل نژادی مجارها فراهم آورده است» ۸۰. توین بی ۸۱ خاطر نشان می‌کند که اگر چه مجارستانها از خیلی وقت پیش دیگر به دو زبان تکلم نمی‌کنند ولی در آغاز تشکیل این کشور، چنان بودند و گواه آن وجود تقریباً دو بیست کلمه از لهجه کهن چوواش ترکی است که خزرها بدان تکلم می‌کردند و در زبان مجارستانی بهاریت گرفته شده است (مراجعه شود به بخش ۳ فصل اول همین کتاب).

مجارها، مانند روسها، شکل دگرگونه‌ای از نظام دوگانه پادشاهی

۸۰. توین بی ص ۴۲۶.
۸۱. ایضاً ص ۴۲۷.

خزرها را اتخاذ کردند. گردیزی می‌گوید:

«و سالار آن با بیست‌هزار سوار، و ایسن سالار را «کنده» خوانند، و این نام ملك بزرگتر ایشان است، و آن سالار که شغلها خواند (ظاهراً: راند) او را «جله» خوانند و مجفریان (مجاریان) آن کنند که «جله» فرماید^{۸۲}». به دلایلی می‌توان باور داشت که جله‌های نخستین مجار از کبرها^{۸۳} بوده‌اند. باز دلایلی در دست است که نشان می‌دهد^{۸۴} در میان کبرهای ناراضی که رهبری بالفعل مجارها را در دست گرفتند جهودانی، یا «جهودگرایانی» نیز بوده‌اند. همانطور که آرتامونوف و بارتا توجه داده‌اند^{۸۵} ممکن است که شورش (Apostasia) کبرها، بنحوی با اصلاح مذهبی عوبدیا شاه ارتباط داشته و یا واکنشی در برابر آن بوده است. احکام ربانیان و مقررات خشک درخصوص خوراک و پرهیز و مباحث و مسایل تلمودی، شاید توی ذوق این جنگاوران صحرا زده بود. جهودگرائی آنان ظاهراً به اعتقادات عبریان بیابان نورد سلف نزدیکتر بود تا به شیوه ارتدوکسی حاخامها. شاید هم آنان از پیروان آئین بنیادگرایانه قریان بودند که در زمره بدکیشان بشمار می‌آمدند. لیکن اینها همه حدسیاتی بیش نیست.

- ۹ -

دور همدستی خزر و مجار، وقتی پیمان آمد که مجارها در ۸۹۶ صحرای بین آسیا و اروپا را ترك گفته از سلسله کوههای کاریات گذشتند و قلمروی را که می‌بایستی آخرین مساکن آنها باشد تسخیر کردند. راجع به داستان این مهاجرت نیز قولها مختلف است ولی

۸۲. گردیزی ص ۲۷۳ (برفسور مینورسکی خاطر نشان کرده است که کنده و جله دو کلمه مجاری Gyula و Kende می‌باشند مترجم).

۸۳. ما کارتنی ص ۱۲۷.

۸۴. بارون ج ۳ ص ۲۱۱.

۸۵. بارتا ص ۹۹ - ۱۱۳.

می‌توان خطوط اصلی آن را مشخص کرد.

در طول آخرین دهه قرن نهم عنصر غسریبه دیگری در میان بازیگران صحرا گام نهاد. پچنکها^{۸۶} از اقوام ترك هستند که معلومات ما درباره آنها اندک است و این اندک مایه را کنستانتین در توضیحی که از ایشان آورده خلاصه کرده است: وحشیانی با حرص و آزی پایان‌ناپذیر که در مقابل پول می‌توان آنها را خرید و در جنگ با وحشیان دیگر و روسها مورد استفاده قرار داد. این قوم در میان رودخانه‌های ولگا و اورال، زیر فرمان خزران بسر می‌بردند. به گفته ابن‌رسته خزران هر سال برای وصول مالیات آنها را در معرض تاخت و تاز قرار می‌دادند^{[*] ۸۷}.

در اواخر قرن نهم، مصیبتی (نه چندان بی‌سابقه و ناشناخته) بر پچنکها وارد آمد. همسایگان شرقی این قوم آنها را از مساکن خود بیرون راندند. این همسایگان همان غز (یا اغوز)ها بودند که این فضلان از آنها نفرت داشت، یکی دیگر از اقوام بیشمار ترك که هر چند گاه يك بار از جایگاه خود در آسیای مرکزی می‌گسستند و به سوی مغرب راه می‌افتادند. پچنکها که از مساکن خود آواره شده بودند کوشیدند تا در خزران مأوی گزینند ولی خزرها چلوشان را گرفتند و مغلوبشان کردند^{۸۸}. پچنکها راه خود را همچنان به سوی مغرب ادامه دادند، از دون گذشتند و به قلمرو مجاران حمله بردند. مجارها به سوی غرب به ناحیه‌ای در میان رودخانه‌های دنیپر و سرت^{۸۹} رانده شدند و آن را ایتل کوز^{۹۰} (اراضی میان رودخانه‌ها) نام نهادند. بنظر می‌رسد که مجارها در سال ۸۸۹ در این منطقه مستقر گشتند ولی در ۸۹۶ هجوم مجدد پچنکها با همدستی بلغارهای دانوب آغاز شد و

۸۶. پچنگ Pecheneg یا پچینک Paccinak ، در زبان هنگری: Besemjok

۸۷. به نقل دانلوب ص ۱۰۷.

۸۸. بنظر می‌رسد مفهوم عبارت کنستانتین همین است که می‌گوید: غزها و خزرها با پچنکها جنگیدند «

89. Sereth. 90. Eitel-Koz.

مجاران به سرزمین فعلی مجارستان رانده شدند.

این خلاصه داستان خروج مجارها از صحاری خاوری و پایان روابط آنان با خزران است. جزئیات امر مورد اختلاف می باشد. برخی از مورخین^{۹۱} معتقدند - و شور و هیجانی هم در این باره نشان می دهند - که مجارها تنها يك بار از پچنکها شکست خورده اند و نه دوبار؛ و هم آنان می گویند که ایتل - کوز نام دیگر لیبدیا بوده است. ما این گونه قال و قیلبا را به کارشناسان باز می گذاریم. مطلب جالب توجه تر دیگر تناقض آشکاری است که در میان تصویر مجارها به عنوان قومی جنگجو و نیرومند از يك سوی، و رانده شدن مقتضحانه آنها از جاهائی که مسکن گزیده بودند، یکی پس از دیگری، وجود دارد. از تاریخ هینکمار ریمسی^{۹۲} چنین برمی آید^{۹۳} که در ۸۶۲ مجارها به قسمت شرقی امپراتوری فرانک هجوم کرده اند و این نخستین تاخت و تاز وحشیان بود که اروپا را در طول قرن آینده دستخوش ترس و وحشت کرد. همچنین از ماجرای برخورد وحشتناک سنت سیریل (قدیس اسلاوا) با مجارها در ۸۶۵ حکایت می شود. این برخورد وقتی صورت گرفت که قدیس به سوی خزران سفر می کرد، او مشغول دعا و نماز بود که مجارها با فریادهائی چون زوزه گرگ (Luporum more ululantes) به او حمله کردند ولی قدوسیت سیریل مانع از آن شد که بتوانند به او گزند برسانند. در تاریخ دیگری چنین آمده است^{۹۴} که مجارها و کیرها در ۸۸۱ با فرانکها به معارضه برخاستند، و بنا به روایت کنستانتین تقریباً ده سال بعد مجارها با سیمون (فرمانروای بلغارهای دانوب) به جنگ پرداختند و او را هزیمت دادند و تا پرسلاوا^{۹۵} پیش راندند و پس از آنکه سیمون را در دژی به نام ماندراگا^{۹۶} در حصار گرفتند به جایگاه خود بازگشتند^{۹۷}.

91. Macartney, Guillemain. 92. Hinkmar of Rheims.

۹۳. به نقل ماکارتنی ص ۷۱.

۹۴. به نقل ماکارتنی ص ۷۶ از The Annals of Admont.

95. Preslav. 96. Mundraga. 97. De Administrando 40.

چطور می توان این دلیریها را با هزیمتهای گسترده از دون تا مجارستان که در همان روزگار رخ داده است وفق داد؟ چنین می نماید که پاسخ این سؤال را در عبارتی از کنستانتین که درست به دنبال عبارتی آمده که پیشتر از او نقل کردیم می توان یافت:

«... ولی پس از سیمون، بلغارها دوباره با امپراتور یونانیان صلح کردند و امنیت خود را بدست آوردند. امپراتور کس نزد پچنکها فرستاد و قرار چنان داد که با مجارها بچنگند و آنان را نابود سازند. و چون مجارها در یکی از سفرهای جنگی از منازل خود دور افتاده بودند پچنکها با سیمون به جایگاه آنان حمله بردند و خاندان آنان را بکلی نابود ساختند و مجارهایی را که برای پاسداری از اراضی مانده بودند بسختی هزیمت دادند. مجارها که در مراجعت، جایگاه خود را ویران و تار و مار یافتند به سرزمینی که اینک در آنجا هستند (مجارستان) رفتند.»

بنابراین قسمت اعظم سربازان برای يك سفر جنگی به خارج رفته بودند و در چنین وضعی بود که مساکن و خاندانهای آنان مورد حمله قرار گرفت و براساس اطلاعاتی که از تواریخ بالا در دست داریم مجارها غالباً برای دست اندازی به کشورهای دور دست، محل خود را ترك می گفتند و منازل را با معدودی از محافظین رها می کردند. مجارها تنها تا آنگاه که با خزرها به عنوان اربابان، و بسا قبایل مسالمت جوی اسلاو به عنوان همسایگان نزدیک، در تماس بودند این روش خطرناک را می توانستند دنبال کنند ولی با ظهور پچنکها که گرسنه خاک بودند وضع عوض شد. مصیبتی که کنستانتین شرحش را آورده شاید واپسین يك رشته از حوادث مشابه بوده است که آنان را بر آن داشته است که يك فکر اساسی بکنند و برای خود مسکن تازه و امن تری در ورای کوهها، در سرزمینی که اقلاً از دوران دو جنگ قبلی با آن آشنائی داشتند، دست و پا کنند.

نکته دیگری نیز مؤید این فرضیه تواند بود. بنظر می رسد که

مجارها خوی جنگ و مهاجم را تنها در نیمه دوم قرن نهم - یعنی از همان زمان که ماجرای مهم تزریق خون خزر در میان مجاران بوقوع پیوست - کسب کرده‌اند.

این امر شاید نعمتی آمیخته با نعمت بوده است. کبرها که «در جنگ کارآمدتر و مردانه‌تر بودند» چنانکه دیدیم از قبایل دیگر مجار جلوتر افتادند و روح ماجراجویی را در میزبانان خود دمیدند تا آنجا که مجارها مانند هونهای سابق، برای جان اروپا گشتند. کبرها تاکتیکهای عجیب و غریب خاصی را هم که از دیرزمان توسط هر يك از اقوام ترکی - از هونها و آوارها تا ترکها و پچنکها و کومنها و دیگران - بکار گرفته می‌شد به مجارها آموختند. این تاکتیکها عبارت بود از دست زدن به گریزهای ساختگی، تیراندازی در حال فرار، و حملات ناگهانی با فریادهائی چون زوزه گرگ^{۹۸}.

این روشها در قرنهای نهم و دهم که مجارستانها در آلمان و بالکان و ایتالیا و حتی فرانسه بتاخت و تاز برخاستند سخت مؤثر و قاطع می‌بود لیکن در برابر پچنکها که خود نیز همان روشها را بکار می‌بستند و به همان شدت می‌توانستند زوزه بکشند تأثیر زیادی نمی‌توانست داشت.

بنابراین به طور غیر مستقیم، و بر وفق منطق بیراهه تاریخ، خزران وسیله ایجاد کشور مجارستان شدند و حال آنکه خود از میان رفتند. ماکارتنی به دنبال همین اندیشه در مورد اثرات تزریق خون کبرها در مجارها تأکیدات بیشتری دارد:

«قسمت اعظم مجار، فینو-اویغورهای واقعی، به طور نسبی و نه مطلق، کشاورزان تخته قاپو و مسالمت‌جویی بودند که در کشوری نامستقر در غرب دانوب مسکن گزیدند. صحرای الفولد^{۹۹} را کبرهای صحرائشین، که از ترکان خالص بودند و به‌حشم‌داری و اسب‌سواری و جنگ آزمائی

۹۸. ماکارتنی ص ۱۲۳.

99. Alfold.

اشتغال داشتند، گرفته بودند. نیروی سپاهیان مجارها از این قبایل تشکیل می‌شد. این همان تباری است که تا ایام کنستانتین همچنان رده اول را به عنوان نخستین تیره مجارها به‌خود اختصاص داده بود. به اعتقاد من همین کبرها بودند که به اسلاوها و روسها در صحراها تاخت می‌بردند و در سال ۸۹۵ بلغارها را در معرض هجوم قرار دادند و برای بیش از نیم قرن بعد از آن تاریخ موجبات وحشت بیش از نیمی از اروپا را فراهم آوردند^{۱۰۰}».

با اینهمه مجارها توانستند که هویت قومی خود را حفظ کنند. فشار شصت سال جنگ مداوم و بیرحمانه، ظاهراً تعداد کبرها را فوق‌العاده تقلیل داد و در عین حال مجارهای واقعی که در يك آرامش نسبی بسر می‌بردند بر تعداد جمعیت خود افزودند^{۱۰۱}. مجارها بعد از طی دورانی که به‌دو زبان تکلم می‌کردند، زبان فینی اصلی خود را در میان همسایگان آلمانی و اسلاوی حفظ کردند. برخلاف بلغارهای دانوب که زبان ترکی اصلی خود را فراموش کرده‌اند و اینک به زبان اسلاوی سخن می‌گویند.

با وجود این، نفوذ کبرها در مجارستان همچنان محسوس بود. حتی پس از آنکه کوهستانهای کارپات در میان خزرها و مجارها جدائی انداخت روابط آنها بکلی از میان نرفت. به گفته واسیلیف^{۱۰۲} در قرن دهم دوک مجارستانی به نام تاکسونی^{۱۰۳} گروهی از خزرها را (تعداد آنها نامعلوم است) دعوت کرد تا در قلمرو او مسکن گزینند^{۱۰۴}. احتمال می‌رود که در میان این مهاجرین عده معتنابهی از خزران یهودی وجود داشته‌اند. و نیز می‌توان حدس زد که با این مهاجرین و همچنین با کبرهایی که پیشتر به مجارها پیوسته بودند برخی از صنعتگران مشهور خزر نیز همراه بودند و همینها بودند که هنرهای

۱۰۰. ماکارتنی ص ۱۲۲.

۱۰۱. ایضاً ص ۱۲۳.

102. Vasiliev. 103. Taksony.

۱۰۴. به نقل دانلوب ص ۲۶۲.

خود را به مجارها آموختند.

مجارها در جریان تصرف مساکن جدید دائمی خود ناگزیر بودند که سکنه سابق آنجا یعنی موراویها و بلغارهای دانوب را بیرون رانند. این اقوام به سرزمینهایی که هم اکنون در آنجا بسر می‌برند رانده شدند. همسایگان اسلاو دیگر نیز چون سربها و کروآتها کمابیش در محل حضور داشتند. بنابراین در نتیجه یک رشته واکنشها که با هجوم غزهای اورال به پچنکها و هجوم پچنکها به مجارها و هجوم آنان به بلغارها و موراویها صورت گرفت نقشه جدید اروپای مرکزی شروع کرد به شکل گرفتن. و وضع متزلزل و متغیر کمابیش صورتی مستقر و پایبرجا پیدا کرد.

- ۱۰ -

اینک می‌توانیم داستان به قدرت رسیدن روسها را از آنجا که بازگذاشتیم از سر گیریم. گفتیم که کسان روریک در حوالی ۸۶۲ کیف را بدون خونریزی بتصرف درآوردند. این تقریباً مقارن زمانی است که پچنکها مجارها را به سوی غرب راندند و در نتیجه جناح غربی خزرها حفاظ خود را از دست داد. همین نکته می‌تواند روشن سازد که چگونه روسها به آن آسانی شهر کیف را در حیطه تصرف خود درآوردند.

اما ضعف نیروی نظامی خزرها بیژانس را نیز در معرض هجوم روسها قرار داد. نزدیک به همان تاریخ که روسها در کیف استقرار یافتند کشتیهای روسی از دنیپر سرازیر شده دریای سیاه را طی کردند و به استانبول حمله بردند. بری این ماجرا را به شیرینی تمام نقل می‌کند:

در ماه ژوئن سال ۸۶۰ امپراتور (میخائیل سوم) با تمام نیروهای خود برای جنگ با مسلمانان روانه شده بود. مثل اینکه از استانبول خیلی فاصله گرفته بود که اخبار شگفت‌انگیزی او را به بازگشت به استانبول فراخواند. خبر

این بود که يك لشکر روس با دوپست کشتی از اوکسین ۱۰۵ (دریای سیاه) گذشته، وارد بسفر ۱۰۶ شده دیرها و آبادیهائی را که در آن حوالی بودند غارت کرده و جزیره پرنس ۱۰۷ را بتصرف درآورده‌اند. ساکنین شهر بکلی روحیه خود را باخته و از وحشت ناگهانی خطر و بیچارگی خود فرو مانده‌اند. لشکریان (Tagmata) که معمولاً درجوار شهر مستقر بودند به همراه امپراتور از محل خود دور بودند... کشتیها نیز در آنجا بود. پیرها پس از خرابی و ویرانی دراطراف شهر حالا برای حمله به خود شهر آماده می‌شوند... در این بحران... اسقف فاضل فوتیوس ۱۰۸ پای در میدان نهاده به تشجیع هموطنان و تجدد روحیه آنان برخاست، وقتی می‌گفت حیف که این شهر سلطنتی «که تقریباً ملکه همه جهان» است در دست مشتکی بردگان فرومایه وحشی بیفتد از زبان همه سخن می‌گفت. تأثیر کلام او در جمعیت هنگامی به اوج رسید و مردم تسلی خاطر پیدا کردند که او به تعوین مبارکی که در محاصره‌های پیشین شهر مؤثر افتاده بود متوسل شد. جامه گرانبهای مادر باکره (مریم) را در مراسمی که گرداگرد دیوارهای شهر انجام شد دربر کردند و گفته شد که این جامه را در آب دریا غسل دادند تا توفانی از باد برخیزد. توفانی برنخاست ولی بزودی روسها عقب نشستند و کمتر کسی از مردم خوشحال شهر بود که نداند که رفع این بلا مرهون پادرمیانی مستقیم بانوی آسمانها ملکه بهشت بود ۱۰۹.

از باب کنجکاوی می‌توان افزود که اسقف فاضل که قدرت خطابه او شهر سلطنتی را از سقوط نگاه داشت همان «خزر چهره» است که

105. Euxine. 106. Bosphorus. 107. Princes.
108. Patriarch Photius.

سنت سیریل را به‌مأموریت تبلیغی در میان خزران گسیل داشت. اما عقب‌نشینی روسها معلول بازگشت معجلانه سپاهیان و کشتیهای روم بود. چیزی که هست اسقف «خزر چهره» روحیه مردم را در دوران رنج‌آلود انتظار از نویدی نجات داده بود.

توین بی نیز نکات جالب توجهی در پیرامون این داستان دارد. به گفته او در سال ۸۶۰ روسها «بیش از هر وقت دیگر به تسخیر استانبول نزدیک شده بودند»^{۱۱۰} او با نظری که از طرف عده‌ای از مورخان روسی ابراز شده است موافقت دارد که حمله کشتیهای نورنهای شرقی دنیپر از راه دریای سیاه هماهنگ و همزمان با حمله سفاین وایکینگهای غربی صورت گرفته بود. آنها نیز از طریق مدیترانه و داردانل به استانبول نزدیک می‌شدند.

واسیلیف و پاسکیویچ^{۱۱۱} و ورنادسکی^{۱۱۲} متمایل به این عقیده می‌باشند که نه تنها دنیروی دریائی به‌طور همزمان در دریای مرمره بهم رسیدند بلکه نقشه حمله با هماهنگی تنظیم یافته بوده است. این مورخان چنین حدس می‌زنند که آن نقشه استراتژیک پدروامنه توسط یک نفر طرح‌ریزی گردیده و گمان می‌برند که روریک نوگورود همان روریک ژوتلند^{۱۱۳} است.

این امر انسان را متوجه کیفیت مشکلاتی می‌کند که در برابر خزران وجود داشت. دیپلوماسی بیزانس به این مسأله توجه داشت و به اقتضای موقعیت در یک بازی دوسره گاهی ضرورتاً به‌جنگ دست می‌زد و گاهی به‌امید اینکه روسها سرانجام به مسیحیت گرویده به‌اتباع کلیسای شرقی خواهند پیوست نرمش نشان می‌داد.

اما خزرها هنوز از اهمیت زیادی برخوردار بودند و می‌بایستی منتظر بود تا در اولین فرصت بنحوی درخور، یا نا درخور، مورد معامله

۱۱۰. کتاب پیشگفته ص ۴۲۲.

111. Paszkiewicz. 112. Vernadsky. 113. Rurik of Jutland.

۱۱۴. توین بی ص ۴۴۸.

قرار گیرند.

- ۱۱ -

برای دوپست سال دیگر روابط بین بیزانس و روسها از این سالها جریان داشت: ۸۶۰ (محاصره استانبول) - ۹۰۷ - ۹۴۱ - ۹۴۴ - ۹۶۹ تا ۹۷۱. پیمانهای دوستانه نیز به‌سالهای ۹ - ۸۳۸ و ۸۶۱ و ۹۱۱ و ۹۴۵ و ۹۵۷ و ۹۷۱ به‌امضا رسید. در مورد مندرجات این قراردادهای کمابیش محرمانه، اطلاعات ما اندک است. ولی همین معلومات اندک هم نشانگر پیچیدگیهای حیرت‌انگیز این بازی می‌باشد. چند سالی پس از محاصره استانبول همان اسقف فوتیوس گزارش می‌دهد که روسها سفیرانی به استانبول فرستاده و - مطابق فرمولی که بیزانس در موارد تبلیغ دین از راه اعمال فشار بکار می‌برد - «از امپراتور درخواست غسل تعمید کردند». چنانکه بری می‌گوید: «نمی‌توان معلوم کرد که این سفیران نمایندگی کدام آبادیها و چه تعداد از روسها را برعهده داشته‌اند ولی ظاهراً هدف از این امر، اصلاح وضع فیما بین بعد از تهاجمات اخیر، و شاید درخواست استرداد اسرا بوده است. یقین حاصل است که برخی از روسها با غسل تعمید موافقت کرده و به مسیحیت گرویده‌اند... ولی این بذر در خاک مناسبی افشاندن نشد. زیرا تا یک صد سال پس از این ماجرا هنوز خبری از مسیحیت در میان روسها بگوش نمی‌رسد. احتمال می‌رود معاهده‌ای که در فاصله سالهای ۸۶۰ تا ۹۶۶ منعقد شد به نتایج دیگری رسیده باشد^{۱۱۵}. از جمله این نتایج استخدام دریانوردان اسکاندیناوی در کشتیهای بیزانسی بود که تا سال ۹۰۲ شمار آنان به هفتصد تن رسید. تحول دیگر تشکیل گارد مشهور «ورنگیان» بود که از افراد برگزیده روس و سایر مزدوران نوردیک و حتی انگلیسیان فراهم می‌آمد. در معاهدات سال ۹۴۵ و ۹۷۱ حاکم روسی امیرنشین کیف

۱۱۵. توین بی ص ۴۲۲.

متعهد شد که به درخواست امپراتور بیزانس تعدادی سرباز در اختیار او بگذارد^{۱۱۶}. به روزگار کنستانتین پرفیروژ نیتوس یعنی در اواسط قرن دهم وجود کشتیهای روسی در یسفر امری عادی شمرده می‌شد. این کشتیها دیگر نه به منظور محاصره استانبول بلکه برای فروش کالاهای خود به آنجا می‌آمدند. روابط تجاری (جز در مواردی که برخوردهای مسلحانه موجب اشکال می‌شد) دقیقاً تنظیم یافته بود. مطابق مندرجات تاریخ روس ۱۱۷ در معاهدات ۹۰۷ و ۹۱۱ پیش‌بینی شده بود که مسافرین روسی می‌توانند تنها از يك دروازه استانبول به شهر وارد شوند و تعدادشان نباید در هر بار از پنجاه تن بیشتر باشد و مأمورین باید همراه آنان باشند و آنها در طول مدت اقامت در شهر می‌توانند هر مقدار غلات که لازم داشته باشند و نیز آذوقه‌های دیگر مورد نیاز شش‌ماهه خود را دریافت دارند و این مواد که مشتمل بر نان، شراب، گوشت، ماهی، میوه و وسایل حمام (در صورت درخواست) بود می‌بایستی ماه به ماه به روسها تحویل داده شود. برای حصول اطمینان از اینکه جریان معاملات بخوبی و درستی انجام خواهد یافت خرید و فروش در بازار آزاد جرم تلقی می‌شد و مجازات آن بریدن يك دست بود. کوششهای تبلیغی نیز نادیده گرفته نشده بود زیرا که با قدرت فزاینده روسها آن آخرین وسیله برای تحقق آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز تلقی می‌گردید.

با همه اینها راه از موانع خالی نبود. مطابق روایت تاریخ روس چون اولگک فرمانروای کیف معاهده ۹۱۱ را با بیزانس منعقد کرد. امپراتوران لئو ۱۱۸ و الکساندر ۱۱۹ (که متفقاً حکومت می‌راندند) پس از موافقت با میزان یاج و اجرای مراسم سوگند، صلیب را بوسیدند و از اولگک و کسان او خواستار شدند که آنان نیز سوگند یادکنند. آنان، بر وفق مذهب روسها، به شمشیرخویش، و به پرون ۱۲۰ خدای سلاح و وولوس ۱۲۱ خدای احشام سوگند خوردند و معاهده

۱۱۶. ایضاً ص ۴۴۸.

117. *Russian Chronicle*. 118. Leo. 119. Alexander.
120. Perun. 121. Volos.

به انجام رسید^{۱۲۲}.

پس از گذشت قریب به نیم قرن، و جنگها و معاهداتی چند، بنظر می‌رسید که پیروزی کلیسای مقدس نزدیک باشد. در ۹۵۷ شاهزاده خانم اولگا که بیوه ایگور امیر کیف بود، در سفر رسمی خود به استانبول غسل تعمید گرفت (گویا او پیش از عزیمت هم يك بار غسل تعمید گرفته بود ولی این مطلب ثابت نیست).

شرح مهمانیها و جشنهای رنگارنگ به افتخار اولگا با جزئیات آن در De Caerimoniis آمده، ولی درباره واکنش شاهزاده خانم در برابر دیستیلندی که بازیچه‌های مکانیکی دربار امپراتوری فراهم آورده بودند به سکوت برگزار شده است. از جمله این بازیچه‌ها شیرهایی بود که شکم آن را پر کرده بودند و به وسایل مکانیکی فریادهای وحشتناکی از دهن آنها خارج می‌شد (يك مهمان محترم دیگر یعنی کشیش لیوتپراندر^{۱۲۳} نوشته است که خونسردی خود را تنها به این جهت توانسته بود حفظ کند که پیشاپیش از جریان شگفت‌کاریهایی که برای مهمانها تهیه دیده می‌شد، اطلاع یافته بود) گمان می‌رود که ماجرا برای رئیس تشریفات (یعنی خود کنستانتین) دردسر بزرگی بوده زیرا که علاوه بر شاهزاده خانم اولگا ملتزمین رکاب او نیز همه از بانوان بودند و هشتاد و دو تن دیپلماتها و مشاورین مرد^{۱۲۴}، دور از انظار در قفای هیأت روسی حرکت می‌کردند^{۱۲۵}.

درست پیش از آغاز مهمانی حادثه کوچکی اتفاق افتاد که نمونه‌ای از حساسیت روابط روس و بیزانس بود. آنگاه که بانوان دربار بیزانس وارد شدند بنا به رسم در برابر خانواده امپراتور به

۱۲۲. تاریخ روس ص ۶۵.

123. Liutprand.

۱۲۴. نه تن از خویشاوندان اولگا، بیست تن دیپلمات، چهل و سه تن مشاورین بازرگانی، يك کشیش، دو مترجم، شش تن خدمتگاران دیپلماتها و يك تن مترجم مخصوص اولگا.

۱۲۵. توین‌بی ص ۵۰۴.

خاك افتادند. اولگا سر جای خود ایستاد «ولی با خوشحالی متوجه شدند که او سر خود را بفهمی نفهمی اندکی فرود آورد. آنگاه او را مانند مهمانان رسمی مسلمان بر سر میز جداگانه‌ای نشاندهند.»
تاریخ روس روایت پر نقش و نگار دیگری از این ماجرا دارد. وقتی که مسأله حساس غسل تعمید مطرح شد اولگا خطاب به کنستانتین گفت که «اگر می‌خواهند او را غسل تعمید دهند. امپراتور بایه خود به این امر مباحثت نماید وگرنه او از قبول آن خودداری خواهد نمود.» امپراتور پذیرفت و از بطریق خواست که تعلیمات مذهبی لازم را به اولگا بدهد. بطریق آداب نماز و روزه و صدقه و حفظ عفاف را به او آموخت. اولگا سر فرود آورد و مانند اسفنجی که آب را به‌خود جذب کند تعلیمات او را بجان نیوشید...

پس از انجام غسل تعمید امپراتور اولگا را بار داد و از او خواستگاری کرد. ولی اولگا در پاسخ گفت: چگونه شما می‌توانید با من ازدواج کنید؟ زیرا شما خود، غسل تعمید داده و مرا دختر خویشتن خوانده‌اید؟ چنین چیزی، چنانکه خود باید بدانید، در میان مسیحیان نامشروع می‌باشد «آنگاه امپراتور گفت: اولگا، شما از من باهوش‌ترید»^{۱۲۶}.

چون اولگا به کیف بازگشت، کنستانتین پیغامی به او فرستاد و چنین گفت: «آنگاه که من هدایای خود را به شما دادم شما وعده کردید که به محض بازگشت به روس برای من هدایائی از غلام و موم و خز بفرستید و سپاهبانی برای امداد من گسیل دارید.» اولگا به سفیر امپراتور پاسخ داد: هرگاه امپراتور حاضر باشد که پیش او بیاید، و همان قدر که او در بسفر مانده بود در پوچینا^{۱۲۷} بماند، او درخواست امپراتور را اجابت خواهد کرد. اولگا با این کلام سفیر امپراتور را مرخص کرد^{۱۲۸}.

۱۲۶. تاریخ روس ص ۸۲.

127. Pochayna.

۱۲۸. تاریخ روس ص ۸۳.

این اولگا یا هلگا قاعدتاً يك آمازن[*] اسکاندیناوی وحشتناك بوده است. همانطور که ذکر شد او بیوه امیر ایگور بود که ظاهراً او هم پسر روریک بود و روریک همان است که در تاریخ روس به عنوان پادشاهی طماع، دیوانه و خونخوار معرفی شده است. او در ۹۴۱ با تعداد زیادی کشتی به بیزانس حمله برد: «از مردمی که به اسارت گرفتند برخی را کشتند و از برخی دیگر به عنوان هدف در مراسم تیراندازی استفاده کردند و عده‌ای دیگر را دستشان را از پشت بسته حلقه‌های آهنین بر سرشان افکندند. و بسیاری از کلیساهای مقدس را به آتش کشیدند»^{۱۲۹}. سرانجام سپاه روریک در برابر سفاین بیزانس، که شعله‌های نفت از دهنه آنها خارج می‌گردید، تاب مقاومت نیاورد. «روسها با دیدن شعله‌های آتش خود را در آب دریا انداختند و آنها که از معرکه جان سلامت بدر بردند در بازگشت خود به وطن حکایت کردند که رومیان آذرخش آسمان را در اختیار خود دارند و با استفاده از آن، آتش بر سر روسها ریخته و آنان را عاجز ساخته‌اند»^{۱۳۰}. چهار سال بعد از ماجرا معاهده دویستانه دیگری بین طرفین به امضا رسید. روسها به عنوان ملتی که بیشتر قدرتشان در دریانوردی بود، از آتش نفت رومیان بیش از دیگر مهاجمین بیزانس ترسیده بودند. «آذرخش آسمان» در امداد کلیسای رومی اهمیتی بسزا داشت ولی روسها هنوز از آمادگی لازم برای گرویدن به مسیحیت برخوردار نبودند.

چون ایگور به سال ۹۴۵ توسط درولینها^{۱۳۱} کشته شد بیوه او اولگا به فرمانروائی کیف رسید. درولینها از اقوام اسلاو بودند که ایگور باجی سنگین از آنان مطالبه می‌کرد. اولگا در آغاز حکومت خود به چهار طریق از درولینها انتقام گرفت:

۱۲۹. همان ص ۷۲.

۱۳۰. توین بی محابا این اسلحه سری را «نایالم» می‌خواند. آن عبارت از ماده‌ای شیمیائی بود که چگونگی آن درست معلوم نیست (شاید از مشتقات تقطیر شده نفت) که در برخورد با آب فوراً مشتعل می‌گردید و شعله آن با آب خاموش نمی‌شد. 131. Derevlans.

نخست يك هیأت نمایندگی از درولینها را که برای مذاکرات صلح آمده بودند زنده بگور کرد. آنگاه بفرمود تا عده‌ای از اشراف درولین را در حمامی حبس کردند و زنده زنده در آتش سوختند و به دنبال آن کشتاری دیگر صورت گرفت و سپس شهر عمده درولینها را به آتش کشیدند. عطش انتقام و خونخواری اولگا تا غسل تعمید او فرو ننشست ولی از آن پس، بنا به روایت تاریخ «اولگا، چندانکه بامدادان به دنبال خورشید و شامگاهان در پس روز می‌آید منادی مسیحیت در میان روسها گردید زیرا که او چون ماه در شب می‌تابید و در میان کافران چون مرواریدی در میان لجن می‌درخشید» نام اولگا بزودی به‌عنوان نخستین قدیس روسی کلیسای ارتدوکس رسماً در میان نامهای قدیسین ثبت گردید.

۱۲

علی‌رغم اهمیت زیاد تعمید اولگا و بازدید رسمی او از استانبول، این آخرین مرحله روابط پرآشوب بین کلیسای یونان و روسها نبود. زیرا فرزند اولگا، سویاتوسلاو ۱۳۲، به‌کیش بت‌پرستی برگشت و به‌عجز و لایه مادر گوش نکرد «سپاهی گران و دلیر گردآورد و آنگاه سبک‌خیز چون پلنگ به حملاتی دست زد ۱۳۳». سویاتوسلاو، جنگی با خزرها و جنگ دیگری با بیزانس کرد. بالاخره به‌سال ۹۸۸ در زمان حکومت پسر او سنت ولادیمیر ۱۲۴ خانواده سلطنتی روس یکباره به مذهب کلیسای ارتدوکس یونان گروید و مقارن همین ایام بود که مجارستانها و لهستانها و اسکاندیناویها و حتی ساکنین دوردست ایسلند به کلیسای لاتین رم گردن نهاده‌اند. خطوط اصلی تقسیمات مذهبی دنیا که می‌بایستی ماندگار باشد، شکل می‌گرفت و در این جریان خزران یهودی موقعیت خود را

132. Svyatoslav.

۱۳۳. تاریخ روس ص ۸۴.

134. St. Vladimir.

از دست می‌داد. نزدیک شدن روزافزون قسطنطنیه و کیف، با همه نشیب و فرازها، بتدریج اهمیت ایتل را تقلیل می‌داد و حضور خزران با ده درسد باجی که از کالاهای بازرگانی دریافت می‌کرد به‌عنوان مانعی در راه تجارت روزافزون روس و بیزانس تلقی می‌شد که نه از نظر خزانه‌داری بیزانس و نه از نظر بازرگانان جنگجوی روس، قابل تحمل نبود.

نشان دگرگونی در برخورد بیزانس با متحد پیشین خود تسلیم چرسون ۱۲۵ به روسها بود. در طول چندین قرن بیزانسیها و خزرها بر سر تصرف این بندر مهم در کریمه کشمکشها، و احیاناً زدوخوردهایی، با هم داشتند اما به‌سال ۹۸۷ که ولادیمیر چرسون را اشغال کرد بیزانسیها حتی از اعتراض خودداری نمودند زیرا به‌قول بیری «این گذشت دربرابر ادامه صلح و دوستی با روسها که در حال تبدیل به نیروی بزرگی بودند بهای زیادی تلقی نمی‌شد ۱۲۶». شاید گذشت بیزانس درباره چرسون موجه بود اما بعدها روشن شد که چشم‌پوشی از اتحاد با خزران، در درازمدت، سیاستی عاقبت‌اندیشانه نبود.

135. Cherson.

۱۳۶. بیری ص ۴۱۸.



- ۱ -

در بحث از روابط روس و بیزانس در قرون نهم و دهم، مشروحاً از دو منبع مفصل «De Administrando» نوشته کنستانتین و «تاریخ اولیه روس» استفاده کرده‌ایم؛ ولی درباره رودروئی روسها و خزرها در همان روزگار - که اینک می‌خواهیم از آن بحث کنیم - منابع اطلاعاتی مشابهی در دست نداریم. آرشیه‌های ایتل - اگر هم چنین چیزی بوده - به باد فنا رفته و برای تاریخ سده‌های آخر امپراتوری خزر ناگزیر باید باز دست به دامن اشارات از هم‌گسیخته‌ای بشویم که برحسب اتفاق در کتابهای مختلف تاریخ و جغرافیا از نویسندگان مسلمان یافت می‌شود.

دوران مورد بحث تقریباً از حوالی سال ۸۶۲، که کیف به دست روسها افتاد، شروع می‌شود و تا حوالی ۹۶۵، سال ویرانی ایتل به دست سویاتوسلاو، ادامه می‌یابد. پس از سقوط کیف و عقب‌نشینی مجارها به هنگری، ایالات سابق غربی امپراتوری خزر (جز قسمتهائی از کریمه) از حیطة اختیار خاقان بیرون شده بود و امیر کیف، بی هیچ اشکالی می‌توانست بر قبایل اسلاو حوزه دنیپر بانگ زند که: «هیچ چیز به خزرها نپردازید!»

شاید خزرها آماده آن بودند که در برابر از دست دادن سلطه خود

۱. تاریخ روس ص ۸۴.

در غرب تمکین نمایند، لیکن مقارن همان احوال در شرق، در قسمت سفلی ولگا و در نواحی اطراف دریای خزر نیز، با روسها تصادمات روزافزونی پیدا کردند. اراضی مسلمان‌نشین واقع در کرانه‌های نیمه جنوبی دریای خزر مانند آذربایجان، گیلان، شیروان، طبرستان، گرگان، هم از نظر غارت و هم از نظر پایگاه برای بازرگانی با کشورهای اسلامی، هدفهای وسوسه‌انگیزی برای سفاین وایکینگ بود، ولی راه وصول به دریای خزر یعنی مسیر ایتل و مصب ولگا را خزران در اختیار داشتند (چنانکه راه وصول به دریای سیاه نیز روزگاری که کیف در دست خزرها بود در اختیار آنان قرار داشت). نتیجه اسر آن بود که روسها می‌بایستی برای عبور هر دسته از کشتیهای خود اجازه خاص بگیرند و بعلاوه ده درصد باج راه نیز پردازند و این دشنام دوسره را که هم به غرورشان لطمه می‌زد و هم به جیبشان زیان وارد می‌کرد تحمل کنند.

چندگامی قرار و مدارهای متزلزلی در میان بود که طرفین بر وفق آن عمل می‌کردند. کشتیهای روسی باج خود را می‌پرداختند و به دریای خزر راه می‌یافتند و معاملات خود را با مردمان آن سامان انجام می‌دادند. ولی چنانکه گفته‌ایم تجارت و غارت غالباً مترادف بود. در اواسط سالهای ۸۶۴ تا ۲۸۸۴ سفاین روسی به بندر آسکون در طبرستان حمله کردند ولی شکست خوردند. روسها در سال ۹۱۰ دوباره به این منطقه هجوم آورده شهر و روستاهای پیرامون آن را غارت کردند و عده‌ای از اسرای مسلمان را با خود بردند تا به بردگی بفروشد. این واقعه می‌بایستی در دسر بزرگی برای خزرها فراهم کرده باشد زیرا که آنها با دربار خلافت روابط دوستانه داشتند، بعلاوه گروه ضربت سپاهیان خزر نیز از مزدوران مسلمان تشکیل می‌یافت. سه سال بعد (۹۱۳) موضوع به رودروئی و کشمکش انجامید و به دنبال آن حمام خونی راه افتاد.

جزئیات این ماجرای بزرگ را - که پیشتر در فصل سوم بخش

۲. دانلوب (۱۹۵۴) ص ۲۳۸.

۳ به اجمال از آن یاد کرده‌ایم - مسعودی در کتاب خود آورده است ولی تاریخ روس آن را به سکوت برگزار می‌کند. به روایت مسعودی «چندی پس از سال ۳۰۰ هجری (مطابق با ۹۱۲ و ۹۱۳ میلادی) سفاین روس مشتمل بر ۵۰۰ کشتی - که هر کشتی صد تن سرنشین داشت - به قلمرو خزر وارد شدند:

«چون کشتیهای روس به مردان خزر که در دهانه خلیج مستقر بودند رسیدند نامه‌ای به پادشاه خزر فرستادند تا آنان را اجازه دهد که از قلمرو او بگذرند و در رودخانه او فرود آیند و از رودخانه خزر به بحر خزر که همان دریای گرگان و مازندران و بلاد دیگر عجمان است، که یاد آن کرده‌ایم، داخل شوند و شرط کردند که هرچه از مردمان سواحل آن دریا به غنیمت گیرند نیمی به او دهند. پادشاه اجازه داد... و آنان از مصب رودخانه تا شهر اتل درآمدند و از آن گذشته به دهانه رودخانه و مصب آن تا دریای خزر رفتند... و کشتی های روس در این دریا پراکنده گشتند و گروههای جنگی به گیلان و دیلم و شهرهای مازندران و آبسکون - در کرانه گرگان - و بلاد نفتخیز (باکو) و طرفهای آذربایجان فرستادند... روسها خونها ریختند زنان و کودکان را به اسیری گرفتند، اموال را به غنیمت بردند و غارتها کردند. (همهجا را) ویران کردند و به آتش کشیدند»^۳.

روسیا حتی شهر اردبیل را - در مسافت سه روزه راه از دریا - غارت کردند[*] و تا مردم غافلگیر شده شهر بخود آمدند و دست به سلاح بردند، روسها طبق همان استراتژی کلاسیک خود، عقب نشستند و به جزایری در نزدیکیهای باکو انتقال یافتند. مردمان بومی با استفاده از زورقهای کوچک و کشتیهای بازرگانی در صدد تعقیب آنها برآمدند.

«ولی روسها بر آنان تاختند. هزاران تن از مسلمانان

۳. مروج الذهب ص ۲۱۸.

کشته شدند یا غرق گشتند. روسها چندین ماه در این دریا ماندند... و چون به غنایم دست یافتند و حوصله شان سر رفت به دهانه رودخانه خزر و مصب آن بازگشتند و نامه به سوی پادشاه خزر فرستادند و اموال و غنایمی را که شرط شده بود به او گسیل داشتند... و چون آرسیان (مزدوران مسلمان در سپاه خزران) و مسلمانان دیگر خزر از چگونگی امر آگاهی یافتند به پادشاه گفتند: «ما را یا این جماعت بازگذار، اینها سرزمینهای برادران مسلمان ما را غارت کرده و خونها ریخته و زنان و کودکان را به اسارت گرفته‌اند.» پادشاه قادر به جلوگیری از آنان نبود. پس کس نزد روسها فرستاد و آنان را خبر کرد که مسلمانان قصد جنگ دارند. مسلمانان لشکر آراستند و در طلب روسها در جهت جریان آب سرزیر شدند و چون چشم دوسوی بریکدیگر افتاد روسها از کشتیها درآمدند، مسلمانان در حدود پانزده هزار تن بودند یا اسب و ساز و برگ، و گروهی از مسیحیان مقیم اتل نیز با آنان بودند. جنگ سه روز طول کشید و خداوند مسلمانان را نصرت بخشید. روسها را از دم شمشیر گذراندند. عده‌ای کشته و عده دیگر غرق شدند. عده‌ای که به دست مسلمانان در کناره رودخانه خزر بقتل رسیدند در حدود سی هزار تن شماره شدند^۴.

پنج هزار تن از روسها موفق به فرار شدند ولی آنها هم در چنگ برتاسها و بلغارها گرفتار آمدند و کشته شدند. این است روایت مسعودی از ماجرای مصیبت بار حمله روسها به دریای خزر در سال ۱۳ - ۹۱۲. البته این روایات بیطرفانه نیست. فرمانروای خزر در این ماجرا به صورت رفیق دزد و همراه قافله جلوه می‌کند که نخست بی‌سروصدا با غارتگران روس همدستی می‌نماید. آنگاه اجازه می‌دهد که به آنها حمله برند ولی در عین حال آنها را از کمینی که مسلمانان

۴. همان ص ۲۱۹ - ۲۲۱.

تحت فرمان خود او نشسته بودند آگاه می‌سازد. مسعودی دربارهٔ بلخارها می‌گوید که مسلمانند اگرچه توصیف این فضلان که ده سال پس از آن به بلاده بلخار رفته نشان می‌دهد که بلخارها هنوز از مسلمانی بسیار بدور بوده‌اند. به‌رحال روایت مسعودی، اگرچه رنگ تعصبات مذهبی دارد، مشکل، یا مشکلاتی را که رهبری خزرها دست‌بگریبان آن بودند روشن می‌گرداند. ممکن است که خزران از بابت مصیبتی که برس مردم در کرانه‌های دریای خزر می‌آمد تشویشی به‌دل راه ندهند چه آن روزگار زمانهٔ احساس‌اتیگری نبود. ولی اگر روسهای غارتگر پس از دستیابی برکیف و دنپیر جای پائی هم در ولگا بدست می‌آوردند مطلب عوض می‌شد. علاوه براین، يك هجوم دیگر روسها به دریای خزر ممکن بود که خلیفه را بخشم‌آورد و به‌عوض روسهایی که از دسترس او بدور بودند، خزرهای بیگناه - البته نه‌چندان بیگناه - در معرض غضب قرار گیرند.

روابط خزرها با دربار خلافت، آرام ولی متزلزل بود. این نکته از داستانی که ابن فضلان آورده است برمی‌آید. حملهٔ روسها که مسعودی شرح کرده به‌سال ۱۳ - ۹۱۲ اتفاق افتاد. مأموریت ابن‌فضلان به بلخار در سال ۲-۹۲۱ بود. داستانی که او نقل کرده چنین است [۵]: «مسلمانان در این شهر (ایتل) مسجد جامعی دازند که نماز جمعه را در آن بجای می‌آورند. این مسجد مناره‌ای بلند و چند مؤذن دارد. چون پادشاه خزران در سال ۳۱۰ (مطابق ۹۲۲ میلادی) خیر یافت که مسلمانان، کنیسه‌ای را در دارالبونج (محل آن در داخل قلمرو اسلام نامعین است) ویران کرده‌اند او هم دستور داد تا منارهٔ مسجد را خراب کردند و مؤذنین را بقتل رسانیدند. آنگاه گفت اگر نمی‌ترسیدم که در تمام بلاد اسلام، کنیسه‌ای را بر جای نگذارند مسجد را هم ویران می‌کردم.»

این داستان نشانگر آن است که خزرها به‌لزوم خودداری متقابل و خطر بالا گرفتن اختلافات، توجه لازم را داشتند. همچنین این‌داستان

يك بار دیگر روشن می‌سازد که حکمرانان خزر به‌لحاظ عاطفی به سرنوشت یهودیان در بخشهای دیگر دنیا علاقه‌مند بودند.

- ۲ -

روایت مسعودی دربارهٔ حملهٔ روسها به‌دریای خزر در سال ۱۳ - ۹۱۲ با این کلمات پایان می‌رسد: «از آن تاریخ به‌بعد روسها به تکرار این ماجرا تپرداخته‌اند.» اتفاقاً مسعودی این مطالب را در سال ۹۴۳ نوشته و در همان سال روسها هجوم به‌دریای خزر را - با کشتیهای که شمارهٔ آنها پیش از پار نخست بود - از سرگرفته بودند، ولی مسعودی نمی‌توانست خبر این واقعه را دریافت کرده باشد. تا سی سال پس از هزیمت ۹۱۳، روسها این بخش از جهان را به‌فراموشی سپرده بودند ولی اینک خود را چندان نیرومند می‌دیدند که درصدد برآمدند دست به‌آزمایشی تازه بزنند و شاید پرمعنی است که این واقعه، با یکی‌دو سال فاصله، مقارن حملهٔ متهورانئ ایگور به بیزانس صورت گرفت؛ حمله‌ای که زیر آتش نفت تار و مار گردید.

در جریان این حملهٔ جدید، روسها جای پائی در کرانهٔ دریای خزر در شهر بردعه بدست آوردند و تا يك سال آن را در تصرف داشتند. سرانجام بیماری طاعون در میان روسها شیوع یافت و آذربایجانیمها توانستند که بقیة‌السیف آنها را به‌فرار وادارند. این بار در منابع اسلامی هیچ نامی از خزرها در رابطه با مسائل غارت و جنگ نمی‌رود اما در نامهٔ یوسف به‌حسدای که چند سال پس از این تاریخ نوشته شده چنین آمده است:

«من دهانهٔ رودخانه را حفظ می‌کنم و اجازه نمی‌دهم که روسها با کشتیهای خود به اراضی عربها حمله برند... من جنگهای گران با آنان می‌کنم.»

۵. در روایت مفصل نامهٔ مزبور (مراجعه شود به ضمیمهٔ سوم) عبارت دیگری هست که محتملاً شاید یکی از نسخه‌نویسان آن را اضافه کرده باشد: «اگر من ساعتی آنها را فرو بگذارم همه کشورهای عربها را تا بغداد ویران خواهند کرد...» ←

خواه در این واقعه بخصوص سپاهیان خزر نیز در جنگ شرکت کرده باشند و خواه نه، حقیقت این است که چند سالی پس از آن، خزران روسها را از ورود به «دریای خزر» ممانعت کردند و از سال ۹۴۳ به بعد دیگر خبری از حمله روسها به دریای خزر بگوش نمی‌رسد. این تصمیم خطیر، که به‌اغلب احتمال در نتیجه فشار جوامع مسلمان داخل خزران گرفته شده بود، «جنگهای گران» را با روسها بدنبال آورد. ولی از این جنگها جز همان يك اشاره که در نامه یوسف آمده است اطلاعی دیگر بدست نیست و شاید مجادلات، بیشتر صورت زد و خوردهای محلی را داشته است تا آنگاه که جنگ بزرگ ۹۶۵ که در «تاریخ کهن روس» ذکر شده است رخ داد و موجب درهم شکستن امپراتوری خزر گشت.

- ۳ -

این حمله به رهبری سویاتوسلاو امیرکیف، فرزند ایگور و اولگا صورت گرفت. پیشتر شنیدیم که او «سبک‌خیز چون پلنگ» به «حملات زیادی» دست زده است. در واقع بیشتر دوران حکومت وی با جنگ و ستیز سپری گردید. وی علی‌رغم توصیه‌های مدام مادرش از غسل تعمید خودداری نمود «زیرا که این کار مایه تمسخر رعایا بود.»

باز تاریخ روس می‌گوید: «او در جنگها بار و بار و وسایل طلیخ و آشپزخانه همراه نمی‌برد، گوشت نمی‌پخت بلکه گوشت اسب یا گاو یا شکار را به قطعات باریک می‌برید و روی ذغال کباب می‌کرد و می‌خورد. او چادر هم نداشت بلکه جل اسبی را زیر خود پهن می‌کرد و زین را زیر سر می‌نهاد. همراهانش نیز چنین بودند.» عارش می‌آمد که پنهانی به دشمن حمله برد بلکه پیشاپیش کس نزد دشمن می‌فرستاد و

→ چون روسها نه فقط يك ساعت بلکه يك سال در دریای خزر بوده‌اند این لاف پوچ و تو خالی می‌نماید مگر اینکه بگوئیم روی سخن با گذشته نبوده و نویسنده نظر به آینده داشته است.

۶. تاریخ روس ص ۸۴.

هشدار می‌داد که: «دارم برس شما می‌آیم.»

تاریخ روس فقط چند سطر درباره جنگ خزران نوشته است؛ همان شیوه موجزی که در گزارش بر خورده‌های مسلحانه از آن پیروی می‌کند: «سویاتوسلاو به اوکا^۷ و ولگا رفت و چون با ویاتچینها^۸ (قبیله‌ای از اسلاوها که در ناحیه جنوبی مسکو امروزه مسکن داشتند) برخورد کرد پرسید که به چه کسی خراج می‌گذارند؟ جواب دادند از بابت هر قطعه شخم يك سکه نقره به خزران می‌پردازند. چون خزران از نزدیک شدن وی آگاهی یافتند با امیر خود، خاقان، به مقابله او شتافتند. دو لشکر درهم آویخت. سویاتوسلاو خزران را شکست داد و شهر بیله‌ویزا^۹ را از آنان گرفت.^{۱۰}»

این بیله‌ویزا - دژ سپید - نام اسلاوی سارکل، قلعه مشهور خزری بر رودخانه دون بود. اما باید متذکر بود که از ویرانی ایتل، پایتخت، در هیچ‌جا از تاریخ روس سخنی بمیان نیامده و این نکته‌ای است که باز به آن خواهیم پرداخت.

تاریخ روس داستان را دنبال می‌کند و می‌گوید که سویاتوسلاو «یاسیان^{۱۱}» (اوستها^{۱۲}) و کروگیان^{۱۳} (چرکسها) را نیز منقاد کرد و بلغارهای دانوب را شکست داد ولی از بیزانسها شکست خورد و در مراجعت به کیف توسط گروهی از پچنکها بقتل رسید «آنان سرش را بریدند و از کله او قدحی ساختند و آن را بطلا گرفتند و با آن باده می‌پیمودند^{۱۴}.»

برخی از مورخین پیروزی سویاتوسلاو را پایان کار خزران تلقی کرده‌اند ولی این نظر چنانکه باز خواهیم نمود خطاست. ویرانی سارکل در ۹۶۵ علامت انقراض امپراتوری خزر بود ولی کشور خزر با این واقعه از میان نرفت، همچنانکه جنگ ۱۹۱۸ امپراتوری اتریش - هنگری

7. Oka. 8. Vyatichians 9. Biela Viezha.

۱۰. همان ص ۸۴.

11. Yasians. 12. Ossetians. 13. Karugians.

۱۴. تاریخ روس ص ۹۰.

را پایان داد ولی اتریش به‌عنوان يك ملت همچنان به‌زندگی خود ادامه داد. تسلط خزرها برقبایل گسترده اسلاو - که چنانکه دیده‌ایم تا حوالی مسکو کشانده شده بودند - خاتمه پذیرفت ولی بخش اصلی خزران در میان قفقاز - دون - ولگا دست‌نخورده باقی‌ماند. راه وصول به‌دریای خزر همچنان بر روی روسها بسته بود و از آن پس دیگر خبری از کوشش تازه آنها برای بازگشودن این راه در دست‌نیست. چنانکه توین‌بی توجه داده است، «روسها توانستند که امپراتوری بیایانی خزرها را از میان بردارند لیکن تنها بخشی از قلمرو خزران که به‌دست آنان افتاد تمولتراکان^{۱۵} واقع در شبه‌جزیره تامان^{۱۶} (روبروی کریمه) بود و این غنیمتی ناچیز بشمار می‌آمد... تنها در اواسط قرن شانزدهم بود که مسکویها راه رودخانه ولگا را تا مصب آن در دریای خزر به‌طور دائم بر روی روسیه گشودند^{۱۷}».

- ۴ -

پس از مرگ سویاتوسلاو، جنگ داخلی در میان فرزندان او درگرفت: از آن‌جمله فرزند کمتر او ولادیمیر بر دیگران پیروزی‌جست. ولادیمیر نیز مانند پدر خود بت‌پرست بود ولی به‌سان مادر بزرگش اولگا آخر کار از گناهان توبه کرد و غسل تعمید گرفت و پس از مرگ در عداد قدیسان درآمد. چنین می‌نماید که ولادیمیر قدیس از همان جوانی شعار اگستین قدیس را دنبال می‌کرد: «خدا یا نعمت عفاف بر من ارزانی دار؛ ولی نه حالا.» «تاریخ روس» در این باره بی‌پرده سخن می‌گوید:

«حالا دیگر ولادیمیر گرفتار شهوت زنان شده بود. او سیصد کنیز در ویشگورود^{۱۸} و سیصد در بلگورود^{۱۹} و دویست تن دیگر در برستوو^{۲۰} داشت. فسق او را پایانی نبود. حتی زنان شوهردار را می‌فریفت و به دختر بچگان تجاوز

15. Tmutorakan. 16. Taman.

۱۷. توین‌بی ص ۴۵۱.

18. Vyshgorod. 19. Belgorod. 20. Berestovo.

می‌نمود. او فاسقی بود چون سلیمان؛ گفته‌اند که سلیمان هفتصد زن و سیصد کنیز داشت. سلیمان مردی حکیم بود که سرانجام به‌تباهی کشیده شد. لیکن ولادیمیر اگرچه در آغاز کار بضالت افتاد، عاقبت نجات یافت. بزرگا خداوندا و بزرگا قدرت او، که حکمت او را پایانی نیست^{۲۱}».

تعمید اولگا در حوالی ۹۵۷ حتی در فرزند خود او تأثیر زیادی نداشت. اما تعمید ولادیمیر در ۹۸۹ رویداد بزرگی بود که نفوذ و تأثیری ماندگار در تاریخ جهان داشت و به دنبال آن يك سلسله مانورهای سیاسی و مباحثات کلامی در میان نمایندگان چهار دین بزرگ جریان یافت که گوئی تصویر مباحثات پیش از گرویدن خزرها به‌مذهب یهود در آئینه منعکس گردیده است. روایت «تاریخ کهن روس» در پیرامون این منازعات کلامی، یادآور روایات عبری و عربی درباره مشاورین سابق بولان‌شاه می‌باشد فقط نتیجه آن متفاوت است.

این‌بار مناظره‌کنندگان به‌جای سه، چهارتن بودند زیرا که جدائی در میان کلیساهای یونانی و لاتینی در قرن دهم، امری انجام‌یافته بشمار می‌آمد (گرچه به‌رسمیت شناخته شدن آن تنها در قرن یازدهم صورت گرفت).

«تاریخ روس» در حکایت تغییرکیش ولادیمیر، نخست از پیروزی وی در جنگ با بلغارهای ولگا یاد می‌کند که منتهی به‌یک پیمان دوستی شد. بلغارها اعلام کردند: «باشد که صلح در میان ما برقرار بماند تا آنگاه که سنگ روی آب شنا کند و پر گاه به‌ته آب فرو رود» ولادیمیر به‌کیف بازگشت و بلغارها يك هیأت مذهبی مسلمان نزد او فرستادند تا او را به‌دین اسلام درآورند. آنان از خوشیهای بهشت با او سخن گفتند که آنجا به‌هرکس هفتاد حوری زیبا خواهند داد. ولادیمیر گفته‌های آنان را به‌سمع قبول تلقی کرد لیکن چون مسأله وجوب اجتناب از خوک و شراب

۲۱. تاریخ روس ص ۹۴.

«من قدری بیشتر صبر خواهم کرد» آنگاه سفیرانی «ده مرد خوب و حکیم» از جانب خود به کشورهای مختلف فرستاد تا دربارهٔ مذاهب تحقیق کنند. نتیجه گزارش هیأت تحقیق آن بود که «آداب مذهبی بیزانس بهتر از مراسم دیگر ملت‌هاست و ما نمی‌دانستیم که در آسمانیم یا در زمین.» ولی ولادیمیر هنوز تردید داشت و تاریخ روس این داستان را که ارتباطی با جریان قبلی ندارد می‌آورد:

«پس از گذشت يك سال در ۹۸۸ ولادیمیر به شهر رومی چرسون لشکر کشید ۲۵ (بیاه داریم که بر سر این بندر مهم کریمه مدتها در میان خزر و بیزانس اختلاف بود) چرسونیهای دلیر از تسلیم سر باز زدند. لشکریان ولادیمیر خاکریزی در برابر دیوار شهر برپا کردند ولی چرسونیهها در زیر دیوار نقب زدند و توده‌های خاک را دزدیده به درون شهر بردند و در آنجا انباشتند. آنگاه خیانتکاری تیری در اردوگاه روسها انداخت که با آن پیغامی بود: «چشمه‌هایی در سمت شرق، عقب‌سر شما وجود دارد. آب شهر به وسیلهٔ لوله از آن چشمه‌ها تأمین می‌شود. آنها را قطع کنید.» چون ولادیمیر این پیغام را دریافت، چشم به آسمان دوخت، و نذر کرد که اگر به آرزوی خود برسد غسل تعمید بجای آورد ۲۶.»

ولادیمیر آب شهر را قطع کرد و چرسون تسلیم شد. لیکن ولادیمیر که ظاهراً نذر خود را فراموش کرده بود کس نزد امپراتوران بازیل و کنستانتین (که در آن زمان متفقاً حکومت می‌راندند) فرستاد و گفت: «آگاه باشید که من شهر پرافتخار شما را مسخر کردم. شنیده‌ام که شما را خواهری است که هنوز شوهر نکرده است. اگر او را به زنی من ندهید با شهر خود شما نیز آن خواهم کرد که با چرسون کردم.» امپراتوران جواب دادند: «اگر شما غسل تعمید بکنید می‌توانید او را بزنی بگیریید و ملکوت‌خدا را وارث گردید و برادر دینی ما باشید.» و چنین بود که ولادیمیر سرانجام غسل تعمید کرد و شاهزاده خانم

۲۵. همان ص ۱۱۱.

۲۶. تاریخ روسی ص ۱۱۲.

مطرح شد موضع خود را تعیین کرد و گفت: «عیش‌روسها باده‌خواری است. ما بی‌آن خوشی نمی‌توانیم زیست ۲۲.» آنگاه هیأتی آلمانی از کاتولیکهای تابع کلیسای رم و معتقد به شعایر لاتین فرا رسید ولی آنان نیز نتوانستند کاری صورت دهند زیرا یکی از واجبات مذهب آنان روزه بود که هرکس برحسب طاعت خود می‌باید آن را کار بندد... ولادیمیر پاسخ داد: «از اینجا برو، پدران ما چنین چیزی را نپذیرفته‌اند ۲۳.»

هیأت سوم از یهودان خزر بود که بدتر از همه از آب درآمد. ولادیمیر از آنان پرسید که چرا حکومت اورشلیم دیگر به دست یهودیان نیست؟ پاسخ دادند: «خدا بر نیاکان ما خشم گرفت و ما را به جهمت گناهان در میان کافران آواره ساخت» امیر گفت: «چگونه می‌خواهید دیگران را چیزی بیاموزید و حال آنکه خود به دست خدا مطرود و آواره گشته‌اید؟ متوقعید که ما هم سرنوشت شما را قبول کنیم؟»

چهارمین و آخرین آنها، عالمی بود که از بیزانس گسیل داشته بودند. او سخن خود را با حمله به مسلمانها آغاز کرد: «ملمعتترین خلایق، چون سدوم و عموره [۲۴] که خداوند سنگهای سوزان بر سرشان باراند و آنان را در خاک فرو برد و غرق کرد... زیرا که آنان مدفوع خود را می‌خیسانند و آب در دهن می‌کنند و... ریش خود را با آن خضاب می‌کنند...» ولادیمیر با شنیدن این سخنان تف بر زمین انداخت و گفت: «چیز پستی است ۲۴.»

عالم بیزانسی، آنگاه یهودیان را متهم داشت که خدا را به صلیب کشیده‌اند. کاتولیکهای رم را هم - با لحنی ملایمتر - گناهکار دانست که شعایر مذهبی را دگرگون کرده‌اند. پس از این مقدمات بحث مفصلی در خصوص عهد عتیق و عهد جدید پیش کشید و سخن را از خلقت عالم آغاز کرد. معذک در پایان بحث ولادیمیر کاملاً قانع نشده بود، زیرا در بسایر اصرار وی برای غسل تعمید چنین گفت:

۲۲. تاریخ روسی ص ۹۷.

۲۳. همان ص ۹۷.

۲۴. تاریخ روسی ص ۹۸.

بیزانسی را به نام آنا ۲۷ بزنی گرفت. چند سالی دیگر، نه تنها همه دولتیان به مسیحیت کلیسای یونانی گردن نهادند بلکه آن، مذهب رسمی مردم روس گردید و از سال ۱۰۳۷ به بعد اداره کلیسای روسی به دست بطریق قسطنطنیه افتاد.

- ۵ -

این پیروزی بزرگی برای دیپلوماسی بیزانس بود. ورنادسکی ۲۸ آن را «یکسی از پیچهای تنیدی» می‌داند «که مطالعه تاریخ را چندان دل‌انگیز می‌کند... جالب توجه است انسان حدس بزند که امیران روس... اگر به جای قبول مسیحیت به یکی از دوکیش دیگر (اسلام و یهود) می‌گرویدند جریان تاریخ چگونه می‌بود... قبول هر کدام از این ادیان ضرورتاً در تحولات فرهنگی و سیاسی آینده روسیه مؤثر می‌افتاد. قبول اسلام روسیه را به دایره فرهنگ اسلامی که فرهنگی آسیائی - مصری است می‌کشانید و قبول مسیحیت رومی از ژرمنها، روسیه را به یک کشور لاتین با فرهنگی اروپائی مبدل می‌کرد ولیکن قبول کیش یهود یا مسیحیت ارتدوکس استقلال فرهنگی روسیه را هم در برابر اروپا و هم در برابر آسیا محفوظ نگاه می‌داشت» ۲۹.

اما روسها پیش از آنکه به استقلال نیازمند باشند نیاز به متحدینی داشتند و امپراتوری روم شرقی با همه تباهی، هنوز از نظر قدرت و فرهنگ و تجارت متحدی قابل توجه تر از امپراتوری فرو شکسته خزر می‌بود. در اینجا نباید سعی سیاستمداران بیزانس را در راه آرزویی که برای تحقق آن بیش از یک قرن کوشیده بودند، دست کم گرفت. حکایت ساده «تاریخ روس» که از تعلل و تردید و امروز وفردا کردن ولادیمیر یاد می‌کند، مانورهای سیاسی و چک و چانه‌های او را که قاعدتاً پیش از قبول تعمیم، و بالنتیجه قبول قیومت بیزانس بر خود و اتباع خود، جریان داشته است روشن نمی‌سازد. بدیهی است که چرسون،

27. Anna. 28. Vernadsky.

۲۹. ورنادسکی (۱۹۴۸) ص ۲۹-۳۳.

و همینطور ازدواج با شاهزاده آنا، جزئی از بهای معامله بوده است. اما قسمت عمده معامله عبارت بود از پایان اتحاد بیزانس - خزر برضد روسها، و جایگزینی آن با اتحاد جدید بیزانس - روس در برابر خزران. چند سال دیگر، یعنی در ۱۰۱۶، ارتش مختلط بیزانس و روس به خزران هجوم برد و فرمانروای آن را شکست داد و «آن کشور را به اطاعت خود درآورد» (مراجعه شود به فصل چهارم بخش ۸).

اما سردی روابط بیزانس و خزران، چنانکه دیده‌ایم، پنجاه سال پیش از مسیحی‌گشتن ولادیمیر، یعنی از روزگار کنستانتین پرفیروژنیتوس شروع شده بود. بیاد داریم که کنستانتین به این مطلب که: «چه کسی می‌تواند با خزرها بجنگد و چگونه؟» توجه کرده است (فصل دوم بخش ۷). او به دنبال مطلبی که پیشتر نقل کرده‌ایم چنین ادامه می‌دهد:

«فرمانروای آلانان با خزران در صلح و صفا پس نمی‌برد و دوستی امپراتور روم را ارزش بیشتری قائل می‌بود. بنابراین هرگاه خزران نخواهند که رابطه صلح و مودت با امپراتور را حفظ کنند آلان می‌تواند لطمه بزرگی به آنها بزند. آلان می‌تواند در جاده‌ها کمین کند و به مأمورین خزر در سر راه به سارکل و نواحی نه‌گانه چرسون حمله برد... بلغاران سیاه (بلغارهای ولگا) نیز می‌توانند با خزرها بجنگد برخیزند» ۳۰.

توین بی پس از نقل این مطالب بلحنی رقت‌انگیز می‌نویسد: «هرگاه آنچه کنستانتین پرفیروژنیتوس از دستورالعمل روابط خارجی امپراتوری روم شرقی نوشته است به دست خاقان خزر و وزیران او می‌افتاد اوقاتشان تلخ می‌شد و متذکر می‌گشتند که امروزه خزران یکی از آرامترین کشورهای جهان است و اگر هم در روزهای اولیه، جنگ طلبتر بوده هیچ‌گاه اسلحه خود را برضد امپراتوری روم شرقی بکار نبرده است.

30. De Administrando. chs. 10-12.

این دو دولت، در واقع، هرگز باهم نچنگیده بودند، حال آنکه خزرها غالباً با دشمنان امپراتوری روم کشمکش داشتند و این به نفع امپراتوری مزبور بود. شاید اگر خزرها نبودند امپراتوری روم از حملات متوالی خسرو دوم پرویز شاهنشاه ساسانی ایران و عربهای مسلمان جان بدر نمی‌برد... از آن پس نیز قدرت مقاومت تدافعی و تهاجمی خزران در برابر پیشروی مسلمانان در قفقاز موجب تخفیف فشار عربها بر امپراتوری روم شرقی بود. دوستی خزران و امپراتوری روم با دو فتره پیوند خویشاوندی در میان خاندانهای سلطنتی طرفین رقم زده شده بود. بنابراین کنستانتین چه در خاطر داشت که بدینگونه راجع به آزار خزران و تحریک همسایگان بر علیه آنان می‌اندیشید؟^{۳۱}»

بدیهی است که جواب سؤال توین بی این است که سیاست بیزانس بر مبنای واقعیات کار می‌کرد و چنانکه پیشتر گفته‌ایم روزگار آنان عصر احساسات نبود. روزگار ما نیز چنان نیست.

— ۶ —

مع ذلك بعدها معلوم شد که این سیاستی دوراندیشانه نبود. بار دیگر از بری نقل می‌کنیم:

«نخستین اصل سیاست امپراتوری در این قسمت از جهان عبارت بود از حفظ صلح با خزران. این نتیجه مستقیم وضع جغرافیائی امپراتوری خزر بود که در میان دنیپر و قفقاز قرار داشت. از قرن هفتم که هراکلیوس از خزران در برابر ایرانیان استمداد کرد تا قرن دهم که قدرت ایتل روی بزوال نهاد این سیاست مستمراً از طرف امپراتوران تعقیب می‌شد. به نفع امپراتوری بیزانس بود که چاقان (خاقان) بتواند همسایگان وحشی خود را کاملاً در زیر

۳۱. توین بی ص ۵۰۸.

سلطه خویش داشته باشد^{۳۲}».

این اختیار و تسلط، اینک از خاقان خزر به خاقان روس، یعنی امیر کیف انتقال یافت، ولی فایده‌ای نداشت. خزران از اقوام ترک بیابانی بودند که می‌توانستند در برابر موجهای پشت سرهم مهاجمین ترک و عرب مقاومت ورزند. آنها در برابر بلغارها، پرتاسها، پچنکها، غزها و دیگران ایستادند و همه را به فرمان خود درآوردند. روسها یا رعایای اسلاو خود حریف آن جنگجویان بیابانی نبودند و نمی‌توانستند از پس تاکتیکهای چریکی و استراتژی پرتحرک آنان برآیند^{۳۳}. مراکز قدرت روس تدریجاً در نتیجه فشار اقوام صحرائشین از بیابانهای چنوب به سوی مناطق جنگلی شمال - امیرنشینهای گالیسیا^{۳۴}، نوگورود و مسکو - انتقال یافت. بیزانس چنین حساب کرده بود که کیف نقش‌ایتل را به عنوان محافظ اروپای خاوری و به عنوان مرکز تجارت برعهده خواهد گرفت. ولی کیف در عمل بزودی دستخوش شکست شد. این پایان فصل اول از تاریخ روس بود و به دنبال آن دوران هرج و مرج فرارسید و یک مشت از امارتهای مستقل به جنگ و ستیز با یکدیگر برخاستند.

خلا قدرتی که از این وضع حاصل گردید موجهای تازه صحرائشینها را به سوی خود فرا خواند. اینها اخلاف جدید غزها بودند که به نظر ابن‌فضلان از همه اقوام وحشی دیگر که او ناگزیر به دیدار آنها بود نفرت‌انگیزتر می‌نمودند. تاریخ روس می‌گوید: «این دشمنان بت‌پرست خدانشناس» را روسها «پولووتسی^{۳۵}» و بیزانسیها «کومان^{۳۶}» و مجارستانیها «کون^{۳۷}» و ترکان دیگر «قبچاق^{۳۸}» می‌نامیدند. این قوم سرتاسر صحراها را تا هنگری، از اواخر قرن یازدهم تا قرن سیزدهم، زیر فرمان خود داشتند تا آنگاه که خود نیز در باتلاق

۳۲. جری، کتاب پیشگفته ص ۴۱۴.

۳۳. محترمین حماسه روسی مربوط به این دوران «منظومه سپاه ایگور» درباره یکی از ناکامترین حملات روسها بر ضد غزهاست.

34. Galiczia. 35. Polovtsi. 36. Kumans. 37. Kun.
38. Kipchaks.

تهاجم مغولان فرو رفتند^{۳۹}. قیقاقتها جنگهای متعددی با بیزانس کردند. شاخه دیگری از ترکان غز به نام سلجوق (این نام سلسله‌ای است که بر آنها حکومت داشتند) یک سپاه بزرگ بیزانس را به سال ۱۰۷۱ در جنگ تاریخی ملاذگرد^{۴۰} تارومار کرد و امپراتور رمانوس چهارم دیوژن را به اسارت گرفت. از آن به بعد بیزانس دیگر نتوانست ترکان را از تسلط بر بخش بزرگی از آسیای صغیر (ترکیه امروزی) مانع گردد و این بخشی بود که در گذشته قلب امپراتوری روم شرقی شمرده می‌شد.

اگر بیزانس سیاست سنتی خود را که در طول سه قرن متوالی ادامه داده بود فرو نمی‌گذاشت و خزران را به عنوان مأمی در برابر مسلمانان و ترکان و مهاجمین وایکینگ نگاه می‌داشت، می‌توان حدس زد که جریان تاریخ به چه صورت درمی‌آمد. هرچه هست سیاست متکی بر واقعیات امپراتوری بیزانس، بکلی غیر واقع‌بینانه از آب درآمد.

- ۷ -

در طول دو قرن فرمانروائی کومننهاکه به دنبال آن هم حمله مغول فرارسید صحراهای شرقی دوباره در اعماق قرون مظلمه فرو رفت. پایان سرگذشت خزرها حتی بیشتر از آغاز تاریخ آنها در تاریکی پیچیده شده است.

اشارات راجع به اواخر دوران انحطاط خزران بیشتر در منابع و مأخذ اسلامی پیدا می‌شود ولی همانطور که خواهیم دید این اشارات بسیار مبهم است و نامها و تاریخها و اطلاعات جغرافیائی تقریباً همه در معرض تفسیرهای گوناگون قرار دارد. مورخانی که گرسنه واقعیات هستند جز چند استخوان خالی چیزی برای جویدن پیدا نمی‌کنند و مانند سگان شکاری گرسنه به دنبال چیزی دندانگیر در تکاپو می‌مانند.

۳۹. یکی از شاخه‌های بزرگ کومننها، در حال فرار از جلو مغولها، در سال ۱۲۴۱ به هنگری پناهنده شدند و با مردم بومی درآمیختند. کون Kun هنوز در مجارستان از نامهای خانوادگی متداول بشمار می‌رود.

40. Manizkert.

بودند، دل‌خوشی نداشتند. سایر مورخین اسلامی مانند ابن‌مسکویه و مقدسی (که بعد از ابن‌حوقل کتاب نوشته‌اند) نیز از خروج خزران و بازگشت دوباره آنان و کمک مسلمانان سخن گفته‌اند... به روایت ابن‌مسکویه خزران در برابر این کمک، «همگی، بجز پادشاه، اسلام پذیرفتند.» مقدسی روایتی دیگر دارد که اشاره‌ای به هجوم روسها نمی‌کند و فقط می‌گوید که اهالی شهر خزر به دریا آمدند و در بازگشت به اسلام گرویدند. برای روشن‌شدن این مطلب که روایت مقدسی تا چه اندازه قابل اعتماد است متذکر می‌شویم که او فاصله بلغار و بحر خزر را کمتر از فاصله ایتل تا آن دریا می‌داند. درست چنانکه کسی نشانی گلاسکو را در جنوب لندن بدهد^{۴۲}!

با وجود درهم برهم بودن این روایات و تحریقاتی که به‌طور آشکار در آنها بکار رفته است بنظر می‌رسد که مضمون کلی آنها خالی از حقیقتی نباشد. ضربه روحی حاصل از هجوم روسها، گریز به دریا، و ضرورت استمداد از مسلمانان، ممکن است خزرها را به‌معامله با مسلمانان وادار کرده و جامعه مسلمان خزران را از اختیارات بیشتری در امور کشور برخوردار نموده باشد. دو قرن پیشتر نیز چنین معامله‌ای با مروان صورت گرفت (فصل اول بخش ۷) در آن معامله پای خزرخاقان در میان بود لیکن اثری از آن در تاریخ برجای نماند.

بیرونی، منبع دیگر اسلامی که در ۱۰۴۸ وفات یافته، روایت می‌کند که به‌روزگار او ایتل هنوز «ویرانه» بود و شاید درستتر باشد که گفته شود دوباره ویران شده بود^{۴۴}. این شهر دوباره ساخته شد ولی این بار به نام سقسین شهرت یافت^{۴۵} و تا قرن دوازدهم در تواریخ از آن به‌عنوان «شهری بزرگ بر رودخانه ولگا که در همه ترکستان

۴۳. مع ذلك بارتولد، یکی از محققین معاصر، مقدسی را «یکی از بزرگترین جغرافیدانان همه اعصار» خوانده است (مراجعه شود به کتاب دانلوب صفحه ۲۴۵).
۴۴. زکی‌ولیدی صفحه ۲۰۶.

۴۵. محتمل است که سقسین همان ایتل خزران یا آبادی دیگری در همان نزدیکیها باشد و نیز شاید این نام تغییر شکلی از نام کهن Sarisshin باشد (مراجعه شود به نقل قول دانلوب از مینورسکی صفحه ۲۴۸).

همتا ندارد» یاد شده است. ۴۶. سرانجام این شهر بنا به قول یکی از مورخان در طغیان آب غرق شد. پس از گذشت يكصد سال باتسو فرمانروای مغول پایتخت خود را بر روی ویرانه‌های آن بنا نهاد. ۴۷. باملاحظه مجموع آنچه «تاریخ روس» و منابع اسلامی دربارهٔ رویناد مصیبت بار ۹۶۵ روایت کرده‌اند می‌توان گفت که ایتل در هجوم روسها، یا در هجوم دیگری، ویران گشته ولی نمی‌دانیم که وسعت دامنهٔ این ویرانی تا کجا بوده است. این شهر بعد از خرابی، بیش از يكبار تجدید ساختمان یافته و حاصل همهٔ این مصائب تضعیف بیشتر دولت خزر بوده است. لیکن شکی نیست که دولت مزبور در محدودهٔ مرزهای کوچکتری همچنان به زندگی ادامه داده و دست کم تا دویست سال دیگر یعنی تا اواسط قرن دوازدهم، و شاید هم تا اواسط قرن سیزدهم پایرجا بوده است (اگر چه این احتمال اخیر مستبعد بنظر می‌رسد).

- ۸ -

نخستین بار که در منابع غیر اسلامی، پس از سال هولناک ۹۶۵ ذکری از خزران رفته گزارش سفر ابراهیم بن یعقوب سفیر اسپانیائی یهودی مذهب به دربار اوتوی بزرگ ۴۸ است که ظاهراً در ۹۷۳ به رشته نگارش کشیده شده و چنین پیداست که خزران در آن روزگار هنوز رونق خود را حفظ کرده بود. ۴۹. به دنبال این سفرنامه در «تاریخ روس» نیز سخن از یهودیان خزر می‌رود که در سال ۹۸۶ پس از آنکه کوشش آنها برای تبلیغ ولادیمیر و گروانیدن او به دین خود ناکام ماند به کیف مهاجرت کردند.

در قرن یازدهم، نخست خبر حملهٔ مشترک بیزانس - روس را در سال ۱۰۱۶ داریم که با شکست خزران پایان رسید. این خبر را

۴۶. احمد طوسی (قرن دوازدهم) به نقل زکی‌ولیدی صفحه ۲۰۵.

۴۷. دانلوف ص ۳۴۹.

48. Otto the Great.

۴۹. بارون جلد چهارم ص ۱۷۴.

منبعی نسبتاً معتبر: مورخ بیزانسی قرن دوازدهم سدرنوس ۵۰ روایت کرده است. ۵۱. ظاهراً برای این حمله تجمیز نیروی بزرگی مورد نیاز بوده است زیرا که سدرنوس از سفاین بیزانسی و پشتیبانی سپاهیان روسی سخن می‌گوید. روشن است که خزرها در هر موقعیتی، بنحوی، در صحنه حضور داشتند و این خصیصه از تبار ترکی، یا دیانت کلیمی آنها سرچشمه می‌گرفت و یا می‌توان گفت که هر دو عامل در آن تأثیر داشتند.

سدرنوس، نام سردار مغلوب خزران را جرجیوس تسول ۵۲ نوشته است. جرجیوس، نامی مسیحی است و گزارشی به تاریخ مقدمتر نشان می‌دهد که در سپاهیان خاقان عناصر مسیحی و مسلمان نیز وجود داشته‌اند.

ذکر دیگری از خزران، در ضمن حوادث سال ۱۰۲۳ تاریخ روس بمیان می‌آید که در آن از حملهٔ (امیر) ماتیسلاو ۵۳ به برادر خود (امیر) یاروسلاو ۵۴ سخن می‌رود و اشاره می‌شود که در این حمله از قوای خزر و کازوق ۵۵ استفاده شده است. ماتیسلاو فرمانروای امارت تموتراکان ۵۶ بود که مرکز آن، شهر خزری تاماترخا ۵۷ (شهر امروزی تامان ۵۸) در کرانهٔ خاوری تنگهٔ کرچ ۵۹ واقع بود. دولت این امارت چندان نیابید. چنانکه گفته‌ایم این تنها بخشی از قلمرو خزران بود که روسها پس از پیروزی سال ۹۶۵ به تصرف خود درآوردند. بنابراین ممکن است سربازان خزر را که در سپاه ماتیسلاو بودند از میان مردم محلی گرفته باشند.

50. Cedrenus.

۵۱. به نقل دانلوف ص ۲۵۱.

52. Georgius Tzul. 53. Matislav. 54. Yaroslav.

۵۵. کازوق یا کشک (kasog - kashak) نام تیره‌ای است در قفقاز که زیر سلطهٔ خزران بودند. ممکن است همین تیره اسلاف قزاقها بوده باشند و ممکن است چنین نباشد.

56. Tmutorakan. 57. Tamatarkha. 58. Taman.

59. Kerck.

هفت سال بعد (سال ۱۰۳۰) گزارشی داریم که سپاهی از خزران، قوای مهاجم کرد را در هم شکسته و ده هزار تن از آنان را کشته و ساز و برگشان را به‌غنیمت گرفته است. این گزارش - اگر بتوان بدان اعتماد کرد - شاهد دیگری است که نشان می‌دهد خزرها در آن تاریخ هنوز زنده و فعال بوده‌اند. لیکن تنها ماخذ این گزارش، مورخ اسلامی قرن دوازدهم، ابن‌الاثیر [*]، است که نمی‌تواند زیاد مورد اعتماد باشد.

در تقلا برای تمقیب مسیر تاریخ و کوشش در جستجوی شواهد ومدارك از منابع باختری که به‌دست ما رسیده است، با داستان غریبی دربارهٔ يك قدیس گمنام مسیحی به‌نام اوستراتیوس^{۶۰} مواجه می‌شویم. در حوالی سال ۱۱۰۰ این قدیس ظاهراً در چرسون واقع در کریمه زندانی بود. او از بدرفتاری «رئیس یهودی» زندان سخن می‌گوید که غذای مذهبی عید فصیح را بزور و اجبار به‌خورد او داده بود^{۶۱}.

لازم نیست که بر صحت این داستان پافشاری کنیم (گفته می‌شود که اوستراتیوس قدیس پانزده روز بر صلیب زنده مانده بود) نکته این است که حکایت مزبور مسلم می‌دارد که نفوذ یهود در شهر چرسون که اسماً يك حکومت مسیحی آن را اداره می‌کرد زیاد بوده است. این شهر که بیزانسیها کوشیده بودند از تسلط خزران خارج کنند و ولادیمیر آن را به‌تصرف خود درآورده بود، سرانجام باز در حوالی ۹۹۰ به‌دست بیزانس افتاده بود.

خزران در تموتراکان هم قوی بودند. به‌سوجب یادداشت ابهام-آمیزی که از حوادث سال ۱۰۷۹ در تاریخ روس آمده است: «خزرهاي تموتراکان اولگ را به‌اسارت گرفتند و او را با کشتی به تزارگراد^{۶۲} (قسطنطنیه) فرستادند.» این است آنچه در تاریخ ذکر شده و پیداست که بیزانسیها سرگرم یکی دیگر از نیرنگ‌بازیمهای خویش بودند

60. Eustratius.

61. *Kievo Pechershii Paterik*, quoted by Baron, vol. IV, 192.

62. Tsargrad.

و با وعده و وعید یکی از امرای روس را برضد دیگری مورد حمایت قرار می‌دادند. باز می‌توان دریافت که خزرها در این شهر روسی از قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند بطوری که می‌توانستند يك امیر روسی را گرفته به قسطنطنیه گسیل دارند. اولگت چهار سال پس از این واقعه با بیزانسیها کنار آمد و به‌او اجازه داده شد که به تموتراکان بازگردد و آنجا «خزرهاي را که در مرگ برادرش دست داشتند و بر ضد خود او توطئه کرده بودند بقتل رسانید» برادر اولگت به‌نام رومن^{۶۳} در همان سال که خزران اولگت را گرفته بودند، به‌دست قیچاقها کشته شده بود. آیا خزرها واقعاً کومنها را به قتل وی برانگیخته بودند؟ یا مردم آن شهر قربانی سیاست مکیاولی بیزانس گشته بودند که روسها و خزرها را بر ضد یکدیگر تحریک می‌کرد؟ هرچه هست، اینک ما به‌پایان قرن یازدهم رسیده‌ایم و خزرها هنوز در صحنه باقی هستند.

چند سالی بعد یعنی در حوادث سال ۱۱۰۶ تاریخ روس یادداشت مختصر دیگری دارد حاکی از اینکه «پولووتسی^{۶۴} یعنی کومنها به‌حوالی «زارتسک^{۶۵}» (غرب کیف) حمله برده و امیر روس قوایی را به فرماندهی سه سردار به‌نامهای «یان^{۶۶}»، «پوتیاتا^{۶۷}» و «ایوان خزر^{۶۸}» مأمور تمقیب آنها کرده است. این آخرین باری است که در «تاریخ کهن روس» ذکری از خزرها می‌رود و مندرجات این تاریخ ده سال بعد یعنی در ۱۱۱۶ متوقف می‌شود.

اما در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم، دو تن از شعرای ایرانی: خاقانی (در حوالی ۹۰-۱۱۰۶) و شاعر نامدار دیگری؛ نظامی (در حوالی ۱۲۰۳-۱۱۴۱) از همدستی روسها و خزرها در هجوم به شروان سخن می‌گویند. این دو شاعر اگرچه کارشان شعرسرائی است ولی چون بیشتر عمر خود را به‌عنوان کارمند دولت در قفقاز بسر برده و آشنائی نزدیکی با اقوام قفقازی داشته‌اند نوشته‌های آنان را باید

63. Roman. 64. Polovtsi. 65. Zaretsk. 66. Yan.

67. Putyata. 68. Ivan the khazar.

درخور اهمیت تلقی کرد. خاقانی از خزرهای دربند[*] سخن می‌گوید. دربند، مدخل و دروازه‌ای است که قفقاز را به دریای سیاه مرتبط می‌سازد و خزرها در روزهای قدرت خود در قرن یازدهم، پیش از آنکه زندگی آرامتری را در پیش گیرند از همین راه به گرجستان حمله می‌بردند. آیا خزرها در اواخر عمر به همان شیوه جنگهای قبيله‌ای دوران جوانی خود عودت کرده بوده‌اند؟

بعده، و شاید هم جلوتر از این گواهیهای شمیرای ایرانی، یادداشتهای ناچیز و کوتاه و پراغرولند سیاح مشهور یهودی ربی پتاختای رژنسبرگی^{۶۹} را در دست داریم که پیشتر آن را نقل کرده‌ایم (فصل دوم بخش ۸) بیاد داریم که او سخت اوقاتش تلخ شده بود که چرا خزرهای یهودی ناحیه کریمه از تعالیم تلمود بی‌بهره هستند و چطور پس از گذشتن از خزران داخلی و وارد شدن در ناحیه مزبور «جز شیون زنان و وعو سگان» چیزی نشنیده است آیا این سخن را صرفاً مبالغه‌ای در اظهار ناخشنودی از طرف ربی مزبور باید تلقی کرد؟ و یا گفته او را حاکی از سفر در سرزمینی باید دانست که بتازگی مورد تاخت و تاز کومنها قرار گرفته و به‌ویرانی افتاده بوده است؟ تاریخ این سفر بین سالهای ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ است. سالهایی که قرن دوازدهم به پایان خود نزدیک می‌گشت؛ و کومنها فرمانروای مطلق صحراها بشمار می‌آمدند.

و همینطور که به قرن سیزدهم وارد می‌شویم بر ابهام و تاریکی مطلب می‌افزاید و حتی منابع ناچیزی که در اختیار داشتیم بکلی می‌خشکد. با وجود این، در تاریخ ۷-۱۲۴۵ یادداشتی از یک شاهد درجه اول در دست داریم. این آخرین باری است که از خزرها به‌عنوان یک ملت نام برده می‌شود. تا این هنگام مغولها، کومنها را از اروپا - آسیا بیرون رانده و بزرگترین امپراتوری صحرا را که جهان بر خود دیده بود بنیاد نهاده بودند. این امپراتوری از مجارستان تا چین را فرا می‌گرفت.

69. Rabbi Petachia of Regensburg.

در ۱۲۴۵ پاپ اینوسان چهارم^{۷۰} هیأتی را به دربار باتوخان^{۷۱} فرزند بزرگ چنگیزخان که فرمانروای بخش غربی امپراتوری مغول بود فرستاد. مأموریت هیأت آن بود که امکانات رسیدن به تفاهم با این قدرت جدید را مورد بررسی قرار دهد و - بیشک - اطلاعاتی هم درباره توانائی نظامی آن بدست آورد. رئیس هیأت، کشیشی شصت ساله از فرقه فرانسیسکن^{۷۲} به نام جوانس دوپلانو^{۷۳} کارپینی^{۷۴} بود. این کشیش، معاصر سنت فرانسیس آسیسی^{۷۵} بود و سمت شاگردی اورا داشت. وی سیاحی پر تجربه و سیاستمداری بود که درسلسله مراتب کلیسا مقامات عالیه را طی کرده بود. هیأت در روزعید پاک^{۷۶} ۲۵ ۱۲۴۵ از کلنی^{۷۶} براه افتاد و پس از طی آلمان از دنپیر و دون گذشت و پس از یک سال به پایتخت باتوخان و اردوی زرین در مصب ولگا یعنی به شهر سرای باتو که نام دیگر آن سقسین یا ایتل است رسید.

کارپینی پس از بازگشت به‌غرب کتاب معروف خود را به نام *Historica Mongolorum* نوشت. این کتاب درمیان مقادیر زیادی اطلاعات تاریخی، نژادشناسی و نظامی مشتمل بر فهرست اقوامی است که در مناطق بازدید شده از طرف مؤلف زندگی می‌کرده‌اند. در این فهرست ضمن شمارش اقوام قفقاز شمالی در ردیف آنها و چرکسیها از «خزران که در مذهب یهودند» نام برده می‌شود. چنانکه متذکر شده‌ایم این آخرین باری است که پیش از آنکه پرده برافتد و نمایش پایان یابد، نامی از خزران در میان می‌آید. ولی روزگاران بایستی تاخاطره خزران از میان برود. بازرگانان جنوائی و ونیزی از کریمه همچنان به نام خزران یاد می‌کردند. این نام در اسناد ایتالیائی تا قرن شانزدهم بکار رفته است. البته در این روزگار خزران یک نام جغرافیائی بیش نبود نامی که ملتی از میان رفته را یادآور می‌شد.

70. Innocent IV. 71. Batu. 72. Franciscan.

73. Joannes De Plano Carpini. 74. St. Francis of Assisi.

75. Easter. 76. Cologne.

- ۹ -

خزرها حتی پس از آنکه قدرت سیاسی‌شان درهم شکست، اثر خود را در ملل مختلف و جاهای گوناگون - جاهائی که گمان آن هم نمی‌رود - باقی گذاشتند.

از جمله سلجوقها را باید یادکرد که می‌توان آنها را بنیانگذاران واقعی ترکیهٔ مسلمان دانست. در اواخر قرن دهم، سلجوقها که شاخه‌ای از غزا بودند به سوی جنوب و حوالی بخارا رفتند و از همین محل بعدها به متصرفات بیزانس در آسیای صغیر دست انداختند و آنجا را از آن خود کردند. این سلجوقیان به‌طور مستقیم در داستان ما وارد نیستند بلکه ارتباط آنها با این موضوع غیرمستقیم است زیرا چنین بنظر می‌رسد که سلسلهٔ سلجوقیان بزرگ با خزرها پیوندی نزدیک داشته‌اند. گزارش این روابط صمیمانه توسط بارهبریوس (۸۶ - ۱۲۲۶) یکی از بزرگترین نویسندگان و محققین سریانی به‌دست ما رسیده است. این نویسنده چنانکه از نام او پیداست تبار یهودی داشته ولی بعداً به مسیحیت گرویده و در بیست سالگی به مقام اسقفی رسیده بود. بارهبریوس می‌گوید که پدر سلجوق به نام توقاق یکی از سرداران سپاه خاقان خزر بود[*]. پس از مرگ او، سلجوق در دربار خاقان تربیت یافت. سلجوق که بنیادگذار یکی از سلسله‌های سلاطین گردید جوانی متهور بود و بی‌پروا با خاقان سخن می‌گفت چندانکه خاتون (ملکه) به مخالفت با او برخاست و سلجوق ناچار دربار را ترک گفت.

یکی دیگر از نویسندگان معاصر بارهبریوس، ابن‌العديم[*] است که در کتاب خود به نام «تاریخ حلب» از پدر سلجوق به عنوان «یکی از بزرگان ترکان خزر» نام می‌برد ۷۷. منبع سومی به نام ابن‌حصول[*] ۷۸ گزارش می‌کند که سلجوق «پادشاه خزران را به شمشیر زد و دبوسی را که بدست داشت بر سر او فرود آورد...» رفتار ضدونقیض غزا

۷۷. به نقل زکی‌ولیدی صفحه ۱۴۳.

۷۸. ایضاً صفحهٔ بیست و هفتم.

در برابر خزرها را که در سفرنامهٔ ابن‌فضلان آمده است نیز بیاد داریم.

بنابراین چنین می‌نماید که در میان خزرها و بنیادگذار سلسلهٔ سلجوقی روابطی صمیمانه وجود داشته گرچه رشتهٔ این دوستی بعدها به گسستگی انجامیده است. شاید علت این امر قبول اسلام از طرف سلجوقیان بوده (و حال آنکه دیگر طوایف غز مانند کومنها در کیش بت‌پرستی باقی مانده بودند). با وجود این نفوذ خزرهای یهودی حتی پس از آن گسستگی تا مدت‌ها برقرار بود. یکی از چهار فرزند سلجوق اسرائیل نامیده شد که اسمی خاص یهودان است. یکی دیگر از نوه‌های او داوود نام داشت. دانلوپ که معمولاً نویسنده‌ای بسیار محتاط است در این باره می‌گوید:

«با توجه به مطالبی که گفتیم چنین بنظر می‌رسد که این نامها نتیجهٔ نفوذ خزرهای حاکم در میان خانواده‌های سران غز باشد، معبد غزا که قزوینی[*] از آن یاد می‌کند شاید در واقع يك كنيسهٔ یهودی بوده است ۷۹.»

می‌توان این نکته را هم افزود که به‌گفتهٔ آرتامونوف اساسی یهودی در میان کومنها که تیرهٔ دیگری از غزا بودند نیز رواج داشت. فرزندان امیرکومن «کوییک ۸۰» به نامهای اسحق و دانیال ۸۱ خوانده می‌شدند.

- ۱۰ -

آنجا که مورخان فرو می‌مانند از اشاره‌های افسانه و فولکلور می‌توان سود جست.

«تاریخ کهن روس» را کشیشان گردآوری کردند. این کتاب پر است از اندیشه‌های دینی و توضیحات دور و دراز مربوط به کتاب مقدس، اما به‌موازات این نوشته‌های کلیسایی، در عصر کیف، ادبیاتی

۷۹. ا. دانلوپ ص ۲۶۱.

افسانه‌ای که در میان یهودیان غرب در قرون وسطی رواج داشت نقطه مقابل بیلینای روسی است زیرا که به‌گفته پولیاک: «افسانه‌های عامیانه یهودی، مملکتی را به نام خزر بیاد نمی‌آورد ولی از مملکتی به نام «جهودان سرخ» نام می‌برد.» بارون نیز در این باره می‌گوید:

یهودیان سرزمینهای دیگر به وجود يك کشور مستقل یهودی مباحث می‌نمودند. این يك زمينه بسیار مستعدی از برای تخیلات عامیانه بود. همانطور که در حماسه‌های اسلاوی بر پایه کتاب مقدس، بی‌آنکه اسمی از خزرها در میان آید از یهودیان سخن گفته می‌شود، یهودیان غرب نیز حکایت‌های دل‌انگیزی در پیرامون «جهودان سرخ» بهم بافته‌اند و شاید سبب آن بوده که رنگ و روی بسیاری از خزران اندکی به‌رنگ و روی مغولان مانندگی داشت^{۸۹}.

- ۱۱ -

يك قطعه دیگر فولکلور، نیمه افسانه و نیمه تاریخی، که ارتباط با داستان خزران دارد تا روزگار ما باقی مانده است. این قطعه بقدری در بنیامن دیزرائیلی^{۹۰} مؤثر افتاد که آن را مایه رومان تاریخی خود به نام «قصه شگفت‌آمیز آلروی^{۹۱}» قرار داد.

در قرن دوازدهم نهضتی به نام مسیح موعود در خزران پدید آمد. این کوششی ناقص بود برای براه انداختن يك جنگ صلیبی یهودی به منظور تسخیر فلسطین به وسیله قوه قهریه. بنیانگذار این نهضت یهودی خزر بود به نام سلیمان بن دوجی (یا روحی یا روی^{۹۲}). پسر او مناحیم و يك منشی فلسطینی نیز در این راه سلیمان را یاری می‌دادند. «آنان به همه یهودیان از نزدیک و دور در کلیه

۸۹. بارون جلد سوم ص ۲۰۴.

90. Disraeli. 91. *The Wonderous Tale of Alroy*.
92. Solomon Ben Duji (or Ruhi or Roy).

نیز بوجود آمد که خالی از رنگ مذهبی بود و آن را «بیلینا^{۸۲}» می‌خوانند. بیلینا عبارت است از حماسه‌های پهلوانی یا تصنیف‌های محلی که بیشتر مضمون آن حکایت دلاوری‌های جنگاوران نامدار و شاهزادگان نیمه‌افسانه‌ای است. «منظومه سپاه ایگور^{۸۳}» که داستان شکست آن‌سردار از کومنها را باز می‌گوید بهترین این نوع تصنیف‌هاست که به دست‌مارسیده است. بیلینا از سینه‌به‌سینه منتقل می‌شد و بنا به قول ورنادسکی «دراویل قرن بیستم هنوز در آبادیهای دوردست نواحی شمالی روسیه روستائیها این تصنیفها را می‌خواندند^{۸۴}».

برعکس تاریخ روس، این حماسه‌ها مطلقاً از خزرها یا کشور خزران نام نمی‌برند و به‌جای آن از «سرزمین یهودیان» (Zemlya Jidovskaya) سخن می‌گویند و از سکنه آنجا به‌عنوان «پهلوانان یهود» (Jidovin bogatir) یاد می‌کنند که بر صحراها فرمان می‌راندند و با سپاهیان امرای روس می‌جنگیدند. یکی از این پهلوانان که در حماسه آمده، پیلنتی یهودی است که از «سرزمین یهودیان» به‌صحرائ تزتزار^{۸۵} در زیرکوه سوروچین^{۸۶} آمده و سرانجام دلیریهای سرداری است به نام ایلیا مورمتز^{۸۷}، که سپاه ولادیمیر را از جنگ یهودان نجات داده است^{۸۸}. از این داستان روایت‌های مختلف در دست است و بررسی درباره محل تزتزار و کوه سوروچین بازی سرگرم کننده دیگری برای مورخان فراهم آورده است ولی به‌گفته پولیاک نکته قابل توجه این است که به نظر مردم روس، همسایه آنها خزران در آخرین ایام عمر خود صرفاً يك «کشور یهودی» بود و سپاه آن نیز «سپاه جهودان» بشمار می‌آمد^{۸۸}. این نظر که در میان روسها شایع بوده تفاوت زیادی با نظر مورخان مسلمان دارد که همواره بر اهمیت وجود مزدوران مسلمان در میان نیروهای خزر و نیز بر تعداد مساجد ایتل (بی‌آنکه بخواهند کنیسه‌های شهر را هم بشمارند) تأکید می‌نمایند.

82. *Bylina*. 83. *Lay of Igor's Host*.

۸۴. ورنادسکی ص ۴۴.
85. Tsetsar. 86. Sorochin. 87. Ilya Mormitz.
۸۸. پولیاک فصل هفتم.

سرزمینهای آن پیرامون نامه‌ها نوشتند... و گفتند که وقت آن فرارسیده است که خداوند قوم خود اسرائیل را از همه زمینها در بیت‌المقدس گرد آورد و نیز اعلام کردند که سلیمان بن دوجی، ایلیا^{۹۳} (الیاس) و پسر او مسیح است^{۹۴}».

ظاهراً دعوتهائی که از جوامع یهودی خاورمیانه بعمل آمده بود اثر ناچیزی داشته است. مرحله دوم دعوت بیست سال دیگر که مناحیم جوان نام داوود الروی^{۹۵} و لقب مسیح بر خود گرفته بود به منصفه ظهور رسید. اگر چه نهضت از خزران آغاز شد لیکن مرکز آن بزودی به کردستان انتقال یافت. داوود در کردستان نیروی مسلح مهمی گرد آورد. محتملاً هسته اصلی این نیرو از یهودیان محلی بود که خزران نیز آن را تقویت می‌کردند. داوود موفق شد که دژ آمد^{۹۶} واقع در شمال خاوری موصل را که دارای موقعیت سوق‌الجیشی بود بتصرف خود درآورد. ظاهراً وی امیدوار بود که از این محل قشون خود را به رها (ادسا)^{۹۷} و سپس از طریق شام به ارض مقدس ببرد.

ماجرا شاید در زمان خود آنقدرها دون کیشوت مآب بنظر نمی‌رسید زیرا که در آن روزگار خصومت دائم بین دسته‌های مختلف‌سپاهیان مسلمان وجود داشت و از طرف دیگر پایگاههای مهم صلیبیون تدریجاً از هم می‌پاشید. برخی از سرداران محلی مسلمان هم احتمالاً یهودیها را بر مسیحیان صلیبی ترجیح می‌دادند. البته داوود در میان یهودیان خاورمیانه امیدهای فراوانی را برانگیخت. یکی از سفیران او به بغداد رفت و - شاید با حرارتی میالغه‌آمیز - از یهودیان آن شهر خواستار شد که شب معینی بر بالای بامها بروند و وعده داد که از

93. Elijah.

۹۴. مأخذ عمده این نهضت نخست گزارش سیاح یهودی بنیامین تطلی است (فصل ۲ بخش ۸ این کتاب دیده‌شود) گزارش خصمانه‌ای هم از نویسنده‌ای عرب به نام یحیی المغربي در دست می‌باشد. دو دست نوشته عبری در کنیزه قاهره پیدا شده (مراجعه شود به فصل ۲ بخش ۷) که رویهم‌رفته روایت درهم‌برهم و گیج‌کننده‌ای را تشکیل می‌دهند من در اینجا از تفسیر دقیق بارون پیروی نموده‌ام.

(vol. III, p. 204; vol. IV, pp 220-4, and notes)

95. David Al-Roy. 96. Amadie. 97. Edessa.

آنجا بریال ابرها به اردوگاه مسیح انتقال خواهند یافت. عده‌ای از یهودیان شب را در پشت بامها به انتظار آن پرواز معجزآسا بسر بردند. اما حاخام بزرگ بغداد، از ترس مقامات، در برابر این مسیح قلبی رفتار خصمانه‌ای پیش گرفت و او را تهدید به تکفیر کرد و شگفت نیست که داوود الروی، سرانجام در خواب کشته شد و گفتند که عامل قتل او پدرزنش بوده که پولی گرفته و به این کار دست زده است. خاطره داوود مورد تقدیس قرار گرفته و بیست سال پس از این جریانات که بنیامن تطلی از ایران می‌گذشت «آنها هنوز با عشق و علاقه از پیشوای خود سخن می‌گفتند» ولی ماجرا به همین جا پایان نمی‌پذیرد. گفته شده است که سپر شش‌گوش داوود که امروزه زیب پرچم اسرائیل است از زمان نهضت داوود الروی به عنوان رمز ملیت یهود شناخته شده است. به قول بارون سپر شش‌گوش داوود که تا آن هنگام تنها يك نقش زینتی یا علامت جادوانه‌ای بود از آن زمان رمزی برای یهودیت بشمار آمد. مدت‌ها این نقش شش‌گوش با مهر مخمس گونه سلیمان در يك ردیف بودند و به جای همدیگر بکار برده می‌شدند. از قرن سیزدهم به بعد در نوشته‌های عرفانی و اخلاقی آلمانی آن نقش را به داوود نسبت دادند و همین نقش در ۱۵۲۷ در پرچم یهودی در پراگ نمایان گردید^{۹۸}.

بارون در این باره توضیحی می‌دهد و متذکر می‌شود که رابطه میان الروی و ستاره شش‌گوش «محتاج ابضاح و توجیه بیشتری است» هرچه هست ما می‌توانیم به‌طور قطع با قول بارون که فصل مربوط به خزران را با آن پایان می‌دهد موافقت نمائیم که می‌گوید:

«این تجربه قابل توجه کشورداری در طول پانصد سال

موجودیت خود، و پیامدهائی که در جوامع اروپای شرقی

داشت بی‌تردید بقدری در تاریخ یهود تأثیر کرده است که ما

هنوز از عهده درک آن بر نمی‌آئیم.»

بخش دوم

میراث خزان

بدینسان مهد بخشی از یهودیت معاصر را - که به لحاظ عددی انبوه‌ترین و به لحاظ فرهنگی قویترین بخش عالم یهود است، در پیش روی خود داریم.

گروه‌هایی که بارون از آنها سخن می‌گوید در حقیقت خیلی پیش از ویرانی خزران به دست مغولها، به تشعب برخاسته بودند همچنانکه عبریان کهن نیز خیلی پیش از تخریب اورشلیم متشعب گشتند و به صورت دیسپوره در عالم پراگندند. البته به لحاظ نژادی، طوایف سامی کنار رودخانه اردن و طوایف ترك - خزر کنار ولگا فرسنگها با هم فاصله داشتند ولی دست کم دو عامل مهم در تشکل آنها به يك نحو مؤثر افتاده است: هر دو گروه در كانون اتصال جاده‌های بزرگ تجارت واقع شده بودند که شرق و غرب و شمال و جنوب را بهم می پیوست. و همین وضع سبب شد که آنها به صورت مردمی بازرگان، جهانگردان معامله‌گر درآیند یا به تعبیر تبلیغات خصمانه ناموافق به «جهان وطنان بی‌ریشه» تبدیل شوند.

در عین حال، آئین غریبی که به آن گرویده بودند، این مردم را وادار کرد که با هم باشند و به یکدیگر بچسبند و جوامع خاص خود را با معابد و مدارس و مساکن و محله‌های خاص در شهرها و کشورهای زیستگاه خویش برقرار سازند، و این جمله، محدودیت‌هایی بود که در آغاز امر، خود برای خود، ایجاد می‌کردند. اختلاط نادر بین روحیه خانه‌دوشی از يك طرف و روحیه محله و محصوربودن در آن از طرف دیگر، توأم با دلبستگیها به امید ظهور مسیح موعود و افتخارات قوم برگزیده خدا، وجه اشتراك اسرائیلیهای کهن و خزرهای قرون وسطی بود؛ اگر چه خزرها شجره نسب خود را نه به سام بلکه به یافث منتسبی می‌دانستند.

- ۲ -

این کیفیت در ماجرائی که می‌توان آن را آوارگی خزران در هنگری نامید بخوبی نمایان است.

در بدری



- ۱ -

شواهد یادشده در اوراق گذشته دلالت دارد براینکه - به‌خلاف نظر سنتی مورخین قرن نوزدهم - خزرها پس از شکستی که در ۹۶۵ از روسها خوردند اگر چه امپراتوری خود را از دست دادند لیکن استقلال خود را - در محدوده‌ای کوچکتر - و نیز آئین یهودیگری را تا قرن سیزدهم همچنان حفظ کردند. حتی چنین می‌نماید که تاحدودی خوی غارتگرانه سابق خود را نیز در این مورد از سر گرفتند. بارون می‌گوید:

«بطور کلی مملکت کوچک شده خزران پابرجا ماند و کمابیش به‌نحو مؤثری در برابر همه دشمنان تا نیمه قرن سیزدهم مقاومت نمود و سرانجام در برابر یورش بزرگ مغولان به سرداری چنگیزخان از پای درآمد. حتی در این ماجرا نیز خزرها دست از مقاومت‌های لچوجانه برنداشتند تا آنگاه که همسایگان دیگر آنها همه در برابر مغولان سرتسلیم فرود آوردند. جمعیت خزرها در اردوی زرین که مرکز آن در قلمرو خزران استقرار یافته بود جذب شد. اما پیش از آشوب مغولان، و هم پس از آن، گروه‌هایی از مردم خزران به سرزمینهای اسلاوونیک که به زیر یوغ مغولان در نیامده بود کوچیدند و از این راه به ایجاد مراکز یهودی‌نشین اروپای خاوری کمک کردند.»

۱. بارون جلد سوم صفحه ۲۱۲ و یادداشت.

بیاه داریم که خیلی پیش از ویرانی خزران، طوایفی از خزرها که به نام کبر^۲ شناخته می‌شوند به مجارها پیوستند و به هنگری مهاجرت کردند. از این گذشته در قرن دهم نیز دوک مجارستانی به نام تاکسونی^۳ موج دیگری از خزرهای مهاجر را در سرزمین خود پذیرا گشت (فصل ۳ بخش ۹). دویست سال پس از این جریانها، تاریخنگار بیزانسی به نام جان سیناموس^۴ از لشکریانی سخن می‌گوید که به شریعت یهود عمل می‌کردند و به سال ۱۱۵۴ در دالماسیاه با قشون هنگری می‌جنگیدند^۵. شاید شمار اندکی از «یهودیان حقیقی» نیز در هنگری از زمان رومیان باقی مانده بودند ولی تردیدی نمی‌توان کرد که اکثریت بخش مهم یهود معاصر از اعقاب کبر - خزرهایی می‌باشند که در دوران اولیه تاریخ هنگری، نقشی چندان مسلط برعهده داشته‌اند. مردم هنگری به شهادت کنستانتین، نه تنها در آن دوران به دو زبان سخن می‌گفتند بلکه رژیم دوگانه پادشاهی - عبارۀ اخرای همان رژیم خزران - نیز در میان آنان معمول بود. در این رژیم، پادشاه در اقتدارات خود با سردار قشون مشارکت داشت. سردار به لقب جولایا گیولا^۷ خوانده می‌شد (نامی که هنوز هم در مجارستان به عنوان اسم اول معمول و متداول است) این رژیم تا پایان قرن دهم ادامه داشت. آنگاه استیغن قدیس^۸ به کیش کاتولیک رومی درآمد و گیولا را شکست داد. این گیولا همچنانکه انتظار می‌رود از خزرها بود؛ «مردی سست عقیدت که از قبول مسیحیت خودداری می‌نمود»^۹.

این ماجرا به رژیم دوگانه پادشاهی پایان داد اما نفوذ جامعه خزر یهودی در هنگری همچنان ادامه داشت. انعکاسی از آن نفوذ را در «فرمان زرین»^{۱۰} می‌توان یافت که نظیرۀ مجارستانی برای «منشور کبیرا»^{۱۱} انگلستان است. این فرمان به سال ۱۲۲۲ توسط اندره

2. Kabar. 3. Taksony. 4. John Cinnamus. 5. Dalmatia. 6. مأخذ پیشگفته ص ۲۱۲.

7. Jula - Gyula. 8. St. Stephen. 9. Anonimi Gesta Hungarorum, quoted by Macartney, P. 188 f. 10. Golden Bull. 11. Magna Carta.

(اندرو) شاه دوم^{۱۲} صادر شد و به موجب آن یهودیان از تصدی به عملیات ضرب مسکوکات و جمع‌آوری مالیات و نظارت در انحصار سلطنتی نمک ممنوع گشتند. از مضمون فرمان چنین برمی‌آید که پیش از آن تاریخ، بسیاری از یهودیان تصدی این مشاغل خطیر را برعهده داشته‌اند. حقیقت این است که در آن روزگار یهودیان حتی متصدی مناصب عالیتری نیز بودند. خزانه‌داری عواید سلطنتی در زمان اندره شاه برعهده حاجبی به نام کنت تکا^{۱۳}، از یهودیان خزر تبار و مالکین پولدار بود که گویا در مسائل مالی و سیاسی ناپه‌ای بشمار می‌آمد. امضای او در ذیل معاهده‌های صلح و قراردادهای مالی مختلف بیچشم می‌خورد. از جمله این قراردادها تضمین نامه‌ای است برای پرداخت دوهزار مارك توسط پادشاه اتریش لئوپولد دوم^{۱۴} به پادشاه هنگری. این مسأله ما را به یاد نقش مشابهی می‌اندازد که یهودی اسپانیائی حسدای بن شپروت در دربار خلیفۀ قرطبه برعهده داشت. مقایسه ماجراهای همانند آوارگان فلسطینی در غرب اروپا و آوارگان خزری در شرق آن، مشابهت میان آنها را نمایانتر می‌سازد.

جای آن دارد که این نکته را هم متذکر شویم که اندره شاه بر اثر فشار اشراف که سر به شورش برداشته بودند ناگزیر به صدور فرمان زرین تن در داد ولی تکا را برخلاف نص صریح فرمان در شغل خود ایقا کرد. حاجب دربار سلطنتی این منصب را یازده سال دیگر به کمال عزت و خوشی برعهده داشت تا آنگاه که فشار پاپ بر پادشاه چندان شدت یافت که تکا خود استعفا داد و به اتریش پناه برد. در آنجا با آغوش باز او را پذیره شدند. فرزند اندره شاه به نام بلای چهارم^{۱۵} موفق گشت که موافقت و اجازه پاپ را برای باز گردانیدن تکا تحصیل کند. تکا به هنگری بازگشت و در جریان حمله مغول به هلاکت رسید^{۱۶}.

12. Endre (Andrew) II. 13. Count Teka. 14. Leopold II. 15. Bela IV. 16. The Universal Jewish Encyclopaedia, article "Teka",.

من این توجه به ماجرای تکا را مدیون خانم ساندرز می‌باشم، ظاهراً این ماجرا از نظر مؤلفینی که راجع به خزرها چیز نوشته‌اند دور مانده است.

- ۳ -

بدینگونه اسناد و مدارک کافی گواهی می‌دهد که عنصر یهودی جمعیت هنگری - عنصری که هم از جهت عددی و هم به لحاظ نفوذ اجتماعی نقش مسلط را دارد - از اصل خزری می‌باشد. شاید چنین بنظر رسد که هنگری باتوجه به رابطه دیرین مجارها و خزرها وضع خاصی داشته است لیکن حقیقت این است که آمدن خزرها به هنگری را باید جزئی از یک مهاجرت کلی و دسته جمعی دانست که از صحراهای اروپا - آسیا به سوی غرب یعنی به سوی اروپای خاوری و مرکزی در جریان بوده است. تنها خزرها نبودند که گروههایی از آنها به هنگری آمدند. انبوهی از همان پنجنگها که مجارها را از منطقه دون فراتر از کوههای کارپات رانده بودند در برابر هجوم کومنها ناگزیر گشتند که اجازه استقرار در سرزمین هنگری را بخواهند. کومنها نیز چون پس از یک قرن در برابر هجوم مغولان قرار گرفتند ناچار بر همان طریق رفتند و کمابیش به چهل هزار تن از آنان با غلامانشان از طرف پادشاه هنگری، بلا، پناهندگی داده شد^{۱۷}.

در زمانهای نسبتاً آرامتر، این حرکت عمومی رو به غرب مردم اروپا - آسیا به صورت فشار و رانده شدن بود و در مواقع دیگر صورت یورش و تهاجم برخوردار می‌گرفت ولی نتایج حمله مغول را اگر بخواهیم به زبانی ادیبانه بیان کنیم باید بگوئیم که آن در حکم زلزله‌ای بود که به دنبال ریزش کوه برخیزد. جنگاوران تموجین^[*] که به لقب چنگیزخان خداوند روی زمین خوانده می‌شد دست به کشتار همه جمعیت شهرها می‌زدند تا درس عبرتی برای دیگران باشد و در برابر آنها مقاومت ننمایند. اسیران را در حکم حایلی زنده پیشاپیش خطوط مقدم در برابر دشمن قرار می‌دادند. همه شبکه‌های آبیاری مصب ولگا را که برای خزران برنج و مواد عمده غذایی دیگر تهیه می‌کرد ویران ساختند و جلگه‌های حاصلخیز را به بیابانهای بیحاصل تبدیل کردند که بعدها از طرف روسها dikoyeh pole نام گرفت: «زمینهای بیکرانی که نه

17. Dunlop (1954), p. 262.

کشاورزی در آن بود و نه‌چوپانی، و در فراخنای آن تنها سواران مزدوری در حرکت بودند که خدمت امیران متخاصم را برعهده داشتند، و مردمی که از دست آن امیران می‌گریختند^{۱۸}».

طاعون سال ۱۳۴۷-۸ موجب شد که قلع و قمع مردم در سرزمینهای اصلی خزر در میان قفقاز و دون و ولگا تشدید گردد. آنجا که فرهنگ صحرا به عالیترین مدارج خود رسیده بود و برگشت به بربریت، وحشتناکتر از کشورهای مجاور دیگر می‌نمود. چنانکه بارون می‌نویسد: « ویرانی و پراکندگی کشاورزان و صنعتگران و کسبه زحمتکش یهودی خلای در آن نواحی بجای گذاشت که تنها در همین اواخر روی به پرشدن نهاده است^{۱۹}».

نه تنها خزران ویران گشت، کشور ولگا بلغار و کلیه قلاع باقی‌مانده آلمانها و کومنها در قفقاز، و همچنین امارتهای جنوب روسیه (از جمله کیف) نیز به همان سرتوشت گرفتار آمدند. در طول مدتی که از هم پاشیدن اردوی زرین، از قرن چهاردهم به بعد، ادامه داشت، هرج و مرج هرچه بیشتر و بدتر گردید. در اغلب صحراهای اروپا مهاجرت تنها راهی بود که به روی مردم باز بود تا بتوانند جان و مال خود را نجات دهند^{۲۰}. مهاجرت به سوی چراگاههای امن‌تر، جریانی بود مستمر و متناوب که تا چندصد سال ادامه داشت. مهاجرت خزرها نیز بخشی از این جریان کلی بود.

چنانکه گفتیم پیش از آغاز این جریان کلنیمهای خزری در اماکن مختلف اوکراین و روسیه جنوبی، استقرار یافته بودند. در کیف خیلی پیش از تسلط روسها بر آن شهر، و هم پس از واقعه مزبور، جامعه یهودی پرونقی زندگی می‌کرد. کلنیمهای مشابه یهودی در پرسلاول^{۲۱} و چرنیگو^{۲۲} نیز وجود داشت. ربی‌موشه از یهودیان کیف در حوالی سال ۱۱۶۰ در قرانسه مشغول تحصیل بود. ربی ابراهام از

۱۸. پولیاک فصل نهم.

۱۹. بارون، جلد سوم ص ۲۰۶.

۲۰. پولیاک، فصل نهم.

21. Perislavel.

22. Chernigov.

اهالی چرنيگوو نيز در ۱۱۸۱ در مدرسه تلمود لندن درس می‌خواند. در «منظومه سپاهيان ايگور» از يك شاعر روسی در آن روزگار یاد می‌شود که نام او کوگان ۲۲ بوده است. بنظر می‌رسد که این نام اختلاطی از عنوان کوهن (کشیش) و خاقان باشد^{۲۴}. چندی پس از خرابی سارکل-که روسها آن را Biela veza می‌نامیدند - خزرها شمیری دیگر به همان نام در نزدیکی چرنيگوو بنا نهادند^{۲۵}.

در اوکراین و لهستان نام بسیاری از اماکن قدیمه از کلمه خزر یا زهید Zhid (چهود) مشتق شده است مانند Kozarzewek, Zydowo, Kozarzew, Zydaticze, Zhydowska Vola, Kozarzow, Kozara اینجاها، آبادیهائی یا فقط قرارگاههائی موقت بوده که جوامع یهودی خزر در حرکت مدام به سوی غرب مورد استفاده قرار می‌داده‌اند^{۲۶}. مشابه همین نامها را در آبادیهای کوهستانهای کارپات^{۲۷} و تاترا^{۲۸} و نیز در شهرستانهای خاوری اتریش داریم. حتی گورستان کهن یهودیان کراکو^{۲۹} و ساندومیرت^{۳۰} هردو به نام کاویوری^{۳۱} خوانده می‌شوند که ظاهراً اصل آن خزر - کبر بوده است.

در عین حال که راه خروجی اصلی خزرها رو به مغرب بود گروههائی نیز از کاروان عقب‌افتادند. جوامع یهودی که بویژه در کریمه و قفقاز تا زمان ما باقی مانده‌اند از این قبیل‌اند. در میان حکام دژکهن خزری تاماترخا^{۳۲} (تامان^{۳۳}) که در طرف مقابل کریمه آن سوی تنگه کرچ^{۳۴} واقع بود از يك سلسله امرای یهودی نام می‌رود که در قرن پانزدهم تحت حمایت جمهوری جنوا قرار داشتند و سپس فرمانبر تاتارهای کریمه گشتند. آخرین آنها به نام زکریا مذاکراتی را با امیر مسکوی^{۳۵} انجام داد. این امیر زکریا را به روسیه دعوت کرده بود تا غسل تعمید بگیرد و متقابلاً به‌عنوان یکی از اعیان روسیه

23. Kogan. 24. Poliak, ch. VII; Baron, vol. III, P. 218 and note.
25. Brutzkus, *Jewish Enc.* article "chasaren"
26. Schiper, quoted by Poliak. 27. Carpath. 28. Tatra.
29. Cracow. 30. Sandomierz. 31. Kaviory.
32. Tamatarkha. 33. Taman. 34. Kerch. 35. Muscovi.

شناخته شود. زکریا از قبول این پیشنهاد سر باز زد. اما پولیاک اظهار نظر می‌کند که در موارد دیگر «ورود عناصر یهودی - خزر در صف وجوه اعیان کشور مسکوی شاید یکی از عوامل ظهور «الحاد یهودی» Zhidovstbuyushtchik در میان کشیشان و اعیان روس در قرن شانزدهم باشد و نیز همین امر احتمالاً در ظهور مذهب سبتیون^{۳۶} (به‌زبان روسی Subbotniki)، که هنوز در میان قزاقها و روستائیان رواج دارد، مؤثر بوده است^{۳۷}».

یکی دیگر از آثار باقی‌مانده ملت خزر «جهودان کوهسار^{۳۸}» را باید شمرد که در شمال خاوری قفقاز بسر می‌برند. این جماعت ظاهراً در آن هنگام که دیگران از سرزمین اصلی خود پراکنده گشتند در همانجا باقی ماندند. شماره آنها در حدود هشت هزار است که در جوار بقایای اقوام دیرین مانند قبچاقها و اوغزها زندگی می‌کنند. این مردم خود را به‌زبان تاتی «داغ جفودی^{۳۹}» یعنی جهودان کوهسار می‌نامند. زبان تاتی را آنان از یکی دیگر از اقوام قفقازی آموخته‌اند ولی معلومات بیشتری درباره آنان در دست نیست^{۴۰}.

جوامع دیگر خزری نیز در کریمه و در بعضی جاهای دیگر که در گذشته جزو امپراتوری آنان بشمار می‌رفت باقی مانده‌اند. ولی این بقایا، در مقایسه با جریان اصلی مهاجرت به نواحی لهستان - لیتوانی و مشکلات عظیمی که همین مهاجرت در برابر مورخان و مردم‌شناسان قرار داده، ناچیز بشمار می‌آیند.

36. Sabbath-observers.

۳۷. پولیاک، فصل نهم.

38. Mountain Jews. 39. Dagh Chufuty.

۴۰. این معلومات در مقاله A. H. Kniper تحت عنوان: *People of Caucasus* در چاپ ۱۹۷۳ دایرة‌المعارف بریتانیکا مندرج است. مقاله مزبور با استفاده از منابع جدید شوروی تنظیم یافته است. در کتاب *Valley of the Forgotten People* از George Sava (لندن ۱۹۴۶) شرحی از داستان ملاقات با جهودان کوهسار درج شده که اگرچه لحنی شورانگیز دارد ولی متأسفانه اطلاعاتی درباره واقعه‌ها بدست نمی‌دهد.

- ۴ -

نواحی شرقی اروپای مرکزی که جمودان مهاجر از خزران در آن مأوی و مأمنی برای خود یافتند در اواخر هزاره اول میلادی شروع به کسب اهمیت سیاسی کرده بود.

در حدود سال ۹۶۲ قبایل سلاونیک اتحادیه‌ای به رهبری پولنهای ۴۱ که نیرومندترین آنها بودند تشکیل دادند. این اتحادیه هسته‌ای بود که کشور لهستان از آن بوجود آمد. بنابراین دوران اقتدار لهستانیها تقریباً مقارن دوران افول خزران آغاز گشت (سارکل در ۹۶۵ ویران شد). جالب توجه است که یهودیان بنایه روایت افسانه‌ای کهن در ایچاد کشور لهستان نقش مهمی داشته‌اند. گفته می‌شود که چون قبایل عضو اتحادیه در صدد برآمدند که کسی را برای پادشاهی برگزینند یک یهودی را به نام ابراهام پروکونیک ۴۲ به این مقام انتخاب کردند. شاید ابراهام مذکور از بازرگانان درس خوانده و مالدار خزر بوده است که اسلاوهای جنگلی خواسته‌اند از تجارب او استفاده برند. شاید هم وی چهره‌ای افسانه‌ای بیش نبوده ولی هرچه هست داستان نمایانگر آن است که جمودانی امثال او از احترام فراوان برخوردار بوده‌اند. دنباله داستان چنین است که ابراهام بافروتنی فوق‌العاده از تاج و تخت خود به نفع یکی از روستائیان اهل ولایت به نام پیاست ۴۴ چشم پوشید و آن روستائی سلسله تاریخی پیاست را بنیاد نهاد که در لهستان از حوالی سال ۹۶۲ تا ۱۳۷۰ حکومت راندند.

با صرف نظر از اینکه شخصی به نام ابراهام پروکونیک در واقع وجود داشته است یا نه، قراین عده در دست است که نشان می‌دهد مهاجرین یهودی خزران در کشور تازه خود با استقبال گرم مواجه گشته‌اند و وجود آنها برای اقتصاد و اداره امور دیوانی مختتم تلقی شده است. لهستانیها در لوای حکومت سلسله پیاست، و همچنین

41. Polans.

42. Abraham Prokovnik.

۴۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۷.

44. Piast.

همسایگان لیتوانی ۴۵ آنها در کناره بالتیک، مرزهای خود را بسرعت توسعه می‌دادند و بنابراین نیازمند مهاجرین تازه‌ای بودند تا در این سرزمینها سکونت گیرند و تمدنی شهری بوجود آورند. پس در درجه اول مهاجرت روستائیان و شهرنشینان و پیشه‌وران آلمانی را تشویق کردند و آنگاه در صدد جلب مهاجرینی از سرزمینهای تحت اشغال اردوی زرین ۴۶ مانند ارمنستان و اسلاوهای جنوبی و خزرها برآمدند. این مهاجرتها همه از روی میل و رغبت انجام نمی‌شد. عده زیادی از اسیران جنگی مانند تاتارهای کریمه نیز جزو دسته‌هایی بودند که برای کشت و زرع اراضی متعلق به اربابان لیتوانی و لهستانی در سرزمینهایی که در جنوب تسخیر کرده بودند اسکان داده شدند. (امارت لیتوانی در اواخر قرن چهاردهم از بالتیک تا دریای سیاه ادامه داشت) اما در قرن پانزدهم ترکهای عثمانی، فاتحین قسطنطنیه، در پیشرفت خود به سوی شمال، آن اربابان را مجبور کردند که این مردم را از املاکی که در نواحی مرزی داشتند به داخل کشور انتقال دهند ۴۷.

۴۵. این دو ملت با عقد يك رشته از معاهدات که نخستین آنها در ۱۳۸۶ به امضا رسید متحد گردیدند و مملکت لهستان را تشکیل دادند. برای رعایت اختصار، من تعبیر «جمودان لهستانی» را درباره هر دو کشور بکار خواهم برد، بدون توجه به آنکه در پایان قرن هجدهم لهستان در میان روسیه و اتریش و پروس تقسیم گردید و مردم آن رسماً به عنوان اتباع این سه کشور شناخته شدند. در امپراتوری روسیه مناطقی که جمودان از ۱۷۹۲ به بعد در آن سکونت داشتند عبارت بود از نواحی که از لهستان منتزع شده بود به اضافه قسمتهایی از اوکراین. تنها برخی از طبقات ممتاز یهود اجازه داشتند که در خارج این محدوده زندگی کنند و شمار این گروه به موجب سرشماری ۱۸۹۷ تنها دویست هزار تن بود و حال آنکه شماره یهودیان داخل محدوده که در سرزمین سابق لهستان بودند به پنج میلیون تن بالغ می‌شد.

۴۶. لهستان و مجارستان نیز در ۱۲۴۱-۴۲ مدت کوتاهی مورد حمله مغولها قرار گرفتند ولی تحت اشغال درنیامدند و همین امر تاریخ آینده این کشورها را در راه دیگری انداخت.

۴۷. پولیاک، فصل نهم.

از جمله گروههایی که بدینسان اجباراً جایجا گشتند دسته بزرگی از قرایان - یهودیان بنیادگرا - بودند که تعلیمات ربیها را قبول نداشتند. بنابراین روایتی که در میان قرایان تا عصر حاضر برقرار مانده جنگاور بزرگ لیتوانی، امیر ویتوتاس ۴۸ (ویتولد ۴۹)، در اواخر قرن چهاردهم نیاکان آنها را به عنوان اسیران جنگی از ناحیه سولخات ۵۰ در کریمه به این مناطق آورده است ۵۱. در تأیید این روایت می توان یادآوری کرد که ویتولد در ۱۳۸۸ منشوری درباره حقوق یهودیان ناحیه تروکی ۵۲ صادر کرد و سیاح فرانسوی دولانوا ۵۳ «تعداد زیادی از جهودان» را در آنجا یافت که بزبانی جز آلمانی و زبان سایر بومیان، سخن می گفتند ۵۴. آن زبان يك لهجه ترکی بود و هنوز هم چنین است - که در میان زبانهای زنده دیگر نزدیکترین آنها به لهجه کومانی ۵۵ می باشد که در قلمرو سابق خزر در دوران اردوی زرین بدان سخن می گفتند. بنا به گفته زایاچکوفسکی ۵۶ این زبان هنوز در محاورات و همچنین در مراسم نماز و دعا در میان جوامع باقی مانده قرایان در تروکی و ویلنا ۵۷ و پونیوویتز ۵۸ و لوتزک ۵۹ و حالیچ ۶۰ معمول و متداول می باشد ۶۱. قرایان مدعی اند که پیش از طاعون بزرگ سال ۱۷۱۰ سی و دو، یاسی و هفت مجتمع یهودی در لهستان و لیتوانی وجود داشته است.

قرایان لهجه کهن خود را «زبان کدوی ۶۲» می خوانند همچنانکه ربی پتاخیا ۶۳ در قرن دوازدهم مسکن آنها را در شمال دریای سیاه «سرزمین کدوها» می نامد و شرحی که درباره آنها می دهد از نخستین

48. Vytautas. 49. Vitold. 50. Sulchat.

۵۱. مأخذ پیشگفته.

52. Troki. 53. De Lanoi.

۵۴. مأخذ پیشگفته.

55. *Lingua Cumanica*. 56. Zajaczkowski. 57. Vilna.

58. Ponyeviez. 59. Lutzk. 60. Halitch.

۶۱. به نقل پولیاک، فصل نهم.

62. Kedar. 63. Petachia.

در تاریکی در شنبه، و جهل نسبت به تعالیم رسمی و غیره، با روش خاص فرقه قرایان تطبیق می نماید. به همین جهت زایاچکوفسکی ترکی شناس برجسته زمان ما، قرایان را از نظر زبان، نابترین نمونه های موجود خزرهای کهن می خواند ۶۴. اما چگونه این فرقه زبان خود را بعد از پانصد سال محفوظ نگاه داشته و حال آنکه بخش اعظم یهودیان خزر آن را به باد فراموشی سپرده و زبان پیدایش ۶۵ را به جای آن پذیرفته اند در آینده باز سخن خواهیم گفت.

- ۵ -

مملکت لهستان از همان آغاز حکومت سلسله پیاست وجهه نظر خود را مصممانه به سوی غرب دوخت و به مذهب کاتولیکی رومی پایبندی نمود. اما این کشور در مقایسه با همسایگان غربی خود از لحاظ فرهنگی و اقتصادی کشوری کم رشد بود. بنابراین سیاست جلب مهاجرین (آلمانیها از مغرب، ارمنیها و یهودیان خزر از مشرق) را پیشه کرد و به هر وسیله ممکن از تشویق آنها فروگذار ننمود، از جمله آنکه به موجب فرامین سلطنتی جزئیات وظایف و امتیازات خاصی را درباره آنها اعلام داشت.

به موجب فرمان مورخ ۱۲۶۴ بولسلاو پرهیزگار ۶۶، که در ۱۳۳۴ به تأیید کازیمیر کبیر ۶۷ رسید یهودیان از حق نگهداری معابد، مدارس و محاکم خاص خود برخوردار گردیدند و نیز حق داشتن اموال غیرمنتقول و اشتغال به هر گونه کسب و کار بدلخواه خود برای آنان شناخته شد. در زمان پادشاهی استفن بئوری ۶۸ (۸۶-۱۵۷۵)، یهودیان از حق داشتن پارلمان ویژه خود بهره مند گشتند. در این پارلمان یهودیان سالی دوبار گردهم می آمدند و می توانستند مالیاتهایی را که لازم می دانند برای وصول از همکیشان خود وضع کنند. یهودیان خزر، پس از

۶۴. زایاچکوفسکی به نقل دانلوب ص ۲۲۲.

65. Yiddish. 66. Boleslav the Pious. 67. Casimir the Great.

68. Stephen Bâthory.

ویرانی دیار خود، فصل تازه‌ای از تاریخ را آغاز کرده بودند.

یکی از شواهد بارز وضع ممتازی که برای جمهوری فراهم شده بود توقیعی است در نیمه دوم قرن سیزدهم احتمالاً توسط پاپ کلمنت چهارم خطاب به یک امیر لهستانی که نام او معلوم نیست صادر شده است. پاپ در این سند اعلام داشته است که مقامات کلیسای رم بخوبی از وجود تعداد زیادی کنیسه در شهرهای مختلف لهستان اطلاع دارند و می‌دانند که شماره این کنیسه‌ها تنها در یک شهر از پنج کمتر نیست^{۶۹}. پاپ اظهار تأسف می‌کند که گزارش شده است که ساختمان کنیسه‌ها بلندتر از کلیساها و مجلتر و مزینتر از آنهاست و پوشش سقف کنیسه‌ها با صفحات سربی رنگین است بطوری که کلیساهای کاتولیک در مجاورت آنها فقیر و ناچیز می‌نماید (این گفته بیاد می‌آورد که چگونه مسعودی از اینکه مناره مسجد اعظم ایمل بلندترین بناهای شهر است اظهار مسرت می‌کند) واقعیت شکایت پاپ از اینجا پیدااست که به موجب تصمیم مورخ ۱۲۶۷ نماینده پاپ، کاردینال گیدو^{۷۰} نیز مقرر گردید که یهودیان در هر شهر بیش از یک کنیسه نداشته باشند. از این اسناد که تقریباً مقارن حمله مغول به خزران در دست داریم چنین برمی‌آید که تا آن زمان عده کثیری از خزرها به لهستان رفته و در چندین شهر بیش از یک کنیسه تأسیس کرده بودند. بنظر می‌رسد که این خزرها در لهستان از رفاه لازم برخوردار بوده و می‌توانسته‌اند کنیسه‌هایی «مجلل و مزین» بنا کنند. در اینجا مسأله تعداد تقریبی و چگونگی ترکیب گروههای مهاجر خزر در لهستان مطرح می‌گردد.

اما راجع به تعداد این مهاجرین اطلاعات قابل اعتمادی در دست نداریم. بیاد می‌آوریم که منابع اسلامی تعداد سپاهیان خزر را در جنگ با مسلمانان سیصد هزار تن ذکر کرده‌اند (فصل ۱ بخش ۷) حتی

۶۹. محتملاً منظور از این شهر، وروکلاو wroclaw یا کراکو cracow بوده است.

70. Guido.

اگر این رقم را حمل بر مبالغه و گزافه‌گویی بکنیم باز می‌توان حدس زد که جمعیت کل خزر از نیم میلیون کمتر نبوده است. این فضلان تعداد چادرهای بلغارهای ولگا را پنجاه هزار ذکر کرده که نماینده سیصد تا چهارصد هزار جمعیت می‌باشد یعنی کمابیش در همان حدود جمعیت خزران. از سوی دیگر تعداد یهودیان مملکت لهستان - لیتوانی در قرن هفدهم را مورخین معاصر به پانصد هزار تن (پنج درصد کل جمعیت) برآورد کرده‌اند^{۷۱}. این ارقام با اطلاعاتی که درباره مهاجرت دور و دراز خزرها از طریق اکراین تا لهستان - لیتوانی داریم وفق می‌دهد. این مهاجرت با ویرانی سارکل و استقرار سلسله پیاست در اواخر هزاره اول میلادی آغاز گشت و در دوران فتوحات مغولان بر شدت آن افزوده شد و پایان آن کمابیش تا قرن پانزدهم و شانزدهم، که صحرا از جمعیت خالی گشته و خزرها ظاهراً از بسیط زمین برافتاده بودند، طول کشید^{۷۲}. این انتقال جمعیت بتدریج در طی پنج یا شش قرن گاهی بکندی و گاهی بسرعت انجام گردید. اگر ورود عده معتابیهی یهودیان فراری از بیژانس و ممالک اسلامی را به خزران در نظر بگیریم و نیز مقداری افزایش جمعیت خود خزران را نیز بحساب بیاوریم به این نتیجه می‌رسیم که انبوهی جمعیت آنان در اوج خود، یعنی در قرن هشتم، کمابیش قابل مقایسه با تعداد یهودیان لهستان در قرن هفدهم یعنی چند صد هزار نفر بوده است.

لطیفه‌ای در این ارقام نهان است. بنابه مندرجات مقاله «آمار» در «دائرةالمعارف یهود» مجموع جمعیت یهودیان جهان در قرن شانزدهم تقریباً بالغ بر یک میلیون نفر می‌شد. از اینجا معلوم می‌شود که چنانکه پولیاک^{۷۳} و کوچرا^{۷۴} و سایرین متذکر شده‌اند^{۷۵} در قرون

71. Vetuani, A. (1962), p. 278.

۷۲. آخرین آبادیهای کهن خزر در دنیس در جریان عصیان قزاقها به رهبری چملنیکي chmelnicky در قرن هفدهم ویران گردید و بقیه السیف اهالی آنها موجب افزایش بیشتر تعداد یهودانی گردیدند که در نواحی یهودی‌نشین موجود لهستان و لیتوانی زندگی می‌کردند.

73. Poliak. 74. Kutschera.

75. Poliak, op. cit., Kutschera, H. (1910).

وسطی اکثریت پیروان کیش یهود از خزران بوده‌اند که بخش بزرگی از آنها به لهستان و لیتوانی و مجارستان و بالکان رفته و جامعه یهودیان شرقی (اروپا) را تشکیل داده‌اند و همینها اکثریت عظیم یهودیان دنیا می‌باشند. حتی اگر هسته اولیه این جامعه با مهاجرینی از نواحی دیگر (چنانکه در زیر خواهیم آورد) در هم شده و عده آنها افزایش یافته باشد، شواهد قویه، مؤید اصل ترکیبی - خزری آنها می‌باشد و دست کم می‌توان آن را به عنوان یک نظریه درخور بحث جدی تلقی نمود.

دلایل دیگری که چرا نقش اصلی در رشد و تحول جامعه یهودی لهستان و دیگر نواحی اروپای خاوری را باید عمدتاً به عنصر خزری منتسب دانست، و نه به مهاجرین دیگری که از مغرب به آن نواحی آمده‌اند، در فصول آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما شاید مناسب باشد که در اینجا مطالب زیر را از مورخ لهستانی ادام وتولانی^{۷۶} نقل کنیم.

«محققین لهستانی در این نکته توافق دارند که کهنترین مجتمعه را یهودیانی که از کشورهای خزر و روسیه مهاجرت کرده بودند بنیاد گذارده‌اند و بعدها یهودیان دیگر از اروپای جنوبی و غربی فرا رسیده‌اند... دست کم بخشهایی از یهودیان (در روزگاران قدیم، بخش اعظم آنها) از مشرق؛ از کشور خزر، و سپس از کیف روسیه آمده‌اند.^{۷۷}»

— ۶ —

آنچه گفتیم درباره تعداد جمعیت کفایت می‌کند، حالا ببینیم که درباره ساخت اجتماعی و ترکیب مهاجرین خزر چه می‌دانیم؟ نخستین نکته قابل توجه، مشابهتی است که در میان مشاغل ممتاز خزرهای یهودی در لهستان و مجارستان آن روزگار وجود

76. Adam Vetulani.

77. Vetulani P. 274.

دارد. منابع مجارستانی و لهستانی از یهودیانی که مشاغلی از قبیل متصدی دارالضرب، مستوفی عواید سلطنتی، ناظر انحصار نمک، مأمور وصول مالیات و صراف یعنی بانکدار، داشتند یاد می‌کنند. همانندی این مشاغل نشان از اصل مشترک این دو جامعه مهاجر می‌دهد و چون ما می‌دانیم که قسمت اعظم جهودان هنگری از مجارهای خزر می‌باشند نتیجه‌ای که باید گرفت روشن بنظر می‌رسد.

اسناد کهن نقشی را که یهودیان مهاجر در رونق اقتصادی دو کشور مزبور داشتند منعکس می‌سازد. اهمیت این نقش مایه شگفتی نیست زیرا که در گذشته هم بازرگانی خارجی و عوارض گمرکی منبع اصلی درآمد خزران بوده است. آنها تجاربی داشتند که میزبانان شان فاقد آن بودند و از این رو منطقی بنظر می‌رسد که دربار و اشراف این کشورها برای رایزنی و اداره امور مالی از آنها استفاده کرده باشند. سکه‌های ضرب شده در قرون دوازدهم و سیزدهم با نبشته‌های لهستانی و خط عبری (فصل ۲ بخش ۱ دیده شود) آثاری است که از این فعالیتها بجای مانده است.

هنوز بدرستی معلوم نیست که این سکه‌ها یه چه مصرفی می‌رسیده‌اند. بعضی از آنها نام شاه را دارد (مانند لسک^{۷۸} و میهسکو^{۷۹}) و نقش برخی دیگر چنین است: «از سرای امیر ابراهیم بن یوسف» (محملاً نام خود ضرب کننده و صراف) و در برخی از سکه‌ها فقط يك كلمه دعاگونه: «توفیق» یا «برکت» نقش بسته است. منابع مجارستانی آن عصر از ضرب سکه‌هایی که نقره آنها را یهودیان فراهم می‌کردند سخن می‌گویند^{۸۰}.

مع ذلك برعکس اروپای غربی فعالیت یهودیان لهستانی منحصر به امور مالی و تجاری نبود. برخی از مهاجرین پولسدار در لهستان جزو ملاکین در آمدند. کنت تکا^{۸۱} در مجارستان نیز چنان بود. مثلاً در نزدیکی برسلو^{۸۲} پیش از سال ۱۲۰۳ از وجود قصبه‌ای که تمام

78. Leszek. 79. Mieszko.

۸۰. وتولانی ص ۷-۲۷۶. بارون، جلد سوم ص ۲۱۸. پولیاک، کتاب پیشگفته.

81. Count Tekka. 82. Breslau.

مالکین آن کشاورزان یهودی بودند یاد شده است ۸۲ و از نامهای خزری برخی محلها برمی آید که در اوائل کار شمار زیادی از روستائیان خزر در آنها سکونت داشته اند.

اسناد قرایان که پیشتر از آن نام بردیم پرتوی نه چندان کامل بر داستان ایجاد این آبادیها می افکند. این اسناد حکایت دارد که امیر ویتولد گروهی از قرایان را که در جنگ به اسارت گرفته بود در کراسنا ۸۴ سکونت داد و خانه و باغ و زمین در فاصله یک و نیم میلی در اختیار آنان گذاشت (اینطور اظهار نظر شده است که کراسنا همان شهرک کراسنویا ۸۵ در لهستان می باشد ۸۶).

ولی کشاورزی سرنوشت آینده جامعه یهودی نبود. این امر دلایل مختلف داشت. رونق فئودالیسم در قرن چهاردهم بتدریج روستائیان لهستان را به بردگانی تبدیل کرد که از آبادی خود نمی توانستند خارج شوند و از حق حرکت محروم بودند. در همان حال، زیر فشاری که مشترکاً از طرف مقامات کلیسایی و اربابان فئودال اعمال می شد، پارلمان لهستان به سال ۱۴۹۶ یهودیان را از تملک اراضی زراعتی ممنوع ساخت. ولی جریان جدا افتادن یهودیان از کشاورزی باید از خیلی پیشتر آغاز شده باشد. غیر از علل خاصی که ذکر شد (از قبیل تبعیضات مذهبی توأم با انحطاط وضع دهقانان آزاد و تبدیل آنان به سرف) تغییر وضع خزرها، از یک ملت غالباً کشاورز به جامعه ای غالباً شهرنشین منعکس کننده پدیده ای خاص در تاریخ مهاجرت است. از سوئی در مقابله با شرایط اقلیمی و روشهای کشاورزی متفاوت و از سوی دیگر با دسترسی به فرصتهای غیرمنتظر برای زندگی راحت تر که تمدن شهری آن را نوید می داد این مهاجرین طی چند نسل، ساخت شغلی خود را عوض کردند. اعقاب روستائیان آبروزی ۸۷ در دنیای جدید (امریکا) به پیشخدمت و رستورانچی

۸۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۹.

84. Krasna. 85. Krasnoia.

۸۶. پولیاک، فصل هفتم.

87. Abruzzi.

تبدیل شدند. اخلاف کشاورزان لهستانی نیز می توانند به مهندسین و پسیکوالیستها تبدیل شوند ۸۸.

مع ذلك تغییر شکل یهودیان خزر به صورت یهودیان لهستانی موجب نشد که یکباره رابطه آنها با گذشته خویش قطع گردد و یا هویت خود را از دست بدهند بلکه این تغییر بنحوی تدریجی و زنده انجام گرفت و چنانکه پولیاک با بیانی قانع کننده نشان داده است برخی از سنتهای مهم زندگی اجتماعی خزرها همچنان در کشور جدید محفوظ ماند. این وضع بیشتر مدیون پیدایش یک ساخت اجتماعی یا روش زندگی بود که در جای دیگری از دنیا پیدا نمی شد یعنی تشکیل شهرکهای یهودی که به عبری «Ayarah» و به زبان ییدیش «Shtetl» و به لهستانی «miastecko» نامیده می شود. هر سه نام مفید معنای تصغیر است که لزوماً ناظر به کمی مساحت آنها نمی باشد (زیرا برخی از این شهرکها وسعت معقولی داشتند) بلکه علامت تصغیر ناظر بر حق خودگردانی محدودی است که مردم این شهرکها از آن برخوردار بودند.

این شهرکها را نباید با محله های یهودی (ghetto) اشتباه کرد. محله عبارت بود از خیابانی یا محوطه ای که جمودان مجبور بودند در داخل آن زندگی کنند و اطراف آن را شهری که غیر یهودیان در آن می زیستند فراگرفته بود. از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد در هر نقطه از جهان مسیحی و نیز در بیشتر بلاد اسلامی، محله، مسکن عمومی جمودان بشمار می آمد. دیوارهایی گرداگرد آن وجود داشت که دروازه های آن را شبانگاه می بستند. این وضع موجب شیوع بیماری وحشت (کلوستروفوبیا ۸۹) و ابتلا به محدودیتهای ذهنی بود ولی در عین حال نوعی احساس امنیت نیز در مواقع پر آشوب همراه می آورد.

۸۸. عکس جریان مهاجرتی که در زمینهای بکر مستقر می شوند در مورد مهاجرینی صادق است که از کشورهای رشد یافته تر به مناطق کم رشدتر منتقل می گردند. ۸۹. Claustrophobia بیماری که انسان از تنهایی در اتاق یا خانه در بسته وحشت می کند.

چون محله نمی‌توانست از حدود خود خارج شود و توسعه یابد بناچار خانه‌ها را بلند و باریک می‌ساختند و غلبه دائم جمعیت شرایط بهداشتی نامطلوبی را فراهم می‌کرد. مردمی که در چنین محیطی زندگی می‌کردند می‌بایستی از قدرت روحی زیادی برخوردار باشند تا بتوانند عزت نفس خود را حفظ کنند و همه چنین نبودند.

اما شهرک یهودی قصهٔ بکلی جدائی بود. این نوع از مساکن چنانکه اشاره شد تنها در لهستان و لیتوانی وجود داشت و در جای دیگری از دنیا سراغ آن را نمی‌شد گرفت. این شهرکها قصبه‌های خودکفائی بودند که همه، یا غالب جمعیت آن یهودی بود. شاید تشکیل این شهرکها از قرن سیزدهم آغاز گشته بود. آنها را می‌توان به‌عنوان حلقهٔ مفقوده میان مراکز تجاری خزران و مساکن یهودی لهستان تلقی کرد.

ظاهراً نقش اجتماعی و اقتصادی این مجتمعهای نیمه‌شهری و نیمه‌روستائی در هر دو کشور به یک سان بوده است. در خزران، و بعدها در لهستان، این شهرکها زنجیره‌ای از مراکز تجارتی و بازارگاهها را تشکیل می‌دادند که نقش واسطه را در برآوردن نیازمندیهای شهرهای بزرگ و روستاها برعهده داشتند. در این شهرکها بازار مکاره‌های منظمی دایر بود و از گاو و گوسفند تا اجناس ساخته شده در شهرها و فرآورده‌های مناطق روستائی در معرض معامله و مبادله قرار داشت. این شهرکها مراکزی بودند که در آنها پیشه‌وران، از چرخ‌ساز تا آهنگر و نقره‌گر و درزی و قصاب و آسیابان و نانوا و شمعدان‌ساز، دستاوردهای خود را عرضه می‌کردند. در این شهرکها برای بیسوادان، کاغذنویس و برای مؤمنان، کنیسه و برای مسافران، منزل آماده بود و نیز در هر شهرک یک «حدر»^{۹۰} وجود داشت که به‌عنوان مدرسه مورد استفاده قرار می‌گرفت. حدر در عبری به‌معنی اتاق است.

نقلان دوره‌گرد و شعرخوانان توده‌ای در لهستان از شهرکی به

90. Heder.

شهرک دیگر می‌رفتند (نام برخی از آنان مانند «لول زبارزهر»^{۹۱} هنوز بر زبانها مانده است). شك نیست چنین وضعی در گذشته در خزران نیز برقرار بوده است. باید متذکر بود که نقلان در میان ملل شرقی هنوز هم وجود دارند.

برخی از کسب و کارها در لهستان تقریباً یکسره در انحصار یهودیان بود. از جمله تجارت چوب که می‌دانیم در خزران مهمترین مصالح ساختمانی بود و یکی از اقلام عمدهٔ صادرات بشمار می‌رفت. حمل و نقل نیز در انحصار یهودیان قرار داشت. به‌قول پولیاک^{۹۲} «شبکهٔ متراکم شهرکها موجبات تسهیل کار توزیع فرآورده‌های صنعتی را در سرتاسر کشور به‌وسیلهٔ یک نوع ارابه‌های اسبدار خاص یهودی که با مهارت زیاد ساخته می‌شدند فراهم می‌کرد. این رشته از حمل و نقل، خاصه در شرق کشور، تقریباً در انحصار یهودیان قرار داشت و رونق و رواج آن چندان بود که لفظ عبری «بعل عقله»^{۹۳} به‌معنی ارابه به‌صورت balagula در زبان روسی وارد شده است. فقط با به میان آمدن راه‌آهن در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بود که این کسب و کار از رونق افتاد.»

این مایه تخصص در ساختن ارابه و کالسکه نمی‌توانست در محله‌های در بستهٔ یهودیان غرب فراهم گردد، و شکی نیست که اصل آن از خزر بوده است. محله‌نشینان، مردمی غیرمتحرک بودند، حال آنکه خزران مانند دیگر اقوام نیمه‌صحراگرد از گردونه‌هایی که به اسب یا گاو بسته می‌شد برای انتقال چادرها و اموال و احشام خود استفاده می‌کردند. سرپردهٔ سلطنتی هم که به‌وسعت یک میدان بود و گنجایش چندصدتن را داشت باهمین وسایل جابجا می‌شد. خزرها از مهارت لازم برای حمل و نقل در ناهنجارترین جاده‌های موطن جدید برخوردار بودند.

91. Velvel Zbarzher.

۹۲. کتاب پیشگفته فصل سوم.

۹۳. ba'al agalah معنی تحت‌اللفظی آن «ارابه‌چی» است.

از دیگر حرفه‌های خاص یهودیان ادارهٔ مسافرخانه‌ها و آسیابها و تجارت پوست را باید شمرد که هیچ‌کدام از این مشاغل در محله‌های یهودی‌نشین اروپای غربی پیدا نمی‌شد.

این بود طرح کلی ساخت اجتماعی شهرک یهودی در لهستان. برخی از مشخصات آن را در شهر - بازارهای کهن هر یک از کشورها می‌توان دید ولی برخی دیگر نمایندهٔ پیوند ویژه‌ای با شهرهای خزران است که دربارهٔ آنها اطلاعاتی، اگر چند اندک، بدست داریم و احتمالاً سرمشق و نمونهٔ اصلی شهرکهای لهستانی بوده‌اند.

به‌فهرست اینگونه مشخصات ویژه، باید کنیسه‌های ساخته شده از چوب در این شهرکها را نیز افزود. کنیسه‌های مزبور به شیوهٔ پاگودا طرح‌ریزی شده و کمپنترین آنها از قرنهای پانزدهم و شانزدهم است. ساختمان این کنیسه‌ها بکلی از شیوهٔ معماری محلی و هم از شیوهٔ معماری کنایس یهودیان غربی، که بعدها در محله‌های یهودی - نشین لهستان از آن اقتباس شد، جدا می‌باشد. آرایش داخلی این کنیسه‌های کهن نیز با آنچه در اندرون کنایس محله‌های یهودی غرب معمول است فرق دارد. دیوارهای کنیسه‌های مورد بحث با نقوش عربانه (ارابسک) و نیز با تصویر جانوران پوشانیده شده و نقوذ ایرانیان را در کارهای هنری مجار - خزر منعکس می‌سازد. (فصل ۱ بخش ۳) و نیز شیوهٔ تزئینی آن نمایندهٔ تأثیر مهاجرین ارمنی در لهستان می‌باشد.^{۹۴}

لباسهای سنتی یهودیان لهستان نیز بروشنی تمام از اصل شرقی خود خبر می‌دهد. قفطان ابریشمین و بلند، شاید تقلیدی از نیم‌تنه‌های اشراف لهستان تلقی شود که از جامهٔ مغولهای ارودی زرین اقتباس گردیده است. (مد تقسیمات سیاسی را نمی‌شناسد) ولی ما می‌دانیم که اقوام صحراگرد خیلی پیش از این تاریخ قفطان می‌پوشیده‌اند. عرقچین (یارمولکا yarmolka) تا همین ایام مورد استفادهٔ یهودیان اهل تقدس و نیز اوزبکها و سایر اقوام ترک در اتحاد شوروی می‌باشد.

۹۴. همان مأخذ.

روی عرقچین هم کلاهی به نام استریمل (Streimel) می‌گذاشتند که آن را بطرز استادانه و به‌شکلی مدور می‌دوختند و با پوست روباه لبه‌دوزی می‌کردند. این کلاه را خزران از قزاقان و یا اینان از آنان آموخته بودند. همچنانکه پیشتر گفته شد تجارت پوست روباه و سمور که در خزران رواج داشت در لهستان نیز تقریباً در انحصار یهودیان درآمد. اما زنان تا نیمه‌های قرن نوزدهم دستاری سفید و بلند بر سر داشتند درست مانند یولق ۹۵ زنان قزاق و ترکمن^{۹۶}. (اسروزه زنهای یهودی مقدس به‌جای دستار، کلاه‌گیسی بر سر می‌گذارند و این کلاه‌گیس را از موهای خودشان که به‌هنگام عروسی می‌تراشند درست می‌کنند). در این مناسبت نکتهٔ دیگری را هم - اگر چه تا حدی مشکوک است - می‌توان یاد کرد و آن ولع عجیبی است که یهودیان لهستان به ماهی شکم پر کرده (gefillte fish) دارند. این ولع به لهستانیهای غیریهودی نیز سرایت کرده و این خوراک را به‌غذای ملی مبدل ساخته است. در مثل می‌گویند که شنبه بی‌ماهی نمی‌شود. آیا این مسأله هم خاطرهٔ دور و دراز از زندگی درکنار بحر خزر را منعکس می‌کند که ماهی غذای عمدهٔ آنان را تشکیل می‌داد؟

در ادبیات و فولکلور یهودی از زندگی در شهرکها با نوعی حسرت و لحنی رمانتیک یاد می‌شود. در یکی از بررسیهای جدید^{۹۷} در پیرامون آداب و رسوم شهرکها و مراسم پرشور و شغف شنبه چنین می‌خوانیم:

«هرکس هرجا باشد می‌کوشد تا بموقع خود را به‌خانه برساند و شنبه را نزد خانواده بسر برد. دوره‌گردهائی که در میان آبادیها مسافرت می‌کنند، خیاطهای دوره‌گرد، کفاشان، پینه‌دوزان، کاسبانی که در سفرند با عجله بساط خود را فرامی‌چینند و طوری می‌کنند که پیش از غروب روز

95. Jauluk

۹۶. مأخذ پیشگفته.

97. Zbrowski, M., and Herzog, E. (1952), P. 41.

جمعه به‌خانه برستند.

همینطور که خلائق رو به‌سوی خانه می‌روند شماسها در کوچه فریاد می‌زنند: «یهودیان، به گرمابه‌ها! شماس کارمند کنیسه است که وظایف گورکن و فرائش را با هم برعهده دارد. او نه از جانب خود بلکه از سوی مرجعی بالاتر سخن می‌گوید زیرا که فریاد «یهودیان به‌گرمابه‌ها» به‌منزله فرمانی تلقی می‌شود.»

جاندارترین یادآور زندگی در شهرک یهودی، اختلاط سوررئالیستی واقعیتها و افسانه‌ها در نقاشی و لیتوگرافی مارک شاگال ۹۸ می‌باشد که سمبولهای عهد عتیق را در کنار ارابه‌چیمهای ریشوی شلاق به‌دست و حاخامهای محزون با قفطان و عرقچین، مجسم می‌سازد.

شهرکها مجتمعههای عجیبی بودند که از اصل عجیب خود حکایت می‌کردند. برخی از شهرکهای اولیه را احتمالاً اسیران جنگی مانند قرایان تروکی ۹۹ بنا نهاده بودند. اشراف لهستانی و لیتوانی علاقه‌مند بودند که این اسیران را در زمینهای بایر خود اسکان دهند. اما اکثریت این قرارگاهها نتیجه مهاجرت عمومی از کشتزارهای بزرگی بود که تبدیل به بیابان شده بودند. پولیاک می‌نویسد: «پس از فتح مغولان، که آبادیهای اسلاوها به‌سوی غرب رانده شدند شهرکهای یهودی خزرها نیز با آنها رفتند» ۱۰۰.

پیشگامان مسکن جدید، احتمالاً بازرگانان پولدار خزر بودند که همواره از لهستان عبور می‌کردند و از جاده‌های پرفرت‌وآمد بازرگانی تا مجارستان می‌رفتند. مهاجرت مجارها و کبرها به سرزمین هنگری موجب تقویت رشد روزافزون مجتمعههای خزر در لهستان گردید. لهستان با مجتمعههای یهودی تبدیل به یک منطقه تراتزیتی در

میان دو کشور شد ۱۰۱. بدین ترتیب بازرگانان در مسافرتهای خود با شرایط و اوضاع و احوال نواحی مورد نظر برای سکونت آشنائی پیدا می‌کردند و می‌توانستند با مالکان اراضی که طالب مستأجر بودند تماس حاصل کنند. مالکان با این قبیل یهودیان پولدار و محترم (که ما را به‌یاد ابراهام پروکونیک ۱۰۲ می‌اندازد) قرارداد می‌بستند تا در آن املاک سکونت کنند و سکنه دیگری را هم با خود بیاورند. قاعدتاً این یهودیان پولدار به‌سراغ افرادی می‌رفتند که با آنها در یک محل زندگی می‌کرده‌اند ۱۰۳. «مجتمعهها از تعدادی کشاورز، پیشه‌ور و صنعتگر، تشکیل می‌شدند و کمابیش خودکفا بودند. بدینگونه شهرک یهودی خزری به سرزمین لهستان انتقال می‌یافت. کشاورزی کم‌کم رو به‌زوال می‌رفت ولی تا آن هنگام سکنه شهرکها دیگر، کاملاً با شرایط جدید زندگی خو گرفته بودند.

بنابراین پیشروان یهودیت معاصر پند کهن را بکار بستند که گفته‌اند: به‌دنبال اققهای نوین بروید ولی از هم جدا مشوید.

در اواخر هزاره اول میلادی مهمترین مراکز زندگی یهودیان اروپای غربی در فرانسه و اراضی راین بود. برخی از این جوامع احتمالاً در ایام حکومت رم تشکیل شده بود زیرا که در فاصله میان ویرانی اورشلیم و انحطاط امپراتوری رم، یهودیان در بسیاری از شهرهای بزرگ زیر سلطه این امپراطوری، مسکن گزیده بودند. این اجتماعات بعدها با رسیدن مهاجرین تازه از ایتالیا و افریقای شمالی تقویت گردید. از قرن نهم به این طرف اسنادی دایر بر وجود جوامع یهودی در سرتاسر فرانسه، از نورماندی تا پروانس و مدیترانه، در دست داریم.

یکی از این گروههای یهودی حتی از کانال مانس گذشت و در اوایل هجوم نورمانها در انگلستان استقرار یافت. ظاهراً این گروه را ویلیام فاتح به انگلستان دعوت کرده بود زیرا که او به پول و فعالیتهای تجاری آنان احتیاج داشت. سرگذشت این گروه را بارون بدینگونه خلاصه کرده است:

«آنها تدریجاً به صورت يك صنف «رباخواران سلطنتی» درآمدند که کار اصلی‌شان فراهم آوردن اعتبارات لازم برای امور سیاسی و اقتصادی بود. رباخواران پس از گرد آوردن ثروت‌های گزاف از راه تحمیل بهره‌های فاحش پول، سرانجام مجبور شدند که آنچه خورده بودند بالا بیاورند. پول‌های آنان به طرق مختلف توسط دولت تصرف شد. رفاه دیرپای بسیاری از خاندانهای یهودی، شکوه و جلوه خانه‌ها و جامه‌های آنان و نفوذی که در مشاغل دولتی داشتند، حتی صاحب نظران تجربه آموخته را از توجه به مخاطرات عمیق بی‌اعتنائی به‌خشم و نفرت روزافزون بدهکاران در طبقات

۱. در این حساب جهودان اسپانیا که طبقه‌ای جداگانه بشمار می‌آیند و در نهفته‌های مهاجرت که مورد علاقه ماست شرکت نکرده‌اند منظور نشده‌اند.
 ۲. *De gestis regum Anglorum* از William of Malmesbury به نقل Baron، جلد چهارم صفحه ۲۷۷.

از کجا؟



— ۱ —

دو واقعیت مهم از بررسی ما روشن می‌گردد: ناپدید گشتن ملت خزر از زیستگاه تاریخی خود از يك سوی، و همزمان با این واقعه، ظهور بزرگترین مراکز تجمع یهودیان در مناطق مجاور شمال غربی خزران، که از آغاز دیسپوره نظیر آن دیده نشده بود. بدیهی است که این دو واقعه بهم مرتبط می‌باشد و مورخان معتقدند که مهاجرت از خزران باید موجب نشو و نمای یهودیت در لهستان شده باشد. این نظر را دلایلی که در چند فصل گذشته برشمردیم تأیید و تقویت می‌کند. آنچه هنوز مورخان درباره آن اطمینان کامل ندارند میزان تأثیر مهاجرت مزبور در این امر است. یعنی کثرت و انبوهی مهاجرین خزر در مقایسه با دسته‌های مهاجر یهودیان غرب و سهم هر یک از این دو در تکوین مشخصات موروثی جامعه یهودی امروزی.

به عبارت دیگر، این واقعیت که عده کثیری از خزران به لهستان کوچیده‌اند امری ثابت و مناقشه‌ناپذیر می‌باشد اما آنچه جای سؤال باقی می‌گذارد این است که آیا مهاجرین خزر بودند که قسمت اعظم مجتمعهای یهودی‌نشین را بوجود آوردند یا آن مهاجرین را فقط باید هسته اصلی این مجتمعه محسوب کرد؟ پاسخ این پرسش متوقف خواهد بود براینکه تصویری در خصوص میزان مهاجرت «یهودیان واقعی» از سوی غرب داشته باشیم.

مختلف اجتماع و اتکاء انحصاری یهودیان به حمایت اربابان دولتی خود بازمی‌داشت... سروصدای عدم رضایت و بالا گرفتن کار به‌صورت شورشهای خشونت‌آمیز در ۹۰-۱۱۸۹، فاجعه نهائی تبعید یهودیان در ۱۲۹۰، را پیشگویی می‌کرد. پیشرفت و رونق برق‌آسای جهودان در انگلستان و شکست و انحطاط سریعتر آنها که در مدت کوتاه ۲۲۵ سال انجام پذیرفت (۱۲۹۰-۱۰۶۶) شرایط لازم را برای شکل دادن به‌سرنوشت یهودیان غربی در دوران مهم نیمه اول هزاره دوم میلادی فراهم آورد.^۳

مثال انگلستان آموزنده است زیرا که مدارک مربوط به تاریخچه جوامع یهودی انگلستان در مقایسه با سایر جاهای اروپا وضع استثنائی دارد و بسیار کامل می‌باشد. نکته مهمی که از مطالعه وضع انگلستان می‌توان دریافت این است که نفوذ اجتماعی - اقتصادی یهودیان هیچ متناسبی با تعداد اندک آنان نداشت. ظاهراً شمار یهودیان انگلستان پیش از رانده‌شدن آنها در ۱۲۹۰ هیچ‌گاه از ۲,۵۰۰ تن تجاوز نمی‌نمود.^۴ این گروه کوچک در قرون وسطی نقش مهمی را در اقتصاد انگلستان برعهده داشت، خیلی مهمتر از آنکه یهودیان لهستان با تعداد کثیر خود در آن کشور داشتند و در عین حال یهودیان انگلستان از شبکه شهرکهای مانند لهستان، که صنعتگران خرده‌پا و پیشه‌وران و کارگران و سورچیان و مسافرخانه‌داران را از قشر پائین طبقه متوسط برای آنها فراهم می‌آورد، محروم بودند و ریشه‌ای در میان مردم نداشتند. در این مسئله اساسی، انگلستان انجورین^[*] تحولات اروپای غربی را درخود خلاصه کرده بود. یهودیان فرانسه و آلمان نیز بر همان راه رفتند. موفقیت‌های شغلی آنان نامتناسب و نامعتدل بود. وضع در همه‌جا

۳. بارون، جلد چهارم ص ۷۵-۶.

۴. بنابه برآورد کلاسیک جوزف جیکوبز در *The Jews of Angevin England* بر مبنای مدارک مربوط به اسامی خانوادگی جهودان و اسناد دیگر. (به نقل بارون مجلد چهارم صفحه ۷۷).

به‌همان توالی حزن‌انگیز حوادث منجر گردید. این قصه وحشتناک همواره با ماه عسل آغاز می‌شد و با طلاق و خونریزی پایان می‌یافت. در ابتدای امر ناز جهودان را می‌کشیدند و امتیازات و مزایای خاصی به آنان داده می‌شد. اشخاص محترم، کیمیاگران درباری، همه از جهودان بودند زیرا که تنها آنان از این راز آگاه بودند که چگونه می‌توان چرخهای اقتصاد را حرکت درآورد. سسیل روث^۵ می‌نویسد: «در قرون مظلمه، بازرگانی اروپای غربی بیشتر در دست جهودان بود. تجارت برده نیز از این حکم مستثنی نبود. در اسناد کارولنژی^[*] جهود و بازرگان به‌صورت دو کلمه مترادف، به‌جای هم بکار می‌روند» اما با رشد طبقه بازرگانان محلی، جهودان بتدریج نه تنها از مشاغل پررونق‌تر بلکه حتی از انواع سنتی تجارت نیز محروم گشتند و در حقیقت تنها شغلی که برای آنان باقی ماند همان وام دادن در مقابل اخذ بهره بود... ثروت آزاد کشور را جهودان می‌مکیند ولی هر چند گاه یک بار مجبور می‌شدند که آنچه را که خورده‌اند به‌خزانه کشور بازگردانند...^۷ شایلوک^۸ خیلی پیش از دوران شکسپیر ضرب‌المثل شده بود.

در آن دوران ماه عسل، در ۷۹۷ شارلمانی هیأتی تاریخی به‌منظور عقد معاهده دوستی به بغداد نزد هارون الرشید فرستاد^[*]. در این هیأت یک یهودی به‌نام اسحق و دوتن از اشراف مسیحی عضویت داشتند. اما چون پایان تلخ این ماجرا فرا رسید فیلیپ زیبا^۹ در ۱۳۰۶ همه جهودان را از فرانسه بیرون ریخت. هر چند که بعدها عده‌ای از آنان اجازه بازگشت به آن کشور را پیدا کردند ولی از تعقیب و آزار مصون نماندند چنانکه در پایان همان قرن، جامعه یهودی فرانسه تقریباً نابود شده بود^{۱۰}.

5. Cecil Roth

۶. سسیل روث (۱۹۷۳).

۷. سسیل روث مأخذ پیشگفته.

۸. Shylock قهرمان مشهور نمایشنامه تاجر ویزی.

9. Phillip Le Bel.

۱۰. جامعه امروزین یهودیان در فرانسه و انگلستان توسط گروهی که در قرون شانزدهم و هفدهم از چنگ انکزیسیون اسپانیا گریخته بودند تشکیل شده است.

- ۲ -

اگر به تاریخ یهود در آلمان مراجعه کنیم نخستین نکته‌ای که توجه ما را بخود جلب می‌کند این است که «هیچ تاریخ تحقیقی جامعی از یهودیت آلمان در دست نداریم... جرمینیکا جودائیکا ۱۱ به لحاظ ارجاع به مآخذ تاریخی کتاب خوبی است و تا ۱۲۳۸ احوال تک تک جوامع را روشن می‌سازد»^{۱۲} البته این روشنائی بقدر کافی قوی نیست ولی به هر حال کیفیت پخش جوامع غربی یهود را در آلمان در دوران خطیری که مهاجرت یهودیان خزر به لهستان به اوج خود نزدیک می‌گشت، نشان می‌دهد.

یکی از کمترین اسناد مربوط به این جوامع در آلمان از کالونیموس^{۱۳} نامی یاد می‌کند که در ۹۰۶ با خویشاوندان خود از لوکا^{۱۴} در ایتالیا به ماینس^{۱۵} مهاجرت کرده است. تقریباً در همان ایام سخن از یهودیان در اسپیزز^{۱۶} و ورمس^{۱۷} و کمی دیرتر در جاهای دیگر مانند ترهوس^{۱۸} و متز^{۱۹} و استراسبورگ و کلنی می‌رود که جمله در باریکه کوچکی از الزاس در امتداد دره این واقع می‌باشند. جهانگرد یهودی بنیامن تطلی (فصل ۲ بخش ۸ دیده شود) این منطقه را در اواسط قرن دوازدهم دیده و چنین نوشته است: «در این بلاد بسیاری از اسرائیلیان هستند؛ مردمانی خردمند و توانگر»^{۲۰} اما این «بسیاری» در واقع چقدر بوده است؟ تعدادی اندک، چنانکه خواهیم دید.

پیش‌تر، یعنی تقریباً در سالهای ۱۰۳۰-۹۶۰ در ماینس کسی به نام ربی گرشوم بن یهودا^{۲۱} زندگی می‌کرده است که به لحاظ علم و فضل «نور دیسپوره^{۲۲}» لقب یافته بود و ریاست روحانی جامعه یهودی

11. *Germanica Judaica*.

۱۲. بارون، جلد چهارم ص ۲۷۱.

13. Kalonymous. 14. Lucca. 15. Mayence. 16. Spire.

17. Worms. 18. Trèves. 19. Metz.

۲۰. همان مأخذ ص ۷۳.

21. Gershom Ben Yehuda. 22. *Light of Diaspora*.

فرانسه و راین آلمان را برعهده داشت. در حوالی سال ۱۰۲۰ گرشوم شورائی از حاخامها در ورمس تشکیل داد که فرمانهای چندی صادر کرد. از جمله آنها فرمانی دایر بر تحریم تعدد زوجات بود (که به هر حال از مدتها پیش متروک شده بود). این فرمانها ضمیمه‌ای نیز داشتند مشعر بر اینکه در مواقع ضرورت هر حکمی را به موجب تصمیم «مجمعی صد نفره از نمایندگان کشورهای بورگندی، نورماندی، فرانسه و شهرهای ماینس، اسپیزز و ورمس» می‌توان لغو کرد. در اسناد مذهبی دیگری نیز که مربوط به همان زمان است تنها از همین سه شهر نام برده شده و می‌توان چنین نتیجه گرفت که جوامع دیگر یهودی در اراضی راین در اوایل قرن یازدهم هنوز چیز قابل ذکری بشمار نمی‌آمدند^{۲۳}.

در اواخر همان قرن، جوامع یهودی آلمان در جریان غوغای عوام که همگام با جنگ اول صلیبی مورخ ۱۰۹۶ بوتسوع پیوست بزحمت از نابودی تام و تمام خلاص یافت. ف. بارکر^{۲۴} روحیه يك جنگجوی صلیبی را با بیانی پرقوت که کمتر در صفحات انسیکلوپیدی بریتانیکا دیده می‌شود وصف کرده است^{۲۵}:

«او ممکن بود همه را بکشد تا آنگاه که تا قوزک پا در خون فرورود و آنگاه شبهنگام بزانو درافتد و از شوق در نگاه حق تعالی بگریه درآید. مگر نه سرخی او از خونی بود که از گردش چرخشت پروردگار جاری می‌شد؟»

یهودیان سرزمین راین در این چرخشت گیر کردند که تقریباً همه‌شان را چندان فشرد تا قالب تهی کردند. از طرف دیگر خود یهودیان نیز در نوعی دیگر از جنون عام گرفتار آمدند و آن عطش بیمارگونه‌ای از برای شهادت بود. بنا به روایت تاریخ نویس عبری به نام سلیمان بار سیمون، که قول او معمولاً معتبر شناخته می‌شود^{۲۶}،

23. Kutschera p. 233. 24. F. Barker.

۲۵. مقاله Crusades در چهاردهمین چاپ جلد ششم ص ۷۷۲.

۲۶. بارون، جلد چهارم ص ۹۷.

یهودیان ماینس در غوغای عوام گرفتار آمدند و بین مرگ یا قبول تعمید مخیر گشتند و آنان با تصمیم بر خودکشی دسته‌جمعی خود را سرمشق دیگران قرار دادند^{۲۷}.

«با تقلید دسته‌جمعی از آمادگی ابراهیم در قربانی کردن اسحق، پدران فرزندان خود را و شوهران زنان خود را ذبح کردند. این اعمال ناگفتنی وحشتناک و دلیرانه را به صورت آئین مذهبی قربانی با کاردهای ویژه تیز شده مطابق احکام شرع یهود، انجام می‌دادند. در بسیاری مواقع، مراجع بزرگ مذهبی که براین قربانی دسته‌جمعی نظارت می‌کردند آخرین افرادی بودند که به‌دست خود خویشتن را می‌کشتند... در این جنون عام که با شور و لمیب شهادت تقدیس یافته و وعده حتمی بهشت و ثوبات اخروی در برابرش قرار داشت تنها یک چیز مهم بود و آن اینکه انسان پیش از مرگ در دست دشمنان ناپاکار نیفتد و در بن‌بست دو راهه قتل و قبول مسیحیت گیر نکند.»

حال توجه خود را از خونهای لخته شده به‌آمار معطوف داریم و بکوشیم تا تقریبی از بزرگی جوامع یهودی آلمان بدست آوریم: منابع عبری از ۸۰۰ قربانی (ذبح یا خودکشی) در ورس و ۹۰۰ تا ۱۰۳۰۰ قربانی در ماینس سخن می‌گویند. البته بسیاری هم بودند که غسل تعمید را بر مرگ ترجیح داده، به مسیحیت گرویدند. منابع ما تعداد یهودیانی را که جان بدر برده‌اند مشخص نمی‌کنند و نیز نمی‌توان مطمئن بود که این منابع در شماره شهیدان گزافگوئی نکرده باشند. بارون از محاسبات خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «کل جمعیت هر یک از جوامع یهودی بزحمت از تعدادی که تنها برای کشتگان ذکر کرده‌اند تجاوز می‌نموده است»^{۲۸} بنابراین کسانی که در ورس یا ماینس زنده جان بدر بردند بیش از چند صد تن نبودند

۲۷. همان مأخذ ص ۱۰۴.

۲۸. همان مأخذ ص ۱۰۵ یادداشت ۲۹۲.

و این دو شهر (و در درجه سوم اسپیرز) تنها مراکز یهودی‌نشین مهمی بودند که پیشتر نامشان در فرمان ربی گرشوم ذکر شده بود.

پدینگونه درمی‌یابیم که جامعه یهودی در سرزمین آلمان حتی پیش از جنگ اول صلیبی به لحاظ تعداد اندک بود و از همین تعداد اندک هم پس از آنکه از «چرخشت پروردگار» گذر کردند، کاسته شد. در شرق راین، در آلمان مرکزی و شمالی، نه در آن روزگار و نه تا مدت‌ها پس از آن، هیچ جامعه یهودی اصلا وجود نداشت. اینکه مورخین یهودی از قدیم چنین تصور می‌کرده‌اند که جنگ صلیبی ۱۰۹۶ تمام یهودیان آلمان را جارو کرد و موجب مهاجرت دسته‌جمعی آنان به لهستان گردید افسانه‌ای بیش نیست؛ و به‌تعبیر دیگر فرضیه‌ای است موقت، که اختراع آن بدین سبب بوده است که از تاریخ خزران چیزی نمی‌دانسته‌اند و بنابراین راه دیگری نداشته‌اند تا بتوانند تمرکز یکباره و بی‌سابقه یهودیان را در اروپای شرقی - که معلوم نبود از کجا آمده‌اند - توجیه کنند. و حال آنکه در هیچ یک از منابع آن روزگار، حتی یک بار سخن از مهاجرت دسته‌های بزرگ و یا کوچک یهودی از سرزمین راین به‌نواحی شرقی داخل آلمان نمی‌رود تا چه رسد به مهاجرت دور و دراز آنان تا لهستان.

سیمون دوبنو یکی از مورخان مکتب قدیم می‌گوید: «جنگ صلیبی اول که جماعات مسیحی را به سوی آسیا در مشرق بحرکت درآورد در همان حال جماعات یهودی را نیز به سوی اروپای شرقی راند»^{۲۹}. ولی همین نویسنده چند سطر پائینتر اعتراف می‌کند که: «دربارۀ چگونگی این مهاجرت که به لحاظ تاریخ یهود آن همه اهمیت دارد هیچ‌گونه اطلاع دست اول در اختیار نداریم»^{۳۰} در مقابل باید گفت اطلاعات فراوانی درباره جوامع یهودی که در معرض صدمات جنگ اول و جنگهای دیگر صلیبی واقع شدند در دست داریم و می‌دانیم که برخی از آنان خودکشی کردند و برخی دیگر در صدد مقاومت

29. Simon Dubnov (1926) p. 427.

۳۰. همان ص ۴۲۸.

برآمدند و بطرزی فجیع کشته شدند و آنانکه جان سالم بدر بردند طالع میمون خود را مرهون این حقیقت بودند که در دوران آشوب به دژ مستحکم کشیشی یا کوتوالی پناهنده گشته بودند. چه که اینان دستکم به لحاظ نظری مسؤولیت حمایت قانونی یهودان را برعهده داشتند. اما پسا اتفاق می افتاد که این پناهندگی نیز مفید نمی افتاد و نمی توانست مانع کشتار پناهندگان گردد. بهر حال کسانی که سلامت از معرکه می جستند، پس از عبور دسته های صلیبی، به مساکن غارت زده و کنیسه های خود باز می گشتند تا زندگی تازه ای را آغاز کنند.

این ماجرا مکرراً در تواریخ بچشم می خورد: در تروس^{۳۱}، در متز و در سایر جاها. ماجرائی که تا هنگام بروز جنگ دوم صلیبی و جریانات بعدی به صورت رسم و عادت درآمده بود: «در شروع تبلیغاتی که برای هر جنگ صلیبی تازه انجام می گرفت بسیاری از یهودیان ماینس، ورمس، اسپیرز، استراسبورگ، و رزبرگ^{۳۲} و شهرهای دیگر به قلعه های مجاور می گریختند و کتابها و اموال گرانبهای خود را نزد دوستان همشهری خود به امانت می گذاشتند^{۳۳}» یکی از منابع عمده این اطلاعات «کتاب تذکره^{۳۴}» از افرائیم بار یعقوب^{۳۵} است که خود در سیزده سالگی در زمره فراریان دیگر از شهرک یهودی به قلعه ولکن برگ^{۳۶} گریخته بود^{۳۷}. سلیمان بار سیمون^{۳۸} روایت می کند که در جریان جنگ دوم صلیبی، یهودانی که از ماینس جان بدر برده بودند به اسپیرز پناهنده شدند و پس از آنکه به زادگاه خود بازگشتند کنیسه تازه ای بنا کردند^{۳۹}. این است اطلاعات اساسی

31. Trèves. 32. Würzburg.

۳۳. بارون، جلد چهارم ص ۱۲۹.

34. Book of Remembrance. 35. Ephraim Bar Jacob.

36. Wolkenburg.

۳۷. همان مأخذ ص ۱۱۹.

38. Solomon Bar Simon.

۳۹. همان مأخذ ص ۱۱۶.

مندرج در تواریخ، و باز هم تکرار می کنیم که حتی کلمه ای درباره مهاجرت یهودان در مسیر آلمان شرقی وجود ندارد. آلمان شرقی به گفته مایسس هنوز «سرزمینی خالی از یهود^{۴۰}» بود و تا چند قرن دیگر نیز به همین صورت باقی ماند^{۴۱}.

- ۳ -

قرن سیزدهم يك دوران بهبود نسبی بود. ما برای نخستین بار از وجود یهودیان در نواحی مجاور سرزمین راین اخباری می شنویم: در پالاتینیت^{۴۲} در سال ۱۲۲۵، فرایبورگ^{۴۳} در ۱۲۳۰، اولم^{۴۴} در ۱۲۴۳، هایدلبرگ^{۴۵} در ۱۲۵۵، و غیره^{۴۶}. ولی این مهلت کوتاهی بیش نبود، زیرا که قرن چهاردهم بدبختیهای دیگری برای یهودیان فرانسه و آلمان به همراه آورد.

اولین مصیبت عبارت بود از بیرون رانده شدن همه یهودیان از املاک سلطنتی فیلیپ زیبا. فرانسه از يك بحران اقتصادی رنج می برد و بر سبیل معمول، این بحران اقتصادی با کاهش ارزش پول و ناراحتیهای اجتماعی توأم بود. فیلیپ می کوشید که این بیماری را با روش مألوف اعمال فشار بر یهودیان درمان بخشد و آنان را مجبور به پرداخت صد هزار لیور در سال ۱۲۹۲ و دویست و پانزده هزار لیور در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵ کرد. آنگاه برای بهبود وضع مالی ناپسامان دست به تصمیم تند دیگری زد. در ۲۱ ژوئن ۱۳۰۶ دستوری سری صادر کرد که کلیه یهودیان کشور را در روز معینی بازداشت و بعد از مصادره اموال از کشور اخراج کنند. این دستور در ۲۲ ژوئیه به موقع اجرا گذاشته شد و همه یهودیان را در طی چند هفته از کشور بیرون ریختند. فراریان به نواحی دیگری در فرانسه، خارج از قلمرو املاک سلطنتی، مهاجرت کردند مانند پروانس^{۴۷}،

40. Judenrein. 41. Mieses (1424) p. 275. 42. Palatinate.

43. Freiburg. 44. Ulm. 45. Heidelberg.

۴۶. همان مأخذ ص ۲۷۴-۵.

47. Provence.

بورگندی^{۴۸}، اکیتن^{۴۹} و برخی املاک فئودالی دیگر. ولی به گفته مایسس «هیچ‌گونه مدرک تاریخی در دست نداریم که نشان دهد که تعداد یهودیان آلمان در نتیجه گرفتاری جامعه یهودیان فرانسه، در این دوران که جامعه مزبور با استیصال حتمی مواجه شده بود، افزایش یافته باشد»^{۵۰}. و هیچ مورخی هرگز چنین نظری نداده است که یهودیان فرانسه، چه در آن زمان و چه در زمان دیگری، به طور دسته‌جمعی از آلمان گذر کرده و به لهستان رفته باشند.

در دوران سلطنت اخلاف فیلیپ در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۳۰ اقداماتی برای بازگشت دادن برخی از یهودیان انجام گرفت ولی مصیبتی که وارد شده بود طوری نبود که با این کارها جبران شود و نیز این کارها از تجدید فشار و آزار عمومی علیه جمودان جلوگیری ننمود. در پایان قرن چهاردهم، فرانسه نیز مانند انگلستان به سرزمینی تهمی از جمود تبدیل شده بود.

- ۴ -

مصیبت دوم در این قرن فاجعه بار بروز موت‌اسود (طاعون) بود که در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ یک سوم مردم اروپا را بکشتن داد. تلفات طاعون در برخی از نواحی حتی به دو سوم جمعیت بالغ شد. طاعون از آسیای خاوری برخاسته و از راه ترکستان به اروپا رسیده بود. اینکه چگونه جلو این بیماری را باز گذاشتند و آن بیماری با مردم اروپا چه کرد داستانی است که نمایشگر حماقت‌آدمیزاد می‌باشد. یکی از سران تاتار به نام جانی‌بیگ در ۱۳۴۷، شهر کفا^{۵۱} (فئودسیا^{۵۲}) امروزی) را در کریمه محاصره گرفته بود. این شهر در آن روزگار یکی از بنادر بازرگانی جنوائیها بشمار می‌آمد. بیماری در میان سپاهیان جانی بیگ شیوع داشت، او نمش برخی از قربانیان بیماری

48. Burgundy. 49. Aquitaine.

۵۰. همان مأخذ ص ۲۷۳.

51. Kaffa. 52. Feodecia.

را با منجنیق به درون شهر پرتاب کرد و بدین‌گونه سکنه شهر در معرض سرایت و آلودگی قرار گرفتند. کشتیهای جنوائی نیز موشها و کیکهای آلوده را به سوی غرب و بنادر مدیترانه انتقال دادند و بیماری از آنجا به داخل اروپا راه یافت.

قرار نبود که میکرب طاعون *Pasteurella pestis* فرقی در میان گروههای مختلف قائل شود ولی با این همه یهودیان را مورد لطف خاص خود قرار داد. آنها که پیشتر به ریودن و کشتن کودکان مسیحی متهم می‌شدند اکنون در معرض اتهام دیگری نیز قرار گرفتند: گفته شد که یهودیان چاههای آب را مسموم می‌کنند تا موت‌اسود را در جهان پیراکنند. داستان حتی سریعتر از خود موشهای طاعونی در اطراف واکناف شایع گشت و نتیجه آن به آتش‌کشانی شده گروه گروه یهودیان درس تاسر اروپا بود. یک بار دیگر خودکشی از طریق ذبح همدیگر، تنها تدبیری بود که یهودیان به طور دسته‌جمعی در پیش گرفتند تا زنده زنده در آتش افکنده نشوند.

جمعیت اروپای غربی که قسمت اعظم آن بهلاکت رسیده بود تا قرن شانزدهم نتوانست دوباره به سطح پیش از طاعون باز گردد. اما یهودیان که از دو جانب، هم به وسیله موشها و هم به وسیله آدمها، در معرض تلف قرار گرفته بودند جز اندکی جان سلامت نبردند و چنانکه کوچرا^{۵۳} گفته است:

«مردمی که در زیر ضربات بیرحمانه سرنوشت قرار گرفته بودند دست به انتقامجویی از یهودیان زدند و با آتش و شمشیر به جان بقیة‌السیف طاعون افتادند چنانکه چون بیماری فروکش کرد در واقع، بنا به روایت مورخان آن زمان، دیگر هیچ یهودی در آلمان باقی نمانده بود. چنین استنباط می‌شود که در خود آلمان، یهودیان از رفاه بی‌نصیب بودند و هرگز نتوانستند جوامعی بزرگ و پرجمعیت بوجود آورند. در چنین اوضاع و احوالی چگونه ممکن

53. Kutschera.

بود که جهودان آلمان جوامع انبوه یهود را در لهستان پایه‌گذاری کنند؟ تعداد یهودیان لهستان در حال حاضر (یعنی در ۱۹۰۹)، در برابر جمعیت یهودیان آلمان، به نسبت ده بریک است. در حقیقت فهم این مطلب بسیار دشوار می باشد که چگونه چنین فکری مطرح گردیده و یهودیان اروپای شرقی را مجموعه‌ای از مهاجران غرب و بویژه آلمان تلقی کرده‌اند؟^{۵۴}

مع‌ذلك، مرگ سیاه در نظر مورخین بعد از جنگ اول صلیبی، بزرگترین عامل ایجاد یهودیان شرقی بشمار آمده است و درست همچنانکه در مورد جنگهای صلیبی گفتیم در این مورد هم هیچ‌گونه مدرکی که حاکی از مهاجرت خیالی یهودیان باشد در دست نداریم، بلکه قراین برخلاف آن دلالت دارد و نشان می‌دهد که تنها امید یهودیان برای زنده ماندن در مقابله با این خطر همان روش تجمع پایکدیگر و پناهنده شدن به استحکامات یا نقاط دیگری در حول و حوش خود بود که محیط آن کمتر خصومت‌آمیز باشد. روشی که در مقابله با مخاطرات حاصل از جنگ صلیبی نیز در پیش می‌گرفتند. مایسس تنها یک مورد در جریان شیوع طاعون، از مهاجرت سخن می‌گوید بدین‌گونه که یهودیان اسپیرز از شکنجه و آزار گریختند و به هایدلبرگ (یعنی ده‌میل دورتر) پناهنده گشتند.

پس از استیصال کلی جوامع کهن یهودی در فرانسه و آلمان به دنبال طاعون مدت دو قرن اروپای غربی از یهودیان خالی ماند و فقط چند مجتمع یهودی به زندگی گیاه‌وار خود ادامه داد. در این میان اسپانیا، استثنائی بشمار می‌آید. اما یهودیانی که جوامع جهود امروزی انگلستان و فرانسه و هلند را در قرون شانزدهم و هفدهم بنیاد نهادند از جنسی بکلی دیگر بودند. اینها یهودیانی بودند که پس از هزار سال زندگی در اسپانیا مجبور به فرار از آن کشور شده بودند. تاریخ

این یهودیان - که سفاردیم ۵۵ نامیده می‌شود - یعنی تاریخ یهودیان امروزه اروپا خارج از زمینه بحث این کتاب است. می‌توان با اطمینان خاطر چنین نتیجه گرفت که تصور سنتی خروج دسته‌جمعی یهودیان غربی از اراضی راین و مهاجرت آنها به لهستان که مستلزم عبور از عرصه خصومت‌بار و خالی از یهود آلمان بود به لحاظ تاریخی تصویری استوار و موجه نمی‌باشد. با توجه به تعداد اندک یهودیان سرزمین راین، و کراهت آنان نسبت به ترک دره راین و مهاجرت به سوی شرق، و همچنین با توجه به رفتار یکنواخت آنان در برابر مصیبت‌ها، و نبودن هیچ روایتی در تواریخ آن زمان که حاکی از چنین مهاجرتی باشد این تصور با واقعیات ناسازگار می نماید. دلایل دیگری نیز در تأیید این مدعا از طرف زبان‌شناسان اقامه گردیده است که در فصل هفتم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

می‌گوید:

«در طول قرون میانه در شرق با يك سلسله مجامع یهودی مواجه می‌شویم که از باواریا تا ایران و قفقاز و آسیای صغیر و بیزانس ادامه می‌یابد (ولی) در مغرب باواریا، در تمام طول آلمان، خلای وجود دارد... درست نمی‌دانیم که این مهاجرین یهودی چگونه به نواحی آلپ آمده بودند ولی بی‌هیچ شك می‌توان گفت که سه انبار بزرگ یهودان یعنی ایتالیا و بیزانس و ایران از زمان باستان در این باره نقش مهمی داشته‌اند»^۴.

در این فهرست نامی از خزران دیده نمی‌شود و حال آنکه این کشور، چنانکه پیشتر گفته‌ایم، به‌عنوان مأوی و منزل، از طرف یهودیانی که از سرزمینهای بیزانس و خلافت اسلامی مهاجرت می‌کردند مورد استفاده قرار می‌گرفت. مایسس به‌خاطر رد و ابطال افسانه‌ای که اصل و تبار یهودیان شرقی را به سرزمین راین می‌رساند اعتبار فراوانی بدست آورد. لیکن او نیز از تاریخ خزر چیز زیادی نمی‌دانست و از اهمیت آن از نظر جمعیت‌شناسی غافل بود. با اینهمه شاید حق داشت که در بحث از منابع مهاجرت یهودیان اتریش، از ایتالیا نیز نام می‌برد. ایتالیا نه تنها از زمان امپراتوری رم تقریباً ملامال از یهود بود بلکه، مانند خزران، بعدها هم عده‌ای از مهاجرین بیزانسی را در خود جای داد. بنابراین شاید بتوان گفت که جزء ناچیزی از یهودیان اصلی سامی نژاد از این طریق در میان یهودیان اروپای شرقی راه یافته‌اند لیکن همانطور که گفتیم این فقط جزء ناچیزی می‌توانست باشد زیرا که هیچ اثری در تاریخ، از مهاجرت عمده یهودیان ایتالیا به اتریش، مشهود نیست و حال آنکه مدارک زیادی از عکس این جریان در دست داریم که نشان می‌دهد یهودیان اتریش پس از آنکه در اواخر قرن پانزدهم از نواحی آلپ رانده شدند به ایتالیا روی آوردند. البته این گونه جزئیات از روشنائی تصویر می‌کاهد و انسان دلش می‌خواهد که ای‌کاش یهودیان سوار بر

۴. مایسس ص ۲-۲۹۱.

خطوط متقاطع



— ۱ —

بنابعدلایلی که در فصول گذشته آوردیم باسانی می‌توان دریافت که چرا مورخان لهستانی — که بالاخره بیش از دیگران با منابع مربوط به این بحث آشنا می‌باشند — موافقت دارند که «در بدایت احوال، قسمت اعظم جمعیت یهودی، از کشور خزران نشأت گرفته است»^۱ ممکن است حتی انسان به‌مبالغه در این باب کشانده شود و مانند کوچرا دعوی کند که یهودیان شرقی، صد در صد، از تبار خزری می‌باشند. چنین دعویی در صورتی روا بود که در جستجوی اصل و نسب جمهودان، سروکاری جز با جامعه بد عاقبت یهودیان فرانسه و راین نمی‌داشتیم؛ اما در اواخر قرون وسطی، با پیدایش و برافتادن پایگاههای یهودی در سرتاسر قلمرو سلطنت سابق اتریش — هنگری و بالکان بر پیچیدگی مطلب افزوده گشت. نه تنها وین و پراگ دارای جمعیت معتنا بهی یهودی بودند بلکه در کارینتیا^۲، اقلا پنج محل به نام «یهودیه» (Judendorf) می‌شناسیم. در کوهستان استیریا^۳ نیز قلعه‌های یهودی نشین (Judenburg) و آبادیهای یهودی نشین (Judenstadt) دیگر وجود داشته است. پیش از پایان قرن پانزدهم یهودیان از هر دو ناحیه بالا رانده شدند و به ایتالیا و لهستان و مجارستان رفتند ولی باید پرسید که اصل آنان از کجا بوده است؟ مسلماً نه از غرب. چنانکه مایسس در بررسی این جوامع پراکنده

۱. وتولانی، همان مأخذ.

2. Carinthia. 3. Styria.

عرشه يك كشتی اشرافی به لهستان می‌رفتند و تمام بایگانی آن را هم رفته و شسته نگاه می‌داشتند.

با وجود این، خطوط کلی جریان مهاجرت را می‌توان بخوبی تشخیص داد. مجتمعات آلپ به‌اغلب احتمال شاخه‌های غربی جریان کلی مهاجرت خزران به سوی لهستان بوده‌اند. این مهاجرت‌ها چندین قرن طول کشید و مهاجرین راه‌های مختلفی را - راه اوکراین، نواحی اسلاو شمال‌هنگری و شاید هم راه بالکان - در پیش گرفتند. در یکی از افسانه‌های رومانی سخن از تهاجم سپاهیان یهودی به کشور مزبور می‌رود که ظاهراً در تاریخ نامعلومی رخ داده است.^۵

- ۲ -

افسانه عجیب دیگری نیز هست که به تاریخ یهود اتریش ارتباط دارد. این افسانه را مورخان مسیحی در قرون میانه نقل کرده، مورخان بعدی هم حتی تا اوایل قرن هجدهم - با لحنی جدی آن را بازگو نموده‌اند. افسانه چنین می‌گوید که در روزگاران پیش از مسیحیت در ایالت‌های اتریش امیرانی یهودی حکومت می‌رانده‌اند. «تاریخ اتریش» که کشیشی از اهالی وین به‌روزگار فرمانروائی آلبرت سوم (۹۵-۱۳۵۰) آن را گرد آورده است فهرستی بالغ بر بیست و دو تن از این شهریاران یهودی را بدست می‌دهد که یکی از پس دیگری به حکومت رسیده‌اند. این فهرست نه‌تنها مشتمل بر اسامی آن شهریاران است بلکه طول مدت حکومت و محل دفن هر یک از آنها را هم مشخص می‌سازد. برخی از این نامها بروشنی دارای آهنگ اورال - آلتائی است. مثلاً سنان ۴۵۶ سال حکومت کرده و در استوبنتور^۷ در وین به‌خاک سپرده شده است. زیپان^۸ ۴۳ سال حکومت کرده و گور او در تولن^۹ است و از این قبیل. در این فهرست نام‌هایی مانند لپتون^{۱۰}، ملون^{۱۱}، رپتان^{۱۲}، رایون^{۱۳}،

۵. دایرة‌المعارف یهودی جلد دهم ص ۵۱۲.

6. Sennan. 7. Stubentor. 8. Zippan. 9. Tulln.
10. Laption. 11. Ma'alon. 12. Raptan. 13. Rabon.

افرا^{۱۴} و سامک^{۱۵} نیز بچشم می‌خورد. پس از این شهریاران یهودی، پنج‌تن از امرای دیگر به حکومت رسیده‌اند که آنها بت‌پرست بوده‌اند و آنگاه سلسله حکام مسیحی آغاز می‌شود. این افسانه را با تغییراتی هنریکوس گوندلفینگوس^{۱۶} (۱۴۷۴) و دیگران، در کتاب‌هایی که به‌زبان لاتینی درباره تاریخ اتریش نوشته‌اند تکرار کرده‌اند و آخرین آنها انسلموس شرام^{۱۷} (۱۷۰۲) در کتاب Flores Chronicorum Austriae بوده که ظاهراً هنوز به‌صحت آن اعتقاد داشته است.^{۱۸}

این قصه عجیب از کجا پیدا شده است؟ بگذارید از مایسس بشنویم: «خود این واقعیت که قصه‌ای چنان در میان آمده و طی چندین قرن سرسختانه برجای مانده است نشان می‌دهد که در عمق شعور ملی اتریش باستان، خاطره محوی از حضور یهودیها در حوزه علیای دانوب در روزگاران گذشته، وجود داشته است. کی می‌تواند بگوید که امتداد امواج برخاسته از قلمرو خزران در اروپای خاوری به‌کوهپایه‌های آلپ نرسیده است؟ این نکته می‌تواند روشن گرداند که رنگ و بوی تورانی نام‌های آن شهریاران از کجاست. داستان‌پردازیهای مورخان قرون وسطائی تنها در صورتی می‌توانست در میان توده مردم انعکاس داشته باشد که به‌نوعی تذکار دسته‌جمعی، هرچند مبهم، متکی باشد^{۱۹}». همانگونه که گفته‌ایم مایسس بیشتر متمایل است که سهم خزران را در تاریخ یهود دست‌کم بگیرد. با وجود این، وی تنها فرضیه معقولی را در این باب پیش کشیده است که می‌تواند بیانگر اصل این قصه کهن باشد. شاید هم بتوان کمی صریحتر در این باره سخن گفت. بیش از يك و نیم‌قرن یعنی تا سال ۹۵۵ کشور اتریش، تا رودخانه انس^{۲۰} در غرب آن، زیر سلطه هنگری قرار داشت. مجارها به‌کشور تازه خود در ۸۹۶ رسیده بودند و قبایل کب - خزر در میان آنان نفوذی بسزا داشتند. در

14. Effra. 15. Sameck. 16. Henricus Gundelfingus.

17. Anselmus Schram.

۱۸. به‌نقل مایسس ص ۲۷۹.

۱۹. همان مأخذ از مایسس.

20. Enns.

آن زمان هنگریها هنوز به مسیحیت نگرویده بودند. (این امر يك قرن بعد یعنی در سال ۱۰۰۰ اتفاق افتاد) بنابراین یهودیت خزران تنها کیش یکتاپرستی بود که هنگریها در آن زمان با آن آشنائی داشتند. شاید يك یا چندتن از رؤسای قبایل هم پیرو این کیش بوده‌اند. بیاد داریم که بورخ بیزانسی به نام یوهان سیناموس^{۲۱} از جنگاوران یهودی که در سپاه هنگری بودند سخن می‌گوید^{۲۲}. بنابراین شاید این قصه را مایه و پایه‌ای بوده است. بویژه باید بیاده‌آورد که هنگریها در آن روزگار هنوز در دوران تاخت و تازهای وحشیانه خود بوده و بالای اروپا محسوب می‌شده‌اند. زندگی در قلمرو آنان تجربه دردناکی بود که اتریشیها باسانی آن را فراموش نمی‌کردند. و این تعبیری است که بخوبی با اوضاع و احوال سازگار می‌نماید.

- ۳ -

دلایل دیگری برخلاف این فرض که یهودیان شرقی از تبار فرانسوی و راینی بوده‌اند از ساخت زبان ییدیش^{۲۳}، زبان توده‌های یهودی، بدست می‌آید. میلیونها یهودی پیش از قتل عام بدان زبان سخن می‌گفتند و هم اینک بازماندگان آنان، در اقلیت‌های سنت پرست اتحاد شوروی و ایالات متحد آمریکا، آن زبان را حفظ کرده‌اند.

ییدیش معجون غربی است که از اختلاط زبان عبری و آلمانی قرون وسطائی و سایر عناصر اسلاوی و غیره پیدا شده و به خط عبری نوشته می‌شود. امروزه که زبان ییدیش در شرف نابودی قرار گرفته در امریکا و اسرائیل پژوهشهای آکادمیک روی آن انجام می‌شود ولی زبانشناسان غربی، حتی تا اوایل قرن بیستم آن را یکی از لهجه‌های پرت تلقی می‌کردند و درخور بررسی نمی‌دانستند. چنانکه ه. اسمیت^{۲۴} گفته است: «محققین توجه چندانی به زبان ییدیش نشان نداده‌اند. گذشته از چند مقاله که در مجله‌های مختلف نشر گردیده، نخستین کار برآستی

21. John Cinnamus.

۲۲. بخش ۲ از فصل پنجم دیده شود.

23. Yiddish.

24. H. Smith.

علمی در این باب کتاب مایسس به نام «صرف و نحو تاریخی»^{۲۵} بود که در ۱۹۲۴ انتشار یافت. جالب توجه است که آخرین چاپ صرف و نحو تاریخی استاندارد آلمانی (که زبان آلمانی را از دیدگاه لهجه‌های آن بررسی می‌کند) دوازده سطر بیشتر درباره ییدیش ندارد^{۲۶}.

در نخستین نگاه، وجود مقدار زیادی لغات آلمانی در زبان ییدیش با تن اصلی ما در خصوص تبار یهودیان شرقی ناسازگار می‌نماید ولی نشان خواهیم داد که مطلب از این قرار نیست و عکس آن درست است. منتها این استدلال شامل چند مرحله خواهد بود. در مرحله اول باید ببینیم که این کدامیک از لهجه‌های محلی آلمانی بوده که لغات خود را به ییدیش وام داده است. بنظر نمی‌رسد که کسی پیش از مایسس به این مسأله توجهی جدی کرده باشد و این افتخار از آن اوست که پاسخی قطعی برای این مسأله ارائه کرده است. مایسس بر اساس مطالعه لغات، فونتیک و ترکیبات ییدیش و مقایسه آن با لهجه‌های مهم آلمانی در قرون وسطی می‌گوید:

«هیچ چیز از زبانهای آلمانی مربوط به قسمتهای مجاور فرانسه در زبان ییدیش یافت نمی‌شود. حتی يك کلمه از مجموع لغات ویژه مربوط به اصل موزل - فرانک که توسط جی. ا. بالاس^{۲۷} گردآوری شده (Beitrage Zur Kenntnis der Trierischen Volkssprache 1903, 28ff) راه پیدا نکرده است. حتی بخشهای مرکزی تر آلمان غربی در اطراف فرانکفورت چیزی به زبان ییدیش نداده است^{۲۸}... در بحث از اصل زبان ییدیش، آلمان غربی را یکسره باید کنار گذاشت^{۲۹}... آیا ممکن است نظریه مورد قبول عام مبنی براین که جهودان آلمانی در روزگاران گذشته از فرانسه و از طریق راین، مهاجرت کرده‌اند بی پایه و خطا باشد؟

25. Historical Grammar. 26. Smith, Proc. V. pp. 65f.

27. G. A. Ballas.

۲۸. مایسس، ص ۲۱۱

۲۹. همانجا ص ۲۶۹.

تاریخ یهودیان آلمانی و یهودیت اشکنازی^{۳۰}، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. در بسیاری از موارد بررسیهای زبانشناسی می‌تواند اشتباهات تاریخ را تصحیح کند. نظریه متداول مبنی بر مهاجرت جمہودان اشکنازی از فرانسه در زمره آن دسته از اشتباهات تاریخی است که هنوز چشم‌پراه تصحیح می‌باشد^{۳۱}.

آنگاه مؤلف از جمله مثالها برای غلطهای تاریخی مسأله کولیمها^{۳۲} را یاد می‌کند که گمان می‌رفت از مصر آمده باشند تا زبانشناسان نشان دادند که از هندوستان آمده‌اند^{۳۳}.

بعد از روشن کردن این نکته که لغات آلمانی ییدیش از ناحیه غرب نیامده است، مایسس بحث خود را دنبال می‌کند و نشان می‌دهد که مهمترین نفوذ در زبان ییدیش از ناحیه لهجه‌های معروف به «آلمانی مرکزی خاوری» صورت گرفته است؛ لهجه‌هایی که در بخشهای آلپ اتریش و در باواریا تقریباً تا قرن پانزدهم بدان سخن می‌گفتند. به عبارت دیگر، عناصر آلمانی دخیل در زبان یهودی از نواحی مرکزی آلمان که در مجاورت کمربند اسلاوی اروپای شرقی بودند سرچشمه گرفته است.

بنابراین، استدلال زبانشناسی نیز مؤید اسناد تاریخی است و توهم حاکی از اصل فرانسوی و راینی یهودیان شرقی را مردود می‌داند. ولی این دلیل منفی، جواب مسأله را نمی‌دهد که چگونه یک لهجه مربوط به‌خاور مرکزی آلمان با زبانهای عبری و اسلاوی درهم آمیخته و زبان عمومی یهودیان شرقی‌گشته است؟ یهودیانی که می‌دانیم اکثر آنان از تبار خزری بوده‌اند.

برای پاسخ این سؤال عوامل چندی را باید در نظر گرفت. نخست آنکه تحول زبان ییدیش امری پیچیده بوده که در طی مدت‌های طولانی

^{۳۰} بخش اول از فصل هشتم این کتاب دیده شود.
^{۳۱} همانجا ص ۲۷۲.

32. Gypsies.

^{۳۳} همانجا ص ۲۷۲.

صورت پذیرفته است. می‌توان گفت که این تحول از قرن پانزدهم و حتی زودتر آغاز شده و ییدیش تا مدتی دراز به‌صورت زبان محاوره یا نوعی زبان آزاد باقی مانده و تنها در قرن نوزدهم به‌کسوت چاپ آراسته شده است. پیش از آن صرف و نحو مضبوطی برای ییدیش وجود نداشته، و هرکس هرکلمه خارجی را که دلش می‌خواست می‌توانسته است در این زبان داخل کند. تلفظ و املاي کلمات نیز تابع قاعده معینی نبود... آشفتگی کار تلفظ را می‌توان با قواعدی که در (Judische Volks-Bibliothek) مقرر گردیده است روشن ساخت:

«(۱) همانطور که حرف می‌زنید بنویسید (۲) طوری بنویسید که هم یهودیان لهستانی و هم یهودیان لیتوانی بتوانند بفهمند (۳) در املاي کلمات همصدا که دارای معانی جداگانه می‌باشند فرق قائل شوید^{۳۴}».

پس ییدیش در طی قرن‌ها به‌عنوان زبانی که در برابر توسعه و گسترش آن حد و حصری وجود نداشت کلمات، جملات و تعبیراتی را که به‌دردش می‌خورد از محیط اجتماعی اطراف جذب کرده و به‌خود ملحق ساخته است ولی عنصر مسلط اجتماعی و فرهنگی در محیط قرون وسطائی لهستان از آن آلمانیها بود. تنها آلمانیها بودند که در میان جماعات مهاجر از لحاظ فرهنگی و اقتصادی نفوذی بیش از یهودیان داشتند. ما دیدیم که از اولین روزهای استقرار سلسله پیاست و بویژه در زمان کازیمیر کبیر به‌هرتدبیری دست می‌زدند تا بتوانند مهاجرین را به‌اراضی لهستان بکشانند و شهرهای تازه برپا کنند. می‌گویند کازیمیر بر «کشوری از چوب، دست یافت و پس از خود کشوری از سنگ، برجای نهاد». اما این شهرهای تازه سنگی مانند کراکاو (کراکو۳۵) یا لمبرگت (لوو۳۶) را مهاجرین آلمانی ساختند و اداره شهرها نیز به‌موجب قانون معروف به‌ماگدبورگ^{۳۷} در دست

^{۳۴} اسمیث، همان مأخذ ص ۶۶.

35. Krakau (Cracow). 36. Lemberg (Lwow).

37. Magdeburg Law.

آلمانیها بود. یعنی این شهرها از مقدار زیادی اختیارات بلدی در اداره امور خود برخوردار بودند. گفته شده است که رویمرفته بالغ بر چهار میلیون آلمانی به لهستان مهاجرت کرده^{۳۸} و این کشور را از يك طبقه متوسط شهری برخوردار ساخته‌اند که در گذشته فاقد آن بوده است. همانطور که پولیاک در مقام مقایسه مهاجرت آلمانیها و خزرها به لهستان گفته است: «فرمانروایان کشور، این انبوه خارجیان پیشگام و بسیار مورد نیاز را وارد کردند و تسهیلات لازم را برای استقرار آنان بر طبق راه و رسم زندگی که در کشور اصلی خود با آن مألوف بودند فراهم آوردند و چنین بود که شهر آلمانی و شهرک یهودی بوجود آمد» (این جدائی کامل، بعدها که یهودیان غربی نیز به لهستان رسیده، در شهرها مستقر گشتند و محلات یهودی‌نشین شهرها را بوجود آوردند وضوح خود را از دست داد).

نه تنها بورژوازی درس خوانده، بلکه روحانیان نیز غالباً آلمانی بودند و این نتیجه طبیعی گزینش کیش کاتولیکی رومی و روی آوردن به تمدن غربی از طرف لهستان بود، همچنانکه روحانیان روسیه، پس از گرویدن ولادیمیر به کیش ارتدوکسی یونانی غالباً از بیزانسیها بودند، فرهنگ غیردینی نیز تقریباً همان راه را دنبال می‌کرد و پا در جای پای همسایه کهنسالتر غربی می‌نهاد. اولین دانشگاه لهستان در ۱۳۶۴ در کراکو بنیاد یافت که شهری بود با مشخصات غالب آلمانی^{۳۹} چنانکه کوچرا نویسنده اتریشی بنحوی دلپذیر بیان کرده است:

«مردم در آغاز امر به چشم تردید و بدگمانی در جماعت مهاجرین آلمانی می‌نگریستند ولی جماعت مزبور بتدریج جای پای خود را محکمتر کردند و حتی موفق شدند که نظام آموزشی آلمان را در مناطق مسکونی خود وارد سازند.

۳۸. کوچرا، ص ۲۴۴.

۳۹. یکی از شاگردان این دانشگاه در يك قرن بعد نیکولاؤوس کبرنیکوس یا میکولای کورنیک بود که مین پرستان آینده آلمانی و لهستانی هریک او را از خود دانسته‌اند.

لهستانیها اعجاب و تحسین نسبت به مزایای فرهنگ برتری را که آلمانها آورده بودند یاد گرفتند و به تقلید راه و رسم آنها پرداختند. اشراف لهستانی نیز کم‌کم شیفته آداب آلمانی گردیدند و هر چه را که از آلمان بود زیبا و خوشایند دانستند^{۴۰}.

این گفته کوچرا اگرچه چندان متواضعانه نیست ماهیتاً درست می‌باشد. این مطلب، اعتبار بسزائی را که «کولتور» آلمانی در میان روشنفکران قرن نوزدهم روسیه از آن برخوردار بود، یادآور می‌شود. حال باسانی می‌توان دریافت که چرا مهاجرین خزر که به لهستان قرون وسطائی ریخته بودند ناچار می‌شدند که برای پیشرفت کار خود زبان آلمانی را بیاموزند. آنها که برخوردارهای نزدیکی با مردم بومی داشتند می‌بایستی مقداری دست‌وپاشکسته از زبان لهستانی (یا لیتوانی یا اوکرائنی یا اسلاوی) نیز بیاموزند لیکن فراگرفتن زبان آلمانی برای ارتباط با شهرها از واجبات بود. از طرف دیگر مسأله کنیسه و آموزش تورات عبری نیز در میان بود. می‌توان پیشه‌وری از شهرک یهودی، مثلاً يك پینه‌دوز یا يك چوب‌فروش را، در نظر مجسم ساخت که با مشتریان خود به آلمانی دست‌وپاشکسته‌ای حرف می‌زند و در سخن گفتن با کارگرانی که در همسایگی او اشتغال دارند به لهستانی دست‌وپا شکسته‌ای متوسل می‌شود و در خانه خود تعبیرات رساتر هر دو زبان را با عبری درآمیخته نوعی زبان ویژه و خصوصی درست می‌کند. چگونه این آش شله‌قلماکار تداول عام پیدا کرده و تا حدی که فعلاً می‌بینیم تحت ضوابطی درآمده مطلبی است که زبانشناسان باید بگویند. ولی ما نیز می‌توانیم برخی عوامل دیگر را که مایه تسهیل جریان بوده یاد کنیم.

در میان مهاجرینی که بعدها به لهستان آمدند، چنانکه گفته‌ایم، تعدادی از یهودیان «واقعی» نیز بودند که از دیار الپ مانند بوهم و آلمان شرقی به این کشور مهاجرت کردند. اگرچه شمار این جهودان

۴۰. کوچرا ص ۲۴۳.

آلمانی زبان در مقام مقایسه اندک بود لیکن به لحاظ فرهنگ و سواد بر خزران برتری داشتند همانگونه که آلمانیهای غیریهودی نیز برتر از لهستانیها بودند. و همانطور که روحانیان کاتولیک، آلمانی بودند حاخامها نیز از یهودیان غربی بودند و عامل نیرومندی در آلمانی گردانی خزرها بشمار می آمدند. فراموش نکنیم که معتقدات مذهبی خزرها اگرچه آمیخته با شور و ایمان ولی ابتدائی و عامیانه بود. باز بنا به گفته پولیاک:

«آن جمهوران آلمانی که به مملکت لهستان - لیتوانی رسیدند نفوذ عظیمی در برادران خاوری خود داشتند. جمهوران خزر از این روی مجذوب آنان بودند که آنان را در علم دین واردتر و در معامله و داد و ستد با شهرها، که عنصر آلمانی بر آنها غالب بود، کارآمدتر می دیدند... زبانی که در مدرسه علوم دینی (حدر۴۱) و در سرای اغنیا و اشراف (غویر۴۲) بدان سخن می گفتند، لاجرم، در زبان همه جامعه تأثیر می بخشید۴۳».

در يك رساله دینی از قرن هفدهم لهستان این دعا آمده است: «باشد که خداوند کشور را از عقل و حکمت آکنده دارد و همه یهودیان به آلمانی سخن گویند۴۴».

تنها گروهی در میان یهودیان خزر لهستان که به طور مشخص در برابر مزایای مادی و معنوی آشنائی با زبان آلمانی مقاومت بخرج داد قرایان بودند که هم دست رد بر تعالیم علمای مذهب زدند و هم از مال دنیا گذشتند. آنان هیچگاه تعلق خاطری به زبان ییدیش هم پیدا نکردند. بنابر اولین سرشماری سرتاسری روسیه در ۱۸۹۷ در امپراتوری تزاری ۱۲،۸۹۴ تن جمهور قرائی می زیست (در این شماره البته لهستان نیز منظور شده بود) از آن میان ۹۶۶۶ تن ترکی را

41. Heder. 42. Ghevir.

۴۳. پولیاک، فصل نهم.
۴۴. به نقل پولیاک در همان مأخذ.

به عنوان زبان مادری خود معرفی کرده بودند (ظاهراً همان لهجه اصلی خزری) و ۲۶۳۲ تن به زبان روسی حرف می زدند و تنها ۳۸۳ تن به زبان ییدیش سخن می گفتند.

ولی وضع قرایان را باید استثنائی بشمار آورد نه قاعده. به طور کلی مردم مهاجری که در ناحیه ای استقرار می یابند در طول دو یا سه نسل زبان اصلی خود را از دست می دهند و زبان کشور تازه را می آموزند۴۵. نوه های امریکائی مهاجری که از اروپای شرقی آمده اند، زبان لهستانی یا اوکراینی یاد نمی گیرند. و شکسته بسته حرف زدن پدر بزرگها به نظر آنان خنده آور می نماید. مشکل است شخص مورخ بتواند مدارک و دلایل مربوط به مهاجرت خزران به لهستان را تنها به دستاویز آنکه اینک پس از پانصد سال به زبان دیگری سخن می گویند نادیده بگیرد.

تصادفاً وضع اسباط بنی اسرائیل و اخلاف آنان را باید به عنوان مثالی کلاسیک در خصوص فراگیری زبان محلی از طرف مهاجران یاد کرد. این مردم که زبان شان نخست عبری بود در تبعید بابل به زبان کلدانی تکلم می کردند و در روزگار عیسی به زبان آرامی حرف می زدند. در اسکندریه به یونانی، در اسپانیا اول به عربی و سپس به لادینو۴۶ سخن می گفتند. لادینو آمیزه ای است از اسپانیائی و عبری که به خط عبری نوشته می شود و معادل سفاردی ییدیش است. آنان هویت مذهبی خود را حفظ کردند لیکن زبان خود را بنا به مقتضیات تغییر دادند. خزرها از اخلاف آن اسباط نبودند اما چنانکه دیدیم در نوعی جهان وطنی و سایر خصلتهای اجتماعی با همکیشان خود اشتراك داشتند.

۴۵. البته این حکم درباره کشورگشایان و استعمارگرانی که زبان خود را بر اهل محل تحمیل می کنند صادق نمی باشد.

46. Ladino.

- ۴ -

پولیاک درباره اصل اولیهٔ ییدیش فرضیهٔ دیگری را نیز پیش کشیده که اگرچه قدری مشکل می‌باشد درخور ذکر است. او چنین می‌اندیشد: «صورت نخستین ییدیش در ناحیهٔ گوتیک ۴۷ کریمه خزران پیدا شده است. در آن نواحی شرایط زندگی ایجاب می‌کرد که صدها سال پیش از استقرار مهاجرین در مملکت لهستان و لیتوانی، اختلاطی از اجزای زبانهای آلمانی و عبری، حاصل گردد»^{۴۸}.

پولیاک به عنوان استدلالی جنبی، یوسف باربارو^{۴۹} نامی از اهالی و نیز را یاد می‌کند که از ۱۴۳۶ تا ۱۴۵۲ در تانا^{۵۰} (کلنی بازرگانان ایتالیایی در مصب رودخانهٔ دون^{۵۱}) می‌زیسته است. در یادداشتهای یوسف آمده است که خدمتکار آلمانی او می‌توانسته است که با یک نفر گت از اهالی کریمه صحبت کند و آنها زبان یکدیگر را به همان سهولت می‌فهمیده‌اند که یک فلورانس‌ی زبان یک جنوایی را می‌توانست بفهمد. در واقع زبان گوتیک در کریمه دست‌کم تا اواسط قرن شانزدهم بر جای بود (و ظاهراً در جای دیگری نشانی از آن زبان نمانده بود). در آن زمان سفیر هابسبورگ^{۵۲} در قسطنطنیه به نام گیزلین دوبوسبک^{۵۳} عده‌ای از اهالی کریمه را دیده و فهرستی از لغات گوتی را از زبان آنان فراهم آورده است (این دوبوسبک باید آدم قابل توجهی بوده باشد زیرا هم او بود که برای نخستین بار گل یاس و لاله را از خاورزمین به اروپا آورد) پولیاک می‌گوید که لغتهای مزبور به کلمات مأخوذه از زبانهای بخش علیای آلمان مرکزی که در زبان ییدیش وارد شده است نزدیک است. به نظر او، گتهای کریمه با سایر قبایل آلمانی ارتباط داشته‌اند و زیانشان نیز از زبان آنان تأثیر پذیرفته است. به هر تقدیر فرضیهٔ پولیاک درخور توجه‌باشناسان می‌باشد.

47. Gothic.

۴۸. پولیاک، همان مأخذ.

49. Joseph Barbaro. 50. Tana. 51. Don.

52. Habsburg. 53. Ghiselin de Busbeck.

- ۵ -

سسیل روث می‌نویسد: «به یک معنی می‌توان گفت که قرون مظلّمه برای یهودیان با رنسانس آغاز شد^{۵۴}». پیش از آن، البته در جریان جنگهای صلیبی و شیوع طاعون و نیز به بهانه‌های گوناگون دیگر، یهودیان مورد قتل‌عام و همه‌نوع اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. اما اینها همه تعدیات غیرقانونی بود که در نتیجهٔ آشوب و فتنهٔ عوام پیش می‌آمد و مقامات رسمی گاهی مجدانه در برابر آنها به مقاومت برمی‌خاستند و گاهی چشم می‌پوشیدند. اما از آغاز جریان ضد رفورم، یهودیان قانوناً و رسماً در وضعی غیرانسانی قرار گرفتند که از بسیاری جهات شبیه وضع نجسها در نظام کاست هندوان بود.

«اجتماعات یهودی چندی که بزحمت در اروپای غربی - در ایتالیا و آلمان و املاک پاپ در جنوب فرانسه - باقی مانده بودند سرانجام مورد انواع تضيیقاتی قرار گرفتند که در اعصار گذشته به صورت پندار تلقی می‌شد^{۵۵}». یعنی تضيیقاتی که در احکام و فرامین کلیسایی روی کاغذ وجود داشت ولی هیچ‌گاه به مرحلهٔ عمل درنیامده بود (به عنوان مثال در مورد هنگری به بخش ۲ از فصل پنجم مراجعه شود). در این روزگار که ما از آن سخن می‌گوئیم، آن احکام بیرحمانه به موقع اجرا گذارده شد: جدائی منازل و محلات مسکونی، تبعیضات جنسی، منع از تصدی کلیه مقامات و مشاغل محترم، الزام به پوشیدن لباسهای متمایز (غیبار) که عبارت بود از علامت زرد و کلاه مخروطی شکل. در ۱۵۵۵ پاپ پسل چهارم در بیانیسهٔ خود cum nimis absurdum اصرار ورزید که مضمون فرامین قبلی دربارهٔ محصور ساختن یهودیان در محله‌های دربست دقیقاً و به طور یکسان به موقع اجرا گذارده شود. یک سال بعد، یهودیان رم بزور از آن شهر بیرون رانده شدند. تمام کشورهای کاتولیک که هنوز برای چهرودان آزادی تحرك نسبی قائل بودند ناچار از سرمشق رم پیروی نمودند.

۵۴. روث، همان مأخذ.

۵۵. روث، همان مأخذ.

در لهستان دوران ماه‌عسل که در زمان کازیمیر کبیر آغاز شده بود بیش از جاهای دیگر ادامه یافت اما در اواخر قرن شانزدهم پیمان رسید. جوامع یهودی در درون شهرکها و محله‌ها محصور گشتند و جمعیت آنها ازدیاد پذیرفت و فراریان قتل‌عام قزاقها در آبادیهای اوکراین در دوران حکومت چملنیکی^{۵۶} (مراجعه شود به بخش ۵ از فصل پنجم) نیز موجب شد که وضع مسکن و شرایط اقتصادی بسرعت رو بوخامت بگذارد. نتیجه آن بود که موج جدید دسته‌های مهاجر به سوی هنگری، بوهمی، رومانی و آلمان راه افتاد. در این نواحی یهودیان بر اثر موت اسود از میان رفته و به‌تعداد اندک پراکنده بودند.

بدین‌گونه حرکت بزرگ به‌سوی غرب از سر گرفته شد. حرکتی که تقریباً نزدیک به سه قرن یعنی تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت و مایه‌تکون اصلی جوامع یهودی موجود اروپا، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل گردید. و آنگاه که حرکت به سستی گرائید کشتارهای قرن نوزدهم فرار رسید و موجب تجدید نیروی آن شد. روٹ می‌نویسد: «می‌توان گفت دومین حرکت غربی (حرکت نخست با ویرانی اورشلیم شروع شد) که تا قرن بیستم ادامه داشت با قتل‌عام مهیب چملنیکی (۱۶۴۸-۴۹) در لهستان آغاز شد^{۵۷}.

شواهد مذکور در فصول گذشته مؤید قول آن دسته از مورخان معاصر، اعم از اتریشی، اسرائیلی و لهستانی، است که هرکدام مستقلاً بر آن رفته‌اند که قسمت اعظم یهودان معاصر نه از فلسطین بلکه از تبار قفقازی می‌باشند. چنین نیست که جریان عمده مهاجرت یهودیان از حوزه مدیترانه و از طریق فرانسه و آلمان به‌سوی شرق گسترش یافته و دوباره به‌سوی غرب برگشته باشد بلکه این جریان مستمراً در جهت غرب حرکت کرده، از قفقاز و طریق اوکراین به لهستان و از آنجا به اروپای مرکزی رفته است. در آن زمان که این

56. Chmelniczky.

۵۷. همان مأخذ.

تمرکز انبوه بی‌سابقه در لهستان صورت گرفت آنقدر یهودی در غرب و حول و حوش آن نبود که بتواند جوابگوی این تمرکز باشد. و حال آنکه در شرق، کل یک ملتی را داشتیم که رو به‌سوی مرزهای تازه بحرکت درآمده بود.

البته احمقانه خواهد بود که کسی سهم جهودان دیگر را در جامعه جهانی موجود یهودیان منکر گردد. نسبت عددی یهودیان خزر را به یهودیان سامی و دیگران نمی‌شود بدرستی تعیین کرد. اما روی‌پرفته دلایل و شواهد انسان را بر آن می‌دارد که باقول اجماعی مورخان لهستانی موافقت نماید که «در بدایت حال قسمت اعظم یهودیان از کشور خزران برخاسته» و بنابراین خزران در ترکیب نژادی یهودان سهمی عمده و به اغلب احتمال، مسلط داشته‌اند.

چوبسبن یافت است. اشکناز همچنین نام برادر ترجمه (پسرعم مأوج) می‌باشد که خزرها بنا به گفته یوسف شاه مدعی بودند که از اعتاب او می‌باشند (مراجعه شود به بخش ۵ از فصل دوم) و عجبت آنکه نام اشکناز در سفر ارمیا ۵۱ (۲۷) نیز آمده است. آنجا که پیامبر مذکور از قوم خود و متحدین آنها می‌خواهد که بر پای خیزند و بابل را ویران سازند «ممالك آرات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید!» سعید قاثون معروف پیشوای روحانی یهودیان شرقی در قرن دهم این عبارت را به پیشگویی وقایع عصر خود تفسیر کرده است. او می‌گوید مراد از بابل، بغداد مرکز خلافت اسلامی است و مراد از اشکناز، خزرها و یا متحدین آنها می‌باشند که به بغداد حمله خواهند کرد. پولیاک می‌گوید: برخی از علمای یهودی خزر به هنگام مهاجرت به لهستان با توجه به این تفسیر قاثون، خود را اشکنازیان خواندند. این نکته البته چیزی را ثابت نمی‌کند ولی بر آشفتگی مطلب می‌افزاید.

۲ -

رفائیل پاتای^۲ در عبارتی موجز، این مسأله دشوار و کهن و مورد اختلاف را بدین‌گونه خلاصه می‌کند:^۳

«تحقیقات مبتنی بر مردمشناسی فیزیکی نشان می‌دهد که برخلاف عقیده عامه چیزی به نام نژاد یهودی وجود ندارد. مقایسه مردمنگاری گروههای یهودی در بسیاری از جاهها حکایت از آن دارد که این گروهها از حیث مشخصات عمده جسمی مانند قد، وزن، رنگت بشره، شاخص کله (نسبت کوتاهترین عرض کله به کوتاهترین طول آن ضرب در صد)، شاخص صورت، گروه خونی و غیره با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.»

۱. پولیاک کتاب پیشگفته ضمیمه سوم.

2. Raphael Patai.

۳. دایرةالمعارف بریتانیا (۱۹۷۳) جلد دوازدهم ص ۱۰۵۴.



افسانه نژاد

۱ -

جهودان روزگار ما بر دو گروه عمده‌اند: سفاردیم و اشکنازیم. سفاردیمها اعتقاد جهودانی هستند که از باستان زمان در اسپانیا (سفاراد عبری) می‌زیستند تا در پایان قرن پانزدهم از آنجا بیرون رانده شدند و در کشورهای دیگر کرانه مدیترانه و بلاد بالکان - و نیز گروه اندکی از آنها در اروپای غربی - مسکن گزیدند. اینان به لهجه خاص اسپانیائی - عبری که لادینو نامیده می‌شود سخن می‌گفتند (مراجعه شود به بخش ۳ از فصل هفتم) و سنن و شعائر مذهبی خود را محفوظ نگاه داشتند. شمار یهودیان سفاردی در ۱۹۶۰ به پانصد هزار تن تخمین شده بود.

تعداد اشکنازیمها در همان تاریخ بالغ بر یازده میلیون بود. بنابراین باید گفت که در اصطلاح عام، جهود عملا به همین اشکنازیمها اطلاق می‌شود. ولی این نام مایه سوءتفاهم می‌گردد چه کلمه عبری «اشکناز» در عرف روحانیون یهودی قرون وسطی به آلمان اطلاق می‌شد و همین نکته در پیدایش این افسانه که یهودیان امروزه از نواحی راین برخاسته‌اند مؤثر افتاده است. اشکنازی تنها ناسی است که در مورد اکثریت غیرسفاردی یهودیان معاصر می‌توان بکار برد.

باید متذکر بود که مراد از اشکناز در تورات مردمی است که تقریباً در حوالی کوه آرات و ارمنستان زندگی می‌کردند. در سفر تکوین ۱۰ (۳) و در کتاب اول تواریخ ۱ (۶) اشکناز نام فرزندان

این نظری است که امروزه مورد قبول مردمشناسان و مورخان می‌باشد. بعلاوه در این باره نیز اتفاق نظر وجود دارد که مقایسه شاخصهای مجمله و گروههای خونی تشابه زیادی را در میان یهودیان و غیریهودیان یک کشور نشان می‌دهد و حال آنکه این تشابه در میان یهودیانی که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند به آن اندازه نیست. علی‌رغم آنچه گفتیم، این عقیده عمومی که جهودان - و یا دست‌کم برخی از انواع آنان - را می‌توان فوراً از قیافه‌شان شناخت نباید نادیده گرفته شود زیرا که این عقیده از واقعیت‌های زندگی روزمره سرچشمه گرفته است. چنین می‌نماید که دلایل مردمشناسان با دید عامه مردم سازگار نمی‌باشد.

معذک، پیش از پرداختن به این اختلاف بارز لازم خواهد بود برخی از اطلاعاتی را که مردمشناسان بر مبنای آنها وجود چیزی به نام نژاد یهودی را نفی می‌کنند مورد نظر قرار دهیم. نخست نقل‌قولی می‌کنیم از رساله‌های معتبری که تحت عنوان «مسأله نژاد در علم امروز» از طرف یونسکو انتشار یافته است. مؤلف آن رساله‌ها پرفسور یوان کوماس^۴، بعد از بررسی اطلاعات آماری چنین نتیجه می‌گیرد:

«برخلاف نظر مشهور، یهودیان به لحاظ نژادی ناهمگون می‌باشند. مهاجرتهای مدام و ارتباطات ارادی یا غیرارادی آنها با ملل و اقوام متنوع دیگر بحدی موجب اختلاط نسل شده است که در آنچه اصطلاحاً ملت اسرائیل نامیده می‌شود، نمونه‌هایی از هر ملت را با نشانه‌های خاص آن می‌توان ارائه داد. برای اثبات این مدعا کافی است که یک یهودی اهل روتردام را با آن بشره سرخ‌گونه و هیکل قوی و محکم با همکیشان وی مثلاً در سالونیک که چشمانی مشتمل در چهره‌ای بیمارگونه و اندامی لاغر و نحیف دارند مقایسه کرد. بنابراین تا آنجا که دانش ما اجازه می‌دهد می‌توانیم بگوئیم

4. Juan Comas.

که شکل و شمایل یهودیان به همان اندازه ناهمگون است که شکل و شمایل افراد متعلق به نژادهای مختلف^۵. اینک باید مشخصات فیزیکی را هم که جزو ضوابط مردمشناسی بشمار می‌رود و نتیجه‌گیریهای کوماس مبتنی بر آن است مورد توجه قرار دهیم:

یکی از ساده‌ترین و سر راست‌ترین این ضوابط قامت شخص است. در کتاب مهم «نژادهای اروپا» نوشته ویلیام رپلی^۶ که به سال ۱۹۰۰ منتشر شد، چنین آمده است: «یهودیان اروپائی نه تنها همه کوتاه‌قد، بلکه غالباً بکلی فاقد رشد می‌باشند^۷». او نکته‌ای را در زمانی معین متذکر شده و آمار و ارقام کامل در اثبات مدعای خود آورده است ولی اینقدر باهوش بوده که اشاره کرده است که این نارسائی قامت ممکن است متأثر از شرایط محیط باشد^۸. یازده سال بعد، موریس فیشر^۹ کتاب خود را تحت عنوان «جهودان - پژوهشی در نژاد و محیط»، که به زبان انگلیسی نخستین بررسی مردمشناسی در نوع خود بود، انتشار داد. کتاب مزبور از این واقعیت شگفت‌انگیز پرده برگرفت که قد متوسط فرزندان مهاجرین یهودی که از اروپای شرقی به ایالات متحد آمریکا رفته‌اند به ۹-۱۶۷ سانتیمتر بالغ می‌گردد و حال آنکه متوسط قد والدین آنها ۲-۱۶۴ سانتیمتر است. یعنی تنها در یک نسل، رشدی تقریباً معادل چهارونیم سانت بظهور رسیده است^{۱۰}. حالا دیگر این یک مطلب پیش‌پا افتاده شمرده می‌شود که فرزندان مهاجرین، اعم از یهودیان و ایتالیائیها یا ژاپنیها، بلندقدتر از والدین خود می‌شوند و شکی نیست که این رشد نتیجه بهتر شدن وضع خوراک و سایر شرایط محیط می‌باشد.

آنگاه فیشر^۹ آماری از مقایسه قد متوسط جهودان و غیر- جهودان در لهستان، اتریش، رومانی، هنگری و غیره بدست می‌دهد.

5 Comas, J. (1958) pp. 31-2.

6. William Ripley.

7. Ripley, W. (1900) p. 377.

8. ibid., PP. 378. ff

9. Maurice Fishberg.

۱۰. فیشر، م. (۱۹۱۱) ص ۳۷.

نتیجه امر باز شگفت‌آور می‌باشد. به‌طور کلی معلوم می‌شود که - قد و قامت یهودیان، هماهنگ است با قد و قامت غیر یهودیانی که با آنها در يك جامعه زندگی می‌کنند^{۱۱}. هرچا که مردم بومی بلندن قد باشند چهودان نیز بالنسبه بلند می‌باشند و برعکس. بعلاوه در داخل يك ملت، حتی در داخل يك شهر (مثلاً ورشو)، قد یهودی و غیر یهودی به نسبت رفاه ناحیه مسکونی آنها تغییر می‌کند. البته این نکته لازم نمی‌آورد که مسأله ارث در بلندی و کوتاهی قامت دخیل نباشد بلکه باید گفت که تأثیر این مسأله در زیر لایه‌ای از عوامل مربوط به محیط قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به‌عنوان ضابطه‌ای نژادی بشمار آید.

اینک می‌توانیم به‌اندازه‌گیریهای جمجمه هم که زمانی مورد اقبال همه مردمشناسان بود ولی امروز اهمیت خود را از دست داده است بپردازیم. در اینجا نیز با همان نوع نتیجه‌گیری مواجه می‌باشیم: «مقایسه شاخصهای جمجمه گروههای جمهود و غیر جمهود کشورهای مختلف تشابه بارزی را در میان یهودیان و غیریهودیان در بسیاری از جاها نشان می‌دهد و حال آنکه همین مقایسه، اختلاف زیادی را در میان جمعیتهای یهودی ساکن کشورهای مختلف مشخص می‌سازد. بنابراین باید چنین نتیجه‌گیری کرد که این ملاک علی‌رغم نرمشی که دارد نمایانگر اختلافات نژادی چهودان می‌باشد^{۱۲}».

باید متذکر بود که این اختلافات، مخصوصاً در میان یهودیان اشکنازی و سفاردی قابل توجه می‌باشد. سفاردها بیشتر کله‌های دراز دارند و کله اشکنازها گرد و مدور است. کوچرا این اختلاف را دلیل دیگری بر جدائی تبار خزرهای اشکنازی از سفاردهای سامی می‌داند. اما به نظر ما چنانکه در بالا آوردیم اختلاف شاخصهای مربوط به بلندی یا کوتاهی کله هماهنگ با وضع ملت‌های است که یهودیان در میان آنان زندگی می‌کنند و این نکته تا حدودی استدلال کوچرا را باطل می‌سازد.

۱۱. فیشرگک فصل دوم.

12. Patai, op. cit.

همچنین آمارهای مربوط به سایر مشخصات فیزیکی با دعوی وحدت نژادی یهودیان منافات دارد.

به طور کلی یهودیان سیه‌مو و سیه‌چشم می‌باشند، ولی این تعبیر «به طور کلی» تا کجا کلیت دارد؟ معلوم نیست زیرا که به قول کوماس^{۱۳} ۴۹ درصد یهودیان لهستانی دارای موهای کمرنگ می‌باشند^{۱۴} و ۵۴ درصد یهودی بچگان دبستانی در اتریش چشمان آبی دارند^{۱۵}. درست است که بنابه تحقیق ویرچو^{۱۵} فقط ۳۲ درصد یهودی بچگان دبستانی در آلمان پور (بلوند) اند و حال آنکه درصد بورها در میان غیر چهودان بیشتر است ولی این مطلب چیزی را ثابت نمی‌کند و فقط نشان می‌دهد که در مورد این تغییر، آنگونه که انتظار می‌رود هماهنگی مطلق در میان چهودان و غیر چهودان وجود ندارد.

امروزه مهمترین دلیل در این باب باید گروه‌بندیهای خونی را بحساب آورد. اخیراً مقدار زیادی در این زمینه کار شده است ولی در اینجا کافی است فقط يك مثال بیاوریم که مقیاس مخصوصاً حساسی بدست می‌دهد.

به‌گفته پاتای:

از نظر گروه خونی اختلافات زیادی در میان دسته‌های یهودی دیده می‌شود و از طرف دیگر مشابهتهای بارزی بین یهودیان و غیر-یهودیان يك مرز و بوم وجود دارد. شاخص بیوشیمی هر تسفیلد $\frac{(a + ab)}{(b + ab)}$ را می‌توان در تبیین این مطلب مورد استفاده قرار داد.

برخی از مثالهای نمونه را در اینجا می‌آوریم:

یهودیان آلمانی ۲/۷۴ آلمانیهای غیر یهودی ۲/۶۳ یهودیان رومانیائی ۱/۵۴ رومانیائیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان لهستانی ۱/۹۴ لهستانیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان مراکش ۱/۶۳

13. Comas, p. 30.

۱۴. فیشرگک ص ۶۳.

۱۵. ویرچو (Virchov) به‌نقل فیشرگک ص ۶۳.

مراکشیمهای غیر یهودی ۱/۶۳ یهودیان عراقی ۱/۲۲ عراقیههای غیر یهودی ۱/۳۷ یهودیان ترك ۰/۹۷ ترکهای غیر یهودی ۰۰/۹۹
این وضع را می‌توان در دو فرمول ریاضی خلاصه کرد:

$$(1) G_a - J_a < J_b - J_b$$

و:

$$(2) G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

یعنی به طور کلی تفاوت مربوط به ضوابط مردمشناسی در میان یهودیان (J_a) و غیر یهودیان (G_a) يك کشور معین (a) کمتر از تفاوت میان جهودان دو کشور مختلف (b و a) می‌باشد و همچنین تفاوت میان غیر یهودیان در دو کشور مختلف (b و a) مشابه تفاوت میان یهودیان آن دو کشور است.

مناسب خواهد بود که این بحث را با نقل قولی دیگر از مقاله هاری شاپیرو ۱۶ در سری یونسکو به نام «ملت یهود - تاریخی مبتنی بر زیست‌شناسی ۱۷» پایان برسانیم ۱۸.

«با توجه به تفاوت‌های گسترده‌ای که در مشخصات

فیزیکی جمعیت‌های یهودی وجود دارد و نیز تنوع ژنهای مکرر در گروه‌های خونی آنها، هرگونه دسته‌بندی یهودیه‌ها بر اساس نژاد واحد، تناقض‌گوئی خواهد بود. زیرا اگر چه نظریه معاصر نژادی، تعدد اشکال یا اختلافات را در داخل يك گروه نژادی تا حدی مجاز می‌داند، معذک نمی‌توان گروه‌هایی را که به طور مشخص بر اساس شرایط نژادی خاص خود جدا از یکدیگر می‌باشند به‌عنوان نژاد واحد قلمداد نمود. چنین کاری هدف‌های زیست‌شناسانه طبقه‌بندی نژادی را باطل و سرپای این روش را بی‌منطق و بیمعنی خواهد کرد. متأسفانه این موضوع بندرت، تهی

16. Harry Shapiro.

17. "The Jewish People; A Biological History".

۱۸. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۷۴-۵.

از ملاحظات غیر زیست‌شناسانه است و همچنان کوشش می‌شود که علی‌رغم کلیه دلایل، بنحوی، یهودیان را به‌عنوان يك واحد نژادی جداگانه از دیگران متمایز سازند.»

- ۳ -

این دو پدیده، یعنی اختلاف یهودیان در مشخصات جسمانی با یکدیگر و همگونی با مللی که در میان آنان زیست می‌کنند چگونه پیدا شده است؟ متخصصین علم وراثت آن را نتیجه اختلاط و نیز فشارهایی می‌دانند که در گزینش نسل مؤثر افتاده است.

فیشبرگ می‌نویسد: «این در واقع مهمترین نکته در مردمشناسی یهودیان است. آیا یهودیان تبارنابی می‌باشند که کمابیش در تحت تأثیر شرایط محیطی دگرگون گشته‌اند و یا پیروان این کیش از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده‌اند که تغییر مذهب و ازدواج‌های فیما بین در طول مدت مهاجرت در نقاط مختلف گیتی آن‌را به این صورت درآورده است؟» فیشبرگ پاسخی روشن به خوانندگان خود می‌دهد ۱۹:

«اگر مطالعه خود را با بررسی مطالب تورات و سنت آغاز کنیم خواهیم دید که قوم اسرائیل حتی در آغاز تشکل، از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده بود ... خواهیم دید که در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین نژادهای گوناگون وجود داشتند - مانند عموریان ۲۰ که بلوند بودند و سر مستطیل شکل و قامت بلند داشتند و حتی‌ها ۲۱ که سیاه چرده بودند و گویا قیافه مغولی‌داشتند و کوشیه‌ها ۲۲ که از نژاد سیاه بودند و بسیاری دیگر - عبریان قدیم چنانکه در بسیاری از موارد تورات آمده است با همه این اقوام ازدواج کرده و درآمیخته بودند.»

۱۹. فیشبرگ ص ۱۸۱.

20. Amorites.

21. Hittites.

22. Cushites.

شاید پیمبران در برابر «ازدواج با دختران خدایان بیگانه» چون رعد بخروشد لیکن اسرائیلیانی که به تعدد زوجات خو داشتند به راه خود می‌رفتند و عمل پیشوایان اسرائیل نیز سرمشق خوبی نبود. حتی پدر بزرگ آنان ابراهیم، هاجر را که يك مصری بود به همسری برگزید و یوسف با اسنات ۲۳ ازدواج کرد که نه تنها مصری بود، بلکه پدرش نیز کاهن بود. موسی با دختری از مدین به نام صفورا ۲۴ زناشویی کرد. سامسون قهرمان یهودیان، فلسطینی بود. مادر داوود پیغمبر از موآبیان ۲۵ بود و او خود با شاهزاده خانمی از جشور ۲۶ ازدواج کرد. اما سلیمان (که مادرش از حیتیان بود) با چندین زن اجنبی از جمله دختر فرعون و زنان موآبیان و عمونیان ۲۷ و ادومیان ۲۸ و صیدونیان ۲۹ و حیتیان عشق ورزید ۳۰... و بدین‌گونه تاریخ فضاحت‌بار یهود ادامه می‌یابد [۳۱]. تورات روشن می‌سازد که بسیاری از اسرائیلیان وضع و شریف نیز از پادشاهان خود پیروی نموده‌اند. بعلاوه باید توجه داشت که حکم تورات درباره حرمت ازدواج با غیر یهودیان، اسیران جنگی زن را مستثنی می‌داشت و از این‌گونه زنان فراوان بودند. تبعید بابل هم کمکی در خالص‌نگاه داشتن نژاد نکرد حتی بسیاری از خانواده‌های روحانی با زنان غیر یهودی ازدواج کردند. خلاصه در همان آغاز دوران آوارگی، اسرائیلیان نژادی کاملاً مختلط بودند. البته ملت‌های تاریخی دیگر نیز همین وضع را داشتند و اگر به خاطر این افسانه نبود که یهودیان با اصرار از قوم تورات سخن می‌گویند و مدعی می‌باشند که گویا این قوم در طی قرون متمادی خلوص نژادی خود را حفظ کرده است تأکید در این باره لزومی نداشت.

یکی دیگر از موجبات این آمیختگی، گرویدن گروه بسیاری از مردمان متعلق به نژادهای مختلف به دین یهود بود. فلاشه‌های ۳۱

23. Asenath. 24. Zipporah. 25. Moabite. 26. Geshur.
27. Ammonites. 28. Edonmites. 29. Zidonians.

۳۰. کتاب اول پادشاهان ۱۱ (۱).

31. Flasha.

سیاه‌پوست حبشه و جهودان کای‌فنگ ۳۲ چین که همانند دیگر چینیان هستند و جهودان یمنی یا بشره زیتونی تیره‌رنگ و قبایل جهود بربر در صحرا با قیافه‌های شبیه طوارقها ۳۳، و همین‌طور نمونه دست اول ما خزرها، هر کدام شاهد حرارت و شور تبلیغی می‌باشند که در میان یهودیان عهد قدیم وجود داشته است.

در مناطق نزدیکتر امپراتوری روم، شور تبلیغ یهودیان در فاصله سقوط کشور یهود و طلوع مسیحیت به اوج خود رسید. بسیاری از خاندانهای اشرافی ایتالیا و همچنین خاندان پادشاهی که در ایالت ادیابن ۳۴ فرمانروائی داشت به دین یهود گرویدند. فیلو ۳۵ از عده زیادی که در یونان به این آئین گرویده بودند سخن می‌گوید. فلاویوس ژوزفوس ۳۶ روایت می‌کند که بخش بزرگی از اهالی انطاکیه کیش یهود را پذیرفته بودند. پولس مقدس در طی مسافرت خود از آتن تا آسیای صغیر تقریباً در همه جا با مبلغین یهود برخورد کرد. ث. ریناخ ۳۷ مورخ یهودی می‌نویسد ۳۸: «شور تبلیغ در دوران یونان و رم صفت مشخصه یهودیت بود که در گذشته سابقه نداشت و از آن پس نیز هیچ‌گاه بدان حد نرسید... شکی نیست که یهودیان موفق شدند که در طی دو یا سه قرن، عده زیادی را به دین خود درآورند... رشد عظیم ملت یهود در مصر، قبرس و سیرن ۳۹ بدون فرض تزریق مقدار زیادی خون غیر یهودی درست در نمی‌آید. موج تبلیغ، طبقات بالا و پائین اجتماع را به يك‌سان فرا گرفته بود.»

طلوع مسیحیت جریان این آمیختگی را کندتر گردانید و پیدایش محله‌های یهودی‌نشین شهرها (گتو) موقتاً آن را پایان بخشید. ولی پیش از آنکه در قرن شانزدهم مقررات خاص محله‌ها دقیقاً به موقع اجرا گذارده شود جریان مزبور همچنان ادامه داشت. تحریمهای مکرر

32. Kai-Feng. 33. Tuaregs. 34. Adiabene. 35. Philo.
36. Flavius Josephus. 37. Reinach.

۳۸. به نقل فیشرگک ص ۷-۱۸۶.

39. Cyrene.

مقامات کلیسایی در خصوص ازدواج مسیحیان و یهودیان نشان ادامه این جریان است. به عنوان نمونه به تحریمهای شورای طلیطله به سال ۵۸۹ و شورای رم در ۷۴۳ و شورای اول و دوم لاتران ۴۰ در ۱۱۲۳ و ۱۱۳۹ و نیز به فرمان لادیسلاو دوم ۴۱ پادشاه هنگری در ۱۰۹۲ می توان اشاره کرد. این ممنوعیتها هیچ گاه به طور کامل به موقع اجرا گذارده نشده است و دلیل این مدعا گزارش اسقف مجارستانی به نام روبرت فون گرین ۴۲ است که در سال ۱۲۲۹ به پاپ شکایت می کند و می گوید که بسیاری از زنان مسیحی در زوجیت یهودیان درآمده و کلیسا در ظرف چند سال «هزاران مسیحی» را از دست داده است ۴۳.

تنها مانع مؤثر در این امر دیوارهای محله بود و چون این مانع برافتاد ازدواجهای مختلط دوباره از سر گرفته شد و کار بقدری بالا گرفت که در آلمان در فاصله ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ از هر صد ازدواج یهودیان ۴۲ مورد ازدواج مختلط وجود داشت ۴۴.

اما راجع به سفاردیها یا یهودیان «راستین»، اقامت بیش از هزار ساله آنان در اسپانیا آثار زوال ناپذیری هم در خود آنان و هم در مین بانان شان برجای گذاشته است. چنانکه توین بی می نویسد:

«دلایل کافی بدست است که در اسپانیا و پرتغال امروز مقدار زیادی خون یهودیان مسیحی شده در رگهای ساکنین شبه جزیره ایبری وجود دارد. این مقدار مخصوصاً در طبقات بالا و متوسط بیشترست مع ذلك هیچ روانکاو با هوش که در مقابل نمونه هائی از خون طبقات بالا و متوسط اسپانیائیان و پرتغالیان قرار گیرد باسانی قادر نخواهد بود که بگوید نیاکان کدامین از آنها جمود بوده است ۴۵.»

البته این جریان از هر دو سو در کار بود. پس از کشتارهای

40. Lateran. 41. Ladislaw II. 42. Robert von Grain.

۴۳. فیشرگک ص ۱۸۹.

۴۴. کوماسی ص ۳۱.

۴۵. توین بی (۱۹۴۷) ص ۱۳۸.

سالهای ۱۳۹۱ و ۱۴۱۱ که سرتاسر شبه جزیره را فرا گرفت بیش از یکصد هزار جمود - مطابق برآوردهای معقول - به تعمیم گردن نهاند ولی بخش قابل ملاحظه ای از تازه مسیحیان در خفا آئین یهودیگری را بجای می آوردند. این یهودان سری یا مارانوها ۴۶ در دربار و مقامات کلیسایی به مدارج عالی رسیدند و با خاندانهای اشرافی وصلت کردند. همه یهودانی که حاضر به توبه نشدند، در ۱۴۹۲ از اسپانیا و در ۱۴۹۷ از پرتغال بیرون رانده شدند و از آن پس مارانوها مورد سوءظن قرار گرفتند. بسیاری را به حکم دادگاههای مذهبی در آتش افکندند و اکثریت آنان در قرن شانزدهم به کشورهای اطراف مدیترانه و همچنین به هلند و انگلستان و فرانسه مهاجرت گزیدند و پس از آنکه احساس امنیت کردند به دین سابق خود باز گشتند. این گروهها به اتفاق رانده شدگان سالهای ۷-۱۴۹۲ جوامع تازه سفاردی را در آن کشورها بنیاد نهادند.

بنابراین نکته ای که توین بی درباره اختلاط نسب طبقه بالای جامعه اسپانیائی متذکر شده عیناً در مورد جوامع سفاردی اروپائی غربی نیز مصداق دارد. والدین اسپینوزا از مارانوهای پرتغال بودند که به آمستردام مهاجرت کردند. خاندانهای کهن یهودی انگلستان (که خیلی پیشتر از یهودیان شرقی قرن نوزدهم و بیستم به این کشور رسیده بودند) از قبیل خانواده های مونتیفیوری ۴۷، لوساد ۴۸، مونتتیگیو ۴۹، آویگدور ۵۰، سوتروا ۵۱، ساسون ۵۲، و غیره همه از دیگجوش شبه جزیره ایبری به این کشور منتقل گشتند و نمی توانستند مدعی شوند که اصل و نسب آنان پاکتر از اصل و نسب اشکنازیها یا هر یهودی دیگری به نامهای دیویس ۵۳، هریس ۵۴، فلیپس ۵۵ و هارت ۵۶ باشد.

امر دیگری که بنحوی ناراحت کننده و مکرر موجب اختلاط نسل می شد مسأله تجاوز به عنف بود. این مسأله نیز تاریخچه ای طولانی

46. Marranos. 47. Montefiores. 48. Lousadas.

49. Montagues. 50. Avigdors. 51. Sutros.

52. Sassoons. 53. Davis. 54. Harris. 55. Phillips.

56. Hart.

دارد که از فلسطین آغاز می‌شود. مثلاً روایت شده است که کسی به نام یود این حزقیل ۵۷ با ازدواج پسرش مخالفت می‌نمود چرا که دختر دلخواه او از «ذریه ابراهیم» نبود. دوست او اولاً ۵۸ چنین گفت: «از کجا معلوم که ما خود از اولاد بت‌پرستانی نباشیم که به دختران صهیون در محاصره اورشلیم تجاوز کردند؟» ۵۹ «تجاوز به عنف و غارت (حدود این یکی غالباً پیشاپیش اعلام می‌شد) حق طبیعی قشون فاتح بشمار می‌آمد.

روایتی است قدیمی که گریتز آن را ضبط کرده و به موجب آن تبار یکی از کهنترین جوامع یهودی آلمان به واقعه‌ای می‌رسد که یادآور سرگذشت زنان قبیله سابین ۶۰ می‌باشد. مطابق این روایت يك دسته آلمانی به نام وانگیونی ۶۱ که همراه سپاهیان رم در فلسطین می‌جنگیدند «از میان انبوه زندانیان یهودی زیباترین زنان را برگزیده به مقر خود در کرانه‌های راین و ماین آوردند و مجبورشان کردند که به هوای نفس آنان تن در دهند. فرزندان که از این آمیزش یهودی و آلمانی بدنیا آمدند توسط مادرانشان به آئین یهود پرورش یافتند و پدرانشان خود را از دردمس آنها برکنار نگاه می‌داشتند و همین فرزندان بودند که گفته می‌شود نخستین جوامع یهودی را در میانه ورمس ۶۲ و ماینس ۶۳ بوجود آوردند ۶۴».

تجاوز به عنف در شرق اروپا امری معمولتر بود. باز از فیشبرگ نقل می‌کنیم:

«يك چنین تزریق خون غیر یهودی در رگهای بنی-اسرائیل، مخصوصاً در کشورهای اسلاونیک، مکرر رخ داده است. یکی از روشهای مطلوب قزاقان برای سرکیشه کردن جمهودان این بود که عده زیادی را به اسارت می‌گرفتند و می

57. Juda Ben Ezekial. 58. Ulla.

59. Graets, op. cit. vol II p. 213. 60. Sabine 61. Vangioni.

62. Worms. 63. Mayence.

۶۴. همان، جلد سوم ص ۱-۴۰.

دانستند که جمهودان حاضر خواهند بود که با دادن فدیة آنها را آزاد سازند. نیازی به گفتن نیست که این نیمه وحشیان، اسیران زن را مورد تجاوز قرار می‌دادند. «شورای اراضی چهار-گانه ۶۵» در جلسه زمستان سال ۱۶۵۰ وضع زنان بیچاره‌ای را که در دوران اسارت از قزاقان بچه دار شده بودند مورد رسیدگی قرارداد و زندگی خانوادگی و اجتماعی یهودیان را تحت نظام درآورد. باز از این بیحرمتیها... در مورد زنان یهودی در طی کشتار-های سال ۱۹۰۳-۵ روسیه به تکرار پیوست ۶۶».

- ۴ -

برگردیم بر سر این سخن که گفتیم علی‌رغم این حقایق، بسیاری از مردم که نه نژادپرستند و نه ضد یهودی، برآنند که می‌توانند هر جمهود را با يك نگاه تشخیص دهند. اگر جمهودان، چنانکه تاریخ و مردمشناسی می‌گویند، آمیزه‌ای از نژادهای گوناگون باشند چگونه این امر میسر تواند بود؟

قسمتی از این سؤال را به نظر من، ارنست رنان در ۱۸۸۳ پاسخ گفته است ۶۷: «يك نوع واحد یهودی وجود ندارد بلکه انواعی از یهودیان وجود دارند ۶۸». آن نوع یهودی که به يك نظر شناخته می‌شود نوع خاصی است در میان بسیاری از انواع دیگر. اما فقط بخش کوچکی از جمعیت چهارده ملیونی یهودی از آن نوع خاص می‌باشد. از طرف دیگر همه آنها که بنظر می‌رسد از آن نوع باشند حتماً یهودی نیستند. یکی از مشخصات بارز که - هم در معنی حقیقی و هم در معنی مجازی - ملاک شناسائی آن نوع خاص قرار می‌گیرد بینی است: بینمائی با وصفهای گوناگون سامی، سرکچ، برگشته،

65. Council of the Four lands.

۶۶. فیشبرگ ص ۱۹۱.

۶۷. رنان (۱۸۸۳) ص ۲۴.

68. Il n'y a pas un type juif, il y a des types juifs.



شکل (۱)

شکل (۲)

شکل (۳)

جیکوبس در اثبات نظر خود که وضع منخرین یهودیان توهم منقاری شکل بودن بینی آنان را ایجاد کرده است از خوانندگان خود می‌خواهد که يك عدد ۶ دمدار به لاتینی بنویسند (شکل ۱) آنگاه قسمت برگشته آن را پاك کنند چنانکه در شکل (۲) پیداست و در این صورت مقدار زیادی از شباهت آن به بینی یهودی از میان می‌رود. حالا اگر منتهمالیه پائین آن را مطابق شکل (۳) در خط افقی، کمی امتداد دهیم حالت جهودی آن بکلی منتفی می‌گردد. ریبلی پس از نقل قول جیکوبس متذکر می‌شود که «متوجه تغییر شکل باشید. یهودیان به رومیان مبدل گشته‌اند و در این هیچ شکی نیست. پس چه چیز را ثابت کردیم؟ اینکه در واقع پدیده‌ای به نام بینی یهودی وجود دارد اگرچه صورت آن از فرض اولیه ما (یعنی ضابطه کج بودن) متفاوت باشد»^{۷۵}.

ولی آیا این مطلب درست است؟ شکل شماره (۱) حتی با توجه به وضع منخرین می‌تواند نماینده بینی يك یونانی یا اسپانیایی یا ارمنی یا سرخپوست امریکائی باشد. اگر صاحب چنین دماغی را یهودی می‌دانیم و نه سرخپوست و نه ارمنی و غیره، وابسته به مجموعه مشخصات دیگری مانند حالت و رفتار و لباس است که ما را به چنین نتیجه‌ای می‌رساند. البته این جریان با يك تحلیل منطقی فرق دارد و از نوع مطالعه گشتالت^{۷۶} روانشناسان است که هیأتی را به عنوان

75. Ripley, p. 395.

76. Gestalt

یا شبیه منقار عقاب. ولسی تعجب در اینجامت که مطابق تحقیق فیشرک از میان ۲،۸۳۶ یهودی در شهر نیویورک فقط ۱۴ درصد — یعنی از هر هفت تن یکی — دارای چنین بینی بوده و ۵۷ درصد دیگر بینی راست و ۲۰ درصد بینی کوتاه و ۶/۵ درصد بینی پهن و گنده داشته‌اند^{۶۹}.

مردمشناسان دیگر نیز از بررسیهایی که در لهستان و اوکراین بعمل آورده‌اند به نتایج مشابهی رسیده‌اند^{۷۰}. بعلاوه در میان سامیان حقیقی، یعنی بدویهای پاك نژاد، این شکل بینی اصلاً بنظر نمی‌آید^{۷۱} که وجود داشته باشد ولی «در میان قبایل مختلف قفقاز و در آسیای صغیر بسیار زیاد دیده می‌شود. در میان بومیان این نواحی مانند ارمنیها، گرجیها، اوستها، لژگیها، ایسورها و نیز در میان سوریه‌ها دماغهای سرکج، اصل و اشکال دیگر، استثنا بشمار می‌آیند. در میان مردمانی که در کناره‌های اروپائی مدیترانه زندگی می‌کنند مانند یونانیها، ایتالیائیها، فرانسویها، اسپانیائیها و پرتغالیها دماغ سرکج بیشتر دیده می‌شود تا در میان یهودیان اروپای شرقی. سرخپوستان امریکای شمالی هم غالباً دارای دماغهای جهودی می‌باشند^{۷۲}».

بنابراین بینی ملاک مطمئنی در این تشخیص نمی‌باشد. تنها اقلیتی، یعنی نوع خاصی از جهودان، دارای بینی‌گوژ و کج می‌باشند. بسیاری از گروههای نژادی دیگر نیز بینیمائی به این شکل دارند. معذک چیزی از درون انسان می‌گوید که آمار مردمشناسان در این باره نباید صحیح باشد. يك راه ساده برای حل این معما توسط بدو^{۷۳} و جیکوبس^{۷۴} پیشنهاد شده است بدین مضمون که بینی جهودی ممکن است واقعاً برگشته شکل نباشد و با وجود این بنظر برسد که چنان است و این به جهت وضع خاص تورفتگی پرها و پیچ منخرین است.

۶۹. فیشرک، ص ۷۹.

۷۰. ریبلی ص ۳۹۴ ف.

۷۱. فیشرک ص ۸۳ به نقل از Luschan

۷۲. فیشرک ص ۸۳.

73. Beddoe.

74. Jacobs.

يك كل در نظر می‌گیرند.

همین نوع ملاحظات درباره هر يك از علائم دیگر چهره، مانند لبهای ظریف و موهای تیره‌رنگ موجدار یا مجعد و حالت محزون یا محیل یا پف کرده یا کشیده و از این قبیل، که از مشخصات یهودیان شمرده شده‌اند مصداق دارد. هرکدام از این علامات را اگر جداگانه در نظر بگیریم می‌توان آن را مایه‌الاشترک بسیاری از ملتها بشمار آورد ولی مجموع آنها به‌عنوان مشخصه - يك بار دیگر بگوئیم - نوع خاصی از یهودیان بنظر می‌آید و یا به‌عبارت روشنتر الگو و نمونه یهودیانی بشمار می‌آید که اصلاً از اروپای شرقی آمده‌اند و اکنون شناخته‌ترین گروه یهودیان می‌باشند. ولی این نمونه در مورد انواع دیگر یهودیان از قبیل یهودیان سفاردي (و همچنین اعقاب انگلیسی‌شده آنان در بریتانیا) و یهودیان اسلاونیک اروپای مرکزی و یهودیان بور تیوتونیک و انواع یهودیان مغولی با چشمان مورب و انواع یهودیان نگر و با موهای مجعد تطبیق نمی‌کند.

حتی نمی‌توان مطمئن بود که شناسائی همین يك نوع نمونه هم با قطعیت امکان‌پذیر باشد. مجموعه عکسهائی که فیشبرگت یا ریپلی انتشار داده‌اند برای يك بازی «شیر یا خط» می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد به شرط اینکه روی شرح عکس را که معلوم می‌دارد صاحب آن یهودی و یا غیر یهودی است بیوشانند. همین بازی را می‌توان در هر نقطه از کناره‌های مدیترانه، در هر قهوه‌خانه، به موقع اجرا گذاشت. البته نتیجه‌ای از آن حاصل نخواهد شد زیرا شما نمی‌توانید شخص مورد آزمایش را طرف خطاب قرار داده راجع به مذهب او استفسار کنید ولی اگر این بازی را با حضور اشخاص دیگری عمل کنید از میزان اختلاف نظرهای که ابراز می‌شود شگفت‌زده خواهید شد. لحن القائی پرسش نیز در این باره مؤثر می‌افتد. مثلاً: «شما می‌دانستید که آقای هارولد یهودی است؟» «نمی‌دانستم. ولی حالا که شما گفتید واقعاً دارم می‌بینم.» «آیا می‌دانستید که فلان یا بهمان خاندان سلطنتی خون یهودی داشته؟» «نمی‌دانستم. ولی حالا که شما

گفتید...» کتاب «نژادهای آدمیزاد ۷۷» نوشته هاجینسون تصویری از سه نفر گیشا دارد که زیر آنها نوشته است «ژاپونیهای با قیافه یهودی». وقتی شما این نوشته را می‌خوانید احساس می‌کنید که: «به، واقعاً راست می‌گوید. چطور من توجه نداشتم؟!» و اگر این بازی را مدتی ادامه دهید کم‌کم به هرکجا که نگاه کنید قیافه‌های یهودی - یا خزری - به چشم شما می‌خورد.

- ۵ -

یکی دیگر از اسباب اشتباه و سردرگمی در این باره، مشکل بزرگ جدا کردن خصایص موروثی از خصایص دیگری است که تحت تأثیر زمینه اجتماعی و یا عوامل دیگر محیط بوجود آمده باشد. پیشتر نیز در بحث از مسأله قامت به‌عنوان ضابطه ادعائی درباره نژاد و تبار از این مشکل سخن گفته‌ایم. اما نفوذ عوامل اجتماعی در بشره، رفتار، تکلم و حرکات و سکنات، با ظرافتی بیشتر و از طرفی پیچیده‌تر در مجموعه مشخصات يك یهودی مؤثر می‌افتد. لباس (به اضافه آرایش موی سر) واضحترین این عوامل است. هر کسی را که با طره بلند فروهشته و عرقچینی با کلاه مشکی لبه پهن و قبای سیاه و بلند مجسم سازید در اولین نگاه به‌عنوان يك یهودی ارتدکس شناخته خواهد شد. حالا منخرین او به هر شکلی باشد قیافه او یهودی می‌نماید. شاخصهای کم‌اهمیت‌تر دیگری نیز در شیوه لباس پوشیدن برخی از طبقات در گروههای یهودی وجود دارد که به‌همراه لهجه و طرز تکلم و حرکت و رفتار اجتماعی فرد یهودی را مشخص می‌سازد.

شاید بهتر باشد که لحظه‌ای از بحث جهودان کنار برویم و به سخنان نویسنده‌ای فرانسوی گوش فرا دهیم که چگونه هم‌میهنان او هر انگلیسی را با يك نظر می‌شناسند. میشل لیریس ۷۸ علاوه بر اینکه نویسنده مشهوری است مدیر بررسیهای «مرکز ملی تحقیقات علمی ۷۹»

77. Huthinson; *Races of Mankind*.

78. Michel Leiris (1958) pp. 11-12.

79. Centre National de La recherche Scientifique.

و کارمند «موزه انسان^{۸۰}» نیز هست:

«سخن از يك «نژاد» انگلیسی، یا حتی سخن از انگلیسیها به عنوان شاخه‌ای از نژاد «نوردیک» بیمعنی می باشد. از نظر واقع، تاریخ به ما می آموزد که وضع موجود ملت انگلیس نیز مانند دیگر ملت‌های اروپا محصول مشارکت و اختلاط ملت‌های مختلف است. انگلستان يك کشور سلتیک است که در قسمتی از آن موج‌های پیاپی اقوام ساکسون، دانوا و نورمان‌های فرانسوی استقرار یافته و از زمان ژولیوس سزار گروهی از رومیان هم به آن اقوام اضافه شده‌اند. يك انگلیسی را ممکن است از نحوه لباس پوشیدن و حتی رفتارشان شناخت ولی تنها از ظاهر فیزیکی کسی نمی‌توان گفت که او انگلیسی است. در میان انگلیسیها نیز مانند سایر اروپائیان افراد سپیدرو و تیره رنگ، بلندقد و کوتاه، کله‌های دراز و کله‌های کوچک پیدا می‌شوند. ممکن است ادعا کرد که يك انگلیسی را می‌توان از برخی مشخصات خارجی که قیافه ویژه‌ای به او داده است شناسائی کرد. مثلاً از خودداری در حرکات (برخلاف رویه معمول جنوبیها) و شیوه راه رفتن و خطوط سیما و هر آنچه به طور مبهم خونسردی و بلغمی مزاجی خوانده می‌شود. با اینهمه هر کسی که چنین ادعائی بکند در بسیاری از موارد بخطا خواهد رفت زیرا اگرچه این چیزها را مشخصات يك انگلیسی نمونه بشمار می‌آوریم ولی، همه انگلیسیها آن مشخصات را ندارند. واقعیت چنان است که این مشخصات ظاهری به معنی واقعی کلمه فیزیکی نیستند به عبارت دیگر وضع هیكل و حرکات و خطوط سیما کلاً در زیر عنوان رفتار خلاصه می شود و مانند آداب دیگر تابع زمینه اجتماعی مربوط به هر شخص می‌باشد و بنابراین چیزهایی اکتسابی، و نه طبیعی بشمار

80. Musée de l'Homme.

می‌آید. بعلاوه اگر چه این قبیل مشخصات را با مسامحه در تعبیر می‌توان به عنوان علائم و نشانیهای تلقی کرد ولی علائم و نشانیهای مزبور در مورد كل يك ملت صدق نمی کند بلکه فقط گروه خاصی را در داخل محدوده ملت فرا می‌گیرد و بنابراین نمی‌توان آنها را از جمله صفات ممیزه يك نژاد بشمار آورد.»

مع ذلك وقتی لیریس می‌گوید که حرکات و علائم چهره چیزی فیزیکی نیست بلکه این جزئیات همه تحت عنوان «رفتار» درمی‌آید ظاهراً فراموش می‌کند که رفتار می‌تواند در قیافه افراد مؤثر افتد و بدینگونه نشان خود را بر جسم آنها برجای بگذارد. در این باره می‌توان به علائم سنخی سیمای برخی از بازیگران سالخورده تأثر و کشیشانی که در تجرد زندگی می‌کنند و نظامیان حرفه‌ای و مجرمینی که به زندانهای دراز مدت محکوم گشته‌اند و ملاحان و کشاورزان و غیره مراجعه کرد. روش زندگی این افراد نه تنها در خطوط چهره آنها مؤثر می‌افتد بلکه شکل جسمی آنها را نیز دگرگون می‌سازد چندانکه انسان بخطا چنین می‌انگارد که این علائم و نشانیها چیزهای موروثی می‌باشند و یا ریشه نژادی دارند^{۸۱}.

در اینجا می‌خواهم ملاحظه‌ای شخصی را نیز بیفزایم. در مسافرت‌های خود به ایالات متحد آمریکا غالباً با دوستان ایام جوانی که در اروپای مرکزی می‌شناختم و پیش از جنگ جهانی دوم از اروپا مهاجرت کرده‌اند برخورد داشتم. این اشخاص را من از سی چهل سال پیش ندیده بودم. هر بار که یکی از آنها را ملاقات کرده‌ام بشگفت آمده‌ام که نه تنها در لباس پوشیدن و حرف زدن و رفتار مانند امریکائیها عمل می‌کنند بلکه قیافه آنها نیز به امریکائیها

۸۱. امرسون در مقاله خود زیر عنوان «علائم چهره انگلیسی» چنین می‌نویسد: «هر گروه مذهبی قیافه خاص خود را دارد. متدیست‌ها، کواکرها، راهبه‌ها چهره‌های ویژه دارند. يك نفر انگلیسی می‌تواند مخالف خود را از روش او بشناسد. هر کسب و حرفه‌ای خطوط خاص خود را روی چهره آدمی نقش می‌زند.»

می‌ماند. من نمی‌توانم تغییری را که در آنها رخ داده است توصیف کنم لیکن مثل اینکه آرواره آنها عریضتر گشته و وضع چشم و اطراف آن طوری دیگر شده است (یکی از دوستان مردم‌شناس من معتقد است که عریض شدن آرواره‌ها نتیجه بکار انداختن زیاد عضلات مربوطه در تکلم امریکائیه‌ها می‌باشد و پدیده دوم را انعکاسی از زندگی پرکشمکش امریکا و نتیجه آن که تمایل به ابتلا به زخم اثنی‌عشر می‌باشد می‌داند) من وقتی فهمیدم که کشفی که کرده‌ام خیالبافی نبوده است خوشحال شدم، زیرا فیشبرگک نیز در ۱۹۱۰ همین ملاحظات را یادداشت کرده است... «طرح صورت باسانی تحت تأثیر دگرگونیهای محیط اجتماعی تغییر می‌کند. من اینگونه تغییر سریع را در میان کسانی که به امریکا مهاجرت کرده‌اند ملاحظه کرده‌ام... این تغییر قیافه را مخصوصاً وقتی که مهاجرین مزبور به موطن قبلی خود مراجعت می‌کنند می‌توان دریافت... این واقعیت بخوبی ثابت می‌کند که عناصر اجتماعی حاکم بر تحرکات آدمی تأثیر عمیقی در صورت ظاهر او بجا می‌گذارد».

چنین بنظر می‌رسد که محصول این دیگجوش، قیافه‌ای امریکائی است. بدین معنی که از انواع مختلف گروههای وراثتی، یک گروه کمابیش استاندارد بوجود می‌آید. حتی چینیان و ژاپونیان پاکخون در امریکا تا اندازه‌ای تحت تأثیر این جریان قرار می‌گیرند. به هر حال فرد امریکائی را غالباً با صرف نظر از لباس و لپچه به یک نگاه می‌توان شناخت فرق نمی‌کند که نیاکان او ایتالیائی باشند یا لهستانی و یا آلمانی.

- ۶ -

در هرگونه بحث راجع به بیولوژی و وراثت اجتماعی یهودیان خاطره محله (گتو) سایه‌افکن خواهد بود. یهودیان اروپا و امریکا و حتی شمال آفریقا بچه‌های محله‌اند و با آن چهار یا پنج نسل بیشتر

۸۲. فیشبرگک، ص ۵۱۳.

فاصله ندارند. اصل جغرافیائی آنان از هر کجا بوده، در داخل دیوارهای محله کمابیش در محیطی مشابه با هم زندگی کرده و در طول چندین قرن تحت تأثیر عوامل سازنده یا مخرب مشابهی قرار داشته‌اند. از نقطه نظر متخصصین وراثت، می‌توان سه عامل را مشخص ساخت: ازدواج با خودیها، مسیر وراثتی، گزینش.

ازدواج با خودیها شاید، در تاریخ نژادی یهود، در بعضی از دورانها، نقشی به‌همان اندازه و به‌همان اهمیت جریان معکوس آن، یعنی ازدواج با اجانب، داشته است. از همان روزگاران تورات تا دورانی که یهودیان به‌اجبار از دیگران جدا گشتند و باز در زمانهای جدید، ازدواج با بیگانگان جریان اصلی بود. در این میان فقط سه تا پنج قرن (به اختلاف کشورها) دوران انزوا و ازدواج با خودیها (هم به معنی اخص ازدواج در میان همخونها و هم به معنی اعم ازدواج بین خودیها در داخل یک گروه کوچک جدا افتاده) طول کشیده است. این وضع با خطر بهم‌پیوستن ژنهای نامطلوب توأم می‌باشد که آنها را قادر به فعالیت می‌کند. وجود درصد بالائی حماقت مادرزاد که در میان چهودان از قدیم وجود داشته ۸۴، به اغلب احتمال، نتیجه همین ازدواج ممتد با خودیها می‌باشد و برخلاف آنچه برخی از مردم‌شناسان گفته‌اند ارتباطی به خصیصه نژادی سامی ندارد. اختلالات دماغی و فیزیکی در آبادیهای دور دست آلپ زیاد دیده می‌شود. در آنجاها نقش سنگت قبرها در حیات کلیساها از تعداد انگشت‌شماری خانواده‌ها نام می‌برد ولی اسامی خانوادگی یهودی چون «کهن ۸۴» و «لوی ۸۵» در آن میان دیده نمی‌شود. از طرف دیگر ازدواج با خودی می‌تواند از طریق آمیزش ژنهای خوب به پرورش اسبهای مسابقه برنده کمک کند. شاید همین عامل باعث شده است که در میان فرزندان محله هم نایبها و هم آدمهای گول و کوردن بوجود آیند. این معنی سخن وایزمن ۸۶ را بخاطر می‌آورد که گفته است: «یهودیان نیز مانند دیگر انسانهایند؛

۸۳. فیشبرگک ص ۳۳۲ ف.ف.

84. Cohen.

85. Levy.

86. Chaim Weizmann.

بلکه هم بیش از هر کس دیگر! اما دانش وراثت اطلاعات زیادی در این باره بدست نمی‌دهد.

جریان دیگری که ممکن است تأثیر عمیقی در محله گذاشته باشد مسیر وراثتی است (که به نام اثر سیوال‌رایت^{۸۷} نیز شناخته می‌شود). مقصود از آن از دست دادن نشانیهای وراثتی در جمعیت‌های محدود و منزوی است و این وضع یا به این جهت پیش می‌آید که احیاناً بنیانگذاران آن اجتماعات، خود فاقد آن ژن‌ها بوده‌اند و یا به این جهت که معدودی از بنیانگذاران، آن ژن‌ها را داشته‌اند ولی نتوانسته‌اند آنها را به دیگران انتقال دهند. بدینگونه مسیر وراثتی می‌تواند تغییرات قابل ملاحظه‌ای در خصیصه‌های موروثی جماعات کوچک بر جای بگذارد.

اما گزینشهایی که بر اثر فشارهای وارد در داخل حصار محله صورت گرفته از لحاظ اهمیت در تاریخ کم‌نظیر بوده است. زیرا یهودیان که از کشاورزی متنوع بودند ناگزیر به شهرنشینی روی آورده و در شهرها یا محله‌هایی که روز بروز بر جمعیت آنها می‌افزود متمرکز شده‌اند. نتیجه این امر به قول شاپیرو^{۸۸} آن بود که «بیماریهای واگیر که شهرها و آبادیهای قرون وسطی را فرا می‌گرفت در درازمدت تأثیر گزینشی بزرگتری بر جوامع یهودی داشت و آنان را بتدریج از مصونیت بیشتری در برابر بیماریها برخوردار کرد... و بنابراین اخلاف امروزین آنان بازماندگان جریان گزینشی شدید و خاصی می‌باشند^{۸۹}».

شاپیرو چنین می‌اندیشد که اگر امروزه در میان جهودان بیماری سل بندرت دیده می‌شود و یا آنان در قیاس با دیگران از طول عمر بیشتری برخوردار می‌باشند (و آمارهای گردآوری شده توسط فیشبرگ بیانگر این واقعیت است) سبب آن همین است که گفتیم.

اما فشارهای خصمانه که محله را درحیطه خود داشت از تحقیق-

87. Sewall Wright Effect.

88. Shapiro.

۸۹. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۸۰.

های یارد تا اعمال خشونت‌آمیز نامنظم و قتل عامهای سازمان یافته را شامل می‌شد. چندین قرن زندگی در چنان شرایطی این نتیجه را ببار آورده است که تنها چرب زبانتترین و نرمخوترین و نرمش‌پذیرترین آنان، یعنی همان تیپ محله، به حیات خود ادامه دهد. آیا این مختصات روانشناسی را باید مبتنی بر اوضاع و احوال موروثی دانست که جریان گزینش بر روی آن عمل می‌کند و یا مختصاتی است که از طریق تربیت کودکی و به عنوان موارث اجتماعی انتقال می‌یابد؟ مسأله‌ای است که مردم‌شناسان درباره آن هنوز بشدت اختلاف نظر دارند. ما حتی نمی‌دانیم که مثلاً تا چه اندازه هوش زیاد به عوامل ارثی مربوط است و تا چه اندازه باید آن را محصول محیط تلقی کرد. به عنوان مثال از رعایت اعتدال یهودیان در مورد مسکرات یاد می‌کنیم که زمانی به صورت ضرب‌المثل درآمده بود و برخی از صاحب‌نظران^{۹۰} آن را از خصایص نژادی یهود بشمار می‌آوردند. ولی می‌توان همین امر را هم از نتایج زندگی محله محسوب داشت و آن را از بقایای ناخودآگاه قرن‌ها زندگی در شرایطی دانست که با سهل‌انگاری و بی‌احتیاطی سازگاری نداشت. فرد یهودی با علامت ستاره زرد که در پشت لباس او نمایان بود می‌بایستی محتاط و بهوش باشد، و با نگاهی تحقیرآمیز که در عین حال سرگرمش می‌دارد، حرکات تمسخرانگیز بچه‌های مست را نظاره کند. تنفر و اشمئزاز در برابر مسکرات و سایر انواع فسق و فجور، طی نسلها از پدر و مادرها به فرزندان یهودی منتقل گشته بود تا آنگاه که خاطره محله فراموش شد و مصرف مسکرات بویژه در کشورهای انگلوساکسون فزونی گرفت. بنابراین رعایت جانب اعتدال در مورد مسکرات نیز مانند سایر خصائل جهودان، جزو موارث اجتماعی و نه موارث زیست‌شناسی می‌باشد.

و بالاخره يك جریان دیگر هم در این تطور مؤثر می‌افتد و آن مسأله گزینش جنسی می‌باشد. این مسأله نیز ممکن است در بوجود آمدن خصایصی که به یهودیان نسبت می‌دهند

۹۰. مثلاً آقایان Reid و Kerr به نقل فیشبرگ ص ۲۷۴-۵.

سپه‌سی داشته باشد. بنظر می‌رسد که ریپلی نخستین کسی باشد که به این امر اشاره کرده است. وی می‌گوید: «فرد یهودی اگر چه در خط توارث نژادی به هیچ‌وجه پاک و سره نیست مع‌ذلك از نظر انتخاب، وارث قانونی کل یهودیت بشمار می‌آید... این معنی همه جزئیات زندگی وی را تحت تأثیر می‌گیرد. حال چرا باید چنین تصور شود که همین معنی در آرمان وی از زیبایی جسمانی منعکس نمی‌گردد و مسأله پسند جنسی و گزینش همسر از حوزه این تأثیر خارج می‌ماند؟ بلکه نتایج همین گزینش‌هاست که از طریق وراثت تقویت و تشدید شده است».^{۹۱}

ریپلی در این باره که آرمان محله از زیبایی جسمانی چیست پژوهشی نکرده ولی فیشبرگ این کار را انجام داده و نتیجه دلپذیری گرفته است: «در نظر یک یهودی ارتدوکس کامل از اروپای شرقی، شخصی که عضلات قوی دارد همان عیسوست. ایده آل مطلوب هر یک از فرزندان یعقوب در طول قرن‌ها تا اواسط قرن نوزدهم «جوانی حریص اندام» بود.^{۹۲} جوانی کم‌خون، باریک با قیافه‌ای محزون، خردمند و ناتوان». فیشبرگ در ادامه سخن خود می‌گوید: «در اروپای غربی و آمریکا در حال حاضر تمایل زیادی در جهت مخالف دیده می‌شود. بسیاری از جهودان از اینکه به جهودان نمی‌مانند مباهات می‌کنند. با توجه به این نکته باید گفت که آینده درخشانی برای چهره به اصطلاح یهودی وجود نخواهد داشت».^{۹۳} و ما می‌توانیم اضافه کنیم که این گفته دست کم در مورد اسرائیلی‌های جوان صدق می‌کند.

۹۱. ریپلی، ص ۳۹۸.

۹۲. فیشبرگ، ص ۱۷۸.

۹۳. همان مأخذ.

خلاصه

من در بخش اول این کتاب کوشیده‌ام تا تاریخ امپراتوری خزر را براساس اطلاعات ناچیزی که از منابع موجود بدست می‌آید بررسی کنم.

در بخش دوم، فصول ۵ تا ۷ مدارک تاریخی را دال بر اینکه قسمت عمده یهودیان شرقی، و بنابراین یهودیان جهان، از تبار ترک خزر است و نه از اصل سامی، گردآورده‌ام.

در این فصل آخر کوشیده‌ام تا نشان دهم که دلایل مردم‌شناسی نیز هم‌اواز با مدارک تاریخی، این اعتقاد عامیانه دایر بر وجود نژادی یهودی، از بازماندگان اسباط بنی‌اسرائیل را مردود و بی‌اعتبار می‌داند.

از دیدگاه مردم‌شناسان دو دسته از واقعیتها در جهت مخالف آن اعتقاد وجود دارد. اول **ناهمگنی** بسیار در میان یهودیان از لحاظ خصوصیات جسمانی دوم **شباهت** زیاد یهودیان به غیر یهودیانی که در محیط مشترکی با آنان زندگی می‌کنند. این هر دو واقعیت در آمارهائی که از قد و قامت، شاخص جمجمه، گروه خونی، رنگ مو و چشم و... آنان بدست داریم منعکس می‌باشد. هر کدام از این موازین مردم‌شناسی که ملاک گرفته شود معلوم می‌گردد که جهودان هر کشور به غیر یهودیانی که در میان آنان زندگی می‌کنند همانندترند تا به جهودان کشورهای دیگر. فرمول زیر وضع مزبور را به طور خلاصه نشان می‌دهد:

$$G_a - J_a < J_a - J_b ; \quad G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

تبیین زیست‌شناسی هر دو مطلب این است که اختلاط نسل در مواقع تاریخی مختلف و به اشکال مختلف صورت گرفته است از این قبیل است ازدواج با بیگانگان، گرویدن عده زیادی از غیر یهودیان به دین یهود، تجاوز به عنف که همواره (چه به عنوان یک حق قانونی و چه به عنوان امر نامشروعی که مورد چشم‌پوشی قرار می‌گرفت) در کنار جنگ و کشتار وجود داشت.

این عقیده که علی‌رغم اطلاعات آماری شخص یهودی را می‌توان از دیگران باز شناخت نوعاً - و نه کلاً - مبتنی بر تصویری واهی می‌باشد. این عقیده واقعیتی را نادیده می‌گیرد: قیافه‌هایی که در مقایسه با مردم شمال اروپا یهودی شمرده می‌شود در محیط مدیترانه چنین تلقی نمی‌گردد. هواداران این عقیده تأثیر محیط اجتماعی را در قیافه و بشره فراموش می‌کنند و وراثت زیست‌شناسی را با وراثت اجتماعی اشتباه می‌گیرند.

معذک نشانیه‌های موروثی چندی نیز هست که در مورد برخی از انواع یهودیان امروزی درست در می‌آید. در پرتو علم ژنتیک جمعیت، بسیاری از این نشانیه‌ها را می‌توان به عواملی مربوط دانست که در طی چندین قرن در شرایط منزوی محله جریان داشته است. از جمله این عوامل ازدواج با خودیها، مسیر وراثتی و فشارهای گزینشی را می‌توان یاد کرد. این عامل سومی از طرق مختلف - مانند گزینش طبیعی (مثلاً از طریق بیماریهای واگیر)، گزینش جنسی و به‌طور مشکوکتر از طریق گزینش نوع شخصیتی که برای ادامه حیات در شرایط داخل حصار محله، قابلیت بیشتری را داشته باشد - مؤثر می‌افتاد.

افزون بر آنچه گفتیم، وراثت اجتماعی از طریق تربیت‌دوران کودکی، به‌عنوان عامل سازنده یا مخرب نیرومندی، تأثیر داشته است. هر یک از این جریان‌ات نقشی را در به‌وجود آمدن یهودی محله برعهده داشته است. این نوع یهودی با پشت‌سر گذاشتن محله بتدریج جهات مشخصه خود را از دست داده است. اما راجع به ترکیب نژادی

و قیافه ظاهر یهودیان در دوران پیش از به‌وجود آمدن محله، تقریباً هیچ‌چیز نمی‌دانیم. مطابق نظری که در این کتاب پیش کشیده‌ایم این «جنس اولیه» غالباً از تبار ترك بوده ولی در میان آنان مقدار نامعلومی هم از فلسطینیان کهن و عناصر دیگر وجود داشته‌اند. نمی‌توان گفت که کدام یک از علامات و مشخصات ادعائی، مانند بینی یهودی، در نتیجه گزینش جنسی داخل محله بوجود آمده و کدام یک مظهر ژن مقاوم قوم خاصی می‌باشد. و چون داشتن منخرین در میان مردم قفقاز امری عام بشمار می‌آید ولی در میان بدویهای سامی‌بندرت دیده می‌شود این را نیز می‌توان نشانه دیگری از نقش مسلط سبب سیزدهم در تاریخچه زیست‌شناسی جمهودان دانست.

ملحقات

۱- یادداشتی درباره منابع

۲- مکاتبات خزر

بنابراین مورخ تا آنجا که می‌تواند، حرف بحرف، از منابعی که خبر را گرفته است تبعیت می‌نماید بطوری که غالباً راوی بعدی همان الفاظ و عبارات راوی نخستین را تکرار می‌کند...» این است گفته دو صاحب‌نظر کلاسیک در این زمینه یعنی اچ.ا.آر. گیب و م.ی. دخویه در مقاله دو نفره‌ای که در ذیل ماده «تاریخ‌نویسی عرب» در چاپهای اولیه انسیکلوپدی بریتانیکا نوشته‌اند.^۱ این گفته روشن می‌گرداند که جستجوی منبع اصلی - که غالباً از میان رفته - از خلال روایات پیاپی مورخان و مؤلفان و دروغ‌زنان چه مشکلات دردناکی را به‌مراه دارد. در غالب موارد تقریباً محال است که بتوان برای امری یا اوضاع و احوالی که در کشوری رخ داده است تاریخی را معین کرد. در مواردی که مورخ واقعه‌ای را به صیغه مضارع بیان می‌کند و قراین روشنی در دست نیست که بگوئیم مطلب از یک منبع کهن نقل شده است تردید و عدم اطمینان درباره تاریخ ممکن است یک قرن تمام نوسان داشته باشد. به این اشکال، دشواری تشخیص صحیح اشخاص و قبایل و امکان را نیز که از اشکالات تلفظ و املا و بلمبوسیمای نسخه‌نویسان حاصل می‌شود باید اضافه کرد. نتیجه عبارت می‌شود از یک جدول پیچ در پیچ معمائی که نیمی از اجزای آن را در دست نداریم و اجزای نامربوط دیگری از خارج با آن درآمیخته و فقط می‌توان خطوط کلی مطلب را از آن استخراج نمود.

روایات عمده عربی درباره خزران که در این کتاب مکرراً به آنها ارجاع گردیده از ابن‌فضلان، اصطخری، ابن‌حوقل و مسعودی است و از این روایات فقط چندتا را می‌توان دست اول دانست مثلاً ابن‌فضلان از برخوردهای شخصی خود سخن می‌گوید. اما سرتاسر روایت ابن‌حوقل که در حوالی ۹۷۷ به رشته تحریر کشیده شده تقریباً از اصطخری گرفته شده که او نیز کتاب خود را در حوالی ۹۳۲ نوشته است. ظاهراً نوشته اصطخری نیز مبتنی بر کتاب جغرافیدان دیگر به نام بلخی بوده که در ۹۲۱ تألیف یافته ولی این کتاب به دست ما

۱. جلد دوم ص ۱۹۵ چاپ ۱۹۵۵.

۱

یادداشتی درباره منابع

الف - منابع کهن

اطلاعات ما درباره تاریخ خزران بیشتر از نوشته‌های عربی، بیزانسی، روسی و عبری سرچشمه می‌گیرد. در تأیید این نوشته‌ها مطالبی نیز از منابع فارسی، سریانی، ارمنی، گرجی و ترکی بدست می‌آید. من تنها درباره برخی از منابع عمده توضیح می‌دهم:

(۱) عربی

«مورخان اولیه عرب به لحاظ شکل ویژه تألیفات خود از دیگران ممتاز می‌باشند. در کتابهای آنان خبر هر واقعه‌ای به زبان کسانی که شاهد ماجرا یا همزمان با آن بوده‌اند روایت می‌شود و سلسله راویان به آخرین کسی که خبر را نقل می‌کند می‌پیوندد. هر یک از این راویان، روایت نخستین را عیناً به راوی بعدی انتقال می‌دهند. گاهی یک روایت را در دو یا چند صورت با اختلافات جزئی و از طریق سلسله‌روایات متفاوت می‌توان بدست آورد. و نیز ممکن است حتی یک واقعه با یک جزء مهم از خبر به چند شکل، براساس روایتی که از چندتن از معاصرین آن واقعه نقل شده و از طریق سلسله راویان جداگانه بدست آمده باشد... به‌رحال اصل این است که اگر راوی از واقعه‌ای یک بار بخوبی خبر داده است در بازگو کردن آن نباید الفاظ راوی نخستین تغییر داده شود

نرسیده است.

اطلاعات ما از زندگی و دقت علمی این نویسندگان بسیار اندک است. ابن فضلان، به عنوان سیاست‌پیشه و ناظری هوشمند، تنها کسی است که با چهره سرزنده خود نظر را جلب می‌کند. معذک در مطالعه این رشته که در قرن دهم ادامه دارد با مراحل از سیر تکاملی دانش نوپای جغرافیای تاریخی آشنا می‌شویم. بلخی که در سرآغاز سلسله جای دارد پیش‌کسوت مکتب کلاسیک جغرافیای عربی است که در آن تأکید بیشتر روی نقشه‌ها گذارده می‌شود و شرح مطلب در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. اصطخری قدمی فراتر رفته و تأکید را از نقشه به متن منتقل کرده است (در باره زندگی وی چیزی نمی‌دانیم و آنچه از نوشته‌های وی باقی مانده ظاهراً جزئی از کتاب بزرگتری می‌باشد) با ابن‌حوقل (همینقدر می‌دانیم که او بازرگانی جهانگرد و اهل علم بوده است) پیشرفت قطعی دیگری در این زمینه ملاحظه می‌شود. کتاب ابن‌حوقل دیگر از صورت حواشی بر نقشه‌ها (که کتاب بلخی و تا حدودی کتاب اصطخری اینطور است) درآمده و مطالب آن استقلال یافته است.

بالاخره دو قرن بعد با ظهور یاقوت (۱۱۷۹ تا ۱۲۲۹) عصر مؤلفین و دایرة‌المعارف نویسان فرامی‌رسد. درباره یاقوت دست‌کم می‌دانیم که او در یونان متولد شده و در جوانی در بازار بغداد به غلامی فروخته شده و بازرگانی که او را خریده رفتار مهربانانه‌ای داشته و از وجود او به صورت بازرگانی مسافر استفاده کرده است. یاقوت پس از آزادی به عنوان کتابفروشی دوره‌گرد بکار پرداخته و سرانجام در موصل مأوی گزیده و دایرة‌المعارف جغرافیائی و تاریخی بزرگ خود را در آن شهر نوشته است. این کتاب مهم، هم مطالب اصطخری و هم گزارش ابن‌فضلان را درباره خزران شامل می‌شود. ولی یاقوت بختاً، مطالب اصطخری را نیز به ابن‌فضلان نسبت می‌دهد و چون این دو روایت در نکات مهمی با هم اختلاف دارند انتساب دو رشته مطلب ناسازگار به ابن‌فضلان تا اندازه‌ای از اعتبار او در نظر مورخان جدید کاسته بود.

اما با کشف متن کامل گزارش ابن‌فضلان در يك نسخه خطی کهن در شهر مشهد ایران، به سال ۱۹۲۳، وضع عوض شد. کاشف این نسخه که هیجانی در میان خاورشناسان برپا کرد دکتر زکی ولیدی طوغان بود که درباره او مطالب بیشتری خواهیم آورد. بدینگونه نه تنها اعتبار بخشی از گزارش ابن‌فضلان که در کتاب یاقوت آمده است تأیید شد بلکه بخشهای دیگر آن نیز که یاقوت از نقل آن خودداری نموده، و بنابراین ناشناخته مانده بود، در دسترس قرار گرفت. اضافه بر آن، پس از روشن شدن اختلاطی که در نقل یاقوت رخ داده اینک ابن‌فضلان از يك دست، و اصطخری و ابن‌حوقل از دستی دیگر، به عنوان منابع مستقلی شناخته می‌شوند که مضمون آنها مؤید و مکمل یکدیگر می‌باشد.

همین نکته در مورد روایات ابن‌رسته، بکری یا گردیزی هم صادق است که مطالب آنها هم، مؤید روایات موجود درباره خزران می‌باشد. من کمتر از این منابع نقل کرده‌ام زیرا که مطالب آنها عمدتاً با آنچه در منابع اصلی وارد شده است مشابهت دارد.

منبع ظاهراً مستقل دیگری در این باب کتاب مسعودی است (که در حوالی ۹۵۶ وفات یافته). مسعودی را هرودوت عربها می‌نامند. او جهانگردی بیقرار و دارای کنجکاوی بی‌کران بود. چنین بنظر می‌رسد که مورخان جدید عرب نظر خوبی درباره او ندارند. دایرة‌المعارف اسلام می‌گوید که «مسافرتهای او نتیجه تمایل شدید به کسب دانش بود ولی مطالب او سطحی و کم‌عمق می‌باشد چه او به منابع اصلی رجوع نکرده و به بررسیهای سطحی اکتفا نموده و قصه‌ها و افسانه‌ها را بدون نقادی پذیرفته است.»

ولی این سخن را درباره هرکس دیگر از مورخان قرون وسطی، مسیحی باشد یا عرب، می‌توان گفت.

(۴) بیزانسی

در میان منابع بیزانسی ارزشمندتر از همه رساله کنستانتین

هفتم پرفیروژنیتوس به نام De Administrando Imperio است که در حوالی ۹۵۰ نوشته شده است. اهمیت این رساله نه تنها به لحاظ اطلاعاتی است که درباره خود خزران (و بویژه درباره روابط آنان با مجارها) در آن آمده بلکه معلوماتی هم درباره روسها و مردمان استیمهای شمال ارائه می‌دهد.

کنستانتین (۵۹ - ۹۰۴) این امپراتور دانشمند شخصیت جالب توجهی بود و چه شگفت که آرنولد توین بی اعتراف می‌کند که «دل‌باخته‌او» شده^۲ و این دل‌باختگی از اوائل که او در دانشکده درس می‌خوانده آغاز گشته است. نتیجه شیفتگی توین بی به امپراتور، کتاب بزرگ اوست به نام «کنستانتین پرفیروژنیتوس و جهان او»^۳ که در ۱۹۷۳ انتشار یافت و در آن هنگام مؤلف هشتاد و چهار سال داشت. چنانکه از نام کتاب برمی‌آید تأکید مؤلف، بیشتر روی شخصیت و عمل کنستانتین در اوضاع و احوال جهانی است که او - و خزران - در آن می‌زیستند.

مع‌ذلك شیفتگی توین بی درباره کنستانتین، او را از توجه به محدودیت‌های علمی امپراتور باز نداشته است: «اطلاعات مندرج در De Administrando Imperio در زمانهای مختلف و از منابع گوناگون گردآوری گردیده و نتیجه آن کتابی نیست که مواد آن را مؤلف هضم کرده و منظم ساخته باشد. این کتاب مجموعه‌ای است از پرونده‌هایی که فقط تنقیحی سراسری روی آنها انجام گرفته است»^۴ و باز می‌گوید: «رساله De Administrando Imperio و De Caeromoniis بصورتی که از کنستانتین به یادگار مانده است زبان تعنت بسیاری از خوانندگان را باز خواهد کرد»^۵. (کنستانتین خود بصورتی احساساتی معتقد بود که کتاب دوم يك «شاهکار فنی» و «اثری ماندگار از تحقیقی کامل و

۲. توین بی (۱۹۷۳) ص ۲۴.

3. Constantine Porphyrogenitus and His World.

۴. همان مأخذ ص ۴۶۵.

۵. همان ص ۶۰۲.

کوششی عاشقانه» است^۶). انتقاداتی از این قبیل، در گذشته نیز توسط بری^۷ و ماکارتنی مطرح گردیده که کوشیده‌اند تا ضدونقیض گوئیهای کنستانتین را درباره مهاجرت‌های مجاران بر ملا سازند.

«باید بیاه داشته باشیم که کتاب De Administrando Imperio مجموعه يك رشته یادداشتهایی است از منابع بسیار مختلف که گاهی مطالب یکدیگر را تکرار می‌کنند و گاهی با هم خلافگوئی دارند. این یادداشتهای را با مختصر تنقیحی سرهم کرده‌اند»^۸.

ولی ما باید مواظب باشیم که وقتی گاه را دور می‌ریزیم، مانده منتقدان علامه‌مآب، گندمی را هم که با آن درو کرده‌ایم دور نریزیم. کنستانتین علاوه بر دسترسی بر پرونده‌های دربار، گزارشهای دست اول از عمال دولت و سفرائی که از مأموریت خارج برمی‌گشتند دریافت می‌کرد و این مزیتی است که هیچ مورخ دیگری از آن برخوردار نبود. کتاب او البته اگر با احتیاط و به همراه منابع دیگر خواننده شود روشنائی گرانبهای بر این دوران تاریک می‌افکند.

(۳) روسی

گذشته از فولکلور، افسانه‌ها و سرودهایی (مانند منظومه سپاه ایگور^۹) که سینه به سینه منتقل گشته، کمترین منبع نوشته روسی کتابی است به نام «قصه سائبان گذشته» (Povez Vremennikh Let) که مؤلفین مختلف به عناوین گوناگون «تاریخ اولیه روس»^{۱۰} یا «تاریخ کمین روس»^{۱۱} یا «تاریخ روس»^{۱۲} یا «نسطور کاذب»^{۱۳} یا «سالنامه»^{۱۴} از آن یاد کرده‌اند. این کتاب در نیمه اول قرن دوازدهم براساس نوشته‌هایی از اوایل قرن یازدهم که آنها هم روایات کمتری را جمع کرده بودند فراهم آمده است. بنابراین چنانکه ورنادسکی^{۱۵} می‌گوید شاید «پاره‌ای ۶. همان مأخذ.

7. Byzantinische Zeitschrift XIV pp. 511-70.

۸. ماکارتنی مأخذ پیشگفته ص ۹۸.

9. Lay of Igor's Host.

10. The Russian Primary Chronicle.

11. The Old Russian Chronicle.

12. The Russian Chronicle.

13. Pseudo-Nestor.

14. The Book of Annals.

۱۵. ورنادسکی (۱۹۴۳) ص ۱۷۸.

اطلاعات معتبر حتی مربوط به قرن هفتم تا دهم نیز در آن گرد آمده باشد» و این دورانی است که از نظر تاریخ خزران حائز اهمیت فراوان می‌باشد. مؤلف اصلی این کتاب احتمالاً کشیش دانشمندی به نام نسطور (متولد ۱۰۵۶) در دیر کریپت از شهر کیف باشد؛ گرچه متخصصین در این باره اختلاف کرده‌اند (و عنوان نسطور کاذب از همین‌جاست). گذشته از مسأله مؤلف، این کتاب راهنمایی ارزشمند (ولی نه خالی از خطا) برای دورانی است که از آن سخن می‌گوید. متأسفانه روایات آن در سال ۱۱۱۲ یعنی درست مقارن آغاز روزگار ناپدیدگشتن مرموز خزران قطع می‌شود.

منابع عبری قرون وسطی دربارهٔ خزران جداگانه در ضمیمهٔ سوم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ب - نوشته‌های جدید

گستاخی خواهد بود که دربارهٔ مورخان نامور جدید مانند توین‌بی، بری، ورنادهسکی، بارون، ماکارتنی و غیره که دربارهٔ جوانی از تاریخ خزران مطالبی نوشته‌اند و در این اوراق از آنها نقل شده است سخنی بگوئیم. یادداشت‌های زیر محدود به مؤلفینی خواهد بود که نوشته‌های آنان در این باره اهمیت درجهٔ اول دارد ولی تنها کسانی که علاقهٔ خاصی به موضوع دارند با آنان آشنا می‌باشند.

در این میان مقدم بر همه پرفسور پول اریک کاله^{۱۶} و شاگرد او دگلاس مورتون دانلوپ^{۱۷} را باید نام برد. دانلوپ در این ایام استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می‌باشد.

پول اریک کاله (۱۹۶۵ - ۱۸۷۵) از خاورشناسان بنام و محققین تورات‌شناس اروپا بود که در پروس شرقی از مادر زاد و به‌مقام کشیشی در کلیسای لوتری منصوب گردید و مدت شش سال در قاهره به‌سمت کشیشی گذراند و از آن پس در دانشگاه‌های آلمان بتدریس پرداخت و در ۱۹۲۳ به مدیریت سمینار شرقی مشهور در دانشگاه بن برگزیده

16. Paul E. Kahle.

17. Douglas Morton Dunlop.

شد. این مرکز مطالعاتی بین‌المللی، بسیاری از خاورشناسان را از سرتاسر جهان به‌سوی خود جلب کرد. کاله می‌نویسد: «شکی نیست که خصلت بین‌المللی سمینار، کارمندان، دانشجویان و بازدیدکنندگان آن بهترین مصونیت را در برابر نفوذ نازیها فراهم آورد و به‌ما امکان داد که در طول نزدیک به شش‌سال تسلط رژیم نازی بر آلمان با آسودگی خیال به‌کار خود ادامه دهیم... من تنها استادی در آلمان بودم که سالها يك يهودی یعنی يك ربی لهستانی را به‌عنوان دستیار خود نگه داشت.» عجب نیست که کاله علی‌رغم نسب آریائی بی‌غل‌وغش خود باز هم ناچار شد که در ۱۹۳۸ از آلمان مهاجرت کند. او به اکسفورد رفت و در آنجا دو درجهٔ دکتری دیگر (یکی در فلسفه و دیگری در الهیات) دریافت کرد. در ۱۹۶۳ به شهر محبوب خود بن بازگشت و در ۱۹۶۵ در همانجا وفات یافت. در فهرست کتابهای موزه بریتانیا بیست‌وهفت عنوان به نام او ثبت شده که از آن جمله است: «گنیزهٔ قاهره ۱۸» و «مطالعاتی در طومارهای بحرال‌میت ۱۹».

در میان شاگردان پیش از جنگ کاله در بن جوان خاورشناسی بود به نام دی. ام. دانلوپ.

کاله علاقهٔ زیادی به تاریخ خزران داشت. وقتی که مورخ بلژیکی پرفسور هنری گرگوار^{۲۰} در ۱۹۳۷ مقاله‌ای منتشر کرد و طی آن اعتبار «مکاتبات خزران» را مورد تردید قرار داد، کاله به مقابله برخاست^{۲۲}. وی می‌گوید: «من نکاتی از اشتباهات گرگوار را مطرح کردم و بعدها که او در دسامبر ۱۹۳۷ به‌بن آمد فرصتی دست‌داد که همهٔ مسائل را با او درمیان بگذارم. آنگاه تصمیم گرفتم که دوفری به‌نشر کتاب بزرگی همت گماریم. لیکن پیشامدهای سیاسی از عملی شدن این نقشه جلوگیری کرد. بنابراین من به‌یکی از شاگردان سابقم در بن، دی. ام. دانلوپ، پیشنهاد کردم که این کار را برعهده‌گیرد. او محقق

18. The Cairo Geniza. 19. Studies of the Dead Sea Scrolls.

20. Henri Grégoire. 21. Khazar Correspondence.

22. Gregoire, H. (1937) pp. 225-66.

بود که می‌توانست از منابع عبری و عربی استفاده کند و چند زبان دیگر هم می‌دانست و برای انجام این کار دشوار آموزش لازم را دیده بود.^{۲۳} نتیجه این قرار و مدار علمائی کتاب «تاریخ خزرهای یهودی» تألیف دانلوپ بود که در ۱۹۵۴ توسط انتشارات دانشگاه پرینستون بچاپ رسید. این کتاب گذشته از آنکه منبع پرارزشی در تاریخ خزران می‌باشد دلایل جدیدی برای اثبات اعتبار «مکاتبات» ارائه می‌دهد (نگاه کنید به ضمیمه). این دلایل کاملاً مورد تأیید کاله قرار گرفت.^{۲۴} تصادفاً پرفسور دانلوپ که در ۱۹۰۹ تولد یافته فرزند یک روحانی اسکاتلندی است که مشغولیات او بنا به نقل Who's Who «کوهپیمائی و تاریخ اسکاتلند» بوده است. بنا بر این دو مدافع اصلی یهودیت خزر در زمان ما، پروتستانهایی معتقد، با سابقه کلیسایی، از مردم شمال اروپا بوده‌اند.

یکی دیگر از شاگردان کاله، با سوابقی بکلی متفاوت، احمد زکی ولیدی طوغان بود که نسخه خطی سفرنامه ابن فضلان به پیرامون خزران را در مشهد کشف کرد. برای اینکه شرط انصاف را در مورد این شخصیت جالب توجه بجای آورم بهتر است رشته کلام را به دست کاله دهم که در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«... چند تن از خاورشناسان بسیار والامقام در این سمینار (بن) کار می‌کردند که از آن میان می‌توانم از دکتر زکی ولیدی نام ببرم. این باشقرد که مورد علاقه و توجه سر اورل اشتاین^{۲۵} بود تحصیلات خود را در دانشگاه غازان بیابان رسانید. و پیش از آغاز جنگ اول در آکادمی پترزبورگ به کار پژوهش پرداخت. در جریان جنگ و پس از آن به عنوان رهبر قشون باشقرد (که با بالشویکها متحد بود) فعالیت کرد. قشون باشقرد موجودیت خود را عمدتاً

23. Kahle (1959) p. 33.

۲۴. همان مأخذ.

25. Sir Aurel Stein.

مرهون وجود او بود. زکی ولیدی به عضویت دوامی روسیه رسید، و مدتی نیز عضویت کمیته شش نفری را داشت. در میان اعضای دیگر این کمیته از لنین، استالین و تروتسکی باید نام برد. زکی ولیدی بعدها با بالشویکها اختلاف پیدا کرده به ایران گریخت و در ۱۹۲۴ به عنوان کارشناس زبان ترکی (زبان باشقردی از شعب زبان ترکی است) در وزارت آموزش دولت مصطفی کمال در انقره منصوب گردید. بعدها به سمت استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول بتدریس پرداخت. پس از هفت سال، چون از استادان دانشگاه استانبول خواسته شد که به شاگردان خود چنین بیاموزند که هرچه تمدن در عالم هست همه از ترکهاست، احمد زکی از شغل خود استعفا داد و به وین رفت و نزد پرفسور دویش^{۲۶} به تحصیل تاریخ قرون وسطی پرداخت و پس از دو سال با رساله‌ای ممتاز درباره سفر ابن فضلان به نواحی شمال بلغار، ترکستان، و خزران درجه دکتری خود را بدست آورد. نسخه خطی متن عربی این رساله را وی در شهر مشهد کشف کرده بود. بعدها من کتاب او را درباره شناخت مشرق زمین^{۲۷} به موقع انتشار گذاشتم. من زکی ولیدی را از وین استخدام کردم. او نخست به عنوان استادیار و بعدها به عنوان پرفسور افتخاری در دانشگاه بن بکار پرداخت. وی دانشمندی راستین بود با اطلاعاتی وسیع و همواره آماده یادگیری. همکاری با او بسیار ثمربخش بود. زکی ولیدی در ۱۹۳۸ به ترکیه بازگشت و کار خود را به عنوان استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول از سر گرفت.»

باز به عنوان چهره دیگری، که بنوعی دیگر قابل توجه می‌باشد، از هوگو فرایر فون کوچرا^{۲۸} (۱۸۴۷-۱۹۱۰) باید نام برد. او یکی از

26. Dopsch. 27. *Abhandlungen fur die Kunde des Morgenlandes*.

28. Hugo Freiherr Kutschera.

پیشگامان نظریه‌ای است که خزران را اصل و منبع یهودیان شرقی می‌داند. پدر کوچرا یکی از کارمندان بلندپایه اتریش بود و او خود که می‌خواست سیاست‌پیشه‌پیشو، در آکادمی شرقی وین به تحصیل پرداخت و در علم لغت تخصص یافت و به ترکی، عربی، فارسی و سایر زبانهای شرقی دست پیدا کرد. پس از آنکه مدتی به‌عنوان وابسته سفارت اتریش - هنگری در استانبول خدمت کرد در ۱۸۸۲ مسؤولیت اداره ایالتهای بوسنی - هرزگوین را در سراجوو برعهده گرفت. در آن زمان، این ایالتها را دولت اتریش - هنگری بتازگی اشغال کرده بود. آشنائی کوچرا با راه و رسم زندگی شرقی او را مورد علاقه مسلمانان بوسنی قرار داده به آرامش نسبی آن ایالت کمک کرد و او به دریافت لقب فرایر (بارون) و افتخارات چند دیگر نائل آمد.

کوچرا پس از بازنشستگی در ۱۹۰۹، اوقات خود را یکسره وقف کاری کرد که در همه عمر مورد علاقه او بود یعنی مسأله روابط یهودیان اروپا و خزرها. تفاهتهای یهودیان سفاردی و اشکنازی در ترکیه و بالکان، از همان اوان جوانی نظر او را به‌خود جلب کرده بود. مطالعه منابع کهن در تاریخ خزران بتدریج او را قانع ساخت که لااقل پاسخ قسمتی از مسأله را در اینجا می‌توان یافت. او یک مورخ حرفه‌ای بشمار نمی‌آمد (اگرچه در زمینه لغت تقریباً حرفه‌ای بود) ولی وسعت اطلاعات او درخور توجه بود. مشکل بتوان یکی از مآخذ عربی را نام برد که پیش از ۱۹۱۰ شناخته بوده و در کتاب او مورد مراجعه قرار نگرفته باشد. متأسفانه کوچرا پیش از آنکه بتواند قسمت کتابشناسی و مراجع و مآخذ کتاب خود را ترتیب دهد وفات یافت. کتاب او به نام «مطالعات درباره تاریخ خزران ۲۹» پس از مرگش در ۱۹۱۰ نشر و بزودی تجدید چاپ شد ولی مورخان کمتر از آن نام می‌برند.

ابراهام. ن. پولیاک^{۲۰} در ۱۹۱۰ در کیف متولد شد و به اتفاق خانواده خود در ۱۹۲۳ به فلسطین رفت. کرسی تدریس تاریخ یهود

20. Die Chasaren-Historische Studie. 30. Abraham N. Poliak

قرون وسطی را در دانشکده تل‌آویب برعهده گرفت و کتابهای چندی به عبری تألیف کرد که از آن جمله است: تاریخ عرب، فتودالیسم در مصر (۱۹۰۰-۱۲۵۰)، ژئوپولیتیک اسرائیل و خاورمیانه، و غیره. مقاله وی در «گرویدن خزرها به یهودیت» به سال ۱۹۴۱ در مجله عبری صهیون انتشار یافت و مباحثاتی را بدنبال آورد. کتاب او به نام «خزران» مباحثات بیشتری را همراه داشت. این کتاب در ۱۹۴۴ در تل‌آویب (به زبان عبری) منتشر شد و - چنانکه شاید انتظار هم می‌رفت - با واکنش خصمانه‌ای مواجه گشت چرا که سنت مقدس حاکی از انتساب یهودیان معاصر به اسباط بنی‌اسرائیل را در این کتاب تخطئه کرده است. نام او در دایرةالمعارف یهود چاپ ۲-۱۹۷۱ نیامده است.

ولی ماتیاس مایسس^{۳۱} که نظریات او را درباره تبار یهودیان شرق و زبان ییدیش نقل کرده‌ام از احترام علمی زیادی برخوردار است. مایسس در ۱۸۸۵ در گالیسیا^{۳۲} متولد شد، و پس از تحصیل علم لغت از پیشروان فقه‌اللغه ییدیش گردید (اگر چه او بیشتر کتاب‌های خود را به آلمانی، لهستانی و عبری نوشته است).

در نخستین کنفرانس زبان ییدیش که در چرنویتز^{۳۳} در ۱۹۰۸ برگزار شد او شخصیت بارزی بود. کتابهای او: «سبب پیدایش لهجه‌های یهودی^{۳۴}» (۱۹۱۵) «زبان ییدیش^{۳۵}» (۱۹۲۴) در زمینه خود جزو آثار کلاسیک بشمار می‌رود.

مایسس سالهای آخر عمر خود را در کراکو^{۳۶} گذراند. در ۱۹۴۵ به آشویتس اعزام شد ولی پیش از آنکه بمقصد برسد وفات یافت.

31. Mathias Mieses. 32. Galicia. 33. Czernovitz.

34. Die Entstehungsursache der Jüdischen Dialekte

35. Die Yiddische Sprache. 36. Cracow.

نخستین بار که ذکری از مکاتبات در میان آمده در قرون یازدهم و دوازدهم بوده است. در حوالی سال ۱۱۰۰ ربی یهودا بن بارزیلای^۲ از اهالی بارسلون کتابی به عبری نوشت به نام «کتاب اعیاد» (سفرها ایتیم) که در آن بتفصیل از این مکاتبات یاد و فقراتی از نامه جوابیه یوسف شاه را نقل می‌کند. بخش مربوط به این مطلب در کتاب بارزیلای چنین آغاز می‌شود:

«در میان دست‌نوشته‌های دیگر، نسخه نامه‌ای از یوسف شاه فرزند آرون روحانی خزری به نظر ما رسیده که به عنوان ربی حسدای بار اسحق^۴ نوشته شده است. ما نمی‌دانیم که این نامه تا چه حد اصالت دارد و آیا خزرها که طایفه‌ای از ترکانند در واقع به کیش یهود درآمده‌اند؟ برای ما مسلم نیست که همه آنچه در این نامه آمده مطابق با حقیقت است یا نه؟ شاید مطالب نادرستی هم در آن آمده و یا دیگران بر آن افزوده باشند و شاید اشتباهاتی بر قلم کتاب جاری شده باشد... دلیل اینکه ما در این کتاب چیزهایی را می‌آوریم که مبالغه آمیز بنظر می‌رسد این است که در نامه یوسف شاه چنین می‌خوانیم که ربی حسدای از او خواسته بود تا اطلاعاتی از خاندان خود و وضع پادشاه به او بدهد و بگوید که چگونه شد که پدران او در سایه بال روح القدس رخت کشیدند (یعنی به کیش یهود درآمدند) و نیز وسعت سلطنت خود و قلمرو آن را به او باز نمایند. او همه این مسائل را، یکایک، در نامه خود جواب داد.»

آنگاه بارزیلای موارد دیگری را از پاسخ یوسف شاه نقل می‌کند و بدینگونه تردیدی باقی نمی‌ماند در اینکه نامه مزبور در ۱۱۰۰ موجود بوده است و شکاکیت نقادانه ربی، انسان را در این باره مطمئنتر

3. Rabbi Jehudah Ben Barzillai.

۴. نام عبری حسدای، بار اسحق بن شیروت بود.

۵. مطابق متن کوکوتسوف به نقل دانلوپ ص ۱۳۲ (۱۹۵۴).

مکاتبات خزر

۱-

نامه‌های متبادله در میان حسدای بن شیروت سیاستمدار اسپانیایی و یوسف، شاه خزران، از دیرباز مورخان را به خود مشغول داشته است. درست است که به قول دانلوپ «شاید در اهمیت مکاتبات خزر مبالغه شده باشد زیرا که اینک می‌توان تاریخ خزران را بدون مراجعه به نامه‌های حسدای و یوسف، بشرحی درخور، در قلم آورد.» معذک ممکن است که خواننده علاقه داشته باشد که از آنچه درباره این مکاتبات معلوم افتاده است اجمالاً آگاهی یابد.

نامه حسدای ظاهراً در فاصله سالهای ۹۵۴ و ۹۶۱ نوشته شده، زیرا سفیران اروپای شرقی که او از آنها نام می‌برد (فصل سوم بخش ۳ و ۴) گمان می‌رود در ۹۵۴ به قرطبه رفته باشند و خلیفه عبدالرحمن که حسدایش خداوندگار خویش می‌خواند تا ۹۶۱ بر مسند فرمانروایی بود. نامه به قلم مناحیم بن شروق منشی حسدای نوشته شده و نام او در این نامه به صورت مربع بعد از نام حسدای آمده است. لاندو^۲ این مطلب را پس از مقایسه خط نامه با اثر دیگری از مناحیم که به دست ما رسیده است تأیید کرده است. بنابراین دیگر تردیدی در اعتبار و اصالت نامه حسدای نیست ولی مسأله پاسخ نامه یوسف، به این روشنی و سادگی نمی‌باشد.

۱. دانلوپ (۱۹۵۴) ص ۱۲۵.

2. Landau (1942).

در این باره حکم قاطعی داد.

ولی نوشته ابراهیم بن داوود (مراجعه شود به فصل دوم بخش ۸) در کتاب مشهورش «سفرها - قباله ۷» که در ۱۱۶۱ به رشته نگارش کشیده شده است کاملاً روشن می‌باشد:

«شما، طوایف مؤمنین اسرائیل را در خارج، همه‌جا می‌بینید، از شهر ۸ ساله در منتهی‌الیه مغرب تا تهارت^۹ در اول آن، در منتهی‌الیه افریقا (افریقیه، تونس) در تمام افریقا، در مصر، در بلاد سبا، عربستان، بابل، عیلام، پارس، دیدان^{۱۰}، بلاد گرگشی^{۱۱}ها که گرگان نامیده می‌شود، در طبرستان تا دیلم و رودخانه ایتل، آنجا که مرز بوم خزران است، که به آئین یهودگر و دیده‌اند. پادشاه آنان یوسف نام‌ای به ربی حسدای، امیر بار اسحق بن شیروت فرستاد و خریدار که او خود و رعایایش به دین ربانیین درآمدند. ما در طلیطله برخی از اعقاب آنان را دیده‌ایم که طلبه‌های عاقلی بودند و می‌گفتند بقایای آنان همچنان بر آئین ربانی هستند^{۱۲}».

-۲-

نخستین متن چاپی مکاتبات خزر در رساله عبری به نام Kol Mebasser «صدای پیام‌آور اخبار خوب»^{۱۳} در حدود سال ۱۵۷۷ در استانبول به وسیله اسحق ابراهیم اکریش^{۱۴} منتشر شد. اکریش در مقدمه خود می‌گوید که در طی سفر به مصر که پانزده سال پیش از آن تاریخ صورت گرفته بود شایعاتی درباره یک کشور یهودی مستقل بگوشش خورده (این شایعات احتمالاً مربوط به فلاشه‌های^{۱۵} حبشه بوده است) و سپس نامه‌ای خطاب به پادشاه خزران و جواب آن به دستش

7. Sefer Ha-Kabbalah. 8. Sala. 9. Tahart. 10. Dedan.
11. Girgashites.

۱۲. به نقل دانلوف ص ۱۲۷.

۱۳. دو نسخه از دو چاپ مختلف این رساله در کتابخانه بادلین محفوظ است.

14. Isaac Abraham Akriash. 15. Flashas.

می‌سازد. او که در بارسلون می‌زیست طبعاً چیز زیادی درباره خزران نمی‌دانست.

مقارن همان ایام که ربی بارزیلای کتاب خود را می‌نوشت ابن حوقل مورخ عرب نیز زمره‌هایی را درباره ارتباط حسدای و خزران شنیده بود. یادداشت مبهمی که ابن حوقل در کنار يك نقشه خطی در تاریخ ۴۷۹ (مطابق ۱۰۸۶ میلادی) نوشته به دست ما رسیده است. در این یادداشت چنین آمده است^{۱۶}:

«حسدای بن اسحق بر آن است که این کوه بزرگ و طویل (قفقاز) با کوههای ارمنستان پیوسته است و از بلاد یونان گذشته تا خزران و کوههای ارمنستان ادامه می‌یابد. حسدای اطلاعات خوبی از این بخش جهان داشت زیرا که او خود به این قسمت‌ها سفر کرده و با پادشاهان مهم و مردان بزرگ آنان ملاقات کرده بود.»

به نظر بعید می‌آید که حسدای به خزران سفر کرده باشد ولی باید متذکر بود که او در نامه خود به چنین سفری اظهار تمایل کرده و یوسف در جواب بگرمی از آن استقبال نموده بود. شاید این حوقل مطالبی درباره مکاتبات این دو شنیده و آنگاه طبق معمول مورخان آن زمان، در ذهن خود نتیجه‌گیری‌هایی هم بر آن مسموعات بار کرده بود.

تقریباً پنجاه سال پس از این ایام (۱۱۴۰) یهودا حالوی رساله فلسفی خود را زیر عنوان «خزرها» (Kuzri) به رشته نگارش کشید. چنانکه گفته‌ایم جنبه اطلاعاتی این رساله ضعیف است اما شرحی که درباره تغییر کیش خزران آورده به‌طور کلی با آنچه در نامه جوابیه یوسف‌شاه ذکر شده است مطابقت دارد. حالوی بصراحت از مکاتبات نام نمی‌برد. کتاب او بیشتر در مسائل مربوط به الهیات بحث می‌کند و نکات تاریخی و حوادث را نادیده می‌گیرد. شاید او نیز مانند بارزیلای نامتبحر نسخه‌ای از مکاتبات را در دست داشته است ولی نمی‌توان

۱۶. به نقل دانلوف ص ۱۵۴.

رسیده است. او تصمیم گرفته این نامه‌ها را منتشر سازد تا بدین وسیله روحیه همکیشان یهودی خود را تقویت بخشد. معلوم نیست که آیا اکریش چنین می‌پنداشت که کشور خزران هنوز موجود است یا نه. به‌رحال پس از مقدمه، متن هردو نامه بدون هیچ‌گونه شرح دیگری بدنبال می‌آید.

ولی این نامه‌ها در رساله کوچک و ناشناخته اکریش مدفون نگشت. تقریباً شصت سال پس از انتشار آن رساله، دوستی نسخه‌ای از آن را به یوهانس باکسترف صغیر^{۱۶}، یکی از محققین کالونیست و دارای اطلاعات وسیع، فرستاد. باکسترف در عبری متخصص بود و مطالعات فراوانی در تفاسیر عهد قدیم و آثار و سیر مذهبی منتشر کرده بود. وی پس از خواندن مقدمه اکریش، نخست همانند بارزیلای در پانصدسال پیش، نسبت به اصالت مکاتبات تردید پیدا کرده بود. اما در ۱۶۶۰ متن هر دو نامه را به عبری با ترجمه لاتینی آنها به‌عنوان تکمله‌ای بر کتاب یهودا حالموی درباره خزران منتشر کرد. این البته يك فکرساده ولی نه زیاد خوش عاقبتی بود، زیرا که چاپ و انتشار مکاتبات به همراه قصه افسانه‌آمیز حالموی موجب شد که مورخان آن را جدی نگیرند. نظر مورخان درباره مکاتبات فقط در قرن نوزدهم، که درباره خزران از منابع مستقل دیگر اطلاعات بیشتری بدست آمده بود، عوض شد.

- ۳ -

تنها نسخه خطی نامه حسدای و جواب یوسف در کتابخانه کلیسای مسیح^{۱۷} در اکسفورد نگهداری می‌شود. به گفته دانلپ و کارشناس روسی کوکوتسوف^{۱۸}، این نسخه خطی «مشابهت زیاد و قابل توجهی با متن چاپ شده دارد» و «متن چاپی مستقیم و یا به‌طور غیرمستقیم از روی همین نسخه تنظیم یافته است»^{۱۹}. احتمالاً نسخه از

16. Johannes Buxtorf the Younger. 17. Christ Church.
18. Kokovtsov, p. (1932).

۱۹. دانلپ ص ۲۳۰.

قرن شانزدهم است که در تصرف جان فل^{۲۰} رئیس کلیسای مسیح بوده (توماس براون^{۲۱} باگفته خود که «دکتر فل، من ترا دوست نمی‌دارم»^{۲۲} نام این مرد را جاوید کرده است).

نسخه دیگر از جواب یوسف در کتابخانه عمومی لنینگراد موجود است. این نسخه نامه حسدای را ندارد ولی جواب یوسف در این نسخه خیلی طولانی‌تر از متن چاپ شده اکریش و نسخه خطی کلیسای مسیح است. بنابراین متن اکریش به‌عنوان «روایت مختصر» و آن متن به عنوان «روایت مبسوط» شناخته شده و ظاهراً روایت اول تلخیصی از روایت دوم می‌باشد. روایت مبسوط از لحاظ تاریخ تحریر نیز کهنتر و احتمالاً از قرن سیزدهم است و حال آنکه نسخه روایت مختصر، از قرن شانزدهم می‌باشد. به نظر ریباکوف^{۲۳} مورخ روسی - که موجه هم می‌نماید - همین روایت مبسوط - و یا حتی متن کهنتری از آن - به دست نسخه‌نویسان اسپانیایی در قرون وسطی تنقیح و تلخیص گردیده و به صورت روایت مختصر جواب یوسف درآمده است^{۲۴}.

در اینجا ما به‌خط قرمزی در نسخه کهن برخورد می‌کنیم. این نسخه جزئی از کلکسیون معروف دست‌نشته‌ها و سنگت قبرهای فیرکویچ^{۲۵} در کتابخانه عمومی لنینگراد می‌باشد و احتمالاً مانند قسمت اعظم مخطوطات این مجموعه از گنیزه قاهره آمده است. ابراهام فیرکویچ یکی از دانشمندان بنام قرن نوزدهم بود که سزاوار است یادداشت مستقلی درباره او تنظیم گردد. فیرکویچ در این زمینه صاحب‌نظری بزرگ بشمار می‌آید، اما از پیروان مذهب قرایان بود و به‌سائقه شور مذهبی خود علاقه داشت به‌حکومت تزاری ثابت کند که قرایان با جهودان ارتدوکس فرق دارند و نباید در برابر مسیحیان از مزایای کمتری برخوردار باشند. او با این اندیشه در برخی از

20. John Fell.

Thomas Brown. نویسنده بزرگ انگلیسی (۱۶۸۲-۱۶۰۵).

22. I do not love thee, Dr. Fell. 23. Ribakov.

۲۴. به‌نقل دایرةالمعارف یهود، مقاله «مکاتبات خزر».

25. Firkowich.

سنگنبشته و نسخه‌های خطی قدیمی و اصیل که در اختیار داشت دست برد و با حذف یا افزودن کلماتی آنها را در جهت تقویت عقاید قریان تحریف نمود. بدینگونه روایت مبسوط که از زیردست فیرکوویچ گذشته، پس از مرگ او، در عداد دیگر نسخی که در مجموعه وی وجود داشت از طرف مورخ روسی، هارکوی، با نوعی بی‌اعتباری و بدگمانی تلقی گردید. وی در مورد بی‌اعتباری شخص فیرکوویچ تردیدی نداشت و پیشتر هم مطالبی دربارهٔ تحریفات و دستکاریهای او نوشته بود^{۲۶}. با وجود این هارکوی اصالت و قدمت این نسخه را قطعی می‌دانست و متن عبری را در ۱۸۷۹ با ترجمه‌های روسی و آلمانی آن منتشر کرد و آن را به‌عنوان متن کهن‌نامهٔ یوسف (که روایت مختصر را براساس آن تنظیم کرده‌اند) مورد قبول قرار داد. رقیب و همکار هارکوی به‌نام چوولسون هم تأیید کرد که سرتاسر نسخه به‌یک دستخط نوشته شده و چیزی بر آن نیفزوده‌اند^{۲۷}. سرانجام در ۱۹۳۲ آکادمی روس کتاب مهم پل‌کوکتسوف را به‌نام «مکاتبات عبری - خزر در قرن دهم^{۲۸}» همراه با چاپ عکس روایت مبسوط نامهٔ جوابیه محفوظ در کتابخانهٔ لنینگراد و نسخهٔ مختصر کلیسای مسیح که در رسالهٔ اکریش آمده است منتشر کرد. بعد از تجزیه و تحلیل انتقادی این سه متن، مؤلف نتیجه می‌گیرد که دو متن مبسوط و مختصر براصولی واحد مبتنی بوده‌اند و اصالت آن به‌طور کلی، و نه دقیقاً، در روایت مبسوط محفوظ مانده است.

- ۴ -

مطالعهٔ انتقادی کوکتسوف و بویژه نشر عکس نسخهٔ خطی، در واقع به اختلاف پایان بخشید. اختلاف البته مربوط بود به روایت مبسوط نامهٔ حسدای، متن مختصر، و همچنین جواب نامه به‌رحال از محل نزاع خارج بود.

26. Harkavy (1877). 27. Chwolson, D.A. (1882).
28. *The Hebrew-Khazar Correspondence in the Tenth Century.*

مع ذلك از يك گوشهٔ غیرمنتظر صدائی به مخالفت برخاست. در ۱۹۴۱ پولیاک این نظریه را مطرح ساخت که مکاتبات خزر اگرچه سندی معمول نیست، ولی اثری خیالی است که در قرن دهم بوجود آمده و هدف از ساختن و پرداختن آن، نشر اطلاعاتی دربارهٔ کشور یهودی و یا تبلیغ در پیرامون آن بوده است^{۲۹}. (این مکاتبات را نمی‌شد به تاریخی مؤخرتر از قرن یازدهم منسوب داشت زیرا که ربی بارزیلای آنها را در حدود سال ۱۱۰۰ دیده بود و همچنین ابن‌داوود در ۱۱۶۱ از آنها نقل کرده بود) این نظریه، اگرچه در نگاه اول موجه می‌نماید با تحقیقات لاندو و دانلوپ بکلی منتفی گشت. چه لاندو ثابت کرد که نامهٔ حسدای به خط منشی او مناحیم بن شروق بوده و دانلوپ این نکته را پیش کشید که در نامهٔ حسدای سؤالاتی دربارهٔ خزران آمده که یوسف از دادن پاسخ به آنها خودداری نموده و این یا هدفی که پولیاک مطرح کرده است منافات دارد.

«در نامهٔ یوسف مطالبی در پاسخ سؤالاتی مانند چگونگی مراسم حرکت به‌محل عبادت و اینکه آیا جنگ مبطل سبت است یا نه... ذکر نشده است. سؤالات مطرح شده در نامهٔ حسدای با جوابهای یوسف مطابقت نمی‌نماید. شاید این نکته را بتوان قرینه‌ای دانست براینکه نامه‌ها اصالت دارند و نباید به عنوان يك جعل ادبی تلقی شوند^{۳۰}».

دانلوپ به دنبال مطالب خود سؤالی بجا مطرح می‌کند:

چرا نامهٔ حسدای که خیلی مفصلتر از جواب یوسف است دربارهٔ خزران مطالب بسیار اندکی را در برده‌اند؟ اگر فرض کنیم که به‌گفتهٔ پولیاک منظور از نوشتن این نامه‌ها فقط نقل قصهٔ دلنشینی دربارهٔ خزران بوده است، نمی‌بایستی اینطور باشد. اگر نامهٔ حسدای مقدمه‌ای جهت اطلاعات مربوط به خزران که در پاسخ یوسف‌شاه مطرح گردیده است

۲۹. پولیاک (۱۹۴۱).
۳۰. دانلوپ (۱۹۵۴) ص ۱۴۳.

انگاشته شود، باید گفت که مقدمه بسیار عجیبی بوده است چه، این مقدمه پر است از اطلاعات راجع به اسپانیا و خلافت اموی آن سامان که هیچ ارتباطی با خزران ندارد^{۳۱}. آنگاه دانلوپ از طریق يك استدلال مبتنی بر آزمایش زبانشناسی با قاطعیت اثبات می‌کند که نامه حسدای و جواب آن توسط دوکس مختلف نوشته شده است. این استدلال بر پایه یکی از خصوصیات بارز نحوی زبان عبری است که عبارت باشد از استعمال واو متکلم برای تمییز صیغه فعل. درباره این مطالب نحوی پریپیچ و خم سختی نخواهم گفت^{۳۲} و به جای آن جدول دانلوپ را درباره وجود مختلفی که در نامه حسدای و روایت مبسوط جواب آن درباره فعل ماضی بکار رفته است نقل می‌کنم^{۳۳}:

نامه حسدای	واو متکلم با فعل ناقص	واو ساده با فعل تام
	۴۷	۱۴
جواب (روایت مبسوط)	۱	۹۵

در روایت مختصر جواب، وجه اول که در نامه حسدای آمده سی و هفت بار بکار رفته، و وجه دوم پنجاه بار استعمال شده است. ولی این روایت، وجه اول را تنها در مواردی بکار می‌برد که کلمه از آنچه در روایت مبسوط آمده تغییر کرده است. دانلوپ می‌گوید که این امر نتیجه دستکاری نویسندگان اسپانیایی است که خواسته‌اند عبارات روایت مبسوط را تفسیر کنند. دانلوپ همچنین اشاره می‌کند که در نامه حسدای، چون در اسپانیا نوشته شده، نشانه‌های بسیاری از عربیت دیده می‌شود (مثلاً الخزر به جای خزران) و حال آنکه در جواب یوسف چنین چیزی بنظر نمی‌رسد. بالاخره دانلوپ درباره لحن کلی نامه چنین می‌نویسد:

۳۱. همان ص ۸-۱۳۷.

۳۲. خواننده می‌تواند در این باب به کتاب زیر مراجعه کند:

Weingreen, J., *A Practical Grammar for Classical Hebrew*, 2nd ed. (Oxford, 1959).

۳۳. دانلوپ ص ۱۵۲.

«... هیچ دلیل قاطعی برخلاف واقعیات مندرج در نامه یوسف (مطابق روایت مبسوط که متن اصلیت آن است) ارائه نگردیده است. تفاوت سبک این دو نامه مؤید اصالت آنها می‌باشد. این تفاوت سبک همان است که در مورد دو نامه نوشته شده در دو نقطه دورافتاده از جهان یهودی انتظار می‌رود؛ خاصه آنکه سطح فرهنگ نیز در این دو نقطه به هیچ وجه یکسان نبوده است. شاید بجا باشد این نکته را هم متذکر شویم که بطور کلی زبان پاسخ نامه ساده‌تر و ناپخته‌تر از زبان نامه حسدای بنظر می‌رسد^{۳۴}».

مختصراً باید گفت که مشکل است بتوان دریافت که چرا مورخان گذشته سختشان بود باور کنند که خاقان خزران بتواند چنین نامه‌ای را دیکته کند و حال آنکه همه از مکاتبات بین خاقان و امپراتور بیزانس اطلاع داشتند (داستان مهرهای سه سولیدی را یادآور می‌شویم) و این امری طبیعی بود که یهودیان مؤمن اسپانیا و مصر یا علاقه تمام، متن پیامی را که از تنها پادشاه یهودی پس از عهد عتیق صادر شده است رونویس کنند و محفوظ نگاه دارند.

۳۴. دانلوپ ص ۱۵۳.

همان خزرانتند.»

ص ۲۹ س ۱۱

عین عبارات فارسنامه (صفحه ۹۷ چاپ کمبریج ۱۹۲۱) چنین است:

«و در جمله آئین بارگاه انوشروان آن بود که از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس، کرسیهای زر نهاده بود و ازین سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سه دیگر جای ملک خزر بودی، که چون به بارگاه او آمدندی برین کرسیها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی، برنداشتندی و جز این سه کس دیگر بر آن نیارستی نشستن»

روایت فارسنامه را خاورشناسان به عنوان نشانه‌ای از حیثیت بین‌المللی خزران و اهمیتی که دربار ایران برای روابط با آنان قائل بود مورد توجه قرار داده‌اند. روایت دیگری هست در تاریخ بلعمی که آن نیز از همین جهت درخور توجه می‌باشد و ظاهراً از دیده اهل تحقیق بدور مانده است. این روایت را در تاریخ بلعمی (صفحه ۱۰۹۹ به تصحیح ملک الشعراء بهار ۱۳۵۳) می‌یابیم که می‌گوید: در دربار خسروان ایران چهار تن مترجم بود که وظیفه ترجمه نامه‌ها و پیغامها با پادشاهان روم و خزر و ترک و هندوستان را برعهده داشتند. معلوم می‌شود که در آن روزگار امپراتوری خزر به عنوان یکی از چهار قدرت بزرگ همسایه ایران روابط سیاسی فعال با دولت‌سازانی داشته است. عین عبارت بلعمی چنین است: «بر هر ملوک عجم ترجمانی بود فیلسوف... و همچنین از بهر ملک روم ترجمانی، و از خزران و ترکستان و هندوستان هر ملکی را ترجمانی داشته بودند.» این عبارت در نسخه بلعمی به تصحیح آقای دکتر مشکور ۱۳۳۷ به صورت زیر آمده است: «از بهر ملک روم نیز آن چنان ترجمانی بود و از بهر خزران و ترکان و هندوان نیز بودند که زبان ایشان را دانستند و خط ایشان را توانستند خوانند و جواب توانستند نوشت.»

ص ۳۵ س ۵

پیروس Pyrrhus پادشاهی بود در بخشی از یونان (۲۷۲ - ۳۱۸ پیش از میلاد) وی با رومیان به جنگ برخاست و جلادتهای زیاد نشان داد. در آخرین پیروزی خود، در پاسخ چاپلوسیها و تملق‌گوئیهای امرا

یادداشت‌های مترجم

ص ۱۹ س ۱۱

قرائیم یا قرایان فرقه‌ای یهودی است که در نیمه دوم قرن هشتم در بابل پیدا شد و با تفسیر تلمودی تورات مخالفت ورزید و هدفش بازگشت به متن تورات بود. نهضت قرائیم از قرن نهم تا دوازدهم میلادی رونق داشت. مؤسس آن عانان (عنان) بن داوود در عهد منصور خلیفه عباسی می‌زیست. او برسر ریاست یهود با برادر خود در افتاد. دربار خلافت از برادر وی حمایت می‌کرد... سروکار عنان به زندان افتاد و در آنجا با ابوحنیفه آشنا گشت و از افکار او تأثیر پذیرفت. «عنانیه» در مصر و فلسطین و مخصوصاً در ایران پیروان بسیار یافتند. بنیامین ابن موسی نهاوندی که به عبری تألیفاتی دارد از علمای آنان است. از زمان بنیامین به بعد نهضت عنانیه به «قرائیم» معروف گردید. قرون دهم و یازدهم میلادی درخشانترین عصر ادب قرائیم است و بیشتر آثار آنها به عربی نوشته شده است. از علمای نامدار قرایان ابویوسف یعقوب قرقیسانی (۹۳۷ میلادی) است که اثر معروفش کتاب الانوار و المراقب نام دارد. در قرن هجدهم تزار روس مزایائی به قرائیم روسیه عطا کرد که سایر یهودیان از آن محروم بودند. اینک بقایائی از قرائیم در کریمه و اسرائیل زندگی می‌کنند (تلخیص از دایرةالمعارف فارسی) و نیز مراجعه شود به (جزء دوم از ملل و نحل شهرستانی ذیل فرقه عنانیه از یهود).

ص ۲۳ س ۲۳

اینکه مورخ گرجی خزرها را همان یاجوج و ماجوج می‌داند در برخی از نوشته‌های اسلامی نیز انعکاس دارد. مطابق روایت منبهاج سراج «ترک و یاجوج و ماجوج» برادران خزر (نیای بزرگ خزران) بودند و خزر فرزند عاجوج بود و عاجوج پسر یافث پسر نوح بود. (طبقات ناصری ج ۱. صفحه ۱۶۵ - کابل ۱۳۴۲). یاقوت نیز در پایان روایت ابن‌فضلان می‌گوید: «برخی بر آنند که یاجوج و ماجوج

که او را به‌جنگی دیگر تشویق می‌کردند گفت: يك پیروزی دیگر به بهای جان من تمام خواهد شد. پیروس در جریان تسخیر آرگوس Argos به‌وسیله پیروزی که سفالی را از پشت‌بامی برس او انداخت جان سپرد (۲۷۲ پیش از میلاد). مقصود از ضرب‌المثل «پیروزی پیروس‌وار» در ادبیات فرنگی موفقیتی است که بهای گزافی دربرابر آن پرداخته شود.

ص ۳۷ س ۲۶

بیرونی از این ژوستینین رینوتنوس (بینی بریده) به‌نام «یوسطنینوس مجدوع‌الانف» یاد می‌کند (آثارالباقیه ص ۹۶ چاپ زاخو، لیبزیک ۱۹۲۳).

ص ۴۱ س ۱۵

مؤلف، مطالب سفرنامه ابن‌فضلان را براساس ترجمه‌های انگلیسی بلیک Blake و فرای Frye و ترجمه آلمانی زکی‌ولیدی طوغان نقل کرده است. ما این قسمت‌ها را از ترجمه فارسی سفرنامه به‌قلم آقای ابوالفضل طباطبائی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵) آورده‌ایم ولی در مواردی براساس متن عربی نشر شده توسط دکتر سامی‌الدهان (چاپ دمشق ۱۹۶۰) تغییراتی را در عبارتهای مترجم فارسی روا داشته‌ایم.

ص ۵۴ س ۱۷

نام این رودخانه و شهری که برکنار آن بنا شده بود در کتابهای مختلف به‌اشکال گوناگون ضبط شده است. در نوشته ابن‌فضلان و ابن‌رسته و گردیزی به‌صورت آتل، در اصطخری آتل، در حدودالعالم آتل، و در مجمل‌التواریخ و القمصن ایتل آمده است. در مروج‌الذهب مسعودی چاپ دخویه به‌تبعیت از نسخه‌های خطی این کتاب امل قید شده و ترجمه فارسی آقای پاینده هم از آن پیروی کرده است. در چاپ تازه مروج‌الذهب به تصحیح شارل‌پالا (بیروت ۱۹۶۵) صورت صحیح کلمه «آتل» قید شده است. همین صورت در شعر خاقانی به‌تکرار آمده است:

گر سوی قندز مژگان نرسد آتل اشک

راه آتل سوی قندز به‌خزر بگشاید

ز آب سنان بر آن نی‌چون شاخ خیزران
بازار آتل و نسی خزران شکستنش
که چو بگشاید جیحون سوی آموی شود
که چو بسته شود آتل به‌خزر می نرسد

ص ۵۴ س ۲۶

آنچه یاقوت در معجم‌البلدان از ابن‌فضلان نقل کرده است با این عبارات پایان می‌پذیرد. ولی این قسمت در تنها نسخه خطی سفرنامه که در کتابخانه آستان قدس رضوی باز مانده است وجود ندارد. مترجمین انگلیسی و آلمانی و همچنین محققینی مانند زکی‌ولیدی طوغان و کوالوفسکی خاورشناس روس با توجه به‌اینکه نسخه خطی موجود ناقص است معتقدند که یاقوت نسخه کاملتری را در دست داشته و این مطالب از خود ابن‌فضلان است. دکتر سامی‌الدهان این نظر را نپذیرفته و معتقد است که عبارات پایان رساله را یاقوت از منابع دیگر بر آن افزوده است. به‌رحال متن عربی با آنچه کستلر براساس ترجمه‌های انگلیسی آورده است اندکی فرق دارد و ما آن را عیناً از یاقوت نقل می‌کنیم: «والخزر و ملکهم کلهم یمهد وکان الصقاله وکل من یجاورهم فی طاعته و یخاطبهم بالعبودیه و یدینون له بالطاعة و قد ذهب بعضهم ان یاجوج و ماجوج هم‌الخزر».

ص ۵۶ زیرنویس شماره ۹۳

همچنانکه مؤلف متذکر شده است در نسخه چاپی متن اصطخری شماره باغهای اطراف سمندر چهار هزار قید شده: (و یقال انهما تشتمل علی نحو من اربعة آلاف کرم الی حد السیرین) و این با روایت ابن‌حوقل منافات دارد. برای مزید اطلاع خوانندگان یادآور می‌شویم که در ترجمه فارسی کهن اصطخری (چاپ تهران ۱۳۴۰) همان چهل هزار که شماره صحیح است ذکر شده است: «چنانکه از دربند تا حد سریر همه باغ و بوستان این شهر است. گویند چهل هزار باغ دارد.»

ص ۶۹ س آخر

نمی‌دانم منشأ اشتباه مینورسکی و مؤلف چیست. اصطخری دقیقاً در میان خاقان و ملک فرق گذاشته و تصریح می‌کند که خاقان با وجود آنکه از لحاظ مقام بالاتر از ملک است هیچ قدرت اجرایی

ندارد و این دقت نظر در عباراتی که از متن اصطخری ترجمه کردیم بخوبی پیداست. اصطخری آشکارا می‌گوید: فان عظیمهم یسمی خاقان خزر و هواجل من ملك الخزر الا ان ملك الخزر هو الذی یقیمه... ولا تصلح الخاقانیه عندهم الا فی اهل بیت معروفین، و لیس له من الامر و النهی شیئی الا انه یعظم و یسجد له اذا دخل الیه و لایصل الیه احد الانفریسیر مثل الملك و من فی طبقته... (صفحه ۱۳۱ چاپ محمد جابر الحینی).

یعنی، بزرگ آنان خاقان خزر نام دارد که مقام او بالاتر از ملك خزر است اما اختیار نصب وی با ملك است... و نزد آنان هیچ‌کس صلاحیت خاقانی را ندارد مگر آنکه از خاندانی باشد که شناخته شده‌اند و خاقان هیچ امر و نهی ندارد ولی مورد تعظیم است و هرکس نزد او رود باید بر خاک افتد و فقط عده کمی مانند ملك و کسانی که در طبقه او هستند دسترسی به خاقان دارند.

این قسمت در ترجمه کهن فارسی کتاب اصطخری (تصحیح آقای ایرج افشار تهران صفحه ۱۸۱) به شرح زیر آمده است:

«و باید که این خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نبود الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند و هرکس را بر او راه نباشد مگر ملك را و کسانی که در پایه ملکداری باشند.» اما کلمه ایشاد که مینورسکی از گردیزی نقل کرده ظاهراً اصل آن الشاد است. آقای عبدالحی حبیبی در حواشی زین‌الاکبار گوید: «شاد در زبان دری قدیم صورت قدیم کلمه شاه است چنانکه ساد شکل قدیم چاه. این کلمه را طبری و مورخان عرب الشاد و الشد نوشتند به الحاق الف لام عربی و مورخان مابعد که از اصل قدیم کلمه اطلاع نداشتند الف لام را جزو اصل کلمه شمرده‌اند». متن گردیزی براساس تصحیح عبدالحی حبیبی چنین است: «و ایشان را ملکی است نسام او الشاد، ملك بزرگ است و ایشان ملك بزرگ را خزر خاقان گویند و بر خزر خاقان نامی است و بس، اما مدار همه شغل ولایت و حشم بر الشاد است و هیچ‌کس از الشاد بزرگتر نیست. و رئیس بزرگتر ایشان جهود است و الشاد هم جهود است و هرکه بدو میل دارد از سرهنگان و بزرگان همچنان.» (زین‌الاکبار، ص ۲۷۲ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۷) تهران). در حدود العالم لقب خاقان خزر «طرخان خاقان» قید شده است (حدود العالم تصحیح دکتر ستوده تهران ۱۳۴۰ صفحه ۱۹۳) عبدالحی حبیبی در جلد اول تاریخ افغانستان بعد از اسلام (ص ۱۱۶)

شرحی بتفصیل درباره کلمه الشاد آورده و چنین می‌نماید که ضبط ایشا در نسخه چاپی ابن رسته و حتی انسا در نسخه چاپی حدود العالم صورت تغییر شکل یافته همین الشاد باشد و بدینگونه جروبحث پیر دامنه‌ای که در میان خاورشناسان راجع به اصل این کلمات و تطبیق آنها با یکدیگر درگرفته خاتمه می‌یابد. برای آگاهی از این بحثها مراجعه شود به فصل پنجم کتاب دانلوب به نام «تاریخ خزران یهودی». اما کلمه بك یا باک یا به که در مآخذ کهن بکار رفته صورتهای مختلف کلمه‌ای است که در زمانهای متأخر به شکل بیگک درآمده و در اصل به معنی امیر یا ملك بوده است. این کلمه را در ترکیب القابی چون باریک (امیریار یا حاجب) دادبک (امیرداد) بلکابک (امیردانشمند) بک‌تمر (امیر تیمور) و غیره فراوان می‌یابیم. بك در روایات مربوط به خزران لقبی است که به سپهسالار یا امیرالامرا اطلاق می‌شود و او در برابر خاقان فرماندهی نیروهای جنگی و ریاست سازمانهای اجرایی را برعهده داشته است و حال آنکه خاقان تنها نماینده جنبه الهی سلطنت بوده است و به قول مسعودی «او را هیچ فرمان نیست الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند.»

شگفت است که مورخان مسلمان از این نحوه تقسیم قوا با نوعی غرابت یاد کرده‌اند در صورتی که بعد از استقرار نفوذ امرای ترك در بغداد نظیر همین وضع در مرکز خلافت اسلامی هم حکمفرما بود یعنی اختیارات اجرایی عملاً در دست امرا بود و خلیفه را از سلطنت جز نام نبود. بدینگونه ترکان رژیم سلطنت‌دوگانه را که در بین خودشان رایج بود به جهان اسلام نیز انتقال داده بودند. بیرونی در آثار الباقیه می‌گوید اقتدارات سلطنت از اواخر ایام متقی از دست خلفا بیرون شد و خلیفه عباسی از آن پس مانند رؤسای مذهبی یهودیان تنها سمت ریاست دینی را برعهده داشت: «والذی بقی فی ایدی العباسیه انما هو امر دینی اعتقادی لا ملك دنیاوی كمثل مال‌الراس الجالوت عند الیهود من امر الریاسة الدینیة من غیر ملك ولا دولة، فالقائم من ولد العباس الآن انما هو رئیس الاسلام...»

ص ۷۵ س ۲۲

الفبای سیریلی Cyrilllic alphabet الفبائی است منسوب به قدیس سیریل که در اصل مشتمل بر ۳۸ حرف مبتنی بر الفبای بزرگ یونانی بود و بعداً ده حرف دیگر به آن افزوده شد. الفبای روسی، بلغاری و

صربی صورت کنونی سیریلی است که از حیث رواج یکی از سه القبای درجه اول جهان است (دوالقبای دیگر القبای عربی و القبای رومی یا لاتینی است). (دایرةالمعارف فارسی)

ص ۷۷ س ۶

مراد از دمشقی شمس‌الدین ابوعبدالله محمد صوفی دمشقی معروف به شیخ الربوه مؤلف نخبة‌الدهر فی عجائب‌البر و البحر و متوفی به سال ۷۲۷ است. ولی دمشقی این روایت را نه از کتاب گم‌گشته مسعودی بلکه از ابن‌اثیر نقل می‌کند و ما عین عبارت او را از صفحه ۲۶۳ آن کتاب (تصحیح مہرن، لیبزیک ۱۹۲۳) می‌آوریم:

«و انما طرء فیهم ما حکاه ابن‌الاثیر ان صاحب قسطنطنیه ایام هرون الرشید اجلی من کان فی مملکتہ من الیہود فقصدوا بلد الخزر فوجدوا قوما عقلاء ساذجین فعرضوا علیہم دینہم فوجدوہم اصلح مما ہم علیہ فانقادوا الیہ...»

در مراجعه به کتاب دانلویپ معلوم شد که خاورشناس معروف مارکوارت به دنبال این روایت، کتاب ابن‌اثیر را گشته و چون چنین چیزی در آنجا نیافته حدس زده است که دمشقی آن را در کتاب گم‌شده مسعودی دیده و به‌هنگام نقل آن بخطا رفته و به‌جای مسعودی از ابن‌الاثیر نام برده است. چه مسعودی در مروج‌الذهب که از یهودی-گرائی پادشاه خزران یاد می‌کند می‌گوید که داستان آن را در کتاب دیگرش آورده است (کتابی که به‌دست ما نرسیده است) و مارکوارت احتمال می‌دهد که منبع روایت دمشقی همان کتاب باشد.

ص ۷۷ س ۱۴

مراد از بکری، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز متوفی به سال ۴۸۷ جغرافیدان اسپانیایی است که در قرطبه وفات یافته و کتاب او به نام المسالك والممالك معروف است.

ص ۸۰ س ۷

میسنا Maecenas از شخصیت‌های رومی بود که در قرن اول پیش از میلاد می‌زیست. و در روزگار خود به ادب‌پروری شهره بود.

ص ۸۳ س ۲

تابوت عهد Ark of Covenant صندوق کوچکی بود که از چوب

آکاسیا ساخته و رویش را به ورق طلا پوشانده بودند. دو لوح سنگی که احکام عشره بر آن نقش شده بود در داخل این صندوق جای داشت و آن را در محترمت‌ترین قسمت معبد نگاه می‌داشتند.

ص ۸۴ س ۱۸

شعر موشح Acrostic به تعریف ترجمان‌البلاغه (۱۰۵) «آن باشد که شاعر سخنی را حرف حرف به‌اول بیت‌های قصیده اندر آرد، یا میانه شعر، بر یک راستا، چون آن حروف پراکنده جمع کرده آید سخن تمام گردد و این بیشتر به قصیده‌ها اندر آید». در قطعه شعر مورد بحث، از جمع حروف اول ابیات، نام وزیر «حسدای باراسحق بارعدرا پارشپنزوت» و نام دبیر او «مناحم‌بن شروق» درمی‌آید و نظیر آن در شعر فارسی رباعی رشیدالدین وطواط است که از جمع حروف اول چهار مصراع آن اسم «محمد» ترکیب می‌شود:

معشوقه دلم به تیر اندوه بخست

حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست

مسکین تن من ز پای محنت شد پست

دست غم دوست پشت صبرم بشکست

ص ۹۱ س ۱۲

مسیحا طلبی Messianism در انتظار فرج و ظهور موعودی بودن است. همچنانکه زردشتیان به ظهور سائوشیانت و مسلمانان به ظهور مهدی معتقدند، یهودیان نیز معتقد بوده‌اند که مسیح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و آنان را از در بدری و بیخ‌نمانی نجات خواهد بخشید و دنیا را از شر ظالمان و جباران خلاص خواهد کرد.

ص ۹۴ س ۸

گنیزه Geniza نام انبار کنیسه‌های یهودی است. معمولاً یهودیان مصر اوراق قدیمی عبری مشتمل بر نام خدا را - برای اینکه زیر دست و پا نیفتد و مورد بی‌احترامی قرار نگیرد - در زیرزمین معابد خود می‌گذاشتند (همانگونه که مسلمانان نیز قرآن‌های کهنه و کتاب-پاره‌های ادعیه و غیره را در مساجد می‌نهادند). تاکنون در قاهره کهن (فسطاط) در یکی از کنیسه‌ها و در نزدیکیهای قاهره در یکی از

گورستانهای قدیمی یهودی (البساتین) دوتا از این مخزنها کشف شده و اوراق بدست آمده از آنها به کتابخانه‌های بزرگ دنیا (بویژه کتابخانه‌های بودلین، اکسفورد و کمبریج در انگلستان) انتقال یافته و مورد بررسی محققین قرار گرفته است. برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فصل چهاردهم (اسناد گنیزه قاهره به‌عنوان منبعی در تاریخ اجتماعی اسلام) از کتاب Goitein تحت عنوان «پژوهشهایی در پیرامون تاریخ و نهادهای اسلامی». Studies in Islamic History And Institutions چاپ لیدن ۱۹۶۶.

ص ۹۵ س ۲۵

در باره یهودا حاسلوی و کتاب او دانلوی شرح مفصلی در فصل ششم از کتاب خود: تاریخ خزران یهودی آورده است. حاسلوی کتاب خود را به نام «خزران» در ۱۱۴۰ به عربی نوشت. این کتاب بعدها توسط «ابن طیبون» به عربی ترجمه شد. شیوه نگارش این کتاب به صورت مذاکرات یا گزارش مباحثاتی است که گویا در حضور پادشاه خزر یا نمایندگان سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت رخ داده و سرانجام پادشاه خزران باتفاق سردار خود (خاقان و بک) به دین یهود گرویده‌اند. حاسلوی مدعی است که تفصیل این داستان در «کتابهای خزران» ثبت است ولی هیچ‌گونه نام و نشانی از آن کتابها بدست نمی‌دهد و چنین می‌نماید که مطالب او بیشتر متکی بر مسموعات و نامه یوسف‌شاه به حسدای و احتمالاً کتاب گم‌شده مسعودی مورخ اسلامی باشد.

ص ۹۸ س ۲۰

مراد سعدیابن یوسف فیومی معروف به سعید فیومی متوفای ۹۴۲ میلادی فیلسوف یهودی و بنیانگذار فقه‌اللغه علمی زبان عبری است. مهمترین اثر او به نام الامانات والاعتقادات به زبان عربی تألیف یافته و اثر متکلمین اسلامی و فلسفه ارسطو در آن نمایان است. از آثار دیگر وی ترجمه عربی عهد عتیق است که در ۱۵۴۶ در قسطنطنیه بچاپ رسیده است. (دایرةالمعارف فارسی و قسمت اعلام المنجد).

ص ۱۰۴ زیر نویس شماره (۷)

مقصود از بارهبریوس گریگوریوس ابوالفرج معروف به ابن‌العبری صاحب کتاب تاریخ مختصرالدول مورخ مسیحی معاصر هلاکوخان

مغول است، متولد ملاطیه در ۶۲۲ که در ۶۸۵ در مراغه وفات یافت. مقصود از المنبجی هم موسی بن کعب المنبجی (منبج شهری است در سوریه نزدیک حلب) صاحب کتاب «العنوان» است.

داستان مربوط می‌شود به فضل بن یحیی برمکی که دختر خاقان خزر را به همسری گرفت لیکن دختر در اثنای سفر در شهر بردعه وفات یافت و ملازمان او به خاقان گزارش دادند که وی قربانی سوءقصدی شده و این مسأله موجب تیرگی روابط طرفین گردید و به سال ۱۸۳ سپاهیان خزر از باب‌الابواب گذشتند و به سرزمینهای زیر لوای حکومت خلیفه حمله ورگشتند. کستلر به نقل از دانلوی عدد اسیران را پنجاه هزار تن ذکر کرده لیکن در متن این‌عبری این عدد زیاده بر صد هزار تن قید شده است: «وسبوا اکثر من مائة الف رأس». (تاریخ مختصرالدول)، صفحه ۱۲۹، مطبعه کاتولیکی بیروت.

باید متذکر بود که ظاهراً کستلر این واقعه را با داستان دیگری از همین مقوله که سالها پیش در زمان خلافت منصور دومین خلیفه عباسی رخ داده بود خلط کرده است. زیرا عروس فضل بن یحیی برخلاف گفته کستلر بر سر زنا از میان نرفت بلکه در جریان سفر در یکی از شهرهای سر راه بدرود حیات گفت. آن عروسی که با توزاد خود به دنبال زایمان از میان رفت زن یزید بن اسید سلمی فرماندار ارمنستان در دوران منصور دوانقی بود که به فرمان منصور برای تحکیم روابط فیما بین با دختر پادشاه خزر ازدواج کرده بود و مرگ او مایه واکنشی از سوی خزران نگردید.

باز از این قبیل ازدواجهای مصلحتی و سیاسی داستان ازدواج دختر انوشروان است با خاقان خزر که قدامه بن جعفر در کتاب خود: الخراج و صنعة الکتابه (چاپ دخویه، لیدن ۱۸۸۹) آورده است و بنا به این روایت، انوشروان خاقان را گول زده و دختر دیگری را به جای دختر خود نزد خاقان فرستاده بود (صفحه ۲۵۹ کتاب الخراج) این داستان را بلاذری نیز در فتوح البلدان (صفحه ۲۷۵، دارالنشر للجامعین ۱۹۵۷) آورده است.

ص ۱۲۷ س ۱۱

هینکمار اسقف ریمس بود که روی اخلاف شارلمانی نفوذ فراوان داشت و نقش سیاسی بزرگی را در آن روزگار عهده‌دار بود.

ص ۱۳۸ س ۱

آماژن قبیله‌ای از زنان جنگجو و قوی پنجه اساطیری که گویا در آسیای صغیر، کناره‌های دریای سیاه می‌زیستند و هیچ مردی را در میان خود راه نمی‌دادند.

ص ۱۴۳ س ۲۲

مسعودی حکایت از دست‌اندازی و غارت روسها در سرتاسر سواحل دریای خزر، از جزیره افسکون تا شهر اردبیل، می‌کند. ظاهراً روایت میرسید ظهیرالدین مرعشی که از پیاده شدن روسها در ساحل مازندران و غارت شهرهای آن سامان در دوران حکومت احمد بن اسمعیل سامانی سخن می‌گوید مربوط به این حمله باشد و گویا این نخستین برخورد رسمی غارتگران روس با ایرانیان و اشغال قطعه‌ای از خاک این کشور توسط آنان بوده است. دولت سامانی برای بیرون کردن روسها ناگزیر به تجمیذ قوا گردید.

روایت میرسید ظهیرالدین چنین است: «سامانیان هر چند وقت به طبرستان نواب و عمال می‌فرستادند... تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و بکلی آن قوم را برانداختند» (تاریخ طبرستان صفحه ۱۴۴ تهران ۱۳۴۵).

ص ۱۴۵ س ۱۷

این مطالب را کستلر از ترجمه آلمانی سفرنامه ابن‌فضلان نقل کرده است. دکتر سامی الدهان این قسمت را که در تنها نسخه خطی ابن‌فضلان وجود ندارد جزو متن سفرنامه نمی‌داند و معتقد است که آن را یاقوت از منابع دیگر گرفته و در پایان یادداشت‌های ابن‌فضلان افزوده است. در ترجمه فارسی سفرنامه هم که براساس متن مصحح سامی‌الدهان است این قسمت نیامده و ما آن را از معجم‌البلدان یاقوت ترجمه کردیم. (مراجعه شود به یادداشت مربوط به صفحه ۳۸).

ص ۱۵۱ س ۱۶

سدوم Sodom و عموره Gamorrah دو شهر بودند در فلسطین که به غضب خدا گرفتار آمدند و باران آتش بر سرشان بارید. به روایت تورات (سفر آفرینش باب ۱۹) لوط پیغمبر در شهر سدوم

مسکن داشت و پس از آنکه وی شهر را ترك گفت بلا نازل شد. لوط با دو دختر خود به کوه رفت و در مغاره‌ای مسکن گزید. دختران گفتند پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبسترگردیم تا نسلی باقی بماند و چنین کردند. دختر بزرگ پسری آورد که نام وی موآب بود و موآبیان از نسل وی‌اند و دختر کوچک پسر خود را بن‌عمی نامید که پسر عمونیان بود.

ص ۱۶۳ س ۶

آخرین بار ابن‌اثیر ضمن وقایع سال ۴۰۹ از حمله فضلون کردی به خزر خبر می‌دهد. فضلون بخشی از آذربایجان را زیر فرمان خود داشت و در این حمله غنائم و اسیران فراوان نصیبش شد ولی خزران برگشتند و بیش از ده‌هزارتن از مردان اوراکشتند و نه تنهاغنائم خود را پس‌گرفتند اموال عساکر اسلام را نیز بغنیمت بردند (غنموا اموال العساکر الاسلامیه) و از همین عبارت پیداست که اسلام آوردن خزران در سال ۳۵۴ پروپای قرصی نداشته است.

ص ۱۶۵ س ۱

وصف زیبایی از شهر دربند و برج و باروی مستحکم آن در یکی از قصاید خاقانی آمده است که چند بیت آن را نقل می‌کنیم:
دربند و سور او بین چل برج آسمانی
خیز از در مهاجر تا برج فید بنگر...
انصاف‌ده که دربند ایمان‌سراست دین را
سقف سرای ایمان دیوار دشت کافر
از کشتگان زنده زآنسو هزار مشهد
وز ساکنان رهرو زینسو هزار معشر
آن قبه مکارم و آن قبله معالی
آن فرضه معلی آن روضه منور
در قبه مهد مهدی، با قبله عهد عیسی
در فرضه روض‌جنت در روضه حوض کوثر
ذات‌العماد خرم خیرالبلاد عالم
بیت‌الحرام ثانی دارالسلام اصغر
دخلش خراج خزران خیلش غزات ایران
جمعش سواد اعظم رسمش جهاد اکبر

شهری به شکل ارقم یا صد هزار سپهره

از رنگ خشت پخته سنگ رخام و مرمر

خاقانی در دو مورد از این قصیده تصریح کرده است که باروی در بند چهل برج داشته، نام یکی از آنها را «برج کسری» آورده است. منظور از دشت کافر همان دشت قبیحاق یا دشت خزران است.

ص ۱۶۷ س ۱۶

این داستان را که توفاق (تقاق) پدر سلجوق از سرداران سپاه خزر بود دانلوپ از کتاب سریانی ابن العبری Syriac Chronicle (چاپ باج ای. ا. والیس Budge E. A. Wallis) نقل کرده و در مختصرالدول که توسط خود ابن العبری از همان متن سریانی تلخیص شده دیده نمی‌شود. ابن العبری آن داستان را از کتابی به نام «ملک‌نامه» نقل کرده که ظاهراً کتابی بوده چون «شاهنامه» و به نام البارسلان دومین سلطان سلجوقی تألیف یافته بوده و اکنون در دست نیست (مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۲۶۰ کتاب دانلوپ: تاریخ خزران یهودی، انتشارات دانشگاه پریستون، ۱۹۵۴).

ص ۱۶۷ س ۲۱

مراد از ابن‌العدیم، کمال‌الدین عمر بن احمد حلبی است که به سال ۶۶۰ در قاهره وفات یافت. وی روزگار خود را به قضاوت و وزارت گذرانید و کتابی به نام «بغیة‌الطلب فی تاریخ حلب» تألیف کرده است.

ص ۱۶۷ س ۲

ابن‌حصول (ابوالعلا) صاحب کتاب «تفضیل‌الأتراک» است. وی خود در اوایل کار سلجوقیان از عمال غزنویان در ری بوده است. کتاب او توسط عمیدالملک کندی به طغرل‌بیک تقدیم شد. داستان مربوط می‌شود به آنجا که مؤلف می‌گوید تا ثابت کند که سلجوقیان برخلاف غزنویان از اصل و نسب ناشناخته‌ای نیستند و پدیشان سرجوق (سلجوق) چنان مردی بوده که به‌روی خاقان خزر شمشیر کشیده و به مقابله با او برخاسته است (مراجعه شود به صفحه ۲۵۹ کتاب دانلوپ: تاریخ خزران یهودی).

ص ۱۶۸ س ۱۴

مقصود از قزوینی زکریا بن محمد بن محمود قزوینی صاحب کتاب

آثار البلاد است. قزوینی این مطلب را از قول مسعربن مهمل نقل می‌کند: «غزان را شهری است که از سنگ و چوب و نی بنا شده و (در آنجا) معبدی دارند» (آثارالبلاد صفحه ۵۸۸ چاپ دارصادر بیروت) اگرچه کستلر احتمال داده که معبد غزا شاید در واقع يك کنیسه یهودی بوده است یادآور می‌شویم که خود قزوینی غزا را مسیحی می‌داند.

ص ۱۷۹ س ۲۱

اسم اول چنگیزخان در متن کتاب به صورت تجومین Tejumin آمده و ما شکل صحیح آن (تموچین) را آورده‌ایم.

ص ۲۰۱ س ۲۲

انجوين Angevin نام دو سلسله از فرمانروایان انگلستان در قرون وسطی است که اصل آنها از ولایت آنژو در فرانسه بود و به این مناسبت آنژوئی (انجوين) خوانده می‌شدند. داستانی که مؤلف آورده مربوط به دوره فرمانروائی نخستین سلسله انجوين است.

ص ۲۰۲ س ۸

کارولنژیان Carolingians نام سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی است که شارلمانی در آغاز قرن نهم نامدارترین آنان بود.

ص ۲۰۲ س ۱۷

راجع به اعزام هیأت نمایندگی از سوی شارلمانی به دربار هارون‌الرشید مراجعه شود به مقاله خواندنی خاورشناس شوروی پارتولد در کتاب «گزیده مقالات تحقیقی» که به همت آقای کریم کشاورز به فارسی درآمده است صفحه ۲۶۴ - ۲۳۱.

ص ۲۳۷ س ۱۲

داستان عشقبازیهای سلیمان که کستلر نقل کرده براساس روایت تورات است و در قرآن کریم از اینگونه اسنادات منافی شؤن نبوت اثری دیده نمی‌شود. مورخین اسلام هم حکایات مربوط به انبیای بنی‌اسرائیل را از یهودیان اقتباس کرده‌اند. ابن‌العبری می‌گوید: سلیمان هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشته است (تاریخ مختصرالدول

صفحه ۳۲ بیروت (۱۹۵۸). ولی بلعمی در تاریخ خود این اعداد را معکوس ذکر کرده است: «و سلیمان را هزار زن بود سیصد آزاد و هفتصد سریت بنده» (صفحه ۵۶۳ جزء اول تهران ۱۳۵۳).

فهرست اعلام

- آ
آبروزی: ۱۹۱
آبسکون: ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۹۱
آتل ← آیتل
آتن: ۲۳۸
آتیلا: ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۱۰۳
آذربایجان: ۵، ۶، ۱۴۲، ۱۴۳
آراوات (کوه): ۲۲۹، ۲۳۰
آراگون: ۸۰
آرال، (دریا): ۲۲، ۴۲
آریاد: ۱۲۳
آرتامونوف: ۲۲، ۳۶، ۶۸، ۶۹، ۹۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۶۸
آردکو (قریه): ۴۴
آرگوس: ۲۸۳
آرن، ت.ج: ۵۹
آرون روحانی: ۲۷۲
آزوف، (دریا): ۱۰۵
آسمید (سمندر): ۵۶
آسنا (سلسله کهن...): ۶۸
آسیای صغیر (ترکیه امروزی): ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۸
آشویتس: ۲۲۰
آق خزر (خزرهای سپید): ۲۴، ۲۷، ۷۳
آکاتیر (قوم): ۲۷
آلان (قوم): ۸، ۲۴، ۹۴، ۹۵، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۰
آلبرت سوم: ۲۱۵
- آمازن (اساطیر یونان): ۲۹۱
آمد: ۱۷۱
آمو دریا: ۴۲
آنا (شاهزاده): ۱۵۳، ۱۵۴
آوارها (امپراتوری آوار): ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۸۹، ۱۲۹
آویگدور: ۲۴۰
ابخاز: ۷، ۸
ابراهام، ربی: ۱۸۰
ابراهیم بن داوود: ۹۸، ۲۷۴
ابراهیم بن یعقوب: ۱۶۱
ابراهیم بن یوسف: ۱۹۰
ابن اثیر: ۱۶۳، ۲۸۷، ۲۹۲
- الف
ابن بلخی: ۲۹، ۲۶۱
ابن حصول (ابوالعلا): ۱۶۷، ۲۹۳
ابن حوقل: ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۹۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۶۰
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳
ابن داوود: ۲۷۸
ابن رسته: ۴۹، ۵۵، ۶۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶
ابن سعید المغربي: ۲۳
ابن طبون: ۲۸۹
ابن عبری: ۲۹۰، ۲۹۳
ابن عدیم: ۱۶۷، ۲۹۳
ابن فضلان (احمد بن فضلان بن العباس): ۴۴-۴۱، ۴۶-۴۶، ۶۴، ۹۱، ۹۵، ۱۱۴-۱۱۲، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۶

خرزان	۲۹۸
اوسکولد: ۱۱۸	افرا: ۲۱۶
اوغز (قوم): ۱۸۲	افرائیم بار یعقوب: ۲۰۷
اوسکا: ۱۴۸	اکریش، اسحق ابراهیم: ۲۷۴، ۲۷۵
اوکراین: ۷، ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۱۸۰	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
۱۸۱، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۷	اکتین: ۲۰۹
۲۴۳	اگستین (قدیس): ۱۴۹
اوکسین: ۱۳۲	البیاضیه: ۶۲
اولا: ۲۴۱	الداحا - دنی: ۸۸، ۹۱
اولنگ - هلکی - (امیر کیف): ۱۱۱	الزاس: ۲۰۳
۱۱۸، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۴	القبای سیریلی - سیریل
اولگا - هلکا - (شاهزاده خانم):	الفولدی: ۶۶ >
۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	الکساندر: ۱۳۵
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰	المش بن یلطوار (پادشاه صقالبه): ۴۱، ۵۰
اولم: ۲۰۸	المقتدر (خلیفه): ۴۱
اونفگور (قوم): ۱۲۰	المنجی: ۱۰۴، ۲۹۰
اویغور (قوم): ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۸۹	الموسی: ۱۲۳
ایبری (شبه جزیره): ۷۹، ۱۰۶	امرسون: ۲۴۸
۲۳۹، ۲۴۰	امویان: ۳۶، ۲۷۹
ایتل: ۲۱، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۵، ۸۹	انجویین: ۲۰۱، ۲۹۴
۹۲، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	انجیل متی: ۱۰۰
۱۴۵-۱۴۵، ۱۶۸، ۱۵۵، ۱۵۶	اندره دوم (پادشاه): ۱۷۷، ۱۷۸
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶	انس (رود): ۲۱۶
۱۶۹، ۱۸۷، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۴	انطاکیه: ۲۳۸
ایتل کوز: ۱۲۶، ۱۲۷	انقره: ۲۶۸
ایران: ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۹۱	انوشروان: ۲۹۰
۱۵۵، ۲۱۴، ۲۶۸، ۲۸۱	افوغور (قوم): ۲۴
ایرلند: ۱۰۶، ۱۰۸	اوبولنسکی، دیمتری: ۳۶
ایرن: ۵۸	اوتوی بزرگ: ۱۶۱
ایسلند: ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۹	اوتیغور (قوم): ۲۴
ایسور (قوم): ۲۴۳	اورال (کوههای): ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶
ایگور (امیر): ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶	۱۳۱
۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷	اورشلم: ۱۰، ۹۲، ۱۵۱، ۱۷۶، ۲۰۰
ایگور - منظومه سپاه ایگور	۲۲۷، ۲۴۱
ایلمن (دریاچه): ۱۰۸	اوزبک: ۱۹۵
ایلیا (الیاس): ۱۷۱	اوزلی: ۶۶
ایلیامورمتز: ۱۶۹	اوست (قوم): ۱۴۸، ۲۴۳
اینکووار - اینکوور	اوستراتیوس: ۱۶۳
اینوسان چهارم: ۱۶۶	اوستیایک (قوم): ۱۱۹
ایوان خزر (سردار): ۱۶۴	

فهرست اعلام	۲۹۷
۱۶۸، ۱۸۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲	استراسبورگ: ۲۰۳، ۲۰۷
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴	استریمل: ۱۹۶
۲۹۱	استقن بثوری (شاه): ۱۸۶
ابن مسکویه: ۱۵۸، ۱۶۰	استوتینور: ۲۱۵
ابن ندیم: ۷۵	استیریا: ۲۱۳
ابوحنیفه: ۲۸۱	استیفن قدیس: ۱۷۷
ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز: ۲۸۷	اسحق (عضو هیات شارلمانی): ۲۰۲
ابویوسف یعقوب قرقیسانی: ۲۸۱	اسحق (فرزند امیر کومن): ۱۶۸
ایپانیا (ادسیا): ۳۱	اسحق ابراهیم اکریش - اکریش
اتل - ایتل	(اسحق ابراهیم)
اتل - ایتل	اسحق بارتنان: ۸۶، ۹۴
أحمد بن اسمعیل سامانی: ۲۹۱	اسحق بن اليعازر: ۸۶
ادسا (رها): ۱۷۱	اسحق، حسدای بن: ۲۷۳
ادسیا (ایپانیا): ۳۱	اسرائیل: ۹، ۲۰، ۸۷، ۸۸، ۸۹
ادومیان (آدم): ۲۳۷	۹۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۳
ادیابن (ایالت): ۲۳۸	۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷
اران: ۵، ۶	۲۴۱، ۲۵۳، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۱
اردبیل: ۳۳، ۳۴، ۸۲، ۱۰۲، ۱۴۳	اسکاندیناوی: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
۲۹۱	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۸
اردن: ۲۰، ۱۲۶	۱۳۹
اردوی زرین: ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴	اسکل: ۵۲
۱۸۵، ۱۹۵	اسکندر: ۷، ۲۶
ارسطو: ۲۸۹	اسکندرنامه: ۷، ۸
ارمنستان: ۲۲، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۵۶	اسکندریه: ۵۷، ۹۸، ۲۲۴
۵۸، ۸۲، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۸۴	اسکوت: ۳۹
۲۲۹، ۲۷۳، ۲۹۰	اسلاو: ۲۲، ۴۱، ۷۶، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲
ارمنوس (امپراتور روم): ۷۳	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷
ارمیا (سفر): ۲۳۰	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸
اسپارت: ۶۶، ۶۵	۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۱۵
اسپانیا: ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۴	۲۱۷، ۲۲۲
۹۵، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۱۱	اسلاونیک (یهودیان): ۲۴۵
۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳	اسماعیلیان (مسلمانان): ۸۵، ۹۲
۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰	اسمعیل (یلاد...): ۹۳
اسپیز: ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷	اسمیت، م.: ۲۱۷، ۲۲۰
اسپینوزا: ۲۴۰	اسنات: ۲۳۷
استالین: ۲۶۸	اشکنازی: ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳
استانبول: ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۵۷، ۶۸	۲۴۰، ۲۶۹
۸۵، ۹۴، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰	اصطخری: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹	۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۲۶۱
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴	۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵

- بنیامین تظلی: ۹۸، ۱۷۱، ۱۷۲،
۲۰۳
بورگندی: ۲۰۴، ۲۰۹
بوسنی - هرزگوین: ۲۶۹
بولان (شاه): ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹،
۹۰، ۱۰۲، ۱۵۰
بولخان: ۸۲
بولسلاو پرهیزگار (پادشاه): ۱۸۶
بیت المقدس: ۱۰، ۷۶، ۹۶
بیرونی: ۱۶۰، ۲۸۳، ۲۸۶
بیله ویزا: ۱۴۸
بیلینا: ۱۶۹، ۱۷۰
بین النهرین: ۳۲
- پ**
پاپاقرس: ۳۹
پاپ کلیمت: ۱۸۷
پاتای، رفاتیل: ۲۳۴، ۲۳۰
پارته‌نیت: ۷۵
پارس: ۲۷۴
پاریس: ۱۰۶
پاسکیویچ: ۱۳۳
پالاتینیت: ۲۰۸
پتاختیا (ربی): ۹۷، ۹۸، ۱۶۵، ۱۸۵
پترزبورگ: ۲۶۷
پیچنک (قوم): ۱۶، ۲۴، ۵۱، ۱۱۷،
۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱،
۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۹
- پراگ: ۱۷۲
پراودا: ۱۱۵، ۱۱۶
پرغال: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳
پرسلاو: ۱۲۷
پرنس (جزیره): ۱۳۲
پروانس: ۲۰۰، ۲۰۸
پروس: ۱۸۴
پروکونیک، ابراهام: ۱۸۳، ۱۹۸
پروفیروویتسوس ← کنستانتین
پرون: ۱۳۵
پریسکوس: ۲۷، ۲۸، ۴۰
پریسلاول: ۱۸۰
- پل چهارم (پاپ): ۲۲۶
پلا، شارل: ۲۸۳
پوتیانا: ۱۶۴
پوچینا: ۱۳۷
پولس مقدس: ۲۳۸
پولن: ۱۸۳
پولوتسی: ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۶۴
پولیک (ابراهام): ۷۶، ۱۶۹، ۱۷۰،
۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴،
۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵،
۲۳۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸
پولیان (قوم): ۱۰۹، ۱۱۸
پوتیه‌ویتن: ۱۸۵
پیاست (سلسله پادشاهی): ۱۸۳، ۱۸۶،
۱۸۸، ۲۲۰
پیرنه: ۱۰۶
پیروس: ۳۵، ۲۸۲، ۲۸۳
پیوت: ۸۴
- ت**
تابوت عهد: ۶۶، ۲۸۷
تاریخ (قوم): ۲۴
تاریخ آتریش: ۲۱۵
تاریخ اولیه روس: ۱۱۷، ۱۴۱، ۲۶۴
تاریخ بلعمی: ۲۸۲
تاریخ حلب: ۱۶۷
تاریخ خزران: ۱۱۶، ۲۷۱
تاریخ خزرهای یهودی: ۲۶۷، ۲۸۶
تاریخ روس: ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶،
۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۵۸
تاریخ کهن روس: ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۴،
۱۶۸، ۲۶۴
تاریخ هنگری: ۱۲۲
تاریخ یهود: ۲۰۳
تاکسونی: ۱۳۰، ۱۷۷
تامارخا (= تامان): ۱۶۲، ۱۸۱

- ب**
باب‌الایوباب ← دربند
بابل: ۹۲، ۲۳۰، ۲۷۴، ۲۸۱
باتو (خان): ۱۶۱، ۱۶۶
بادر، او. اچ: ۵۸
بار بارو: ۲۲۵
بارتا، آنتال: ۱۷، ۵۹، ۶۰، ۱۲۵
پارتولد: ۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۹۴
باردانت: ۴۰
بارزیلای، ربی یهودا بن: ۲۷۲، ۲۷۳،
۲۷۵، ۲۷۸
پارسلون: ۲۷۲، ۲۷۳
پارکر، ف: ۲۰۴
پارون، س. و.: ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۶۱،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۹۰،
۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳،
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۶۵
بارهیریوس (گریگوریوس ابوالفرج
ابن العبری): ۸۷، ۱۰۴، ۱۶۷،
۲۸۹، ۲۹۰
بازیل اول (امپراتور): ۷۲، ۷۴
بازیل دوم (امپراتور): ۱۵۲
باسیلی (پسران توجرمه): ۸۹
باشقرد: ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۲۶۷، ۲۶۸
باکسترف (یوهانس): ۲۷۵
باکو: ۱۴۳، ۱۵۹
بالاس، ج. ا.: ۲۱۸
بالغیترس: ۳۹
بالکان: ۱۲۹، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۵،
۲۲۹، ۲۶۹
باواریا: ۲۱۴، ۲۱۹
بخارا: ۱۶۷
بدو، ج.: ۲۴۳
براون، توماس: ۲۷۶
برین (قوم): ۱۳۲
برتاس: ۲۲، ۲۴، ۵۲، ۱۴۴، ۱۵۶
بردعه: ۱۴۶، ۲۹۰
برستور: ۱۴۹
برسلو: ۱۹۰
- برمکی، فضل بن یحیی: ۱۰۳، ۱۰۴،
۲۹۰
بری، ج. ب: ۱۵، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱،
۷۸، ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۴،
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۵،
۱۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵
بصیر (ملك): ۳۸، ۳۹
بصیر ← بصیر
بغداد: ۶، ۳۷، ۴۱، ۵۰، ۵۷، ۶۸،
۷۰، ۸۰، ۹۳، ۹۸، ۱۴۶، ۱۷۲،
۲۳۰، ۲۸۶
بکری (ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز):
۶۰، ۷۷، ۲۶۲، ۲۸۷
بلاد اسمعیل (سرزمین مسلمانان):
۹۳
بلادزی: ۲۹۰
بلای چهارم: ۱۷۸-۱۷۹
بلعمی: ۶، ۲۸۲، ۲۹۵
بلغار (قوم): ۸، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۵،
۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶،
۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵،
۵۷، ۵۸، ۶۰، ۸۹، ۹۵، ۱۰۳،
۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰،
۲۶۸
بلغارهای دانوب: ۲۸، ۱۲۰، ۱۲۶،
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۸
بلغارهای سفید: ۲۴
بلغارهای سیاه: ۲۴
بلغارهای ونگا: ۲۸، ۴۶، ۴۸، ۵۰،
۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۸۸
بلکار: ۱۱۰
بلگورود: ۱۴۹
بلنجر - بلنجریان: ۵، ۲۸، ۳۳، ۳۴،
۶۲
بلیک، ر. ف (مترجم ابن فضلان):
۲۸۳
بن‌عمی (پدر عمونیان): ۲۹۲
بنیامین: ۹۱
بنیامین بن موسی نهاوندی: ۲۸۱

خزهای دربند: ۱۶۵
 خزهای سیاه: ۲۴
 خزهای کهن: ۱۸۶
 خسرو (انوشروان): ۲۸۲، ۲۹
 خسرو دوم (پرویز): ۱۵۵
 خوارزم: ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۱۵۸، ۱۵۹

د
 دارالبونج: ۱۴۵
 دارداتل: ۱۰۶
 داریل: ۳۲، ۳۳، ۸۲
 داغ جفودی: ۱۸۲
 دالماسیا: ۱۷۷
 دانلوب، د.م. ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۶، ۷۸، ۸۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳

دانوا (قوم): ۱۰۸، ۲۴۷
 دانوب: ۳۶، ۳۹، ۸۹، ۱۲۹، ۱۲۶
 داوود الروی: ۷۶، ۱۷۱، ۱۷۲
 دخویه: ۲۴، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۹۰
 درانمارا کینتتی (کریستین): ۹۹، ۱۰۰
 دربند (باب الابواب): ۶، ۸، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۲
 دربند نامه: ۵۷
 درسو (فرزند توجرمه): ۸۹
 درنا (رود): ۱۰۹
 دروازه خزران: ۱۱۹
 درولینسا: ۱۳۸، ۱۳۹
 دریای سیاه: ۱۶، ۲۲، ۳۳، ۳۹، ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۵، ۱۸۵، ۲۹۱
 دریای گرگان: ۱۴۳
 دریای مازندران: ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۳۲

۲۸۶
 حسدای بن شیروت ← شیروت
 حلبی ← کمال الدین عمر بن احمد
 حیتی: ۲۳۶، ۲۳۷

خ
 خاقان: ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۵۴، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۱، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰
 خاقان به: ۵۳
 خاقان خزران: ۲۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸
 خاقان روس: ۱۵۶
 خاقانی: ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۱۶۵، ۲۸۳
 خیر ← کبر
 خزر (دریا): ۶، ۸، ۲۲، ۵۱، ۵۰، ۵۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹
 خزر (رود): ۱۴۴
 خزر (قوم): ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳

خزران ← خزر (قوم)

تامان (جزیره): ۳۸، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۸۱
 تانا (کلونی ایتالیایی): ۲۲۵
 تانت (جزیره): ۱۰۸
 تئودورا (شاهزاده): ۳۸، ۳۹
 تئودوسیوس دوم (امپراتور): ۲۷
 تئوفانس: ۳۰، ۳۱
 تئوفیلوس (امپراتور): ۱۰۵
 تربولیس: ۳۹
 ترخان: ۵۰
 ترک غربی (اتحادیه): ۳۲
 ترکستان: ۱۱۰، ۲۶۸، ۲۶۹
 ترکمن: ۱۹۶
 ترکهای بیابانی: ۱۱۹
 ترکیه: ۳۲، ۱۲۹، ۲۶۸، ۲۶۹
 ترگوت (قوم): ۲۸
 ترنباخ (فرزند توجرمه): ۸۹
 تروتسکی: ۲۶۸
 تروس: ۲۰۷
 تروکی: ۱۸۵
 ترهوس: ۲۰۳
 ترارگرا ← قسطنطنیه
 تر ترار (صحرا): ۱۶۹
 تسیمیلیانسک: ۱۰۵
 تفلیس: ۳۰، ۳۱، ۵۹
 تکا (کنت): ۱۷۸
 تل ابیب: ۱۹، ۲۷۰
 تلمود: ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۲۵، ۱۶۵
 ۲۸۱، ۱۸۱
 تموتراکان: ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
 تموجین: ۱۷۹
 توجرمه: ۸۹
 تور: ۱۶، ۳۴
 تورگوت (قوم): ۶۸
 توفاق (پدر سلجوق): ۱۶۷، ۲۹۳
 تولن (شیر): ۲۱۵
 توین بی، آرنولد: ۵۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۳

۲۶۵، ۲۶۴
 تهارت: ۲۷۴
 تیبیر یاس سوم (امپراتور): ۳۸، ۳۹
 نیوتونیک: ۲۴۵
 جاده خزران: ۸۵، ۱۰۰، ۱۱۴
 جانی بیگ: ۲۰۹
 جاوشیغر: ۵۳
 جرجانیه ← گرگانج
 جرجیوس تسول (سردار خزر): ۱۶۲
 جنگ اول صلیبی: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱
 جنگ دوم صلیبی: ۲۰۷
 جنوا: ۱۸۱
 جوانس دوپلانو کارپینی: ۱۶۶
 جول یا گیولا: ۱۷۷
 جومر بن یافت: ۲۳۰
 جهودان اسپانیا: ۲۰۰
 جهودان سرخ: ۱۷۰
 جهودان کوهسار: ۱۸۲
 جهودان لپستانی: ۱۸۴
 جیکوبس: ۲۴۳، ۲۴۴

چ
 چانوقه: ۹۱
 چرسون: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳
 چرکس: ۱۶۶
 چرنویتز: ۲۷۰
 چرنیکو: ۱۸۰، ۱۸۱
 چملنیک: ۱۸۸، ۲۲۷
 چنگیزخان: ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۹۴
 چود (قوم): ۱۱۷
 چوواش: ۲۵، ۱۲۴
 چوولسون: ۲۷۵، ۲۷۷
 چیچک (شاهزاده خانم): ۱۰۲
 چین: ۱۶۵، ۲۴۹

ح
 خالیج (ناحیه): ۱۸۵
 حبشه: ۲۳۸
 حدود العالم: ۶۲، ۶۹، ۲۸۳

۱۶۳، ۶۲
 دشت خزران: ۲۹۳
 دمشق: ۴۳
 دمشق (شمس‌الدین ابو عبدالله محمد صوفی ملقب به شیخ الربوه): ۶۰، ۲۸۷، ۲۷
 دنیبر: ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۸ >
 دوانقی ← منصور دوانقی
 دوشی: ۲۶۸
 دورو (شهر): ۳۸
 دولانوا: ۱۸۵
 دون (رود): ۲۲، ۳۹، ۵۵، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۵
 دوختن (رود): ۲۲
 دیاربکر: ۳۴
 دیدان: ۲۷۴
 دیر: ۱۱۸
 دیزرائیلی: ۷۶
 دیسپوره: ۱۰، ۱۷۶، ۱۹۹
 دیلم: ۱۴۳، ۲۷۴
 دینور: ۵
 دیوزن: ۱۵۷
 دیویس: ۲۴۰

ر
 راتیسبون (محل): ۹۷
 رادی میشچی (ناحیه): ۱۰۹
 راونان: ۲۷ >
 راین: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۴۱
 ربی ابراهام ← ابراهام، ربی
 ربی پتاخیا ← پتاخیا، ربی
 ربی حسدا ← شپروت
 ربی گرشوم بن یهودا ← گرشوم
 ربی موشه ← موشه، ربی
 ربی یهودا بن بارزیلای ← بارزیلای

رکرو (جزیره): ۱۰۸
 رمانوس (امیراتور): ۷۲، ۷۴، ۸۰
 رمانوس چهارم (امیراتور): ۱۵۷
 رفان، ارنست: ۲۴۲
 روتردام: ۲۳۱
 روٹ، سسیل: ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷
 روریک (هرورکی): ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸
 روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۹۱، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۱
 روم: ۳۰، ۷۴، ۲۴۱
 رومانی: ۶۰، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۲
 روم شرقی (امپراتوری): ۵، ۶، ۷، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۰
 رومن: ۱۶۴
 رون (دلنا): ۱۰۶
 رها (ادسا): ۱۷۱
 ریباکوف: ۲۷۶
 ریپلی: ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳
 ریناخ، ت: ۲۳۸
 رینوتمنوس: ۳۷

سام: ۱۹، ۲۰، ۷۵، ۸۹، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۲۸
 سامار: ۵۷
 سامانی ← احمد بن اسمعیل
 سامسون: ۲۳۷
 سامک: ۲۱۶
 سامی‌الدهان: ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱
 سامیان: ۲۴۳
 ساندرز: ۱۷۸ >
 ساندمیرتن: ۱۸۱
 سبا: ۲۷۴
 سبتیون: ۱۸۲
 سبیب: ۲۴، ۲۵، ۲۸
 سپاه ایگور ← منظومه...
 سدرنوس: ۱۶۲
 سدوم: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۹۱
 سراجور: ۲۶۹
 سراورل اشتاین: ۲۶۷
 سرب (قوم): ۲۶، ۳۱ >
 سرت (رود): ۱۲۶
 سرجوق: ۲۹۳
 سریانی: ۲۵۹
 سریر (محل): ۵۶، ۲۸۴
 سزار، ژولیوس ← ژولیوس سزار
 سعدیا قاثون (سعدیا بن یوسف فیومی): ۸۱، ۹۸، ۲۸۹
 سفاردیم: ۸۵، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۹
 سقشین: ۱۶۶، ۱۶۰
 سقلاب: ۱۱۰
 سکا: ۳۹ >
 سلتیک: ۲۴۷
 سلجوق: ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۳
 سلمی ← یزید بن اسید
 سلیمان بن دوجی: ۱۷۰، ۱۷۱
 سلیمان بار سلیمان: ۲۰۷
 سلیمان بار سیمون: ۲۰۴
 سلیمان شختر: ۹۴
 سمندر (آسمید): ۵۶

ز
 زارتسک: ۱۶۴
 زایاچکوفسکی: ۱۸۵، ۱۸۶
 زیان کدزی: ۱۸۵
 زکریا رهتور: ۲۶
 زکی ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۰
 ز: ۱۶۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷
 ز: ۲۸۳، ۲۸۴
 زگورا (پسر توجرمه): ۸۹
 زمگان: ۴۴
 زبیل: ۳۰، ۳۱
 زیبان: ۲۱۵

ژ
 ژاپن: ۲۳۲، ۲۴۹
 ژرمن (قوم): ۱۵۳
 ژوتلند: ۱۳۳
 ژوردانس: ۲۷ >
 ژوزفوس، فلاویوس: ۲۳۸
 ژوستینین اول (امپراتور): ۳۹، ۴۰، ۴۹، ۷۲، ۷۴
 ژوستینین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸، ۲۸۳
 ژولیوس سزار: ۲۴۷

س
 ساوشیان: ۲۸۸
 سابییر (فرزند توجرمه): ۸۹
 سابین: ۲۴۱
 ساراغور: ۲۴، ۲۸
 سارکل: ۵۹، ۶۰، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۳
 سا: ۱۸۸
 ساسانی: ۵، ۵۸، ۵۹، ۲۸۲
 ساکسون: ۲۴۷
 ساگهای ایسلندی: ۱۰۸
 ساگهای نوردیک: ۱۰۹
 ساله (شهر): ۲۷۴

- عموره: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۳۶، ۲۹۱
عمونیان: ۲۳۷، ۲۹۲
عنان بن داوود: ۲۸۱
عنايه: ۲۸۱
عوبديا (شاه): ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۲۵
عیلام: ۲۷۴
- غ
غن: ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸
غزهای اورال: ۱۳۱
- ف
فاناگوریا: ۷۵
فئودسیا: ۲۰۹
فرانسیس آسیسی: ۱۶۶
فرانسیسکن: ۱۶۶
فرانك (قوم): ۱۶، ۳۶، ۱۲۷
فرانكفورت: ۲۱۸
فراهن: ۱۵۸
فرای، ر. ن (مترجم ابن فضلان): ۲۸۳
فرايبورگ: ۲۰۸
فرغانه: ۵۷
فرمان زرین: ۱۷۷، ۱۷۸
فریزر: ۶۴
فضل بن یحیی ← برمکی
فضلون کردی: ۲۹۲
نغفور چین: ۲۹
فل، جان: ۲۷۶
فلاشه (قوم): ۲۳۷، ۲۷۴
فلسطين: ۹، ۸۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۹۱
فلیس: ۲۴۰
فناغوریا: ۳۸
فلاند: ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹
فوتیوس: ۱۰۰، ۱۳۱ تا ۱۳۴
فیرکوویچ (ابراهام): ۲۷۵ تا ۲۷۶، ۲۷۷
- فیشرگ، م.: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴ تا ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶ تا ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰ تا ۲۵۲، ۲۵۳
فیلو: ۲۳۸
فیلیپ زیبا: ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹
فیلیپیکوس (امپراتور): ۴۰
فینو - اویغوری: ۲۵، ۱۱۹، ۱۲۹
فینی (زبان): ۱۳۰
فیومی ← سعديا بن يوسف
- ق
قانون ← سعديا
قاهره: ۹۴، ۱۷۱ تا ۲۸۸
قبحاق: ۲۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۸۲، ۲۹۳
قبرس: ۲۳۸
قدامة بن جعفر: ۲۹۰
قراخزر ← خزرهای سیاه
قرايون ← قرايان
قرايان: ۱۹، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۲۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱
قرايان تروکی: ۱۹۷
قرطبه: ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۷۸، ۲۷۱، ۲۸۷
قر قيسائي، ابويوسف يعقوب: ۲۸۱
قزاق: ۲۶، ۱۶۲ تا ۱۸۲، ۱۸۸ تا ۱۹۶، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۲
قریبنی (زکریا): ۱۶۸، ۲۹۳
قسطنطنیه (شهر): ۲۰، ۷۰، ۸۵، ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۴، ۲۲۵
قفقاز: ۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۵۰، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۸۲، ۸۴، ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۷۳
قیصر روم: ۳۰، ۳۱

- سمندر: ۲۸، ۳۴، ۶۲، ۱۵۸، ۲۸۴
سنان: ۲۱۵
سنت ولادیمیر: ۱۳۹
سند کمبریج: ۹۴
سن ژولین: ۶۴، ۶۵ تا
سوئد: ۵۹، ۱۰۸
سورا (محل): ۲۵
سوروچین: ۱۶۹
سوریان: ۱۰۹
سوریه: ۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳
سوکولوف، ریموند: ۹
سولخات: ۱۸۵
سویاقوسلاو (امیر کیف): ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۵۹
سوین: ۱۱۸
سیبوی جاعولم: ۹۷
سیرن: ۲۳۸
سیریل (سنت): ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۸۶، ۲۸۷
سیمون: ۱۲۷، ۱۲۸
سیمون دوبنو: ۲۰۶
سیناموس، یوهان: ۱۷۷، ۲۱۷
سینور، د: ۱۰۲
سیوال رایت: ۲۵۱
- ش
شاپیرو، هاری: ۲۳۵، ۲۵۱
شارف، الف: ۷۳ تا ۷۴، ۸۰ تا
شارل مارتل: ۱۵، ۱۶، ۳۶
شارلمانی: ۱۵، ۲۰۲، ۲۹۰، ۲۹۴
شاگال: ۱۹۷
شام: ۳۵، ۱۷۱
شاه نعمت الله ولی: ۲۴
شایلوک: ۲۰۲
شبروت، حسدای بن: ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۷۸، ۲۸۰ تا ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹
شرام، اتسلموس: ۲۱۶
- شروان: ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۴
شکسپیر: ۲۰۲
شمس الدین ابو عبدالله محمد صوفی ← دمشق
شمینیم: ۷۱
شوگون: ۶۶
شهران راز: ۶
شهر براز: ۶
- ص
صفورا: ۲۳۷
صقلب: ۴۱
صوفی ← دمشقی
صیبونیسیم: ۹، ۹۲
صیدون: ۲۳۷
- ط
طبرستان: ۱۴۲، ۲۷۴
طبری: ۶، ۱۰۳، ۲۸۵
طرخان خاقان: ۲۸۵
طلیطله: ۹۸، ۲۷۴
طوارق: ۲۳۸
طوسی، احمد: ۱۶۱ تا
طوغان ← زکی ولیدی طوغان
- ظ
ظہیر الدین مرعشی ← میر سید ظہیر الدین
- ع
عاجوج: ۲۸۱
عافان (عنان) بن داوود: ۲۸۱
عباسی (خاندان): ۳۶، ۳۷
عبدالرحمن بن ربیعہ: ۳۳
عبدالرحمن سوم (خلیفه): ۵۹، ۸۵، ۲۷۱
عبریان: ۲۳۶
عراقی: ۲۳۵
عرب: ۳۰، ۳۲ تا ۳۷، ۴۹، ۵۵، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۵۶، ۲۶۲، ۲۷۴

کاربات (رشتہ کوہ): ۱۲۵، ۳۹، ۱۳۰، ۱۷۹، ۱۸۱
 کارپینی: ۱۶۶
 کارڈینال گیدو: ۱۸۷
 کارولنٹریان: ۲۹۴، ۲۰۲
 کاریداج: ۲۸، ۲۷
 کارنیتیا: ۲۱۳
 کازوق (قوم): ۱۶۲
 کازیمیر کبیر (بادشاہ): ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۷
 کاستیل: ۸۰
 کاسل: ۸۸، ۶۶، ۲۰
 کشک (قوم): ۱۶۲
 کاغان: ۲۹
 کالونیموس: ۲۰۳
 کالہ، پول اریک (پرفسور): ۲۳
 کاوار (قوم): ۱۲۳
 کاویوری: ۱۸۱
 کای فنک: ۲۳۸
 کبر: ۲۴، ۶۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۱۶
 کراسنا (شہر): ۱۹۱
 کراسنویا (شہر): ۱۹۱
 کراکاو (کراکو): ۲۲۰، ۲۲۱
 کراکو: ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۷۰
 کبرنیکوس، نیکولاٹوس: ۲۲۱
 کدہری زبان کدہری
 کرج (تنگہ): ۳۸، ۱۶۲، ۱۸۱
 کرد: ۱۶۳
 کردستان: ۱۷۱
 کردلیہ: ۴۴
 کروات: ۲۶، ۱۰۱، ۱۳۱
 کروگیان (چرکس): ۱۴۸
 کروچین (قوم): ۱۱۷
 کریم کشاورز: ۸، ۲۹۴
 کریمہ: ۱۹، ۲۲، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۷۵، ۹۰، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۴۱

۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۸۱، ۲۲۵
 کستلن: ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶۷
 کفا: ۲۰۹
 کلمبیا: ۲۶۵
 کلمنت چہارم (پاپ): ۱۸۷
 کمال الدین عمر بن احمد حلبی: ۲۹۳
 کمبریج: ۲۸۹، ۲۸۲، ۹۸
 کنت تکا: ۱۷۸، ۱۹۰
 کندرخاقان: ۵۳
 کنستانتین ← ویتا
 کنستانتین پروفیروزیتوس: ۱۵، ۶۲، ۶۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
 کنستانتین پنجم: ۱۷، ۲۹، ۵۸، ۸۶، ۹۵
 کنعان: ۲۰
 کوالوفسکی: ۲۸۴
 کویان: ۱۲۰
 کویک: ۱۶۸
 کوتر اغار: ۲۴
 کوٹریغور: ۲۴
 کوچرا، ہوگوفرایرفون: ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۶۸، ۲۶۹
 کوشی (قوم): ۲۳۶
 کوٹوسف: ۲۷۲، ۲۷۵ تا ۲۷۷
 کوگان (شاعر): ۱۸۱
 کوماس، یوان: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۹
 کومان (قوم): ۱۵۶
 کومانی (لہجہ): ۱۸۵
 کومنیا: ۲۴، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰
 کون (قوم): ۱۵۶

کیف: ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۶۵
 گالیسیا: ۱۵۶، ۲۷۰
 گت: ۲۲، ۲۲۵
 گتو: ۲۳۸، ۲۴۹
 گرجیان: ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۵۶، ۱۰۴، ۱۶۵، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۸۱
 گردیزی: ۶۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵
 گرشموم: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶
 گرگان: ۶، ۱۴۲، ۲۷۴
 گرگان (دریا): ← دریای گرگان
 گرگانج: ۴۲، ۵۶
 گرگشیا (قوم): ۲۷۴
 گرگوار (پرفسور ہنری): ۲۶۶
 گریتز: ۲۴۱
 گرین، روبرت فون: ۲۳۹
 گزری: ۱۰۰
 گل: ۳۶، ۱۰۳
 گلاسگو: ۱۶۰
 گنیزہ قاحرہ: ۹۴، ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۹
 گودزکین: ۴۵
 گورکی: ۱۰۹
 گوگ ترک: ۶۴
 گوندلفینگوس، ہنریکوس: ۲۱۶
 گیب: ۲۶۰
 گیبون: ۳۰، ۳۷
 گیدو ← کارڈینال
 گیزلین دو بوسبک: ۲۲۵
 گیلان: ۵، ۱۴۲، ۱۴۳

لاڈینو: ۱۰، ۲۲۴، ۲۲۹
 لامبی (جزیرہ): ۱۰۸
 لاندو: ۲۷۱، ۲۷۸
 لٹوپولد دوم (شاہ آٹریش): ۱۷۸
 لٹوتنیوس (امیر اتور): ۳۷، ۳۸
 لٹوی چہارم (امیر اتور): ۱۷، ۷۲
 لٹوی خزر: ۱۷، ۳۵، ۱۰۲
 لٹوی سوم (امیر اتور): ۲۲
 لٹوگسپا: ۲۴۳
 لمبرگ - لوو - (شہر): ۲۲۰
 لندن: ۱۶۰، ۱۸۱
 لنین: ۲۶۸
 لنینگراد: ۱۰۸، ۲۷۶
 لوآر (رود): ۱۰۸
 لوٹوک: ۱۸۵
 لوکا (محل): ۲۰۳
 لہستان: ۷، ۱۸، ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۹۱، ۱۳۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۰
 لییدیاس (لییدیا): ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷
 لیتوانی: ۱۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵
 لیریس، میشل: ۲۴۶، ۲۴۸
 لیوتیراند، کشیش: ۱۳۶
 مانسلاو (امیر): ۱۶۲
 ماجوج: ۲۳۰
 مارافو: ۲۴۰
 مارسائول: ۸۶
 مارکوآرت: ۲۷، ۲۷۷، ۱۰۴، ۱۵۸، ۲۸۷

ل
 لادیسلاو دوم: ۲۳۹

- ماريوسف: ۸۶
 مازندران: ۵، ۶، ۱۴۳
 مازندران (دریا): ← دریای مازندران
 ساکارتسی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۲۶۴، ۲۶۵
 ماگدبورگ: ۲۲۰
 ماندراگا (دژ): ۱۲۷
 مانف: ۲۰۰
 ماوراء قفقاز: ۵، ۲۸، ۳۵
 مایسس (ماتیاس): ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۰
 ماین (رود): ۲۴۱
 مایس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۱
 متز: ۲۰۳
 متقی (خلیفه): ۲۸۶
 متودیوس (سنت): ۱۰۰
 مجار (قوم): ۱، ۸، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۶
 مجارستان: ۷، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۶۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۳
 محمد (ص): ۸، ۱۶، ۳۲
 مدیترانه: ۳۲، ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۴۰
 مدینه: ۶
 مدینه السلام (بغداد): ۴۲
 مرعشی ← میرسید ظهیرالدین
 مروان دوم (خلیفه): ۳۵، ۳۶
 مروج الذهب: ۷۳، ۱۴۳، ۲۸۳، ۲۸۷
 مسالك الممالک: ۲۴، ۲۸، ۶۷، ۷۷، ۲۸۷
 مسعودین مهلبل: ۲۹۴
 مسعودی: ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۱۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱
 مسکو: ۹۱، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶
 مسکوی، امیر: ۱۸۱، ۱۸۲
 مسلمة بن عبدالمک: ۳۴
 مشکور: ۲۸۲
 مشهد: ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸
 مصر: ۳۲، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۰
 مصطفی کمال: ۲۶۸
 معلون: ۲۱۵
 مغول: ۷، ۲۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۹۰
 مقدسی: ۱۳، ۵۷، ۱۶۰
 مکابیان: ۱۰
 مکاتبات خنزر: ۷۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸
 مک آیودی، سی: ۱۱۰
 ملاذگرد: ۱۵۷
 مناحیم بن شروق: ۸۴، ۹۱، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۸
 مناحیم (پسر سلیمان بن دوجی): ۱۷۰، ۱۷۱
 مناصه (پسر اسحق): ۹۱
 منامات دانیال (کتاب): ۷۴، ۹۲
 منبجی (موسی بن کعب المنبجی): ۸۷، ۲۹۰
 منصور دوانقی: ۲۸۱، ۲۹۰
 منظومه سیاه ایگور: ۱۵۶، ۱۶۹، ۲۶۴، ۱۸۱
 منی (محل): ۲۳۰
 منباج سراج: ۲۸۱
 موآب: ۲۹۲
 موآبیان: ۲۳۲
 موتأسود (طاعون): ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۵۹، مورای: ۱۳۱

- موسی بن کعب ← منبجی
 موسی کلنکتوک: ۳۱
 موشه، ربی: ۱۸۰
 موصل: ۲۲، ۳۴، ۱۷۱، ۲۶۱
 موتیفیوری: ۲۴۰
 موتیفیو: ۲۴۰
 میخائیل سوم (امیراتور): ۱۰۰، ۱۳۱
 میرسید ظهیرالدین مرعشی: ۲۹۱
 میسنا: ۶۳، ۸۰، ۲۸۷
 مشنا: ۹۰
 میکادو: ۶۶
 مینورسکی: ۶۹، ۱۲۵، ۱۶۰، ۲۸۴، ۲۸۵
 میسکو: ۱۹۰

ن

- ناوارا: ۸۰
 نذیر حرمی (سفیر پادشاه صفویه): ۴۲
 نسطور: ۲۶۵
 نسطور کاذب: ۲۶۴
 نظامی: ۷، ۱۶۴
 نگیستر تسمیکلوس: ۶۰
 نوارموتیه (جزیره): ۱۰۸
 نوردیک: ۱۳۴، ۲۴۷
 نورماندی: ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۰۴
 نورمان: ۲۴۷، ۲۰۰
 نوگورود: ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۵۶
 نیسی (بدر مناحیم): ۹۱
 نیویورک: ۲۴۳

و

- واسیلیف: ۱۳۰، ۱۳۳
 والجرن: ۱۰۸
 والتسین سوم (امیراتور): ۱۰۳
 وانگیونی: ۲۴۱
 وایزمن، خم: ۲۵۰
 وایکینگ: ۶، ۱۶، ۴۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸

- ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸
 وایکینگ روس: ۶
 وتولائی (آدام): ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۳
 وزیرگت: ۲۰۷
 ورمس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۱
 ورنادسکی: ۱۳۳، ۱۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵
 ورنگیان: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۴
 وروکلاو: ۱۸۷
 وستفالی: ۹۹
 وگل (قوم): ۱۱۹
 ولادیمیر (امیرکیف): ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۲۱

ولخوف: ۱۰۸

- ولکن برگ: ۲۰۷
 ولگا (رود): ۶، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰
 وین: ۱۶۶، ۲۲۵
 وولوس: ۱۳۵
 ویتاکنستاتین: ۱۰۰
 ویتوتاس (ویتولد): ۱۸۵، ۱۹۱
 ویتولد ← ویتوتاس
 ویرجو: ۲۳۴
 ویشگورود: ۱۴۹
 ویلنا: ۱۸۵
 ویلیام فاتح: ۲۰۰
 وین: ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۶۹
 ویاتچین (قوم): ۱۴۸
 ویاتچی (قوم): ۱۰۹، ۱۱۸
 هابسبورگ: ۲۲۵
 هاجینسون: ۲۴۶
 هارکوی: ۲۷۷

- یاروسلاو: ۱۶۲
 یاسیان (= اوستیا): ۱۴۸
 یافث (پسر نوح): ۱۹، ۲۶، ۸۹، ۱۷۶، ۲۸۱
 یافث بن علی: ۹۹
 یاقوت: ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱
 یان (حاکم روس): ۱۶۴
 یحییٰ المغربي: ۱۷۱
 یزید بن اسید سلمی: ۲۹۰
 یعقوب بن روبن: ۹۹
 یعقوبی (از مورخان قرن نهم): ۲۶
 یود بن حزقیل: ۲۴۱
 یوسف باربارو: ۲۲۵
 یوسف شاه: ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱-۹۶
 ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۹
 یونان: ۲۷۳، ۲۸۲
 یونسکو: ۲۳۵
 یوهانس باکسترف صغیر: ۲۷۵
 یهودا حا - لوی: ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۲۵
 یهودیه: ۲۱۳
 ییدیش: ۱۰، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۲۰
 ۲۲۰
- هارون (روانشاد): ۹۱، ۹۵
 هارون الرشید: ۳۷، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۲۰۲، ۲۸۷، ۲۹۴
 هامان: ۱۰
 هایدلبرگ: ۲۰۸، ۲۱۱
 هراکلیوس (امپراتور): ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۷۲، ۱۵۵
 هر تسفیلد: ۲۳۴
 هرزگوین: ۲۶۹
 هرودوت: ۶۳
 هلاگوخان: ۲۸۹
 هلکا: ۱۱۲
 هلند: ۱۰۸، ۲۱۱، ۲۴۰
 همدان: ۵
 هندوستان: ۲۱۹، ۲۸۲
 هنگری: ۶۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷-ج، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۹
 هون، (امپراتوری): ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۹
 هونوریا (خواهر والتینین سوم): ۱۰۳
 هینکمار (استقف): ۱۲۷، ۲۹۰
 هیونگ نو: ۲۴
- یاجوج و ماجوج: ۲۳، ۵۵، ۸۹-ج، ۲۸۱، ۱۰۰



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**